

ميزان الموازين

في

امر الدين

﴿ اخلاص باخذای سرمایه نيك بختیها است ﴾

﴿ كلام خليفة چهارم على است ﴾
«رضی الله تعالى عنه»

اثر خامه دانش نجفعلی تبریزی

در اسلامبول

در مطبعة عامر. طبع کرده شد

۱۲۸۸ هـ.

قد اعنتی بطبعه طبعه جدیدة بالأوفست

مکتبة الحقیقة



یطلب من مکتبة الحقیقة بشارع دار الشفقة بفتح ۵۷ استانبول-ترکیا

میلا دی

هجری شمسی

هجری قمری

۲۰۱۰

۱۳۸۸

۱۴۳۱

من اراد ان یطبع هذه الرسالة وحدها او یترجمها الى لغة اخرى فله من الله الاجر الجزيل و منا الشکر الجمیل و كذلك جميع كتبنا کل مسلم مأذون بطبعها بشرط جودة الورق و التصحيح

❖ فهرست آنچه از بیانات و مطالب در این نامه باک آورده شد ❖

❖ صحیفه ❖

(۰۰۴) درستایش خدای و درود بر مهربان درگاه، او تعالی *

(۰۰۴) سبب نگارش نامه *

(۰۰۶) ❖ مقدمه ❖ در وصایای نامه نگار *

(۰۰۷) مجمل حال پروتستانی

(۰۰۸) ❖ میزان نخستین از میزان الموازین ❖

بیان اطوار خداشناسی و آنچه متفرع بر آن است *

(۰۰۹) ❖ معیار اول ❖ بیان توصیف خدای بصفات کمال *

(۰۱۰) ❖ معیار دوم ❖ اشعار بحریف انجیل و بطلان عقایدی

که منافی با توحید باری است *

(۰۱۱) ❖ معیار سوم ❖ بیان لزوم مناسبت مدرک بامدرک .

وامتاع ادراک ذات باری تعالی *

(۰۱۴) ❖ معیار چهارم ❖ در شناختن خدای از جهت آیات

وعلامات . و بیان علت ایجاد موجودات . و نشان دادن

مصنوع صانع را و بیان اطوار و احوال انسانی مبده او معادا *

(۰۲۰) ❖ معیار پنجم ❖ در عدم جواز دخول چیزی بذات

خدای و خروج چیزی از آن و بیان مبده اشیاء و بیان

مظهریت مخلوق اول مر صفات کالیه صانع را *

(۰۲۴) ❖ تمثیل ربانی ❖ بیان چگونگی ظهور خدای تعالی

در آفریدگان *

(۰۲۶) ❖ معیار ششم ❖ در ترتیب مراتب وجود و بیان

واسطه کبری و نبی مطلق مر عالم امکان را *

(۰۲۹) ﴿ معیار هفتم ﴾ سبب تقدم عبودیت نبی مطلق
بر نبوت او *

(۰۳۱) تفسیر جسد خدای و شهادت یوحنا بر آن نبی مطلق
در مکاشفات خویش و نشناختن عیسویان حرمت ذات پاک
مسیح را *

(۰۳۳) ﴿ معیار هشتم ﴾ بیان پیدا شدن ظلمت و تاریکی
و مرآت آن و بیان بعثت انبیا و رسل و هادیان سبل *

(۰۳۵) ﴿ معیار نهم ﴾ بیان جهات تاسیس شرایع
در هر زمانی با اقتضای آن زمان و کیفیت وقوع امتحانات خدای
در مخلوقات *

(۰۳۸) ﴿ معیار دهم ﴾ بیان نسبتها و اضافتها
که بخدای داده می شود مانند روح الله و ذات الله و بیت الله
و امثال آنها *

(۰۴۰) ﴿ میزان دومین از میزان الموازین ﴾

در پیدا کردن دین حقیقی و شناختن راه راست خدای از روی
بصیرت و انصاف *

(۰۴۰) ﴿ معیار اول ﴾ ملاحظه کردن حال بیدینی و تدین
در بیرون از هر دو حال *

(۰۴۵) ﴿ معیار دوم ﴾ مشاهده حال بیدینان با دلائل
خودشان از یک طرف و صاحبان ادیان مختلفه را از طرف دیگر *

(۰۴۶) ﴿ معیار سیم ﴾ قیاس حال پر و تستانها و حق
دخول و عدم دخول آنها در دایره اهل ادیان *

(۰۴۸) ﴿ معیار چهارم ﴾ رجحان ترك بیدینی و قبول یکی
از مذاهب و شرایع بقول مطلق پیر همان عقل و ذکر
دلیل دوم *

(۰۵۰) ❖ معیار پنجم ❖ اعتراف کردن بیدینان در مقام صفای طویت و بقای انصاف بر اینکه امر دین را مطلقا انکار نمی توان کرد *

(۰۵۱) ❖ معیار ششم ❖ لزوم وجود وسایط از انبیا و اولیا در میان خاکیان و صنایع مقدس و انتخاب سه گروه از میان اهل ادیان که صاحبان کتب شده هستند *

(۰۵۳) ❖ شروع بمکالمات در میان مسلم با عیسوی در جمله اطوار و مسائل مختلفه خودشان *

(۰۵۹) ❖ معیار هفتم ❖ مجلس دوم از مکالمات عیسوی با مسلم *

(۰۶۳) ❖ معیار هشتم ❖ مجلس سیم از مکالمات مسلم با عیسوی *

(۰۷۰) ❖ معیار نهم ❖ معنی عبودیت و ربوبیت و بیان مقام مسیح از صنایع مقدس و تحقیق معنی متکلم و کلمه الهیه اولیه و بیان اول مخلوق *

(۰۷۶) ❖ معیار دهم ❖ نمونه از کیفیت تشریف یافتن توریة و انجیل با دلائل واضح و بیان فقراتی که در تشریف آنها جای اشتباه نیست *

(۰۸۶) ❖ میزان سیمین از میزان الموازین ❖

(۰۰۰) ❖ در سنجیدن سخنان پروتستانی که انکار تشریف کتب و نسخ شرایع مقدمه را کرده اند *

(۰۸۶) ❖ معیار نخستین ❖ در تحقیق سخنان میزان الحق پروتستانی که در اثبات صحت توریة و انجیل آورده است *

(۰۹۰) ❖ معیار دوم ❖ در بیان تحقیق سخنانی که باستناد بنسخه های کتب عهد عتیق و جدید آورده اند *

(٠٩٢) ﴿ معیار سیم ﴾ نمونه از سخنان نالایق که در حق

انبیاء در توریة و غیره نوشته اند *

(٠٩٧) ﴿ معیار چهارم ﴾ در شرایط الهام حقیق که صاحب

میزان الحق پروتستانی آورده و موارد آن شرایط در حق

توریة و انجیل *

(٠٩٩) ﴿ معیار پنجم ﴾ سخن در وقوع و عدم وقوع

نسخ در کتب و شرایط مقدمه *

(١٠٥) ذکر بعضی از دلائلی که در کتب مقدمه در خصوص

بیشتر خاتم انبیا است *

(١٠٩) ﴿ معیار ششم ﴾ اثبات وقوع نسخ در احکام

شریعت موسی بسبب آمدن عیسی بدلائلی که خود در مقام

عدم وقوع نسخ آورده اند *

(١١٢) ﴿ معیار هفتم ﴾ در بیان عهد ابدی بودن خسته است

بنص توریة و سبب ترك آن که عیسویان کرده اند و تحقیق

دلائلی که درین مطلب دارند *

(١١٧) ﴿ معیار هشتم ﴾ در بیان سخنانی که در رد

بر وقوع تحریف در کتب مقدمه آورده اند *

(١٢٢) ﴿ معیار نهم ﴾ در تحقیق معنی انحصار نجات

و شفاعت که در عیسی علیه السلام می کنند *

(١٢٨) ﴿ معیار دهم ﴾ خلاصه مطالبی که در این میزان

گفته شد و رسانیدن سلسله سخن باینکه در میان سه گروه

از صاحبان کتب ثلثه کار منحصر ب تحقیق در امر اسلام

خواهد بود *

(١٤٠) ﴿ میزان چهارمین از میزان الموازین ﴾

در بیان بشارات توریة و انجیل است در حق پیغمبر موعود *

(۱۴۰) ❖ معیار نخستین ❖ در بیان کیفیت وقوع

انتحانات خداوندی است در حق هر قوم و هر گروهی

در هر زمانی *

(۱۴۶) ❖ معیار دوم ❖ در بیان دلالت واضحه آیات کتاب

موسی بحضرت خاتم الانبیا و عدم دلالت آنها بجناب عیسی

علی نبینا و علیه السلام *

(۱۵۲) ❖ معیار سیم ❖ در ذکر بشارت‌های وارده در حق

حضرت خاتم الانبیا و برخواستن آنجناب بامشیر و حکم

جهاد از نص توریة و انجیل و حکمت حکم شمشیر *

(۱۶۲) ❖ معیار چهارم ❖ دلالت صریحه آیات زبوری

که در حق عیسی علیه السلام آورده است بر بعثت خاتم

الانبیا علیه وآله السلام *

(۱۶۹) تفسیر آیات مکاشفات یوحنا که صریح در حق پیغمبر

آخر الزمان است *

(۱۷۲) ❖ معیار پنجم ❖ بشارت زبور از بعثت خاتم پیغمبران

بامشیر *

(۱۷۴) تفسیر و اشارت در معنی عصای آهنین که در چند جای

از انجیل حاضر وارد شده است *

(۱۷۶) ❖ معیار ششم ❖ بشارت از کتاب اشعیا در حق

حضرت خاتم الانبیا علیه السلام و تذیل سخن بوقوع

تحریفاتی که در فقرات مذکوره کرده اند *

(۱۸۲) ❖ معیار هفتم ❖ بیان معنی ملکوت آسمان که مسیح

علیه السلام در نمازها درخواست نزدیکی آنرا از خدا

می کرد *

(۱۸۶) ❖ معیار هشتم ❖ بقیه بشارت انجیلیه در ظهور

صاحب الملکوت که با چاق آهنین مبعوث گردیده و شریعت

محکمہ در زمین گذاشت *

(١٩٦) معنی (فارقلینا) که در انجیل حضرت مسیح بشارت
اورا داد *

(٢٠١) معنی اتحاد و حل چیزی بر چیز دیگر و تقسیم این گونه
حلیات بر هشت قسم *

(٢٠٣) ﴿ معیار نهم ﴾ بشارت دیگر در حق حضرت نبی
مطلق علیه الصلوة والسلام از انجیل و بیانات دیگر که در ذیل
آن است *

(٢٠٦) ﴿ معیار دهم ﴾ معنی کلام یحیی علیه السلام
که گفت بعد از من کسی خواهد آمد که پیش از من است
تا آخر آن کلام و ابطال تا ویلی که عیسویان در آن باب کنند *

(٢١١) ﴿ پایان سخن ﴾ و ختم میزان چهارمین بمناجات
باری تعالی *

(٢١٤) ﴿ میزان پنجمین از میزان الموازین ﴾

در اتمام بیانات در خصوص معجزات و وحی والهام آسمانی
و ستایش از قرآن و دیگر اطوار دین اسلام *

(٢١٤) ﴿ معیار نخستین ﴾ سخن در صدور معجزات
از پیغمبر آخر الزمان و بیان آیات قرآنی که میزان الحق آنها
آنها را دلیل مطلب خود دانست *

(٢٢٤) ﴿ معیار دوم ﴾ ترجمه فقرات رساله ﴿ حجة البالغه ﴾
در خصوص معجزات و جواب سایر مطالب شیخ نصرانی
که در اعتراض بر اسلام آورده است *

(٢٣١) ﴿ معیار سیم ﴾ در شناختن پیغمبر راست کوی
و پیغمبر کاذب و میزان تصدیق و تکذیب ایشان *

(٢٣٤) ﴿ معیار چهارم ﴾ در بیان عظمت قرآن و جلالت
شان آن برهان الهی و بعضی از سخنان لطیف که در این مقام
آورده شد *

- (۲۴۳) * معیار پنجم * سخن در آیت کریمه ﴿ اقتربت الساعة وانشق القمر ﴾ و تحقیقات دیگر که در این مقام است *
- (۲۴۸) * کلمه توحید * واجمال بیاناتی که در آن کلمه طیبه تواند بود *
- (۲۵۲) * معیار ششم * در وجود اخبار قبل از وقوع در قرآن و بیان اعتراضاتی که در میزان الحق آورده اند *
- (۲۵۸) * معیار هفتم * بیان اطوار بهشت و دوزخ و مانند آن که مؤلف در فهمیدن آنها اشتباه کرد *
- (۲۷۲) * معیار هشتم * بعضی از نسبت‌های نالایق که در توراتیه و غیر آن در حق انبیا و اولیا گفته اند *
- (۲۸۶) * معیار نهم * بیان حال قرآن و معنی امی بودن پیغمبر آخر الزمان و باقی مطالب که در آن میان آورده شد *
- (۲۹۵) * معیار دهم * بیان از بدایت حال انسانی و مراتب نزول و صعود او در منازل و عوالم چند . و شرط وصول این مخلوق مکرم بمقصد اصلی *

پیغمبر خدای صلی الله علیه و سلم فرمودند که (خیرکم من تعلم القرآن و علمه) و

نیز فرمودند که (خذوا العلم من افواه الرجال).

پس بر آنکس که از صحبت صلحا بهره نمییافت لازم است که دین خود را از کتب علمای اهل سنت مثل امام ربانی مجدد الف ثانی حنفی و سید عبد الحکیم آرواسی شافعی و احمد تیجانی مالکی بیاموزد و در نشر آن کتب سعی بلیغ می نماید مسلمانی را که علم و عمل و اخلاص را در خود جمع کرده عالم اسلام میگویند اگر در کسی صفتی ازین سه صفات نقصان می شود و او ادعا میکند که از علمای حق است از جمله علمای سونیست و متعصب بدانکه علمای اهل سنت حامی دین مبین اند و اما علمای سوء جنود شیطان. [۱]

(۱) علمی که بی نیت عمل باخلاص حاصل میشود نافع نیست (الحدیقه الندیة ج: ۱ ص: ۳۶۶، ۳۶۷ و مکتوب ۳۶، ۴۰، ۵۹ از جلد اول از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سره).

﴿ هو الحی الغالب ﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خدای راستایش آوریم که زرات جهان آینه جمال قدرت او است .
وذرات امکان مرآه کمال آلهیت او . احدیتش را آرایش از شمار
وتعداد نیست . حمدیتش را آرایش بصاحبه و اولادنی . مستغنی
از مشیراست و وزیر . مزه ازماننداست و نظیر . نفس کلی
از تولید روح ادراک ذاتش عقیم است . و عقل نخستین بمشاهده
نجوم صفاتش مترجم بهانی سقیم . ناپیدایی که بنیاد جهان از بی
پیدایی او است . و با همه پیدایی پیدا و نهان سرگشته پیدایی
ناپیدایی او *

﴿ فسبحان الله عما یصفون و سلام علی المرسلین ﴾

خاصه بر پیغمبر رادی . که به بندی افتخار آورد . و عبودیت را بر رسالت
پیش داشت ﴿ اشهد ان محمدا عبده و رسوله ﴾ بهترین موجودی
که نخستین عدد است . و صاحب ابد . خاتم رسل است . و هادی سبل .
کل عقل است و عقل کل . سید کونین است و سرور عالمین . ملک
وجودین است و مالک دارین . کاشف الظلم . شفیع الامم . صلی
الله علیه و آله و اصحابه و سلم *

﴿ اما بعد ﴾

جماعتی از اهل مذاهب مبتدعه که در زمره عیسویانند . در اعتراض
بر اسلام و اسلامیان تألیفاتی بتکلفات نگاشته . و بر نشر آنها همت

کاشته و پنداشته اند . که متاعی رنگین در بازار دین آورده اند .
 و اساسی متین در سرای آیین نهاده اند *

جمعی از برادران در جمعی سخن از گفته‌های آنکروه که در تألیف
 (میزان الحق) نام آورده اند در میان نهاده اظهار افسوس کردند .
 و ضرر بعضی از مند زجات آنرا در دل‌های ضعفای اهل دین محتمل
 دانستند . و از من بنده خواستند که برای یادآوری دل‌های پاک
 و آگاهی صاحبان ادراک . مختصری بنویسم . که سعادت‌مندتر
 مزید بصیرت شود . و فتنه جو را اتمام حجت کردد *

در حالتیکه مرا اشغال و علایق بسیار فرا گرفته بود . و بعلت کمی
 آگاهی که داشتم . و خود را مرد مبارزت درین میدان‌های دانستم .
 و ناچار از پندیرفتن امر برادران شدم . که در خواش ایشاتم
 ناگوار آمد . امثال کردم . و بدآنچه توانستم اقتصار نمودم . و از
 شرح و بسط در سخن اعذار خواستم . و بر الطاف خدا ونندی
 اعتماد آوردم . و از ارواح مقدسه انبیا و اولیا استمداد جستم *

* ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم *

این نامه را که برای سنجیدن هر کونه میزان صحیح و سقیم است .
 و نمودن راه راست و مستقیم . بسیاری خدای در طی یک (مقدمه)
 و پنج (میزان) راستین قرار داده . و هر کدام از میزان‌ها را برده
 معیار مرتب داشتم . و قبول و تصدیق سخنان مندرجه در آن را که
 جز از راستی و حقیقت شناسی . و غیر از راه خدا پرستی نیست
 بانصاف صاف . و تمیز خالص بی اعتساف اهل ادراک . که
 از تعصب جاهلیت‌رهبانی دارند و گذاشتم . و خدای را وکیل امور
 دانسته . دست نیاز بدرگام او تعالی آورده در خواست میکنم . که مرا
 و همکنان از طالبان راه راست الهی را از خطا و زلل . و لغزش در قول
 و در عمل وقایت کند . و کم شدگان را بصراط مستقیم خویش
 هدایت فرماید . انه علی کل شیء قدیر *

* مقدمه *

یاد آوری میکنم نگاه کنندگان این نامه را . که از روی راستی و درستی
مطالعه آن همت بکارند . و از آنچه طبایع و نفوس ایشان بر آن
مألوف و مأنوس است چشم بیوشند . که دوست داشتن هر چیزی
مرد را از دریافت عیبها کور و کرگرداند *

اخلاص را از سحره فرعون بیاموز که پادشاه بر آنها وعده داد
و ملاطفتها کرد . بل تملقها نمود و بعزت او سوگند نمودند . که
اتالحن الغالبون . همانا چون عجز موسی کلیم آلهی را بر سحرهای خود
شان غالب دیدند . سجده آوردند . و ایمان کردند . و از هواهای
نفسانی مقهور نشده و از سلطان فرعون و تحریف او باکی نکرده
و گفتند (فاقض مانت قاض انما تقضى هذه الحيوة الدنيا)
زندگانی این جهان پست خواهد گذشت . بهر چه خواهی
در حق ما حکم کن *

طالب راه خدای از جدال و ختل اجتناب کند . و از مکاره و بی انصافی
دوری جوید * علم خداشناسی نوربست که بر دلهای بندگان راستکار
الداخته میشود . و توفیق با خداوند است *

این نامه را که با مرو التماس برادران مینویسم . در فایده ایجاز
و اختصار خواهد بود . و بدین موجب کلمات و عبارات میزان پروتستانی را
کلمة بکلمة و حرفا بحرف تسوادم آورد . که بعلاوه مشاغل
و موانع که مرا هست . طبعا اقبال بر آن ندارم که متعرض بر عبارات
آنها علی التفصیل شده در نقض و ابرام آنها پردازم . و کتاب کثیر
الحجمی بنویسم . زیرا که وقت خود و اخوان عزیزم را شریفتر از آن
میدانم . و بنا بر این با کمال اعتذار عرض میکنم . که درین اوراق
بذکر خلاصه مطالب اکتفا خواهم داشت . و بقدری که صاحبان
ادراک را که بفطرت پاک بشیمة انصاف انصاف دارند قانع توانم کرد
قانع خواهم شد . و من کفر فان الله غنی العالمین *

در بیان هر مطلبی که محتاج با قامة رهان است . راه استدلال را باید

فهمید . و هر مطلبی را از مناسب آن برهان باید آورد . و مایاری
 خدای بهر سه گونه دلیل از حکمت . و موعظت حسنه . و جمله دیگر
 برهان از مجادله بالی هی احسن . در طبق امر خدای بنیان بیانات
 خود را محکم خواهیم داشت . و بطور مغالطات و خلط مجت و تغیر
 در ترجمه و تفسیر پیش نیامده . سخنان زشت و سقیم را با آرایش
 دروغین بپاراسته . براهل علم تاسی خواهیم جست . و آداب سخنگویی را
 مرعی خواهیم داشت و مانند ملحدان و اهل تلیس نخواهیم بود .
 که بشیوه زنان زناکار برای جلب شهوت جهال آلوده دامن خود را
 با آرایشهای دروغین بپارایند . و از درود ریچه جوئی مشتری شوند *
 صاحبان اطلاع را پوشیده نیست . که طایفه پرستان قریب
 پینان صد سال پیش ازین پیداشدند (لوتر) و (کالون) نامان
 دورئیس در طریقه آنها گردیده در آیین متداوله میان عیسویان
 تصرفات کردند . بمخالف تمامی انجیلیان سخن گفتند و برای
 اساس طریقه خودشان از آداب و اطواری که نفوس و طبایع
 پسند تواند کرد آوردند عنوان از مواضات و برادری نهادند .
 رهبانیت را برداشتند . اعتراف بگناهان در نزد علمای مسیحیه را
 ممنوع داشتند احترامات معابد و کلیسیاها را امر زاید گفتند . دعا و نماز
 و روزه و پرهیز و جمله عبادات و تکالیف باز حجت و ریاضات جسمانیه را
 رد نمودند . حکومت روحانیه را که پاتریک و جاثلیق کشند بدعت
 دانستند . و در نشان دادن نان و شراب وجود یعنی کوشش و خون
 عیسی را آن دو گروه باهمدیگر اختلاف کردند . و در اینجا زیاده
 بر این تفصیل از حالات و اطوار و گفتارهای آن گروه آوردن بکار نیاید *
 باعتقاد تمامی مسیحیان طایفه مزبوره در میان ملل عیسویه اهل
 بدعت هستند بعلم آنکه تصرفات در آداب و اطوار شریعت
 کردن بی آنکه وحی آسمانی برسد . و یا از جانب خدای اذن داده
 شود . در نزد هیچ صاحب دینی تجویز نخواهد شد . و الحاصل
 شروع بمطلب خود کنیم و جنک آنها را بر آنها واگذاریم *
 * چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند * *

تأکید میکنم وصیت خود را در خصوص مطالعه این کتاب که
 ثبات قدم در مقام انصاف باش . و امر دین را کار سهل و باز یچه
 شمار . بکلی تعصب را از خود دور کن *

همه این بنی نوع از یک پدر و از یک مادر زاده ایم . و اختلاف وضع
 زمان برورد هور و اعوام . هر کدامی را بسمتی از این کره خاک
 انداخته . در عادات و اخلاق و لغات و آیین و اطوار . این بنی
 نوع را مختلف گردانید . و بعلمت حدود اهل بدعت و کراهی در میان
 صاحبان ادیان در هر قرنی از زمان و دوری مکان از مکان . و کی
 آگاهی در مردم . و قلت فهم و ادراک در زمانهای پیش . و نبودن
 اسباب مر اودات . و غلبات سلطان نفس اماره بسوء . و تسویلات
 هواهای نفسانی . و مطلوب بودن ریاسات و تسلطات مر طبایع را .
 و باقتضای حکمتهای چندی که میبایست در امر دین
 در دوره باطله اختلاف حاصل آید . اینهمه اختلافات عظیمه .
 و حالات و خیمه . در میان فرزندان یک پدر و یک مادر افتاد .
 و برادر را از برادر بکلی بینونت آورد . و بدین علت کار ادیان
 و مذاهب بجایی رسید که می بینی . دین حقیقی و راه مطلوب خدایی
 از میان برداشته شد . و در اطراف عالم بطورهای ناشایست منازعات
 مذهبیہ شایع گردید *

اکنون اگر از روی واقع بنای تفحص در امر دین است . برادر و
 دامن همت را بر میان زن . ملاحظات عارضیه را از خود دور کن .
 انس و عادات بر معتقدات خویش را ترک نمایی . دل خود را پاک
 دار . که دو گونه محبت در یک دل نکند . معنی انصاف را
 از خود جدا مساز . و در حضور شهادت خدای سخن را از روی
 بصیرت بشنو . و حق و باطل را بجزان راستین بسنج . و خدای را
 ولی توفیق دیده . بمقصود حقیقی که خدا و راه خدا است برس *

* میزان نخستین *

در بیان بعضی از اطوار خدا شناسی . و خدا پرستی . و آنچه متفرع

براین مطلب است . و این میزان برده معیار مشتمل است *

❖ معیار اول ❖

وجود صانع مطلق را اهل ادیان عالم بالاتفاق معتقدند . و در توصیف او بصفات کمال . و تزیینش از نقایص و از هر گونه تغبر و زوال . صاحبان ادراک و معرفت از اهل هر دینی اقرار کنند . بل هر صاحب شعوری اگر تأمل نماید . و صانع را بعین یقین شناسد . قطعا او را از نواقص امکانیه منزّه و معرا خواهد دانست . و بصفات کمالش موصوف خواهد شناخت *

در آغاز کتاب میزان پروتستانی گوید . خدای واحد و قدیم و مقدس و عادل و رحیم که ذاتش معرا از تغیر و مبرا از تبدیل است . و نیز گوید . خدا قدیم و مطلق و در ذات و صفات خود عاری و بری از تغیر و تبدیل است . و از کتب آسمانی نیز در جاهای بسیار از آن کتاب همین مضامین را که دلالت ظاهره بر اتصاف صانع بصفات حسنه . و منزّه او از نواقص دارد آورده است . این مطلب را داشته باش . که مفتاح بسیاری از امور دین خواهد بود *

پس از آنکه دانستی که عیسویان و مانند آنها یعنی گروه پروتستان از روی منطوق انجیلی که دارند . خدا را موصوف بصفات کمال . و منزّه از هر گونه تغیر و زوال . و معرا از نواقص گفتند . افسوس داریم . از اینکه نیز مسیح را پسر خدا داشتند . و پسر را در ذات پدر پنهان دانستند . و از آن ذات بسیطش تولید کردند . تغیر حالات در او را جایز دیدند . نقص امکانی را بر آنجا وارد ساختند * عجب است که هم از انجیل آورده اند . که ذات پسر در ذات پل پدر مستجن و مستور بود . و شباهت و علاقه ازلیه . که پسر را با پدر میباشد . مانند علاقه و رابطه ایست . که کله بفکر و فکر بروح انسان دارد . و از ازل از او ظهور یافته . و متولد گشته است .

لکن باز در ذات با پدر یکی است . تا آنکه نیز از انجیل از قول عیسی
گوید . که گفت من در پدرم و پدر در من است . و پس از این
تفصیل . از ذات الهی تعبیر بثلاث واحد کرده . از روح و نفس
ناطقه و بدن مثال آورده . و تمثیل دیگر از نور و آتش و مانند آن
گوید . و در تحقیق اقا نیم سه گانه که (اب و ابن و روح القدس) است
شرحها میدهد . و سخنها میگوید . و روح القدس را که یکی
از خدایان است . در قالب کبوتر بسوی خدای دیگر که پسر است
بمنطوق آغاز انجیل متی نازل میداند *

برادران هو شیاری تافی و اختلاف تمام درین دو مطلب رای بینند .
ومی دانند که کار از دو قسم بیرون نیست . یا آنکه عیسی پسر خدا
و مستجن اندر ذات خدا تواند بود . بعلم اینکه ذات الهی را تغیر
و تبدل چه در ازل و چه در قدم و چه در حدوث بهیچ طوری عارض
نمیتواند شد . و عیسی کلمه الله را چنانکه همین توریه و انجیل نیز
تصدیق میکنند . بجز بندگی و احتیاج و شرف نبوت و رسالت .
هیچ مناسبت و خصوصیت دیگر از جهت ذات و حقیقت . یا خدای
نتواند بود . چنانکه بیان مطلب در جای خود خواهد آمد .
و یا خود کسانی که نام خود را از اهل توحید آورده . بت پرستان را
مردود دانستند . و بظاهر سخن خدای را بصفات کمال موصوف
و از تغیر و نقصان مزهش گفتند . در دعوی خودشان کاذبند *

بت پرستی منحصر بسنایش بر بت ظاهری نیست (انعبدون
ما تخنون) . استماع کننده از هر سخنکوی پرستش او را کرده است .
هر کجا ، سخنکوی از خدا گوید مستمع پرستش خدا بر او کرده است .
و اگر از شیطان گوید عبادت شیطان را بجای آورده است *

❖ معیار دوم ❖

معایب عقاید مذکور چنانکه علی الاجمال در نزد اهل بصیرت و هو شیاری

آشکار است در انشای بیانات نیز تفصیلی در آنخصوص خواهد آمد
 و بر صاحبان ادراک روشن خواهد شد . که اولاً انجیلی که
 در دست دارند محرف است و مجعول . و آنچه دلیل بر خلاف این
 میاورند مردود است و غیر مقبول . کلام خدایی و وحی خدای
 در یک جای امر بتوحید . و در جای دیگر امر بکفر و شرک و الحاد
 نمیکند . و ثانیاً از آنیکونه عقاید در حق مسیح و تعدد ذات خدای
 و از آنطرف اظهار توحید و توصیف و تنزیه خدایی . پایهٔ افهام
 و درجهٔ دینداری آنها معلومست . که یا بطلت عدم فهم این همه
 تناقض و تنافی آشکار افهام آنها در نهایت اعوجاج و انجماد است .
 و یا خود در واقع اعتقاد بتوحید حقیقی ندارند و آنکونه سخنان را
 از روی مصلحت جوئی خویش گویند .
 در هر زمان و در هر قومی . اضلال ملل و طوایف از راه خدای
 غالباً باینطورها بوده است . که اشخاصی از میان آنها برخواسته
 بعنوان هدایت و تشیید امر آیین حق . سخنان مقرون بحق
 و صواب را آورده . و باطل را باحق مزوج داشته . مقصود
 خود شایراً حاصل کرده اند . چنانکه عیسی علیه السلام مکرراً
 گفت که بعد از من مسیحان و تعلیم دهندگان دروغگوی خواهند
 آمد . و از او وصیای او گفتند . که آنچه در کتب متقدمه کرده اند
 در این نوشتهجات مانیز خواهند کرد . چنانکه بیان این سخن نیز
 از انجیل در جای خود خواهد آمد *

* معیار سیم *

موحدین اهل ادیان صانع تعالی را جامع صفات کمال . و مستجمع
 جمیع صفات حسنه دانسته اند . و دلائل و براهین از روی عقل
 در آن . و از بداهت اعتبار و ادراک . و از کتب و الهامات
 الهیه . و غیر آنها آورده اند . و کتب و تألیفات بسیار نیز

در این خصوص نوشته اند * زاید نیست مانیز آنچه در این مقام بکار
آید یاد آور شویم که اساس دین قویم توحید است و خدا شناسی
و مبعوث نکر دیدند انبیا و اولیا مکر برای راهنمایی مردم بمعرفت خدای
و توحید او سبحانه . پس کوش خود را باز کن : وهوش و ادراک
خود را در نزد من بعاریت بگذار . و آماده فهم این معانی باش *

❖ اول الدین معرفت ❖

هر مدری را آلت ادراک از سنخ مدرک باید باشد که میان مدرک و مدرک
از وجود مناسبتی ناچار است . و چون خدا را از جهة ذات
بمخلوقات نسبت ارتباط و مقارنت و علاقه و مشابعت نتواند
بود . پس ذات الهی را احدی از مخلوقات او نمیتواند ادراک
و احاطه کند * و همچنانکه من و تو مخلوق هستیم . عقول
واقفده و تمیزات و ادراکات مانیز مخلوقند . و هرگز جاری و واقع
نمیکردند بر ذات الهی آنچه او جاری کرده است در مخلوقات خود .
پس آنچه ادراک کنی و بفهمی یقینا خدا نیست . و مخلوقی است
مانند تو و مر دو داست بسوی تو *

❖ لا تحیط به الا وهام ❖

وجود واجب را بجهات خلق و صفات مصنوع نتوانیم شناخت .
و ذات الهی را ادراک نمیتوان نمود بهیچ طوری از اطوار امکان
و اکوان . از قبیل عموم و خصوص . و اطلاق و تقیید . و بطور
کل و کلی بودن . و جزء و جزئی بودن . و شناخته نخواهد شد
بلفظ و بمعنی . و بکم و کیف . و برتبت و جهت . و بوضع
و اضافت . و بارتباط و نسبت . و در وقت و در مکان . و نه بیرون
بر بالای چیزی . یا بودن چیزی در او . و نه از چیزی . و نه بیرون
یافتن از چیزی . و چیزی مشابه ذات او نیست . و چیزی مخالف
با آن نی . و تمامی اوصاف و جهات و صور و امثال و مانند آنها
از آنچه ممکن است فرض کردن آن یا تمیز و تعیین آن یا بهام آن همه
آنها غیر از ذات واجب تعالی است . و شناخته نخواهد شد هرگز

نه بانچه مذکور شد و نه بغير آنها و نه بصد آنها . و مدرك نخواهد
 كرد ايدا بانچه در پنهان و در آشكار است . و بطور كليت
 هر آنچه نيزي كه در مخلوق ممكنست و در مصنوع تواند شد در خالق آن
 ممسوع است و نتواند شد *

❖ ندارد ممكن از واجب نمونه * چگونه دانندش آخر چگونه ❖
 چون ذات پاك الهی را مئزه از جهات و صفات خلیقه دانستیم .
 و ازین تزیه و تقدیس ناقص خود نیز كه در خور افهام و ادراكات
 ما است مزهش داشتیم . و آنچه را كه از اسماء و صفات آورده شود
 محض تعیر و تفهیم بجای آوردیم . و از قبیل توحید نمه فهمیدیم كه
 خدا را صاحب دوشاخه میداند بعلت اینکه در ابناى جنس خود آرا
 صفت كمال می بیند . پس مانیز آنچه كه در خود صفت كمال بینیم
 جناب احدیت را كه جهات تعدد و كثرت در آنجا نتواند بود و ورود
 اسماء و وقوع الفاظ را بر آنحضرت جایز نتوانیم دید . با همان
 اوصاف كالیه امكانیه با اذن خاصی كه بتوسط مقربان درگاه او بما
 رسیده است او را میخوانیم . و كرنه مشتی خاكر با آن عالم پاك
 چه مناسبتی تواند بود . این است كه انبیا و اولیا نیز در این مقام بجز
 خویش اعتراف كردند . مگر آنكه ایشان بجهت نزدیکی بر مبداء كه ظهور
 کلی صنایع تعالی است قیودات امكانیه را مسلوب از خود داشته .
 و حروف اسماء و صفات را در حقایق و ذوات خود شان بخط
 واضح و جلی از قلم صنع ازلی مکتوب یافته اند . و كتابهای تكوینیة
 الهیه شده اند . این است كه ایشان در سلامت از جهل و نقصان و تغیر
 مانده اند . و مانند كتب تدوینیه محرف نشده اند *

❖ و سلام علی المرسلین ❖

چون راه وصول بر آن مقام لاهوت را مسدود دیدیم . و طلب
 و خواهش رسیدن بر آن ذات را مر دود یافتیم . پس ناچاریم
 از اینکه رجوع بعالم خود کنیم و حد خود را بدانیم . خود را بشناسیم
 تا شناسایی بشناسایی او رسانیم . چنانكه در انجیل میفرماید *

ای انسان خود را بشناس تا خدای خود را بشناسی . ظاهر تو برای فانی شدن است و باطن تو منم *

پس تدبر و تفکر کنیم که ما کیستیم و چیستیم . و از کجاییم و برای چه هستیم . ما را مبدء کجا است و بازگشت تا یکجا است . و آیا از ما که آفریده شده صانع حکیمی هستیم چیزی مقصود بوده است . و کاری برای ما شایسته هست که بجای آوریم یا نه *

* معیار چهارم *

معلوم داشتیم که خدا را از جهة ذات ممکن نیست ادراک نمود . پس ناچاریم از اینکه از آیات و علامات او که در ذوات و حقایق آفاقی و انفسی است او را بشناسیم . و بقدریکه از آثار او دریابیم در خدایی او و اثبات صفات کالیه بر آن ذات باک اقرار و اعتراف آوریم *

بیاری الطاف آن هدایت کننده مهربان و براهمنی عقل مستنیر نبور رجن تفکر و تدبر کردیم در اطوار و آثار صنع خدای . و مطابق کردیم آنچه را که فهمیدیم بایانات کسانی که در خداشناسی پیش از ما بوده اند و کوی سبقت در این میدانرا ر بوده اند . و دانستیم بعلم البقینی که منتهی بعین الیقین است که خدای صانع ما از کل جهات کامل است . یعنی تمامی صفات کالیه را بطور اکل در مقام موصوفیت عنوان دانش موجود بدانیم . و بگوییم خدا قادر است مطلقا حکیم است مطلقا غنی است مطلقا عالم است مطلقا فیاض است مطلقا . و همچنین است تمامی صفات کالیه او . و بدهات عقل و دلائل حکمتی و تطبیق بالهات الهیه همچنانکه بصفات کمالش موصوف دانستیم . تمامی نقایص و اوصاف امکانیه را نیز از حضرت او تعالی مسلوب کرده از جمله آنها تزیهش نمودیم و از این توحید و آنگونه توصیف و تزیه نیز منزهش داشتیم *

پس اکنون در آفرینش او تدبر کنیم . و تصور نماییم که آیا همچنان

کامل مطلق اگر اقدام بکاری کند از روی ملاحظه فائده و مقصودی میکند . یا آنکه مانند اطفال و مجانین کارهای لغو و بازپچه از سرزند *

می بینیم که هیچ خرد مند با درای اقدام بکاری نمیکنند مگر آنکه فائده و غایتی برای آن ملحوظ داشته باشد . خصوصاً که خدای جهانرا بصفات کمالیه موصوف داشتیم و از نقایص مزهش دانستیم . و کدام نقص است بزرگتر از جهل برینکی و بدی و ترجیح بد بر خوب . که قطعاً کار با فائده کردن نیک است و کار لغو کردن بد . و خدای قادر کامل از همه جهات البته نیک را اختیار خواهد کرد و بدرامتروک خواهد داشت *

* انأمرن الناس بالبر وتنسون انفسکم *

فعلی هذا جهان خدای موجودات را برای غایت و نتیجه بسیار بزرگ آفریده باشد . بیرهان اینکه صانع چنان را مقصود بزرگ بود *
* کار هر کس بقدر همت او است *

اعتراف به بی نیازی صانع بر ما آشکار کرد که فوائد خلقت اشیاء بذات خدای عاید نتواند بود . که معنی بی نیازی مطلق و قدرت مطلقه جز این نیست . پس به بینیم که علت غائیه و عمده ایجاد مخلوقات چیست و چگونه است . تا آنکه خود را و نتیجه ایجاد خود را بدانیم و مانند حیوانات و از کسانی نباشیم که با نعم خوانده شدند . و اولئک کالا نعم بل هم اضل کشتند *

* هر کونکنند بصورتت میل * در صورت آدمی دو اب است *

واقفان در مقام جهل و تاریکی را که در خارج انسانیت حقیقه هستند سه مقام است . حیوانی است که شنیدی . و نباتی است که به خشب مسته مانند شدند . و جادیت که قلوب آنها را کالحجارة او اشد قسوة گفته اند *

* هر آدمی که مهر مهترت * در روی نکر فت سنک خارا است *
بعدا از تدبیر در اطراف این مطلب که فائده ایجاد است بطور بداهت

فهمیدیم که اول تکلیف ما شناختن صانع است . و امثال برا و امر او
و اجتناب از نواهی او . و باز کشت مانیز بسوی او است . که خلقت
مایین طور نقصان و مقام دوری و حرمان نبوده باقتضای جود و کرم
و بقدرت تامه آن صانع کامل آفریده شده ایم . پس باید بدان مقام نخستین
که از آنجا آمده ایم و آنجا وطن اصلی ما است برسیم . که حب الوطن
من الایمان *

پس ثمره ایجاد و غایت خلقت . معرفت صانع است و دانستن او امر
و نواهی او . که بسبب امثال بر آنها و اجتناب از اینها خود را از این
مزل تاریکی رهایی داده بمقام قرب و موطن اصلی برسیم . که این
باز کشت همان معنی معاد است *

* الحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینالترجعون *

اگر چه صاحبان معرفت و ادراک و ارباب فطرت پاک آگاهی بشایسته
از این مراتب و مطالب دارند . و شرح و بسط در این نامه در زردایشان
مکرر است . لکن برای یاد آوری بر ادران روحانی زاید نیست سخنان
ربانی را که در این مقام مفید باشد بیاوریم *

* هوالمسک ما کررته یتضوع *

هست و هستی هستی هست کننده خود را می نماید . صنع و مصنوع
وجود صانع خویش را آشکار کند . و در تمامی اشیاء این مطلب
بیداهت هویدا است بنایی را که بینی بانی آنرا خواهی دید . کاتبی
را که بینی کاتب آنرا ادراک میکنی . که هیچ فعلی بی فاعل نتواند بود
و هیچ مصنوعی بی صانع نتواند شد و این معنی در همه اشیاء و جمله
افعال و صنایع و حرکات و سکونات جاری و پیداست . و آن فاعل
ظاهر از فعل همچنانکه بعد از فعل است قبل از فعل است
و مع الفعل است . یعنی از او جدا نیست و ممکن هم نیست جدا بشود .
مگر آنکه آن مصنوع صرف عدم گردد . و عدم محض و فنیای
مطلق نیز در مخلوقات نخواهد شد *

پس جمله کائنات صفت صانعیت خدا است *

* عالم بنسبای بلیغ گوید که من صفة الله ام *

* و آدم بصدای فصیح شنواند که من صفوة الله ام *

مع ذلك هیچ يك از افعال و صنایع که دلیل وجود صنایع و فاعل هستند نه خودشان ذات صنایع را توانند ادراک نمود و نه دیگر را بر مقام ذات او و ادراک حقیقت او توانند رسانید * بپین کتابت را که مینماید نویسنده برای آن هست لکن نمی تواند بنماید که آن نویسنده در چه شکل و هیئت و کدام صفت است اطوار او چیست و اوضاع او کدام است و بجز اسم کتاب نامی برای او نتواند گفت . پس شناسایی اوصاف خود را در خارج از حدود خود نخواهد بود *

* بل نجلی لها بها و بها امتع عنها *

نهایت کار این است که اگر آن کتاب کسی است که در خارج او را میدانیم و خط او در میان ما معروف گردیده بحض دیدن آن کتابت خارجی در آینه ادراک خود او منطبق شود . مانند آنکه کسی میرعداد یا حافظ عثمان را میداند که بدیدن خط آنها از خط صرف نظر کرده کتابت را تواند دید . و خواهد گفت حافظ عثمان را دیدم . یعنی بدلات اثر او این معنی بالطافت بسیار واضح است *

این معنی را یعنی طور نمودن اثر مؤثر را در حروف به بینیم کتاب حرف (۱) را مستقیماً نوشت . این الف راستی و استقامت را در وجهی که تعلق بر آن دارد می نماید . و بالفعل بشهادت حالیه میگوید که آن حرکت دست که متعلق بر ایجاد من است مستقیم است . و ندا میکند مؤثر خود را باسم یا مستقیم . و اگر توحید کند او را خواهد گفت که استقامت او منزه است از استقامتی که در من دیده شد . و خواهد دید که از آن استقامت چیزی بر مقام او که الف است حلول نکرده و چیزی از او خارج نکرده است *

اینجا است جای لغزش و مقام زلت اقدام که بسیاری از مدعیان خدا شناسی در اینجا خطا کرده اند . و از این صراط الهی که باریکتر از موی و برنده تر از شمشیر است نتوانسته اند بگذرند . پس هر اثری

(۱) خطاط شهیر قزوینی در سنه ۱۰۲۴ هـ. [۱۶۱۵ م.] مقول شده است.

(۲) در سنه ۱۱۱۰ هـ. [۱۶۹۸ م.] در استانبول مرده است.

مشابه صفت مؤثر است نه مشابه ذات مؤثر . هیچ اثر از ذات مؤثر متولد نتواند شد و در آنجا مستجن و از آنجا ظاهر و بارز نتواند کردید و این سخنان در نزد خداشناسان و صاحبان فطرت سلیمه از بدیهیات است و بجز جاهل معاند کسی را جای اعتراض در آنها نتواند بود *

﴿ عبدی اطعنی اجعلك مثلی ﴾

اطاعت کن تا مظهر اوصاف الهی شوی . مستقیم باش چنانکه در بدایت آفرینش مستقیم بودی . خدا بر ایشناس چنانکه خود را برای توشناسانیده است . و اسماء و صفات خود را در حقیقت تو بقلم تکوین نوشته . کتاب خود را بخوان و بکار خلقت خویش برس *

﴿ اقرء كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيبا ﴾

﴿ فانت الكتاب المبين الذي * باحرفه يظهر المضمير ﴾

خدا بتعالی که جامع صفات کمالش دانستیم باقتضای ربوبیت و قدرت وجود خویش وجود انسانی را که آیت معرفت و صانعیت صانع بود جامع صفات کمال آفرید . و آنچه ممکن بود که متعلق ایجاد گردد در آن مخلوق مکرم خود موجود ساخت . و او را مرآة یعنی آلت رؤیت برای کالات ربوبیت خود گردانید *

در توریة نوشت که خدا فرمود انسان را بصورت خویش بیافرینم او را مشابه و مانند خود سازم . تا آنکه بر ماهیان بحار و طیور هوا و حیوانات و تمامی زمین و جسدله جنبندگان در روی زمین سلطنت و حکومت کند *

﴿ خلق الله آدم على صورته ﴾

آن انسان را که حقیقت انسان است بمقامات نازله و مراتب سافله آورد . که او را چنانکه کامل بود مکمل و مکمل گرداند . و چنانکه خود را برا و شناسانیده بود مخلوقات خود را نیز بر او شناساند . و آن انسان باین مشاعر و مدارك عنصری مدرک نخواهد شد . مگر

بعد از تصفیه تمام و تحصیل مناسبت * و بطوریکه گفته شده مدرکی را
 با مدرک از وجود مناسبتی ناچار است . و این انسان ظاهری را با آن
 مقام عالی بجز استعداد مظهریت و شایسته بودن بر اینکه آن صورت
 الهیه را قبول کند مناسبت دیگر نیست . و چنانکه شاعری در این مقام
 آورد این انسان لباس و قالب حقیقت است *

* اینک همی بینی خلاف آمدند * نیستند آدم غلاف آمدند *

پس انسان جمادی و تریبی که در نهایت مقامات است حامل و مظهر
 انسان حقیقی که با جلال معنی آن را فهمیدی تواند بود . و آن انسان
 از منزلی که آمد مأمور بازگشت بسوی وطن که بهشت حقیقی است
 گردیده . و این جسد جسمانی را مانند خود کرده به تبعیت خود
 به بهشت خواهد برد یعنی مظهر صفات آلهیه اش خواهد داشت *
 هرگاه آن انسان حقیقی در هنگام بروز و ظهور در این عالم تولد
 جسمانی تغییر نداده است خلقت اولی را و در فطرت اصلیه باقی است
 و در این دنیایز تغییرش نداد معاد او در این دنیا حاصل است و قیامت
 اوقام گردیده که بموت اختیاری مرده است (من مات فقد قامت
 قیامته) و هر کس بخوهد قیامت را به بندد در وجود آن کامل
 مطلق تواند دید . و اطوار رستاخیز را از او آشکارا تواند فهمید *

* هر که گوید که قیامت ای صنم * خویش بتا که قیامت نک منم *

این انسان بر حسب مراتب کمال و کاملیت او و مقامات مظهریتی که دارد
 چون بشر را داعی و هادی و مبشر و منذر و یار آورنده از عوالم بالا
 و نجات دهندگان جهانیان هستند . این است که ایشان را انبیا
 و رسل و اوصیا و اولیا و نقبا و علما و مانند اینها گفته اند . و کسانیکه
 خلقت اولی را بتغییر آورده مغشوش داشته اند آنها را در این دار بلا
 و محنت که منزل وقوع امتحانات و اختبارات و مشمول فتنهاست
 باداب و اطواری که در کتب آسمانی و بیانات صاحبان شرایع مقرر
 و مبین است ترقی داده . و چنانکه از آنها خواسته اند با سبب سلب
 عوارض و آلائشهای عوالم سفلیه آنها را بمقامات قرب الهی رسانند .

تا داخل بهشتی شوند که در آنجا چیزهایی هست که هیچ چشمی ندیده
 و هیچ کوشی نشنیده و بر خاطر هیچ بشری خطور نکرده است *
 نمیدانم اینها را که میگویم بکدامین کوش میشنوی . و بکدامین
 دل میفهمی . اگر بچشم اعتراض و کوش عناد و دل بغضناک
 می بینی و میشنوی پیافه خود را زحمت نده و برتغند خود میفرای .
 و بکار دیگر بپرداز . و اگر وصایای مراد را داری و مقصودت
 فهمیدن است . امیدوارم که بتوفیق خدای ویاری روحانی
 از انبیا و اولیا بهره یاب کردی *

هرگاه بخواهیم از مقامات نزول و صعود و کیفیات تکمیل انسانی
 و وقوع امتحانات و ترتیب نوامیس و شرایع از بد و عالم تا کنون
 و پس از این را علی التفصیل در این نامه شرح و بسط دهیم .
 از وضع کتاب که برای بیان مطلب مخصوصی است بکلی بیرون
 رویم . علی هذا در اینجا بهمین قدر اکتفا کنیم . و در اثنای
 بیانات در اطراف مطلب بدانچه توانیم سخن گوئیم *
 * علی تحت القوافی فی مواقعها * و ما علی اذالم يفهم البقر *

* معیار پنجم *

ذات صانع را که بجهت جهات کامل دانستیم بحکم بدهت عقل
 نتوانیم گفت که چیزی از آن ذات قدیم خارج شود . یا چیزی بر آن
 و الی و داخل گردد . اگر چه این دخول و خروج بغیرا طوار جسمانی
 و با بطور اعلا و اشرف باشد . بحدیکه در امکان اعلا تر و اشرف تر از آن
 چیزی نباشد . بعلمت اینکه (اولا) ولوج و خروج مطلقا از صفات
 امکانست و گفته شد که آنچه در مخلوق ممکن است در خالق ممتنع است *
 (ثانیا) مغایر صفت کمال است زیرا که بسیط از مرکب کاملتر است *
 (ثالثا) تصور این مطلب در ذات الهی مستلزم احتیاج است . و قیام
 مرکب با اجزا و قیام اجزا با مرکب بطور نیاز است . و گفته شد

که خدای غنی مطلق است *

(رابعا) آن داخل و خارج شونده اگر عین ذات است پس تعددی نیست
و این سخن را مصداقی پیدا توانیم کرد . و اگر غیر ذات است
پس هرگاه مخلوق است و حادث . ذات خدا مدخل و مخرج مخلوق
تواند شد . و اگر قدیم است و خالق . خالق قدیمی که غیر خدا
باشد سراغ نداریم . و اگر بر فرض غلط و محال موجود باشد بذات
غیر خود نتواند داخل شود و یا خارج گردد . و در صورت غیریت
مناسبتی هم باهم نخواهند داشت . و گذشته از عدم دخول باهم
جنك و نزاع نیز خواهند کرد *

* لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا *

خدای تعالی منزّه است از این توهمات باطله تعالی الله عما يقول
الظالمون علوا کبیرا *

(خامسا) این دخول و خروج مستلزم تغیر احوال و منافی است
با آنچه مصنف میزان پروتستانی خود کفت که خدا منزّه از تغیر
و تبدیل است . زیرا که بالبدیهه حال دخول چیزی بر آن ذات
غیر از حال عدم دخول است . و حال خروج چیزی از آن غیر
از حال عدم خروج است . و هر متغیری حادثست . پس آنچه
عیسویان یادیکران از این مقوله سخن گویند بالبدیهه از عالم خدا
شناسی و خدا پرستی دور خواهد بود *

چون سخن بدینجا کشید از سر آفرینش خدای و طور خلقت
موجودات آگاهی جویم *

واضح است که بعد از بیانات مذکوره ذات خدا را مبدء مخلوقات
توانیم دانست : پس باقی نمائید برای مبدئیت اشیاء مکر فعل الهی
که آن فعل واحد و بسیط است لکن بوحدت و بساطت امکانیه .
و آن فعل امر خدا است و مشیت خدا است و محبت خدا است *
و چون تدبر کردیم بمستقیم ادراک و بعقل دراک و باتفاق جمله خدا
پرستان از اهل ادیان و ملل و بمنطوق تمامی کتب آسمانی و دلالت

آیات آفاقی و انفسی . آفرینش آفریننده ، کاملاً عزوجل اولین مخلوق دانستیم . که او واحد است و یکتا و اثر واحدیت و یکتایی صانع است زیرا که واحد را اثر جز واحد نیست و اثر مشابه صفت مؤثر است *

❖ قل کل بعمل علی شاکلته ❖

تصور کن کتبت را که خوردترین اثرهای آفاقی است . که شخص کاتب بیک حرکت دست یک الف بیشتر ننویسد . و کفیم که جهان خدای موجودات را برای شناسایی خویش آفرید . پس آن مخلوق نخستین باید یکی و دارای جله ، صفات کمالیه بطور اکلیت امکانیه بوده باشد . و از مساوی و نواقص مزه و معرا باشد تا دلایل کمال صانع گردد *

اقتضای قدرت تامه و صفات کمال مطلقه صانع تعالی از علم و حکمت و غنا و کبریا و کرم و وجود و فیاضی او بجز این نیست . که آنچنان مخلوق محبوب خود را در کمال کمالیت کند و از نواقص عاری و بری دارد . که در غیر این گونه آفریدن صانع باید عاجز و یا جاهل و یا بخیل و مانند اینها بوده باشد . یا آنکه همچنان مخلوق متعلق خواست الهی نتواند بشود . و چون هیچکدام از اینها نیست پس آن اشرف کائنات بطور مطلق کامل . و تمامی کالات مبداء فیاض را حائز و حامل است .

مع ذلك آن کامل بی مانند که ستوده از میان تمامی موجودات است و در مبداء فیاض ایستاده و واسطه ایصال فیوضات بر مراتب نازله امکان و اکوان در همه اطوار و ادوار و جله و اطوار و اکوار است . و پیغامات وجود و بقای کائنات و حکایت تمامی اسماء و صفات و انباء شرع و وجودی و وجود شرعی در جله ، عوالم و مقامات . و با جله آنچه ممکن است در مراتب خلقیه ظاهر شود بوساطت آن اولین تعیین است . وجود مقدس او را در حضرت ازل تعالی فقر محض و احتیاج صرف باید بدانیم . بعلمت اینکه جهة مخلوقیت او را وجودا هرگز فراموش نمیتوان کرد و چون پای مصنوعیت بمیان آید

سرایای وجود مصنوع نیاز است و احتیاج بصانع . اگر چه نسبت بعوالم
سفلیه و در مقام حکایت از صنایع همه غنا و ربوبیت است و فضل او بر سایرین
مانند فضل صانع است بر او . زیرا که او اول عدد است و واحد است
چنانکه صانع احد است و فرق در میان این دو تعبیر چنان است که احد
داخل در شمار نیست و واحد داخل در شمار است . و نسبت آن واحد
بر اعداد نسبت پدر است بر اولاد و مانند کلی است از برای افراد *

اگر چه تعبیرات مذکوره بجز در یک مقایسه بیشتر جایز نیست . و آن
مخلوق اول را مقام تفردی هست که در آنجا اعداد و افراد را ذکر می
نست . نه نبی مرسل را در آنجا را هست و نه ملک مقرب را . چیرا ثیل
و میکائیل را در آنجا بار نیست . روح القدس را در آن مقام نام نمی *

اکنون ذهن مستقیم پاک و دل هوشمند با درای میخوایم . که مطلب را
قدری روشتر کنیم . و دلهای آگاه را بانوار غیبیه منور سازم *

این نامه را برای اكمال نعمت بر راست کاران و اتمام حجت بر منکران نوشتیم
و مر سعادت نمند مطاعت در این سخنان را اگر از روی خدا جویی
و بطور بی غرضی کند بغایت مغتم خواهد دانست . و پس از آنکه
متبصرانه از مقدمه تا خاتمه را فهمید یقینا مسارعت بر انکار یک حرف
از آن را نخواهد نمود . و از خدا تعالی درخواست داریم که مر او جمله
طالبان سعادت را از خطا و لغزش نگاه دارد . و الحاصل مخلوق
اول را بشناسیم تا آنکه صانع ازل را شناخته باشیم *

حق بمثال شناخته شونده بجدال . و اینگونه مطالب مالیه در عالم
محسوسات جسمانی بجز از راه محسوسات نزدیک بفهم نشود . و آیات
و علامات خدا شناسی را صنایع مطلق مهربان در آفاق و در انفس ما برای
مانوده است . لهذا مثالی در این مقام بیاوریم . و از آنجایی بمقصود
بریم و مثل را از جهت تشبیه مقرب دانیم و از جهات دیگر مبعده .
پس اگر گویند زید مانند شیر است از جهت شبجاعتست نه از سایر
جهات و اوصاف و هیئات (و لله المثل الاعلی) *

* تمثیل ربانی *

ذات ظاهره خدا را مانند ظهور صورت انسان بفوتگرافی در مظهر ازلی
ثانوی که اول مخلوق است . تمامی ظهورات و اوصافی که در حین
مقابله و اشراق انطباق آن ممکن است متجلی بدانیم *

وجود آن مظهر را مانند آینه و جامی فرض کنیم که جمال کلی ازلی
در آن ظاهر است . و چون آن مقام مقام بساطت و وحدت است ظهور
و آینه و مظهر را یکی دیده اطوار کثرت را از آنجامنی دانیم . و آنچه
در آنجا از تعبیرات که موهم کثرت است و تعدد بیاوریم برای تنگی میدان
الفاظ و بجهت تعبیر و تفهیم دانیم . پس صانع موصوف بصفات
کلیه تمام ظهور و کمال بروز اشراق در آن مظهر اولی ظاهر باشد .
بطوری که اگر کسی در مقام برداشتن پرده های اشارات بر آن
مظهر از جهت آیت آن . و عبارتة اخری آن ظاهر را قطع نظر
از ملاحظات اطوار ظهور و مظهر نظر کرده به بیند . خواهد گفت
صانع ازل را دیدم *

در خودمان به بینیم . زید در آینه بزرگ بدن نمایی خود را مینماید
بطوری که خود زید را غیر مرئی دانیم مگر از راه اشراق و ظهور
در آینه که بدین عکس در آینه توانیم گفت زید را دیدیم *
زید را از این تجلی و اشراق در آینه تغییری درز آتش حادث
نکردد . و زید من حیث الذات ربطی به آینه و ظهورند ارد .
و بلا کیف ظاهر شود . و آن مظهر که آینه است تمامی اورا بقدریکه
ممکن است در آینه نمودار شود حاکمی و نماینده است *

مقام مظهر را بازید مقابل ملاحظه و معلوم کردیم که در حضرت
زید بجز احتیاج محض و نیاز صرف مالک بر چیزی نیست . و هیچگاه
جهت غنا و بی نیازی اورا از زید نتوانیم دید . که در هر آئی محتاج
بامداد و بقای زید متجلی است . و اگر او خود را از مقابله بازگیرد
صورت ظاهره در مرآت معدوم گردد *

❖ اگر نازی کننازهم فرورزند قالبها ❖

عرض کردم که این بیانات و تمثیلات برای تقریب مطلب است برافهام .
و کرنه سخن باریک است و جهان تاریک . و این بحر بی کران را در ظرف
الفاظ گنجاییدن نامتصور است چنانکه گفته اند *

❖ معانی هرگز اندر حرف ناید * که بحر قلزم اندر ظرف ناید ❖

❖ کر بریزی بحر را در کوزه ❖

❖ چند گنجند قسمت یک روزه ❖

اگر صورت زید که در آینه است بگوید من در ذات زید بودم
و در آن پنهان بوده از آنجا آمده ام غلط گفته است . و اگر گوید او پدر
من است . و از آن متولد شده ام و با او یکی بودم یا هستم و از او منفصل شده
و بر او است پیوستم خطا کرده است . زیرا که مبدء صورت مرآت
چنانکه دانستی ذات زید نتواند بود . بل تجلی کلی که فعل
او است مبدء آن است . و اگر دقت کنیم تجلی کلی نیز ذاتا مبدء نیست
. چه اگر هزار آینه در مقابل زید بگذاری و وجهی و شعبه فعل از آن
کلی در هر کدام از مرآیا ظاهر شود و چیزی از آن کلی نیز کم نکردد
و بسبب آن انعکاسات چنانکه در ذات زید تغییری حادث نیست در اشراق
کلی نیز تغییر و زیادت و نقصاتی پیدا نشود پس صورت مرآت
شبی است و عکسی است منفصل از شبی که منفصل از صورت متصله
بزید مقابل است *

اگر در این تمثیل ربانی تدبیری کنیم بسیاری از مطالب توحید و خدا
شناسی و دیگر مطالب دینیه بر ما روشن گردد *

عمران صابی که از متکلمین صابئه بود برای مباحثه در امور دین در زمان
خلافت مأمون الرشید به بغداد آمد . در انجمن خلیفه که انبوهی
از مردم بودند از ❖ رئیس اسلام ❖ که عالم ناس خطابش میکرد در ضمن
سؤالات خویش پرسید . که آیا خدای در خلق است یا خلق
در خدا است و این عبارت گفت ❖ اهو فی الخلق ام الخلق فیه ❖
آنجناب فرمودند ❖ اخبرنی عن المرآة انت فیهام هی فیک ❖ خبرده مرا

از آینه که آیات و در آن هستی یا او در تو است . عمران از اراد جواب
 در ماند . و پس از سوالات و مجاوبات بسیار ایمان آورد و مسلم شد *
 چون این مطلب را از روی آگاهی در یافتی و آینه و عکس و ظهور بل
 ظاهر را یکی دیده و کائن اول و مخلوق نخستین را که وجود پاکش بسط
 امکانی است شناختی . بدانکه آن عالم قدس که مقام خاص حبیب
 با محبوب و زم انس الهی است . عالمی است بالاتر از مدارج عقول و افهام
 که در آنجا نه ملک کنجد و نه نبی و نه روح و نه نفس و آن مقام را از اطوار
 ظهور و مظهریت و ظاهریتی که جسمانیان و روحانیان توانند فهمید
 تقدیس و تزیینه باید نمود . ومع ذلك آن مقام الهی را در همه جای
 آشکار و هویدا باید دید . ولی پرده ها را باید برداشت و بیکانگی را بیکانگی
 رساند *

﴿ مناجات ﴾

ای حبیب الهی که عالمین را رحمتی و برد و ستان خویش رؤف و رحیمی
 . پرده را از روی خویش بردار که یگانه و بیگانه جمال ازل را مشاهده
 کنند . و از شک و انکار بگذرند . لا والله آینه بیگانه جمال ترا ننماید *
 ﴿ پرده بردار که بیگانه خود آن روی نه بیند ﴾
 ﴿ تو بزرگی و در آینه کوچک نمایی ﴾

﴿ معیار ششم ﴾

بدهات ادراک و ضرورت عقل درک روشن شد . که صانع ازل
 و مخلوق اول و مقصود از آفرینش او عزوجل چیست و چگونه است .
 و کمال الهیت او را شایسته چه بود . و حد ممکن مخلوق تا آنجا است *
 اکنون در اطوار مصنوعات و درجات مخلوقات نیک تأمل کنیم .
 و منشاء و اسباب این کثرات را دریابیم . و حدود خود را بشناسیم
 و تجاوز ازان را جایز ندانیم . تا رحمت الهی را مظهر شویم . و تکلیف
 و مأموریت خود را در کار باز گشت بسوی او بجای آوریم .
 و در چهار سیر که مقرر گردیده است بوطن اصلی رسیم . و از مشقات

و کر بهای غربت باز رهیم . و بتأسی و تبعیت بر حیب خدای
محبوب خدا شویم . و مصداق حدیث قدس باشیم . که میفرماید *

✽ فاذا احببته كنت سمعه الذى يسمع به ✽

✽ و بصره الذى يبصر به و يده التى يبطش بها ✽

صانع ازل بقدرت تامه و رحمت كامله و عامه خویش مخلوقات را
بر حسب درجات و طبقات كامل مطلق آفرید . يعنى فيض الهی
بر يك منوال در مراتب موجودات جاری شد *

مانند سبلی که از کوه آید و دروا دیها و بیابانها سیلان یابد و هر يك
از آن وادیها بدآنچه توانند از ان آب راد ریابند که این اختلاف در کمی
و زیادى آبها در وادیها از قصور و بخل آب نیست بل بعلمت اختلاف
قوالب در وادیها است که مر خلق راجح راتفاوتی نخواهی دید *

✽ فسالت اودیه بقدرها ✽

مخلوق نخستین که بحقیقت اولیه خدا را بجزا و صنع و مصنوعی نیست .
و سراپای عالم فاحییت ان اعرف او است . جمال مطلق ازل است
و نور کلی حضرت لم یزل . و ظهور کامل و تام او عز و جل است
و مرآه نمایندگی تمامی اطوار ظهورات و اسماء و صفات او است
بطور اتم و اکمل *

بدیهی است که اگر آن نور کلی را نیز نوری باشد و آن ظهور مطلق را
ظهوری باشد یقیناً دلیل بر کمال کاملیت صانع بیشتر بود . که هر قدر
ملك کامل باشد دلیل بر کمال مالك است . و همچنین است اگر آن نور
دویم را نیز نوری باشد و جمال ثانوی را نیز جمالی باشد . تا بحدی که عالم
کثرت را کنجایش نمایندگی از آن تجلی شود . و آن وادیهای
طولانی را یارای تحمل و ظرفیت از آن سیلهای ربانی کردد .
مانند آینه های چند که هر کدامی را مقابل با آن یکی داریم یعنی دویمی را
با اولی و سیمی را با دویمی و چهار میرا با سیمی و همچنین تا بجایی
که مطلوب و مقدر است رسد *

تمامی آینه هازید رامی نمایندگی لکن و سایطرا نیز خواهند نمود .

و چون مر ایا بیشتر شود کثرت بیشتر پدید آید *
 بسیار آینه بزرگی را در مقابل خویش بگذار و عکس خود را در آن
 بنمای . آنگاه آینه دیگری را محاذی با آن آینه کن بطوریکه
 عکس ترا از آن آینه بنماید نه از مقابله تو باوی . پس به بین که در آینه
 دومی سد چیز موجود گردد خود آینه و عکس آینه اولی و عکس تو .
 و در آینه سیمی که بمقابل دومی بیاوریم چهار چیز پیدا گردد .
 اینها که گفته میشود بر حسب ظاهر تمثیل است و برای اشارت بر نوع
 مطلب . و گرنه امر اشراقات الهیه بسیار عظیم است .
 و کثرتها که از تعدد مر ایا است بر حسب کلیات است . و اگر جهات اوضاع
 و قرانات و ارتباطات را با تمامی اقسام آنها ملاحظه کنیم بیرون از حد
 تناهی و احصا خواهد بود *

مثال آینه را در مراتب خلقت درست ملاحظه کن تا امر
 آفرینش را بفهمی *

هرگاه در مقابل آینه اولی که بجز یکی نیست (و ماصدر عن الواحد
 الا الواحد) را مصداق است آینه های چند بگذاریم . همه زید
 مقابل خارجی را بتوسط آن آینه که یکی است نمایند . و با این
 همه تعدد وجه زید را و جمال مقابل را هیچگونه تعدد حاصل نکردد *
 * و ما الوجه الا واحد غیرانه * اذ انت عددت المرایا تعددا *
 این گونه حکایت را که آینه های چند جدا جدا از یک آینه نمایند
 آورند حکایت (عرضیه) گویند بسکون راء یعنی وجود آنها را ترتب ذاتی
 بر همدیگر نیست و نسبت علیت و معلولیت باهم ندارند . و نسبت اینها را
 بمرآة اولی که نسبت علیت و معلولیت و اثر و موثر است حکایت (طولیه)
 گویند . و حکایتی دیگر از قبیل حکایت پسر از پدر است و مانند نسبت
 قشر است برب و مثل این است که چراغ را از چراغی روشن کنی
 و آنگونه حکایت را (طول در عرض) گویند . و تمامی موجودات
 در خارج این سه گونه نسبت و حکایت نتوانند بود *

این نامه را کنجایش بیان تفصیل این مقامات نیست و خارج از اساس

وضع این مختصر است . و اهل حق را در این مطالب تحقیقات
عجیبه هست طالبان حقیقت مراجعت بایشان کنند *

چون ایجاد مخلوقات را خدا دوست داشت و شناساندن خود را
خواست و اول مخلوق را آفرید . و آن اول مخلوق متعلق بحبت کلیه
صانع گردید . و اطوار اسماء وصفات الهیه را مظهر شد .
و همچنین که محبوب خدا بود محب خدا آمد . حبیبش گفتند
که صیغه فعل بمعنی فاعل و مفعول آید *

آن مخلوق نخستین که در مبداء اول از مصدر ازلی صادر است واسطه
کلیه کبری و نبی مطلق الهی است . و هر آنچه از بدو خلقت
تا نهایت امکان واقع گردد بواسطه او است *

نزاعی در تعیین شخص آن واسطه کبری و نبی مطلق خدا با همدیگر
نکنیم . اگر مناسبت ادراک آن عالم پاک را پیدا کردیم و پرده جهل
و کوری از چشم بصیرت ماها برداشته شد او را خواهیم دانست .
که اینگونه نزاع و مجادله از جهالت و نادانی خیزد . نام آن واسطه
و مظهر کل را تو میخوانی عیسی بکندار و آن یکی موسی بکندارد
و آن دیگری ابراهیم گوید و یکی دیگر آدم نامد *

* لانفرق بین احد من رسله *

مثال اهل ادیان در شناختن آن واسطه کبری مثل
کوران و فیل است . که هر کدامی معرفت ناقصه بیک عضوی
از اعضای فیل بهم رسانیده اند . و چون خواهند سخن از فیل گویند
و آنرا بشناسند اوصاف پای و گوش یا کردن و خرطوم او را شمارند
و چنان دانند که فیل را شناخته اند و فیل را شنا سانبده اند

* ذلك مبلغهم من العلم *

* معیار هفتم *

پس از دانستن مراتب و مقامات در مخلوق اول و آگاهی از تعینات

ذاتیّه او که نسبت اولادی را بر او دارند و فهمیدن اینکه ظهور آن تعینات بعد تمام و کامل باید باشد . ظهورات او را در مرتبه دویم اشراقی در آینه های چند ملاحظه کردیم . که آن آینه هادر عالم اجسام انبیا و رسل و هادیان امم نامیده شدند *

تجلیات او در مرتبه دویم باختلاف قوایل و تفاوت مقابلات با آن مرآت الهیه در مظاهر و مریا ظاهر آمد و باقتضای وضع حکمت الهیه و بجهت اتمام نعمت و رحمت بر جسمانیان . یکی از آن مظاهر را آیت وحدت خود ساخته بکلیت در آن ظاهر شد *

آینه های دیگر نیز در آنچه حکایت کردند درست کردند . و اسماء و صفات الهیه و جلال و جمال ازلی را از مرآت نخستین اخذ کرده و نمودند . ولی مدارک و افهام اهل آن زمانها که ایشان ظاهر شدند ناقص بودی و نتوانستند آنها را بشایستگی بشناسند *

در زمان ظهور عیسی که نسبت بزمان موسی افهام مردم ترقی داشت بسبب دیدن کمی از حالات و اطوار ربانیت که حکایتی بود از مقامات عالم اول او را بخدای خواندند *

* باده خالک آلود تان مجنون کند * صاف اگر باشد ندانم چون کند * این است که اگر پیغمبر آخر الزمان را کسی تصدیق کند حکمت این را خواهد دانست که چرا عبودیت خود را پیش انداخت و در نمازهای مفروضه مقرر داشت که اقرار بعبودیتش را پیش از رسالت او بیاورند که با آنها هم اطوار و آثار الهیه بندگی او را فراموش نکنند *

* اشهدان محمد اعبدوه و رسوله *

و الحاصل چون تعین اول و مخلوق نخستین که مظهر اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت خدائیز بود خواست که بواحدیت بشریه در هیکل خاص جسمانی ظاهر شود . از میان تعینات خویش تعینی را که مودوع در صلب آدم گردیده بود اصطفی و اختیار کرده او را بذات خود اختصاص داد . و او را به * مختار و مصطفی و صادق و امین * و جمله نامهای نیک خواند *

اگر ترا چشم بیناودل آگاه همراه باشد شهادت خواهی داد بر اینکه
 آن واسطهٔ اولی را باشراق و تجلیات خود در تمامی مظاهر امکان و اکوان
 ظهورات غیر متناهیست . و در هر چه بگری شواهد وجود
 و نمایندگان جمال و جلال و مرایای اطوار کالات او را خواهی
 دید که نبی مطلق او است و صانعت خدا بر اتمای ذرات بالذات
 تبلیغ کند و نفر ستاده است اور امکر برای رحمت بر العالمین ❖ و الحمد لله
 رب العالمین ❖

❖ تفسیر ❖

این ❖ حمد ❖ که مقام بساطت آن نبی مطلق است و در مقامات تفریع
 مشتقات به ❖ اجد و محمد و محمود و حمید و حامد ❖ خوانده میشود
 ❖ لله رب العالمین ❖ که لام لله برای تملیک است و لام اختصاص است *
 چون مبدا تمامی خداوندیهای امکانی یعنی ربوبیتهایی که در عوالم ظاهر
 گردیده است بجزا و نیست توانی گفت که آن خداوند حاکم کل ممالک
 امکان و اکوان است . و سلطان اقالیم دهر و زمان . و بجزا و
 در سریر ملک ایجاد صاحب تاج و دیهیم و مالک گاه و افسری نیست
 ❖ مافی الدیار سواه لابس مغفر * و هوالحی و الحی مع قلواتها ❖
 یوحنا وصی عیسی و ناصر عیسی در مکاشفات خود آن حاکم کل را دید
 و بر او شهادت داد و چنان گفت *

در آسمان سوار اسب سفیدی را دیدم که اورا امین و صادق گفتندی
 . و حکومت باستقامت میکرد و جنگ مینمود چشمهای او مانند شعله
 آتش بودی . و در سر تاجهای بسیار داشت . و یک نام مکتوبی
 داشت که بجزا و کسی دیگر آنرا نمی دانست . اورا لباس (جبه)
 خون آلودی بود که نام آن را کلام الهی میگفتند . و کروه
 آسمانیان بالباسهای سفید و بسیار لطیف سوار بر اسبهای سفید
 شده در پشت سرا و میرفتند . و برای زدن طوایف شمشیر برنده
 از دهان او بیرون آمده باعصای آهنین حکومت خواهد کرد .
 و تنگهٔ قهر و غضب الهی را که بر همه چیز قادر است خود فشار

خواهد داد . و در جبهه و پهلوئی او نامی داشت بمعنی ملك الملوك
و رب الارباب *

تفسیر فقرات مزبوره یوحنا را در ضمن معیار چهارم از میزان چهارم
خواهیم آورد . و روشن خواهیم داشت که این آیات مکاشفات در نزد
انجیلیان محتاج بتفسیر است . و بجز خاتم انبیا دیگر مصداقی نیز
نتواند داشت *

باید دانست که توحید الهی و شنا سایی اونه چنان است که بعقول ناقصه
فهمیده آید . و یا از کتب و اسفاری که هنوز حال آنها و حال ترجمه های
آنها که بخیرالات و اوهام کرده اند معلوم نشده ، و بخواست خدای معلوم
خواهیم کرد باذهان نارسا استنباط کرده شود . و همیشه توحید
و اطوار خدا شناسی که اساس و بنیان است ناقص و معوج شد
واضح است که نبوت و مقامات و اطوار آن نیز ناقص و کج خواهد بود
و همچنین همه اطوار دین و آیین در طبق همان اعوجاج و نقصان
خواهد آمد *

در بالای بنیان مثلث خانه چهار گوشه را بناتوان کرد . درختی
که در روی زمین رویده و آنرا اصل و ریشه نیست آنرا قراری نتواند بود
و بجز از تباهی بار نخواهد داد *

❖ مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجثت ❖

❖ من فوق الارض مالها من قرار ❖

این است که عیسی را نشناخته و مقامات عالیه و حکایات آنجناب را
که از اسماء حسنی و صفات کمال الهیه داشت آگاهی نجسته و مفاخر
و مزایای که آن روح الله را است در عین عبودیت او نفهمیده او را
بن الله گفتند و او را در ذات خدا گفتند و او را خدا گفتند . مواقع مدح
و قدح را ندانسته حرمت ذات او را رعایت نکردند *

❖ در پس پرده نهانستی و قومی بجهالت ❖

❖ حرمت ذات تو نشناخته گفتند خدایی ❖

این جاهلان چنان دانند که احیاء اموات و ابراء اکده و ابرص و مانند اینها

کار بسیار بزرگ است . و هر کس چیزی ازین امور را ظاهر کند خدا و یازاده خدا است و میداند که خدای قادر بر همه چیز آنگونه آثار را از یک عضو گاوبنی اسرائیل ﴿ که بر مرده زتنسد و زنده شود ﴾ ظاهر تواند کرد *

اگر بخواهیم مقامات خاصان الهی را بیان کنیم و با از عیسی سخن گوئیم این عیسی پرستان حیرت کشند . و دانند که ما خدا و عیسی را بهتر شناخته ایم و تابعان حقیقی او بجز از اسلامیان نیست *

﴿ معیار هشتم ﴾

بعضی از بیانات اطوار ظهور و تجلی کلی و دیگر ظهورات صانع را دانستی و مبده نور و روشنایی را در عوالم خلقیه بطورا جمال فهمیدی * اکنون تدبیر در پیدا شدن ظلمت و تاریکی باید نمود زیرا که وجود ظلمات و شرور و بدیها را می بینیم *

بدیهی است که ظلمت و تاریکی اصلا و بالذات مقصود و محبوب صانع مقدس نتواند بود . فقط مصالح حکمتی و اقتضای قدرت کامله صانع در اجرای تمامیت صنع خویش وجود ظلمت را بادی شد تا نور را ظهور بود که هر نوری بی ظل و عکس و سایه نخواهد بود *
﴿ تعرف الاشیاء باضدادها ﴾

بعبارت دیگر گوئیم جهت تعیین مصنوع و اثبت مخلوق که در زبان حکما ماهیتش کوبند نسبت بجهة وجود که ظهور صانع است ظلمت نامیده میشود . و این ظلمت بر حسب مراتب و مقامات محبوب و یا مبعوض باشد . ولی محبوبیتش به تبعیت وجود و جهة نور است چنانکه در مراتب عالیه و در خاصان الهی بطوری مضمحل و معدوم گردد که از کثرت اضمحلال و اعدام حکم خویش همرنگ نور و وجود شود و فرق داده نمیشود مگر بفرض و اعتبار که همان جنبه مخلوقیت و امکان است *

﴿ سیاه رویی زمین در دو عالم * جدا هرگز نشد والله اعلم ﴾
 مع ذلك آن سیاهی را بالتبع نور الهی توانیم گفت زیرا که مظهر
 و ماباه الاشمساک نور است . و چشمه حیوة جز در ظلمات پیدا
 نشود *

﴿ سباهی کردانی نور ذات است * بتاریکی درون آب حیات است ﴾
 اگر کره خالک نیباشد روشنایی آفتاب تابناک ظاهر نگردد . چون
 چراغی را در خانه بزرگی بگذاری روشنایی ندهد و شعاع آن بجهت
 دوری دیوارهای خانه در هوای فضا منبسط و غیر مرئی شود .
 و بالعکس اگر آنرا در طاقچه بگذاری و آن روشنایی را در آن جمع
 کرده و ظاهر سازی نور چراغ بهتر مینماید *

﴿ مثل نوره کشکوة فیها مصباح ﴾

چون آیت ظلمت بمراتب نازل آید کثافت یعنی غلظت و اشمساک آن بیشتر
 بود تا بجایی رسد که نور در آنجا ناپیدا شود . و بقدری باشد که
 هستی آنرا نگاه دارد که در آنجا بعکس اولی نور را وجودا موجود
 و حکما معدوم توانیم گفت بعلمت اینکه خیرات و حسنات که خاصه جهت
 وجود است از آنجا ظاهر نتواند بود *

﴿ (او کظلمات فی بحر لجمی) الی قوله تعالی (ظلمات بعضها فوق بعض) ﴾
 چون خدای صانع مختار است اثر و صنع او نیز مختار خواهد بود
 که هر اثری مشابه صفت مؤثر خویش باشد . و این صفت اختیار
 جز در ترکیب نور با ظلمت و اختلاط دو مبدعه که یکی مبدء خیر است
 و دیگری مبدء شر متصور نیست . لهذا صانع تعالی بحکمت
 خویش در این عالم بشری و در حقیقت این انسان خاکی تمامی آثار
 مبدء نور و ظلمت را و دیعت نهاد و امر خود را بانها رسانید که آثار
 ظلمت را از خود بردارند مظهر و مظهر انوار شوند *

صانع حکیم در مقابل نور ظلمت را نیز سلطنت و دولت داد و اسباب تکمیل
 انسان را باهمچنان و اختیارات مقرر کرد *

پیغامبران باطنی در خلقت انسانی از عقل درک قرار داد . و مع ذلك

بعثت دوری آنها از مجالی انوار برای اكمال نعمت و اجرای آیین رأفت خود از بنی نوع ایشان هادیان و راهنمایان فرستاد که در قرون و اعصار ایشان را از عهود و شروط الهیه که در مراجعت بسوی اوطان اولیه بایشان داشت یاد آور شوند و راه برداشتن ظلمات و رفع حجابات انیسات را بایشان تعلیم کنند و ایشان را بحضائر قدس و عوالم الفت و انس رسانند ایشان را مردم بهشت سازند *

تمامی آن راهنمایان خواه پیغمبران باطنی و خواه انبیا و رسل و اوصیاء و اولیاء و علما و حکما نتوانند بود مگر از حاملان و مظاهر نبوت مطلقه و ولایت مطلقه که صفت خاصه و واسطه کبری و اولین مخلوق خدا و ناموس اعظم الهی است *

❖ همه نواب اوئند رعوالم ❖ بماضی در نبی و آینده عالم ❖
❖ تنش چون فص خاتم درمیانه ❖ نهاده ختم بر کار زمانه ❖
این کره خالک زمین محشر است و اطوار و آثار در درجات عالیة نورانیه و درکات هالکه ظلماید در این کره تراب بتقدیر قدیر و هاب و دیعت نهاده شد *

❖ و فی الارض قطع متجاورات ❖
❖ رگ رگست این آب شیرین و آب شور ❖ بر خلائق میرود تا نفع صورت ❖

❖ معیار نهم ❖

انسان محبوبترین اصناف مخلوقات است و مجبول با حسن تقویم و مکرم بهر گونه تشریف و تکریم است . و آن ایت تفرید و تعجیب و هیکل خاص توحید الهی را از این عالم ادنا که نازلترین مقامات و عالم الایس و کدورات است ساکنان ملاء اعلا هر زمانی بزبانی و هر آتی بلسانی ندای میکند *

❖ که ای بلند نظر شاهبا از سدره نشین ❖
❖ نشین تونه این کنج محنت آباد است ❖

چون اختلاط نور و ظلمت و اعطای سلطنت و قدرت بر ظلمت رامانند
نور دانستی . و علایق و آرایش این عالم را فهمیدمی و بعثت انبیا
و اولیا را دیدی و بی بر چگونگی علل و اسباب این کار بردی و مقتضیات
جهل و نادانی و موجبات هرج و مرج را در این عالم پست تصور کردی .
تصدیق خواهی نمود که برای تمهید اسباب عدالت و استقامت
که از صفات الهیه است و انسان را خواسته اند که بدان استقامت
و راستی موصوف آید . و بجهت ترتیب مقدمات ترقی و ازالۀ کدورات
و رسیدن بمقام انوار و تجلیات در هر قرن و زمانی باختلاف ازمه
و تفاوت افهام عمومی ملل باید از جانب خدای مهربان بدستگیری
و ساینده و رسل شریعتها و ناموسها گذاشته شود که مطیع و عاصی
معلوم گردد و بسبب آن اطاعت که محض رضای الهی باشد بمقامات
قرب نزدیک آید . و در ضمن آن شرایع ریاضات جسمانی نیز
باشد زیرا که ترقی جسمانی را با ریاضات جسمانیه تواند بود و بس *
همچنانکه برای حواس باطنیه و قلب انسانی تکالیف باطنیه مقرر
گردیده و اعمال روحانیه از آنها خواسته اند که ذاکر باشد و متوجه
بخدای و رضای او باشد و آنها را از بدیها پاک کند اخلاق خود را
نیک نماید حسود نباشد عنود نباشد علم و حلم تحصیل کند خاضع
و خاشع شود متکبر و جاه طلب و حریص نباشد و مانند اینها
از اطواری که معین گردیده است . همچنین است اعمال جسمانیه
که این جسم را عبث و بیهوده نیا فریده اند و بعثت کثرت کدورتی
که او راست و محتاج بتصفیه و تکمیل است اعمال مقرر از جنس
خود از او خواهند خواست که هیچ موجودی در هیچ حالی
بی تکلیف نتواند بود و اگر در اینجا سخن را بسط دهیم بطول انجامد
و از اصل مطلب دور مانیم *

پس بسنخاں آتانی که محض بجهت غفلت از حقایق امور و بدبختی
خودشان ظاهرا اعمال و عبادات را لغو میدانند و احکام تمامی شرایع
و نوامیس را باطل میکنند ککوش نکن و آنها را در دائرۀ اهل ادیان

شمار اگرچه ظاهراً دعوی مسلمانان کنند یا مدعی عیسی پرستی
و یا خرسیانی باشند *

✽ نقطهٔ دینت بنمودم همان سهو ممکن ✽
✽ ورنه چون بنگری از دایره بیرون باشی ✽

بزرگترین اسباب تکمیل و ترقی دادن بنوع انسانی ترتیب اطوار
امتحانات و اختیارات است . و در هر زمانی سنت الهیه بر اجرای
اقسام امتحان و تمجیص در بندگان بوده و بدین سبب انبیاء و هادیان
خود را بطورهای گوناگون باقتضای اهلها و زمانها مبعوث کرد
و احکام را تابع بر موضوعات داشت . و چون طبایع جهانیان
در این عالم ادنا بر مضامین مختلفه مبتلا آمد و شریعت برای اصلاح
آنها و دفع مرضها بود این است که شریعت را در اطوار مختلفه مقرر
کردند *

خدا قادر بود که آدم را از نور و نورانی بیافریند و ملائکه و ابلیس را راه
سخن باز نکند و او را از خاک ظلمانی و کثیف نیافرید مگر برای اجرای
سنت امتحان و اختیاری که مقصود بود *

موسی کلیم خدای سی روز موعده باز گشت از طور سینا را معین کرد
و چهل روز کشید و از آنطرف سامری برای بنی اسرائیل کوساله را
ساخت و خدا او را بصدا در آورد تا بنی اسرائیل گمراهی جستند و آن همه
فتنها برخواست و آن فتنه یعنی اجرای افتنان از خدا بود *

✽ ان هی الافتنک ✽

خدا قادر بود یهودان را از اهانتها و ارتکاب باهر صلب و دار کشیدن
در حق عیسی و مانند آن باز دارد تا یهودان بهانه بجویند بر اینکه
اگر او از جانب خداست و تابعان او پسر خدایش میمانند چرا
در دست ما بیدینگونه مغلوب و در مانده اش ساخت و آنها را از این کارها
باز نداشت مگر برای آنکه امتحانات خود را در آنها جاری سازد *

خدا قادر بود در بدو خلقت آدم یک هادی مطلق قرار بدهد
و او را در زمانهای طولانی باقی دارد و شریعتاً بر یک طور

ويك متوال جاری کند و اینهمه اختلافات در روی زمین پیدا نشود و اینهمه مخلوقی که خود آفریده بود هلاک نکردند و اینگونه اختلافات حادث نیاید و آنها را بسبب گمراهی که همه از تغییر اشخاص انبیا و اوضاع شرایع حاصل میشد با انواع عذابها و بلا یا مورد قهر و غضب خود ننماید . و الحاصل در ترتیب ادیان و مذاهب و نظم عالم مقتدر بود که بطور واحد اساس نظم و امنیت را در روی زمین بگذارد و هیچ اسباب اختلافی و هلاکتی در این میان نباشد *

❖ ولو شاء لجعلکم امة واحدة ❖

مع ذلك نینداخت این همه اختلافات را در میان بنی نوع انسانی مگر برای اجرای آیین امتحان و اختیار که تکمیل این بشر خاکی در غیر آن غیر ممکن بود و این مطلبی است بسیار بزرگ . و شرح آن را در اینجا کجایش نیست . و اگر شخص هوشمند بصیر بدرستی تدبیر نماید اطوار امتحانات خدای را در ارام ماضیه و قرون سالفه خواهد دید و حقیقت امر را خواهد دریافت و از جریان سنت الهیه در کار امتحان و اختیار آگاهی حاصل خواهد داشت *

❖ معیار دهم ❖

در معیار سیم گفته شد که خدای را از نسب و اضافات که صفات حدوث و امکان است منزّه و معراییه دانست پس نسبتها و اضافتها که بحضرت اله در کتب منسوبه بوحی و الهام الهی و کلمات خدا و تعبیرات خدا شناسان وارد گردیده است منتهی الیه در همه آن اضافات عنوان ظهورات ازل است . بل عنوان کائن اول یعنی مخلوق نخستین و واسطه کبری است *

پس اینکه گویم کلام خدا و نور خدا خانه خدایمین خدا ذات خدا نفس خدا روح خدا و مانند آنها . چنانکه گویم دست خدا جنب خدا چشم خدا روی خدا دهان خدا نزد خدا حضور خدا هیکل خدا

وامثال آنها که لا بعد ولا یحصى است تماماً بر عنوان وارد است. و اکثر آنها از قبیل اضافه لامیه است مانند خانه خدا و هیکل خدا و ذات خدا و روح خدا و کلام خدا و آنچه بدانها ماند که بجهت ظهور اطوار شرافت در چیزهایی که منسوب بخدا اتواند اشد اختصاص بخداداده میشود. که خدای من حیث الظهور در همه جای هست و همه خانه ها و هیکلها جای خدا از جهت ظهور است و خانه معین و هیکل مخصوصی که منسوب بخدا میشود برای فهمیدن شرافت و اختصاص آنهاست. و همچنین روح و ذات و نفس که بمعنی بیت الله و هیکل الله و روح الله و ذات الله و نفس الله است. و مع هذا اینگونه نسبتها چنان است که هر کس هر چیزی را بخواد بخدا نسبت دهد بلکه اگر باذن خاص از جانب خدا و خاصان خدا رسیده باشد نسبت توانیم داد *

و اگر کسی نسبت نالایق بخدای خدا و نامناسب بمقام توحید و تقدیس او بانجناب بدهد بقیماً قبول نتوانیم کرد اگر چه آن نسبت دهنده مدعی مسیحی و یا پیغمبری باشد و معجزات و خارق عادات بیرون از حد و حصر نیز بیاورد *

✽ پایان سخن ✽

اگر انصاف را با هوشیاری تا آخرین میزان همراه خود آوردی و سخنان روحانی مرا که همه مطابق با الهامات غیبیه و تأییدات الهیه است بکوش مستقیم شنیدی و بادل باک فهمیدی بسیاری از امر دین و اطوار خدا شناسی بر تو منکشف گردد *

هر گاه مرا مواع و مشاغل نمی بود و وضع این نامه را مقتضی میدیدم در این مطالب توحید و مراتب خدا شناسی و اسرار شرایع و ادیان و حقایق معانی و بیان و دقائق مبادی اکوان و اعیان موجودات بیان میکردم بعضی از آن چیزهایی را که از مقربان درگاه الهی باین عبد قلیل البضاعه عنایت گردیده و در این مقام عجایب بیان را نمیتوانم چنانکه روحانیاتم تحسین و قدسیاتم آفرین مینخواندند *

✽ والحمد لله علی ما هدانا ✽

* هو *

* بسمه ذی القدس والجبروت *

* میزان دویمین از میزان الموازین *

در پیدا کردن دین حقیقی و شناختن راه راست خدای از روی
 بصیرت و انصاف . و رسیدن بیابان ایمان و اعتراف . و اساس
 این قسطاس مستقیم . درده معیار ترتیب و تنظیم یافت *
 * فنزوا بالقسطاس المستقیم *

* معیار نخستین *

کار را از سر کبریم تا کراه نشویم . و عقل رحمانی را پیشوای خود
 کنیم تا راه بمقصد بریم *
 اکنون خود را در خارج از همه ادیان و مذاهب و تقلید براهل آنها
 داریم . و خالص الفواد از جمله اغراض و امراض باشیم . و در کار
 دین نیک تدبر کنیم تا از ورطه حیرت رهایی جویم *
 پس از آنکه وجود صانع کامل الصفات منزله از نقایص را اذعان
 کردیم و دانستیم که جهان را برای مقصود بزرگ بر آورد به بینیم که
 برای ما دین بیک دینی و رفتار در تحت قوانین یک آیینی لازم است یا نه *
 اطوار بنی نوع خود را در امر دین نیز بطور کلی بردو گونه یافتیم *
 گروهی را دیدم که از پذیرفتن هر گونه دین و مذهبی خود شان را
 معاف داشته از مطلق انبیا و اولیا و عموم شرابع و نوامیس و از جمله
 کتب و صحف الهیه اعراض کرده اند *
 این گروه را پس از آنکه بر حسب مقامات و مراتب باختلاف یافتیم کافه آنها را

عنوانی جامع که بی دینی است مندرج دیدیم *
در تمامی اقطار زمین آن گروه را مجتعا و متفرقا موجود یافتیم
و فهمیدیم که آن گروه بر حسب عدد از سایر طوایف دینداران
بیشترند . ولی نه بیک اسم خاص و رسم عام آنچنانکه در صاحبان
ادیان و مذاهب گفته شود *

بعضی از آن گروه بعلت دوری از مدنیت و بی خبری از اطوار ادیان
در خارج از دایره دین داری مانده اند *

برخی دیگر از آنطرف پل افساده عالما و عامدا عدم اعتراف بر ادیان
و انکار انبیا و رسل و آنچه ایشان آورده اند از توحید و متفرعات آن
واز بودن روز جزا و ثواب و عقاب و جنة و نار و مانند آنها را طریقه
و معتقد خویش ساخته اند . مانند دهریه و زنادقه و ملحدان *

جمعی دیگر از آن گروه متفرقا در میان آحاد و افراد اصحاب مذاهب
و نخل آشکارا و پنهان هستند . چه در میان اهل ادیان اشخاص
بی اعتقاد موجودند . همچنانکه در فرقه های عیسویه و طوایف
اسلام نیز از آن کسان بسیارند . و آن گروه اگر چه ظاهرا دعوی
تدین مینمایند و در نزد عموم ملت خود شانرا از معتقدان بآیین ملتی
که در میان آنها هستند منسلک میدارند ولی در حقیقت معتقد به هیچ
چیزی نیستند *

* اساس بی دینی *

اساس این کار چنان است . که خدای حکیم و علیم امر دین را
با اینکه در نهایت وضوح و آشکاری کرده است پرده های بسیار نیز
بر چهره این شاهد ازلی کشیده و از دیده نامحرم و دل بیگانه پنهانش
نموده است *

* بل طبع الله علیها بکفرهم *

باقضای حکمتهای بسیار و برای اجرای آیین امتحان و اختبار
که بزرگترین اسباب تکمیل نوع انسانی است و در همه قرون و اعصار
سنت الله بر آن جاری بوده و هست در امر دین حقیقت کار را چنان

مخفی داشته اند که از هزاران یکی بر آن سر الهی آگاهی حاصل
نکند . و بدین سبب اطوار دین را مختلف ساخته اند . و از یکطرف
سلطان نفس اماره بسوء را صاحب اختیار با قدرت و اقتدار نمودند .
و طبایع و نفوس را در مقامات ادناسرکش و داعیه طلب داشتند .
چنانکه اگر بخواهیم علل و اسباب این کار را بشرح و بیان بیاوریم
و مقامات و اقسام در طبقات اعراض را بقدریکه فهمیده ایم
و از مأخذ علم الهی بر ما عنایت شده است معین نماییم سخن بطول
انجامد و از مقصودی که در این نامه داریم باز مانیم *

✽ و لکل رأیت منهم مقاما * شرحه فی الکلام بما یطول ✽
اگر بخواهی سرکشی طبیعت انسانی را بفهمی در طبقات مردم
و آحاد و افراد بشری به بین که پستترین و بیچاره ترین آنها در عالم
خیال تنزل بمقام اطاعت خالصانه بزرگان خود نمیکند . و جمله
افراد بشر طبعاً مایل بر ریاست و حاکمیت و مطاعت هستند مگر کسانی
که عقل کامل و حکمت مستقیمه را مالک شده اند . و دیگران در زیر بار
اطاعت حقیقه نمانده اند مگر از راه پیدانکردن اسباب تمرد و سرکشی
و ناچار ماندن از قبول اطاعت ظنهریه *

✽ نفس از درها است او کی مرده است ✽

✽ از غم بی آلتی افسرده است ✽

گروه مذکور یعنی ترک کنندگان دین و آیین بطور مطلق بادرک
و تمیزی که مشابه است بادرک و تمیز رحمانی ملاحظه میکنند اطوار
ادیان مختلفه و اوضاع کتب سماویه و احوال انبیا و اولیایا .
و می بینند تفاوتهای بسیار در جمله آنها را و مشاهده میکنند فرقه ها
و اصحاب مذاهب را در هر دینی که باختلاف آداب و معتقدات با اینکه
ادعای همدینی را میکنند همدیگر را خارج از آن دین میگویند .
این یکی آن را بد و آن دیگری این یکی را غیر معتقد می شمارد . و عجب
این است که خدای ایشان یکی است و پیغمبر ایشان یکی است
و دین ایشان یکی است و کتب ایشان یکی است *

❖ وهم يتلون الكتاب ❖

ملاحظه بکنید از يك توريه و موسی که اولاً خود يهود بهادر تبعیت آيين موسی چها کرده اند وجه قدرها اختلافات درمیان آنها واقع گردیده است . پس از آن عیسی آمده و میگویند گفته است برای محکم کردن امر توریه و موسی آمده ام نه برای تغییر احکام گذشته و تا آسمان هست حکم خدا و کلام خدا زایل نمیشود . مع ذلك همان عیسی پرستان تمامی احکام توریه و تورا تیا ترا چنان تغییر میدهند که هیچ اثری از احکام توریه باقی نماند . کلیات اعمال و آداب و عبادات را مانند روزه ها و نمازها و نذر ها و ختنه و طلاق و قربانیها و عیدها و غیر آنها را بکلی تغییر داده اند . بحدیکه روز آسودی را که در ایام هفته در توریه روز سبت قرار داده و چه قدرها تأکید در آن کرده است بروز یکشنبه مبدل کرده اند . که اگر درست ملاحظه شود توان گفت که هیچ جهته اتحادی در میان يهود و توریه با عیسویان و انجیل باقی نمانده است *

گذشته از این ملاحظه میکنند بهانه جویان در ترك دين سخنان فرقه ها و طوایف اهل ادیان را . و از یکطرف مشاهده میکنند رؤسا و پیشوایان و علما و کشیشان و معلمان و روحانیان آنها را می بینند اکثر آنها را که همه تابعان هواهای نفسانی و دوست دارند کان جاه و ریاستند . و صاحبان کبر و حرص و نخوت . بتد کان دنیا و ما بلان بر جمع کردن زخارف دنیا . و مرتکبان بر اموری که خودشان مردم را از آنها منع میکنند . و تار کان اموری که مردم را بر آنها مأمور میدارند *

❖ ناورده بصبح در طلب شامی چند ❖

❖ ننهاده برون ز خویشتن گامی چند ❖

❖ در کسوت خاص آمده عامی چند ❖

❖ بد نام کننده نگو نامی چند ❖

❖ اذا فسد العالم فسد العالم ❖

والخاصل ملاحظه ميکنند تا رکان اديان بافهام قاصره خودشان اطوار خوارقي را که از انبيا و اوليا ميشوند . وحی پندارند که اکثري از آن خوارق اموري است که خارج از صورت امکان است و جله ديگر از آنها کارهايي است که بحيلتها توان آورد . و چون مقصود و بنيان کار آنها بهانه جويي است بملاحظات مذکوره و مانند آنها از پيدا کردن حقيقت کار خود شان را دوري داده و از قبول داشتن مطلق دين و آيين اعراض نموده اند و امر و زرا آسوده از مشقات تکليف و زحمت اعمال و آداب شده اند *

❖ درهم ياكلوا و يتنعوا و يلهمهم الا مل فسوف يعلون ❖

پس از آنکه عيسى و موسی و سائر انبيا را تترلا از بني نوع خویش خوانند چگونه توانست طبع سرکش بهانه جوي را زبون کنند . و ایشان را پيشوا و رئيس و مطاع شمارند و خود شان را بنده و مطيع و اتباع کنند *

راستي سخت دشوار است که با وجود کالاتي که مرد در عالم خود بيند زير بار اطاعت و انقياد بريك کس از بنای جنس خود که بيشتر از او آمده و سخني گفته و رفته است برود و او را بر خود آمر و حاکم سازد *

❖ وانها لکبيره الاعلى الخاشعين ❖

بعضی از مؤلفين آن گروه در او رويا و چو در جاهای ديگر در اين مطلب و ترويج طريقتی دينی کتابها نوشته و مطابق بامدارک و افهام خود شان سخنها گفته اند . هر کس طالب باشد مراجعت بانها مینايد و مطاعن آنها را که بر کتب آسمانی و خاصان خدای کرده اند ميشود *

از باکره مولود بوجود آمد ملک بر مریم دميد يعنی چه . پسر خدار امشتی يهود بدار کشيده استنهاها کردند و معدومش ساختند

چه معنی دارد . این مکر پسر آن خدا نیست که میگویند اقوام بسیاری را بجهت قبول نکردن سخن پیغمبران بطورهای بد بعدابهای شدید هلاک میکرد چوب از درها شد چه چیز است . عصارا بسنک خاره زدند و آبها جاری گردید کدام است . از سنک شتر بیرون آمد آتش کشتان شد کارد کلسوی پسر ابراهیم را نبرد مردگان پوسیده زنده شدند چه سخنان ابلهانه است ماه دوم شد و سنک ریزه تسبیح گفت با جسد سایه نداشت چه حرفهای بیجا است . و ازین گونه مقالات که در مقام سخریه و استهزا میگویند *

✽ الله يستهزی بهم و عدهم فی طغیانهم بعمهون ✽
 بالجملة آن گروه سخنان بسیار در بیان معتقدات خودشان ورد بر اهل ادیان آورده اند که صاحبان اطلاع را حاجتی بذکر آنها نیست و در فهمیدن زمینه مطلب همینقدر کافی است *

✽ معیار دوم ✽

آن گروه را باقسام چند بادلانلی که دارند و اعتراضات لایحد و لایعد که بر جله دینداران وارد میکنند از یکطرف مشاهده کردیم . و از طرف دیگر صاحبان ادیان و مذاهب را با اطوار مختلفه و سخنانی که هر کدام در اثبات حقیقت خود می آورند دیدیم . و آنها را در انکار بری دینان و سخنان آنها منفق القول یافتیم . ولی اختلاف عظیم را در میان آنها نیز ملاحظه نمودیم بطوری که دو فرقه از آنها را پیدا نکردیم که همدیگر را تصدیق کنند و قول طرف مقابل را قبول نمایند *

✽ فهذه والله بلیة عمت و رزیه طمت ✽

حال مرد میباید که بیامردی هوش و ادراک کشتی خود را در این ورطه هلاک و ازین طوفان هولناک در شب تاریک ظلماتی بساحل نجات و لیمان حیات رساند *

* شب تاریک ویم موج و کردایی چنین هایل *

از یکسوی کوره تاریکان دین است باطواری که شنیدی و میدانی
 و از اینطرف طوایف دین دارانست چنانکه دیدی و میشناسی .
 اکنون کار را با کدام میزان مستقیم و معیار راستین خواهی سنجید و دین
 حقیقی و آیین حق را مسلم خواهی آورد و چگونه از زبان طعن
 و تعرض طوایف و اقوام دیگر رهایی خواهی جست و میزان تو را چگونه
 مصدق خواهند داشت *

* معیارسیم *

پروتستانها درین میان چه میگویند . آیا حق دارند در اینکه
 بعد از گذشتن یکپهزار و سیصد و اند سال از زمان عیسی در حالتیکه
 امت او بچندین فرقه متفرق شده بودند و بجز یکی از آنها در نجات
 نمیتوانستند بشوند خود را داخل عیسویان کرده تمامی فرقه های
 دیگر را مردود دانسته آنها را پروتست نمایند . و ترك کنند
 آیین جلّه آنها را و برخلاف همه عیسویان سخن گویند بی آنکه
 ملکی بر آنها نازل شده خدا و یار و روح القدسی در آنها حلول کرده
 باشد *

از ایشان میتوان پرسید که آیا کوره نجات یافته در فرقه های
 عیسویان تا ظهور آیین پروتستانی در میان آنها موجود بودند یا نه .
 اگر بودند شما که آیین تازه و شریعت دیگر آورده اید چه میگویید
 واضحست که در این صورت شما در بطلان خواهید بود . و اگر
 تا پانصد سال پیش از این همه فرقه های عیسویان در کراهی بودند
 پس جلّه عیسویان در باطل میباشد بعلم اینکه هیچ قرن و زمانی
 خالی از وجود یک مذهب حق و طایفه حقه نتواند بود *
 تفصیل احوال رؤسا و مؤسسان پروتستانی را کاتولیکها و سایر
 عیسویان مشروحاً نوشته و بطورهای بدو این کار واصل اساس

اختراع طریقه مزبوره وحالات سابقه ولاحقه آنها را مبسوطا گفته اند و من ذکر آنگونه سخنان را در اینجا شایسته نمی دانم و دوست ندارم که از روی مختصمه نام کسیرا بزشتی برم و بر صاحب میزان الحق نیز تأسی جویم

مردمان هوشمند با انصاف مبنای کار و مأخذ اقدام آنگونه اشخاص را بر احداث شریعت و آیین باندک تأملی خواهند دانست * نهایت این است که چون دانستند دعوی مسیحی و پیغمبری در این زمان از پیش نخواستند و عیسی و انجیل را عنوان کرده آیین دیگر آوردند و کردند آنچه را که در زمانهای پیش برادران آنها کرده بودند *

* لوطظهر الباطل بصورة واحدة لم یخف علی ذی حجبی *

عجب است که آن گروه اعتراض آورده اند بر عیسویان خواندن دعاها را در هنگام تزویج دختران یاد روقت خالک نمودن مردگان بیرهان اینکه در انجیل نصی در این باب وارد نسکر دید . و خود شان در اوقات مزبوره آیات غیر معینه را از انجیل میخوانند باینکه در اینخصوص نیز نصی در انجیل ایشان وارد نیست . و ملتفت نیستند بر اینکه کاری نص و اذن صریح کردن چه از انجیل و چه از غیر انجیل یک حکم را دارد اگر غلط است هردو عمل غلط است و اگر صحیح است اعتراض بر عیسویان نمیتواند کرد . و مع ذلك کارهای دیگر بسیار در خارج از منطوق انجیل نیز در دست دارند که شرح و بسط در آنها دادن نیز زیاد است *

اکنون را از این سخن بگذریم که ما را کاری بزرگتر در پیش است و در همینان تاریکی که جهان را فرا گرفته است راه روشنایی را باید پیدا کنیم . در این پایان بی پایان آب را از مراب شناخته چاره تشنگی خود را یابیم . این وجود آلوده خود را از تعلق و تدنس برهانیم . بجزا قرقدس رسمیم . روح قدس الهی را در قوالب جسمانیه ظاهر کنیم . عصای خدا شناسی را بدریای حیرانی ز نیم . و از جنود فرعون نفس شریر خلاصی جویم .

از سنک خارۀ دل چشمه های حکمت و معرفت را جاری سازیم .
 آتش فتنه های کراهی را بخت خدای گلستان کنیم .
 بتهای تعصب جاهلیت را سرنکون آوریم .
 اصنام تقلید و هواپرسترا بشکنیم .
 هر معبودی را بجز از خدای واحد باطل و تباه دانیم .
 خدا را باشیم تا خدا ما را باشد او را دوست باشیم تا او ما را دوست دارد *

✽ من تقرب الی شبر اتقربت الیه ذراعا ✽

✽ نی نی یجبهم تمام است یجبونه کدام است ✽

✽ من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم ✽

✽ معیار چهارم ✽

مقدماتی که در میزان نخستین در شناختن صانع و اوصاف کمالیه
 و تزییحات او گفته شد و فوائد صنع و ایجاد که مبین کردید
 در تصدیق یک شق از دو مسلک تدین و بی دینی بقول مطلق ما را
 کافی تواند بود *

راست است ترك مطلق تدین و آسودگی از کارهای زحمتی و فراغت
 از مشقات تکالیف و استخلاص از قیودات اعمال و رهایی از تحمل
 احوال امر و زرا کاری است بسیار سهل و امر یست بس آسان .
 لکن هر گاه امر و زرا فردایی باشد و ما را روز جزا و هنگام باز
 خواستی در یابد یقینا کار مشکل خواهد بود و امر بغایت دشوار
 خواهد شد زیرا که در آرزوی پیشانی بکار نیاید و شاخ ندامت باز نهدد *

✽ آء اگر از بی امر و ز بود فردایی ✽

اگر بخواهیم لزوم تأسیس اساس شرایع و ادیان و ارسال رسل و انزال
 کتب و متفرعات این مطلب را بالا طرف درین نامه بیاوریم بطوری
 که هر صاحب انصافی حقیقت کار را برای العین به بیند و تصدیق نماید .
 مقدمات بسیار و تمهیدات چندی را محتاج خواهد شد و مطلب را
 شعبها پیدا خواهد کردید که در هر شعبه سخنی مسوط باید آورد .

علی هذا از پر داختن باین تفصیل صرف نظر کردیم و از نوع دلیل
موعظه برهانی آوردیم *

﴿ موعظهٔ حسنه ﴾

جعی در موسم حجی در اوائل سلطنت خلفای عباسیه چنانکه
اسلامیان را آیین است طواف خانه کعبه را میکردند عبدالکریم بن
ابی العوجاء تعرض کرد. که این کار مسلمانان چیست که سنکهای
چندیرا بالای هم گذاشته و راههای دور را بامشقتها طی کرده بدور آن
طواف میکنند. در جای دیگر مانند شتر هروله مینمایند و مرتکب
بکارهای بی ثمر و فائده میشوند آن سرور فرمودند *

ان كان الامر كما تقولون وليس كما تقولون فاتم وهم سواء وان كان
كما تقولون وهو كما يقولون فقد نجوا وهلكتم *

چون سائل از زنا دقه و بی دین بود و اعتقاد بر روز جزا و وقوع ثواب
و عقاب نداشت عالمان چنان فرمودند که هر گاه کار جنان باشد
که شما میگوید . یعنی اعمال را جزا و مکافات نیست . شما و اسلامیان
مساوی خواهید بود که شما بجهت ترك دین و انکار مسؤل نخواهید شد
و مسلمانان نیز مشاب و مأجور نخواهند گردید یعنی هر کسی زندگانی
خود را بخوی باخر میرساند و آخرتی نیز نیست که ثواب و عقابی
بر اعمال نیک و بد وارد آید

فقط هر گاه امر چنان باشد که آنها . یعنی مسلمانان میگویند
که دینی هست و تکلیفی هست و روز بازخواست و جزا و مکافات هست
حقادر آنحال ایشان نجات خواهند یافت و شما هلاک خواهید گردید *

❖ معیار پنجم ❖

اگر دل‌های بی‌دینان را بشکافی و بحقیقت معتقد آنها برسی خواهی دید که بسیاری از آنها در سخنانی که دارند اطمینان دل حاصل نتوانند کرد . و هرگاه که باقتضای فطرت رجوع بخویشتن کنند می‌بینند که امر دین را باسانی انکار نمیتوان نمود . و اینهمه انبیا و رسول و اطوار و اوضاع و معجزات و شرایع و نوامیس ساختگی و مجعولی نتواند بود . و اینجهان بی‌جهتی آفریده نتواند شد * آن گروه را بر بی‌دینی و انداشت مکرها و اهای نفسانی و تسویلات شیطانی . پس زینت داد نفس اماره بسوء در نظرهای آنها نعمتهای دنیار و بسندیده کرد آسودگی عاجل را و فراموش ساخت جزا و مکافات آجل را . و دل‌های آنها را باین خانه رنگین بست و این اطفال خلك را فریب داد *

❖ و چه خوش گفت آن حکیم کامکار ❖

❖ که تو طفلی خانه پر نقش و نیکار ❖

❖ در الهی نامه گوید شرح این ❖

❖ آن حکیم غیب و فخر العارفین ❖

گمراه کنندگان در میان هر ملت و گروهی چنان بوده اند که دشمنی خود را در حق آنان پنهان کرده و در صورت دوستی و هوا خواهی داخل آنقوم شده اسباب تباهی و گمراهی را برای آنها مرتب داشته اند همچنانکه بعد از عیسی نیز یاسم معلمی و رسم دعوت کردن بر راه مسیحی طریقه حقیقه عیسویه را از میان برداشتند . و بجز اشخاص معدودی در آن طریقه باقی نماندند . و چنان شد که عیسی و وصی پاك او شعون گفتند که مسیحان و معلمان در و غمگوی خواهند آمد و در سخنان مسیحی خواهند کرد آنچه را که متقدمین در کتب متقدمه کردند . و بیان اینسخن را در موقوع خود خواهی شنید *

و الحاصل در امر دین با بصیرت و باهوش باش و اهل تبلیس و تدلیس

از هر قومی و بهر نوعی را بشناس *

* معیار ششم *

قرار کار را در امر دین بعد از اقرار بوجود صانع و توصیف و تنزیه او تعالی و دانستن اینکه ما را برای کاری آفرید و ناموس و شریعتی جهان را لازم است . چنان یافتیم که در میان ادیان باید دینی را اختیار کنیم . که در هر حال بی دینی بکار مر د خرد مند نخواهد آمد . و بختیاری و سعادت مندی در دو جهان بجز در دین نخواهد بود *

ملاحظه کردیم در میان ادیان و بسیاری از آنها را در خارج خدا پرستی یافتیم . و دانستیم که خدای صانع جهان را برای ستایش اصنام و پرستش مخلوقات نیافرید . و قباح و شناعة معتقدات شرک و الحاد آمیز آنها را دیده توانستیم خود را راضی بقبول کردن سخنان مشرکانه آنها سازیم *

چون صانع را در کمال کمال اعتراف کردیم دیدیم . که ما و امثال ما که بالایش کدورات این جهان آلوده ایم . و هر گونه خطا و نسیان از ما صادر میشود و هیچگونه مناسبت را بمقام قدس ربوبیت نداریم . و ناچاریم از اینکه در شناختن صانع و دانستن او امر و نواهی او و دریافتن تکالیف ظاهریه و باطنیه خودمان و در تعیین ناموسی که آن صانع مقدس را مطلوب است . کسانی را پیدا کنیم که جسدا از نوع بشرند و روحا طاهر و مطهر . اشخاصی باشند که شایسته راهنمایی بسوی صانع باشند هر چه کویند از او کویند و هر چه کنند با او کنند . و خدا را بشناسانند اما نه بسخن . بکویند خدا عالم است و هم عالم بودن خدا را در خودشان برای ما بنمایند . و بکویند خدا قادر است و قدرت او را بر ما بنمایند . بکویند خدا حکیم است و حکمت او را در افعال و اقوال خودشان بر ما آشکار کنند . بکویند خدا غفور است و بر ما بخشایند . و همچنین هر وصف کمالی را

که در توصیفات صنایع می‌گویند نمونه آن را برای اثبات بیاورند تا آنکه مقصود خدای قادر بر همه چیز در شناساندن خویش بر مخلوقات بنحواکمل صورت گیرد . و نیز از مساوی عیوب و از معاصی و ذنوب مبرا و معرا باشند تا آنکه بتوانیم ایشان را در میان خود و صنایع تعالی واسطه قرار دهیم و هر چه گویند از خدادانیم . اطاعت ایشان را اطاعت خدای شماریم مخالفت با ایشانرا مخالفت با خدای بینیم . و یقین آوریم که امر ایشان امر خدا است و نهی ایشان نهی خدا است . رضای ایشان رضای خدا است و غضب ایشان غضب خدا است دوستی ایشان دوستی خدا است و دشمنی با ایشان دشمنی با خدا است . و همچنین در تمامی آنچه از جانب خدای در جهان است

ایشانرا مظهر دانیم که بی وساطت ایشان خدا را نشاناسیم * پس از این ملاحظات دیدیم که در قرنهای گذشته اشخاصی باین سمات و علامات آمده اند . و کتی آورده و آنها را ابالهامات الهیه منسوب داشته اند . و ناموس و آیینی گذاشته اند . و از علم و حلم و حکمت و قدرت خدای و مانند این صفات کمال بیاناتی قولاً و فعلاً کرده اند . و دانستیم که ایشان بقول مطلق فرستادگان

از جانب خدا بوده اند و وسایط الهیه در میان جهان هستند * تدبیر کردیم در اطوار آینهها و آنچه از آن وسایط بمار سیده است (سه) ملت را در میان ملل پیدا کردیم . که اعتساباً بین آنها و بکلبهایی که در دست دارند توانیم کرد ولی دیدیم هر کدامی از آنها را بر ضد همدیگر و مخالف آن دو گروه آخر سخن میگویند و آنها را تابعان * موسی و عیسی و محمد * علیهم السلام یافتیم که شرح حالات و اطوار و معتقدات آن سه طایفه را باید بفهمیم و تکلیف خود را در قبول کردن آیین یکی از آن سه معین نماییم و واسطه میان خود و صنایع قدیم را شناخته نوسل بوی جویم *

چون این سه گروه را در موسی اختلافی نیست نهایت این است که عیسوی میگوید بعد از موسی مسیح آمد و گفت مرا واسطه خودتان

بخدای دانید . و اسلامیان گویند محمد پس از عیسی آمد و وساطت خود را بحضرت خدای بقول مطلق ظاهر داشت و اکنون او و اهل بیت و جانشینان او را وسایط الهیه بطور کلیت باید دانست *
 چون موسی و کتاب او را علی الأجدال هر سه گروه قبول کردند و محل اتفاق برای این سه خصم منازع است اگر چه اسلامیان را در حق کتابی که باجناب منسوب است سخن هست . ولی بقدریکه تصدیق از آن کنند متفق علیه و میزان فصل و حسم نزاع تواند بود . و اگر بکلی نیز نزاع آنها را بر ندارد یک قدری از بنیان کار را محکم تواند کرد که اساس حقیقت در یکی از آن سه گروه فی الجمله معلوم گردد تا بعد از آن به بینیم بادلایل خارجیه و پراهین دیگر کدام یک از آنها بر اثبات مدعا قادر خواهد شد *

✽ شخص بیکانه ✽

در این هنگام که آغاز تحقیق در احوال فرقه های سه گانه بود بر وتستانی بمیان آمد و کتابی را بیرون آورد و سخن از بطلان اسلام و حقیقت آیین عیسوی را در میان نهاد . ولی آیین عیسی را در خارج از جمله آیینهای متداوله در میان انجیلیان که میدانستیم بیان کرد

اگر چه عیسویان آنطائفه را قبول نداشتند و آنها را از اهل بدعت دانستند ولی چون اسلام را از بسیاری دشمن باکی نیست و شمشیر برهان الهی را بتوا نایی در دست دارد او را نیز در صف عیسویان نشاند و از راه توسع او را نیز عیسوی نامید . اگر چه در واقع ممکن است هیچکدام عیسوی حقیقی نباشند که این همه فرقه های مختلفه که سخن برخلاف یکدیگر گویند و همدیگر را مردود دانند همه در راه حقیقی مسیحی نخواهند بود *

آنکه یکی از آن عیسویان تازه بوده که بارها در این ماسخن

از امر دین بیان آوردند و آغاز بر مصاحبت و گفتگو کردند *
پس ساعتی کوش در صحبت آنها داریم که خالی از فائده نخواهد بود
و مقدمه بر مقصود مانیز تواند شد *

❖ عیسوی پروتستان از مسلم پرسید ❖
آیا شما عیسی مسیح کلمه الله و روح الله را قبول نکرده اید و قرآن و پیغمبر
شما در جاهای بسیار او را تصدیق و تعجب نکرده است و از آمدن
او خبر نداده است ؟ *

❖ مسلم ❖

تو مگر صحبت میزان الموازین را نشنیدی و ندانستی که اکنون سخن
در تعیین دین حق در میان سه گروه است و چون بوکالت فضولیه
از جانب عیسویان بامن گفتگو آوردی و من ترا قبول کردم باری
بطرز محاوره و آداب مناظره سخن بگویی . هنوز دعوی شما
باموسا ثیان حسم و فصل نشده بقرآن و پیغمبر ما و تصدیق و تکذیب
از ما تمسک نمیتوانید جست . میدانی که میزان دو خصم منازع محل
اتفاق آنها است و ما سه گروه اکنون را در موسی و توریة اتفاق
اجمالی داریم *

❖ عیسوی ❖

بسیار خوب از همان توریة و موسی آمدن عیسی و اطوار او و ابن الله
بودن او و دیگر مطالب خود مان را مبرهن میداریم و محتاج بتصدیق
قرآنی هم نیستیم *

❖ مسلم ❖

آفرین بر تو خیلی ممنون میشوم از شما که از عهده این سخن برآید
ولی هر چه میکوی از روی انصاف بگویی و هر چه می آری از روی
انصاف یار *

❖ عیسوی ❖

۱۸۷۰

پنجم سخن ما این است که عیسی موعود در توریة در یک هزار و هشتصد
و هفتاد سال پیش از این باعلامات و آثاری که در کتب

عهد عتیق یعنی توریة و کتابهای دیگر انبیا نشان داده بودند متولد شد و از او معجزات بسیار نیز بظهور آمد و جمعی از سعادت‌مندان بانحباب ایمان آوردند و این امر در کمال وضوح است *

❖ مسلم ❖

در توریة و مانند آن چگونه خیر داده اند بطور صریح و آشکاری علامات و آثار عیسی را نوشته اند و مع ذلك بنی اسرائیل و علمای یهود او را انکار کردند ؟ *

❖ عیسوی ❖

آری کتب مقدمه در جاهای بسیار از عیسی خیر داد باوصف آن انکارش کردند و اذیتها نمودند و بالاخره بدارش کشیدند *

❖ مسلم ❖

عجب است که با آنهمه آشکاری کار در عیسی و اخبار صریحه صحیحیه از کتب سماویه و ظهور آنگونه معجزات و خوارق عادات او را انکار کنند و گذشته از انکار در صدد آزار او برآیند راستی عقل در تصور وقوع این امر قدری ایستادی میکند ! *

❖ عیسوی ❖

چرا عقل تصدیق نمیکند این کار در نهایت وضوح است و از اینگونه وقوعات در دنیا بسیار شده است *

❖ مسلم ❖

بسیار خوب اکنون بکوبه بنیم در کجا خبر عیسی را بطور صریح و آشکار داده اند بطوریکه یهودان را هیچ راه تاویل و توجیهی نباشد ؟ *

❖ عیسوی ❖

چه میکویی در صورتیکه بنای انکار و عناد شد هرگونه تاویل و بهانه جویی را در الهامات الهیه میکنند و لکن عیسی در باب پنجم یوحنا صریح گفته است که اگر موسی را باور میکردید هرآینه مرا باور می نمودید زیرا که او در حق من نوشت *

✽ مسلم ✽

تومیگفتی آیات بسیار در توریة و غیر آن بطور آشکاری در حق مسیح وارد است حال از قول عیسی در انجیلی که بعد از او نوشته اند و حال آن معلوم نشده است دلیل میگوی و ما شرط کردیم که بجز از توریة دلیل نکویی که هم اکنون را محل اتفاق ما است و هم بهود را جای حرف باقی نیماند *

✽ عیسوی ✽

راست است اما آن آیات را اکنون در نظر ندارم ولی در کتاب (میزان الحق) ما تفصیلی در این باب نوشته شده است و میتوانید با نجسا مراجعت نمایید فقط بنابود که شما عیسی و انجیل را بکلی انکار کنید شما که یهودی نیستید ! *

✽ مسلم ✽

اگر آیات شما از توریة و غیر آن در حق عیسی آنها بی است که میزان الحق شما نوشت اکثر آنها صریح در حق پیغمبر آخر الزمان است و هیچ ربطی بعیسی ندارد و تفصیل آرا ✽ میزان الموازین ✽ نوشت اگر بخواید رجوع با آن کنید • و اینکه میگوی بنا بر این نیست که شما عیسی و انجیل را انکار کنید حق دارید لکن آداب مناظره چنان نیست که شما آورده اید باینکه عیسی و انجیل شما را هرگز نمیتوانیم قبول کرد و مع ذلك اسكات يهود نیز قرض بزرگ شما است *

✽ عیسوی ✽

بحث از آیات و اخبار کتب عهد عتیق را در اینجا نمیکنیم از میزان الموازین میتوان فهمید که چگونه بیان آنها را میکند فقط معنی سخن آخری شما را نفهمیدم که میگوید عیسی و انجیل شما را قبول نداریم مگر عیسی و انجیل ما و شما یکی نیست ؟ *

✽ مسلم ✽

آشکار است که در میان عیسی و انجیل ما و عیسی و انجیل شما فرق بسیار است و از زمین تا آسمان باهمدیگر تفاوت دارند *

❖ عیسوی ❖

این سخن تازه می دارد ما تا حال نفهمیده بودیم که دو عیسی و دو انجیل
بدنیا آمده است ! *

❖ مسلم ❖

خیلی چیزها هست که خیلی آدمها نفهمیده اند اگر بنخواهم تفصیل این
مطلب را بشما بفهمانم این مجلس کفایت ندارد . همینقدر میگویم
عیسی ما که عیسی واقعی و حقیقی است بنده خاضع و خاشع خدا
و عبد مخلوق و مرزوق او است پیغمبری است از اولی العزم مبعوث
شده بر بنی اسرائیل تنها . که در زمان معلوم متولد شد
و دعوت کرد و بشارت داد بر بعثت خاتم پیغمبران و پس از آنکه
از میان رفت بدلالات انجیل موجود مسیحان و معلمان دروغگوی پیدا
شدند و آیین او را تغییر دادند و سخنها را تحریف نمودند و بشارتهای
او را در حق پیغمبر ما پنهان کردند و اوصیای حقیقی او بسبب غلبه جهل
و نادانی که عالم را فرا گرفته بود پنهان شدند . اکنون اگر عیسی
شما این است که ایمان آورده ایم و تصدیق کرده ایم و منکر او را کافر
میدانیم . و اگر غیر این است و او پسر خدا و در ذات خدا است
و تعین خدا است پس ما را معذور از ایمان آوردن به همچنان عیسی
موهومی بدارید که ما با آن توحیدی که نمونه آنرا در میزان نخستین
❖ از میزان الموازین ❖ توانی دید داخل در دایره شرك و الحاد نتوانیم
بود . و جدا بودن انجیل مصدق ما با انجیل شما که بعد از عیسی
نوشتند و نمیدانیم چگونه نوشتند و تحریفات دراصل و ترجمهها
کردند از اینقرار که خدمت شما عرض کردم معلوم خواهد شد .
دیگر نکوید چرا دو عیسی و دو انجیل میگوید *
میخواهی برای مزید بیان مثالی برای تو بیاورم اگر چه وقت تنگ است
وراه من دور *

❖ عیسوی ❖

این کار بر همه چیز مقدم است صحبت را با خبر رسانیم . بگویند به بنیم

چه خواهید گفت *

﴿ مسلم ﴾

شخص بسیار خوش صورت و مستوی الخلقه ایستاده و چند آینه گذاشته ایم که او را بنماید بجهت اینکه شخص مزبور در جایی ایستاده است که بی آینه او را نتوانیم دید . و آینه های مذکور به یک طور نیستند اولاً در بزرگی و کوچکی اختلاف دارند و ثانیاً یکی از آن آینه ها بزرگ و مستقیم است و صافی و روشن و بعضی دیگر با اینکه بزرگ هم باشند کج نما و معوج و رنگین است و بعضی کوچک است و باوصف کوچکی مستقیم هم نیست و از اعضای شخص خارج یک عضو را متمایز میکند لکن با عواج یارنگ شده یا تار یک بزرگ از اندازه خلقت و با این حال تمامی آن آینه ها مدعی هستند که جمال شخص مقابل را متمایز می نمایند و آنطور است که ما می نمایم *

حال عیسی نیز بی کم و زیاد چنان است که یکی از صاحبان مذاهب عیسویه و اسلامیان او را مطابق با واقع و نفس الامر شناخته اند و باقی دیگر در شناختن و شناساندن او در غلط هستند و هر چه میگویند باطل است . پس نمیتوان گفت که عیسی ما و پرستشها و عیسی کاتولیک و رومیها و عیسی ارمنیها و لاتینها و عیسی یعقوبیها و نسطوریان همه یکذات است . بعلمت اینکه عیسی در خارج بجز یکی نیست و اینها او را با طوار بسیار مختلف بیان میکنند *

﴿ عیسوی ﴾

دیگر در خصوص عیسی چه میگویند این سخن را قبول ندارید که موسی در حق عیسی نوشت و از آمدن او خبر داد ؟ *

﴿ مسلم ﴾

از قبول کردن ما این سخن را بشما چه فایده میرسد . اکنون ما میگوییم همانطور که شما گفتید موسی در خصوص عیسی نوشت عیسی در حق محمد نوشت هر گونه نوشته در آن خصوص بیابوری مانیز بدانگونه و صریحتر از آن را خواهیم آورد . و اگر موسی

در حق عیسی نوشت در حق عیسی ما نوشت نه در حق عیسی شما *

﴿ عیسوی ﴾

پس چه طور شد که بسیاری از عیسویان در زمان حضرت محمد که آن اخبار کتب سماویه را میدانستند اورا قبول نکردند گاهی جنک با او کردند و گاهی که عاجز ماندند جزیه و باج و فدیه دادند باینکه شنیده ایم که شما میگوید پیغمبر شما معجزات و خوارق عادات بسیار نیز آورد ؟ *

﴿ مسلم ﴾

این کارهما نظور شد که شما میدانید و آنطور شد که میگوید یهودان اخبار صریحه کتب مقدسه را در حق عیسی میدانستند و معجزات و خارق عادات بی شمار نیز از او دیدند مع هذا انکار کردند و در صد آزار او برآمدند *

﴿ عیسوی ﴾

پس صحبت ما با شما در یک مجلس تمام نشود برا درانه در این مطلب گفتگو خواهیم کرد . و خواهش دارم مجلسی دیگر برای تمه این سخن قرار دهید که هیچ چیز بهتر از این صحبتها که موجب بصیرت در امر دین است نخواهد بود

﴿ مسلم ﴾

اگر واقعا تعصب و تعدد را از میان بردارید و بادل پاك قدم بمیدان محاوره بگذارید و سخنها را منصفانه بمعیار آرید من منت از ملاقات شما دارم و در این مجلس که خواهیم کرد بعضی سوالات را از شما توانم آورد *

﴿ معیار هفتم ﴾

﴿ در مجلس دوم عیسوی مسلم گوید ﴾

شما گفتید که در این ملاقات بعضی چیزها از من سؤال نمایند اکنون بگوئید که از چه مقوله خواهید پرسید تا من بقدریکه توانم در ایراد

جواب اقدام کنم *

* مسلم *

در خصوص عیسی میخواستم بفهمم که واقعا چگونه دانسته اید
آیا پیغمبر بود یا خدا و پسر خدا است *

* عیسوی *

عیسی را پیغمبر نمی گوئیم عیسی خدا است و ظهور خدا است و تعیین
خدا است و ابن الله است و ظاهر شدن خدای بصفت * ابوت و بنوت
و روح القدس * مانند ظاهر شدن بی صورت است در سه صورت *

* مسلم *

در توریة که میگوید الهامات الهیه است و خبر عیسی در آنجا
موجود است بعضی آیات در آن هست که دلالت بر آمدن پیغمبری
بعد از موسی دارد و صاحب میزان الحق شما آنها را بعیسی تأویل
میکند پس بدین جهت عیسی را پیغمبر باید گفت و نسبتهایی را
که در حق او کفیند سخنانی است که معنی آنها را خودتان نمیتوانید
بیان کنید *

* عیسوی *

راست است در توریة بلکه در انجیل نیز بعضی آیات علی الظاهر دلالت
بر پیغمبری مسیح دارد لکن در انجیل بیان الوهیت و ابن الله بودن
اورا آشکار ساخته است . همچنانکه باز در میزان الحق مادر صفحه
یکصد و هفتم این مطلب را مشروحا میگوید *

* مسلم *

سخنهای شمارا پریشان می بینم از پیغمبری عیسی تحقیق کردم تصدیق
نمودی و انگاه از الوهیت او سخن آوردی پیغمبر خدایم شود و خدا پیغمبر
نمیشود در جایی عیسی را پیغمبر فرستاده شده بر بنی اسرائیل تنها میگوید
همچنانکه در فصل پانزدهم انجیل متی نیز نوشته اند . و از یکطرف
نجات جهان و جهانیان را از کذشتگان و آیندگان بر او مخصوص
میدارید و بر او منحصر میکنید ! *

از یکطرف خدا را واحد و موصوف بصفات کمالیه و منزّه از هر گونه نقص و تغیر حال میگوید . و از اینطرف او را ثالث ثالثه می نامید نسبت ابوت را برا و جاری میکنند و پسر از او تولید میدارید . در جایی انکار نسخ در کتب عتیقه را آورده عیسی و انجیل را تابع و مؤکد توریّه و شریعت و اقوال موسی مینماید . و در انجیل هم مینویسید که یک حرف از شریعت به بقای زمین و آسمان برداشته نخواهد شد . و از این سوی يك حرف از شریعت موسی را معمول نمیدارید . که بعضی از این متناقضات را صاحب میزان الموازین برای نمونه مینویسد . و نیز شما پروتستانها که تازه تشریف آورده اید زیر همه آداب و قوانین انجیلیان و توراتیان زده اید و انجیل را عنوان کرده بد لخواه خود تان آیین و آدابی مقرر میدارید . راستی سخنان شمارا سخت پریشان و بسیار سست می بینم . و بکسی از شما را تا کنون بر نخوردم که حل این اشکالات و اعتراضات را که بر شماها وارد است تواند کرد . *

✽ عیسوی ✽

این سخنها خیلی طول و تفصیل دارد فهمیدن اینها بسیار مشکل است بلکه علمای ما در خصوص معنی تثلیث نوشته اند که این مطلب سری است از اسرار الهیه . و کسی را نمیرسد که در این مقام سخنی گوید همچنانکه میزان الحق مادر صفحه صد و سیزدهم بیان این مطلب را کرد *

✽ مسلم ✽

در صحبت با شما مگر انصاف و بی غرضی را شرط محاوره نکردیم مرد عاقل هوشمند سخنی را که در مقابل مثل من کسی که بجز حقیقت گوئی و حقیقت جوئی مقصودی ندارد میگوید با ملاحظه و تأمل بگوید بهتر است . بنابراین نیست که هر کس در مخالف توحید و خدا شناسی سخنان نالایق بحضرت احدیت بیاورد و بگوید این مطلب منتهی بذات خدا است و هیچ بشری را جایز نیست تعمق در ذات خدا کند و گفتگو

در آن نماید . تحقیقات میزان الحق شما از این قماش است که هیچ خردمندی قبول نتواند کرد . مکر و صیایای ✽ سیل ✽ نام را که از علمای شما است و او قرآن را ترجمه کرده است نخوانده . که در آنجا بعیسویان میگوید (اولا) از جانب شما در حق مسلمانان جبر واقع نشود (ثانیا) مطالبی را که مخالف عقل است با آنها بمیان نیاورید زیرا که ایشان از ابلهان و احمقان نیستند *

این یکی راهم البته میدانی که خردمند سخنی را نمیگوید که اگر مانند آن سخن را در اعتراض بر او بیاورند بناچار اسکات و قانع شود . یعنی چون سخن او را بعینه بر او وارد کردی از ایراد جواب در ماند *

✽ عیسوی ✽

مقصود شما از این سخنان چیست که این همه سرزنش را در حق من روا میدارید اعتراض شما بر عیسویان در این مطلب چیست و سخن حسابی شما در این مقام کدام است ؟ *

✽ مسلم ✽

شما از اطوار ملل و ادیان قدیمی آگاهی حاصل کرده اید و دین زرتشتی را میدانید و البته کتابهای ایشان را که ژند و پازند است دیده اید که آن کتاب را از جانب خدا میدانند و خدا پرستی و توحید خدا را منحصر بخود شان میکنند و مع ذلك آتش را میپرستند و ما و شما آنها را بت پرست گفته ایم . اکنون اگر آنها بشما بگویند که ظهور خدای واحد در حقیقت ناریه سری است از اسرار ذاتیه خدای و کسی را نمیرسد که در این مقام سخنی گوید زیرا که این امری است مخصوص و منسوب با سرار ذات خدا و آدمی نتواند که ذات پاك خدا را بفهمد و احاطه و تصرف در آن کند . شما را در جواب زرتشتیان چه سخن خواهد بود ؟ *

و همچنین سخن سایر بت پرستان و دهریه و کسانیکه طبیعت را رب میدانند که جمله آنها را جای ایراد بر شما از این مقوله سخنان هست . پس واضح است که این مطلب شما چه در تثلیث و چه در ابوت

و بنوت وجه در استجنان عیسی در ذات خدا و مانند اینها
مطلبی است مغایر با توحید و منافی با تقدیس و تزیه و کبرای الهی .
و هیچ خرد مند موحدی مانند این سخنان ناشایست را در حق خدا
و خاصان خدا روا نخواهد دید و نخواهد پذیرفت . و هر گابی را
که آنگونه سخنان را بیاورد کلام و الهام الهی نتواند دانست *

* عیسوی *

راستی این بحث بسیار باریک است شما این بحث را در این مجلس
متروک بدارید اکنون اگر از سخنی دیگر در امور دینیه مناسب
میدانید با همدیگر صحبت میداریم *

* مسلم *

من زیاد خواهانم که با اهل علم صحبت بدارم لکن تباهی وقت را
نیز جایز نمیدانم و صحبتی که با انصاف نباشد بجز اضاعه وقت
حاصلی ندارد در این مطلب تثلث بر خطا بودن شما آشکار است *

* عیسوی *

نسبت بی انصافی را بماندهید که ماهر کز این نسبت را درباره خودمان
قبول نمیکنیم و مقصودی بجز بیان حق و فهمیدن حقیقت مطلب
نداریم *

* مسلم *

بسیار خوب میگوید اما سخن تنها بکار نیاید هر کس این صفت نصفت را
ملکه نموده است و در همه مواد جاری میدارد مرد تمام است
و همه نجات با او است . بهر حال قدری هم با شما صحبت
توانم کرد لکن چون وقت نماز است شما چند دقیقه در اینجا آرام
بدارید تا خدمت شما برسم *

* معیار هشتم *

* در مجلس سیم مسلم بعیسوی گفت *

شما اعتراض بر اسلامیان آورده اید باینکه حضرت محمد علیه السلام
اعتراف بکننا هکاری خود در حضرت الهی کرده است همچنانکه
از قرآن نیز استنباط میشود و شخص کاهکار چگونه شفاعت جهان را
تواند کرد . و چون مسیح کاهکار نیست نجات جهان را
در او منحصر میدانید *

* عیسوی *

چنین است و در * میزان الحق * مانیز بیان این مطلب شده است و همین
مطلب دلیل خدایی عیسی است زیرا که بشرناچار مصدر خطا و گناه
تواند شد . و نجات دهنده جهان همچنانکه در انجیل وارد است
منحصراً عیسی است پس واضح است که او بشر نیست *

* مسلم *

دلایل میزان شمارا دیده و هیچ قوتی در آنها پیدا نکرده ام زیرا
که حال انجیل و تغییرها و تحریفات او را اصلاً و ترجمه شمام میدانید
و ما هم میدانیم و چنان میدانم که * میزان الموازین * مجعول بودن
انجیل و تحریفات آنرا بدرجه وضوح رسانیده باشد . و گذشته از این
سخن لا اقل اکنون را مجهول الحال خواهد بود . خصوصاً
که میزان کار در نزاع دو کس محل اتفاق ایشان است باز از توریه
میتوانید دلیل بساوید . علاوه بر این از انجیل شمداد لیل داریم
که عیسی نیز اعتراف بکننا هکاری میکند . و همین سخنان متناقض است
که دلیل بر مجعولی انجیل تواند شد *

* عیسوی *

از کجای انجیل بر کاهکاری مسیح دلیل دارید هیچ بخاطر نمی آید
باینکه مکرراً انجیلیها و نامه ها و رساله های آنرا از اول تا آخر خوانده ام *

* مسلم *

مسیح همچنانکه روزه می گرفت نماز نیز میکرد چنانکه در انجیل
در مواضع چند نیز آورده اند . در باب سیم لوقا میگوید هنگامیکه مردم
غسل تعبد میکردند عیسی نیز چون تعبد یافته و نماز کرد آسمان کشاده

شد . و در آغاز فصل یازدهم لوقا است که مسیح نماز کرد و شاگردان را نماز آموخت . و گویا تمامی عیسویان در نماز گذاردن عیسی علیه الصلوة والسلام سخن ندارند . لکن شمارا نمیدانم اگر چه میدانم نمازهای سایر عیسویان را امر زاید و محدث دانسته اید و اکتفا بنماز مختصری که در انجیل است کرده اید . و چون دز نزد ما وجهه عیسویان واضح است که عیسی نماز کرد و نماز همان است که در انجیل است و امر وز شمامه آنرا معتبری دانید اکنون به بنیم نمازی که میکرد چگونه است *

کلمه الله عیسی در نماز چنین میگوید . ای پدر ما که در آسمانها هستی نام تو مقدس باد . ملکوت تو نازل باد . ملکوت تو چنانکه در آسمان است در زمین نیز چنان باد . روزی امر وزه ما را در امر وزه . نگاهان ما را به بخشای چنانکه ما کما ، کند کان بر خود را می بخشایم . ما را داخل اغوا و گمراهی نکن . تا آنکه ما را از شریر رهایی دهی . چون ملکوت و قدرت و عزت ابد تراست . آمین *

✽ عیسوی ✽

راست است عیسی در چند جا نماز کرد لکن معلوم نیست دعای مزبور را خوانده باشد *

✽ مسلم ✽

این است که من در خصوص رعایت شیوه انصاف تأکید دارم شما میگوید انصاف با ما هست لکن اگر از انصاف پرسیم گوید نیست آنجناب چنانکه در فصل ششم منی نماز را بیان کرد و بتأکید امر با قاضی آن نمود البته خود عامل بر آن بود و حاشا از عیسی که عالم غیر عامل باشد *

✽ عیسوی ✽

راست است از جناب مسیحی باقتضای بشریت و حکم ناسوتی که داشت بعضی چیزها ظاهر شده است . روز گرفت و نماز کرد گرسنه میشد سیر میکردید میخواهید پیدار میشد سجده بخدای مینمود و مجزیه میخواستند میگفت بجز علامت بونس بن منی که ذواتون پیغمبر است

مجزری بر من داده نشد . و گاهی عاجز و درمانده میگردید همچنانکه
یهودان انقدر آزارها در حق او کردند و همه تحمل کرد و قدرت
خود را ظاهر نمود . و مانند این کارها که معین است از او دیده
و شنیده شده است . لکن امر آنجناب عجیب و عظیم و جنبه
ملکوتیت و الهیت او هویدا و غالب است . و فی الواقع کار مسیح
سری است از اسرار الهیه که هیچ کس نمیتواند بفهمد . اما کیفیت
دعای مذکور را باور بکن که من نمی دانم و تصدیق و تکذیب آنرا نمیکنم
و از روی انصاف این سخن را میگویم *

❖ مسلم ❖

چون شما این اسرار را نمیدانید و رفع این مناقضات را نمیتوانید بکنید
چرا مراجعت بمسلمانان نمی نمایید . که هم توحید و خدا شناسی را
برای شما بیان کنند بطوری که هرگز توحید بان شایستگی نشینده
باشید . و هم نبوت و بیانات اطوار آنرا و هم ربوبیت و پیغمبری
عیسی را که بطور اختلاف در انجیل خود تان آورده اید و همچنین
تفسیر انجیل و سایر کتب کتاب یعنی ❖ بیبل ❖ را و تعیین صحیح و سقیم
از آنها را بیک قاعده کلیه . و هکذا جمله اطوار دین و حقیقت کار
و علل و اسباب این همه اختلافات را . که خدای جهان در روی
زمین باقتضای مقامات خلقیه انداخت . و مناقضات اعمال و اقوال
انبیا و اوایا و سر کلمه الله و سر کلمه الله و سر روح الله و سر ذات الله
و هر چه از معقول و منقول در امر دین و خدای پرستی تصور توان کرد .
جمله آنها را علمای دین مبین اسلام برای شما چنان گویند و مشروح
دارند و کشف کنند و شمارا بشرط ایمان و تقوی از علم یقین بعین الیقین
و از آنجا بحق الیقین رسانند که مسیح و خدای مسیح از شما خشنود
شوند . دلهای شما از تنگی باز رهد . چشم شما بینا گردد .
کوش شما شنوا شود . مهر از دل شما برداشته شود . و مهر و محبت
حقیقه بر آن بگذاشته آید *

ای برادر من میفهمی چه میگویم . بجز شریعت اسلام شریعت الهیه را

نخواهی یافت زیرا که شرع تمامی بجز آن نیست کوش بسخنیانی که انس بر شنیدن آنها گرفته نکن بادل پاک تدبرنمای و انصاف بده و اگر شکی و اشتباهی داری فهمیدن و تحقیق آنرا بتعدد جایز مدار که عناد و تعصب از شیطان است و هیچ شکی در امر دین با تعدد زایل نکردد *

* میزان الموازین * را از روی بصیرت مطالعت کن اگر اشتباهی وارد کردی از اهل آن بیغرضانه بصدد رفع آن بر آئی . خود را برای روز جزا آماده دار و بدان که در آن روز پشیمانی سود ندهد *

بالجمله اکنون از بقیه سؤالات که در میان داشتیم گفتگو کنیم و کیفیت اقرار ابتدا بر کاهکاری خود شانرا بمیزان الموازین محمول داریم . شما یعنی پروتستانها گفته اید که حضرت محمد علیه الصلوة والسلام بجزات نیاورد در قرآن نیز نفی از وقوع مجزات وارد است احادیث هم معتبر نیست . در اینصورت اگر مثل این سخن را یهودان بشما

گویند . که عیسی مجزات نیاورد و با وجود قول عیسی که بجز علامت ذواتون بمن چیزی عطا نشد آنهم اگر چه وقوع ندارد اگر باشد نیز دلیل بر مجزه آوردن عیسی نیست که علامتهای بسیار خدا در همه وقت باقسام مختلفه ظاهر میکند و عیسی بقول شما کشته شد و بعد از سه روز از قبر با آسمان رفت از استقرار پس در حیات خود هیچ مجزه از او ظاهر نشده است و احادیث شما که عبارت از انجیلها و نامه ها است معتبر نیستند . در اینصورت شما در جواب چه میگویید باینکه در قرآن آیتی در نفی صدور مجزات پیغمبری نیست و شما از آیات نفهمیده دلیل می آورید چنانکه میزان الموازین تحقیق آنرا در جواب میزان الحسق کرده است اکنون خودتان در این مطلب چه میگویید *

* عیسوی *

شمار امی خواهید بر زر رکاب بکشید . من میخواهم شما را هدایت براه نجات کنم و راستکاری و حیات ابدی را بشما نشان دهم . حال شما را باسلام دعوت میکنید . و پس از همه تفصیلات سخنان یهود را که دلجاخت و عناد و وجود و بی ادراکی آنها آشکارا است در مقام

اعتراض بر عیسویان می آید ! *
 در قرآن خودتان نمیخوانید * تجسدن اشد التباس عداوة للذین
 آمنوا اليهود * سخن آنگونه دشمنان متعقد رادر مقابل کسی
 که از روی برادری سخن میگوید میتوان آورد راستی از شما بعید است
 که از قول یهودی بر ما اعتراض بیاورید *

* مسلم *

آفرین بر تو یهودی نباشد هر کس میخواهد باشد میدانی
 که اینگونه جوابها از مرد خردمند شایسته نیست . بسخن باید نگاه کرد
 نه بگوینده و جواب سخن را باید گفت نه بشیوه جاهلان اعتراض
 بر شخص گوینده در خارج از مطلب آورد *

* خوب سخن جوی چه جویی زمرد * نیکویی و فریبی ولاغری *
 * انظرالی ماقال ولا تنظرالی من قال *

* عیسوی *

مقصودم جواب نکفتن بر شما نیست فقط از قول یهودان سخن
 آوردن را خوش ندارم خود شما هر چه میگوید بیاورید اگر جواب
 آرا تاوانستم خواهم گفت و اگر نتوانستم اعتراف میکنم و مدعی
 این هم نیستم که من همه چیزی را در دنیا میدانم و مانند این ادعا را
 امثال ما نتوانند کرد

* مسلم *

بسیار خوب لکن شما گویا با همه بلندی خیال که در خود میگویند
 نمیتوانید از تعصب و غضب شخصانه بگذرید . اکنون تصور کن
 که این سخنها که شما از زبان یهودان آورده شد از مسلمی میشنوی و این
 یکی رانیز علاوه بر مقاله نمای که آيا شما میگوید معجزات پیغمبر شمار ابجز
 زوجات و اصحاب او کسی دیگر روایت نکرده است ؟ *

* عیسوی *

آری مگر شما در مقام انصاف انکار این کار را نتوانید کرد مگر از روی
 حقیقت غیر این را اعتقاد توانید نمود ؟ *

* مسلم *

گرفتیم که این مطلب چنان است که میگوی فقط از شما میپرسم
 که اگر یهودان و مخالفان باشما در حق مریم و کتفهای او در خصوص
 پسر پالت خود . و همچنین در بکر بودن او و عصمتی که در او میدانید .
 و خبرها و شهادت‌های حواریان یا خواص اصحاب او و مانند آنها را
 در خصوص هجرات عیسی . بشما بگویند که همه آنها که شما میگویید
 دروغ است و مخالف با قول صریح عیسی که گفت هیچ علامتی بر من
 داده نشده است . و تمامی آنها را اشخاصی چند ساختند و بحیثیت
 در دل‌های عوام الناس جایگزین نمودند . حتی کار بقتل عیسی کشید و پس
 از او آن کشته شدن و اها نت‌های منسوبه بر او را اسباب مظلومیت
 او قرار داده و انکسار قلوب را وسیله کردند . و انجیل‌ها و نامه‌ها
 و رساله‌ها از رأی و خیالات خودشان نوشتند . و از این مقوله سخنان
 که یهودان و غیرهم را تواند بود شمارا در جواب ایشان سخن چیست ؟ *

* عیسوی *

راستی از شما درخواست میکنم که سخن یهودان را بکلی
 دور بیندازید . عناد و نفهمی و لجاجت آنها آشکار است . و میدانید
 کسی که بنای کار خود را بر تعناد گذاشت هیچ مطلبی را بر او حالی
 نتوان کرد . و در اینجا بمذاق شما دو شعری از شاعر ماهر خسرو زاده
 حکیم ناصر بخوانیم *

* کور دل را که مغز تیره بود * هیچ حالی فهم نتوان کرد *

* دل گمراه پالت نتوان ساخت * سفه‌ها را حکیم نتوان کرد *

آنها همان کسان هستند که با وجود دانستن اخبار عیسی از توریه
 و با وصف مشاهده آنها همه هجرات و خوارق عادات از آن جناب مقدس
 انکار او را کردند و روز بروز بر انکار و لجاج خودشان افزودند
 و بالاخره نیز میدانی که چها کردند *

* مسلم *

بد نمیگویی و لکن بیشتر نیز بشما گفتم که مر درخردمند سخنی را نمیگوید

که اگر عینا آن سخن را در رد بر او بیاورند جواب مقرون بصواب نداشته باشد . حال مسلمانان بشما میگویند که عیسویان در قبول نکردن دین پیغمبر ماجراج و عناد میورزند . و باینکه در کتب سماویه و بوسایط اوصیای حقیقی و ایمان آورند کان راستین عیسی و از راهبان و مقدسین عیسویه فهمیده و شنیده بودند . که آن پیغمبر عظیم الشان خواهد آمد . و با همه معجزات و کرامات و خوارق عادات او خاصه مانند قرآن مجزه ثابته و باقیه که هیچ عاقل بانصافی انکار محجز بودن آنرا نتواند کرد . و بعلاوه شمشیری که بحکم خدایی در بالای سر آنها بود . ایمان با آن جناب بیاوردند و با همه نخوت و غروری که داشتند عار جزیه دادن و خواری اعطای فدیة و دیگر حقارتهارا بر خود هموار نمودند و تصدیق آن پیغمبر را بر خود هموار نکردند . و اکنون چگونه میشود که ایشان گذشته از اهل انصاف آنها زیر بار تکالیف اسلام بروند خصوصا که پروتستانها را رؤسای آنها بر ترک اعمال و ریاضات جسمانیه معناد کردند و آنها را از اعمال بازداشتند . در جواب این سخنان که بر شما وارد است چه خواهید گفت ؟ اکنون اگر شما انصاف و تدین دارید و مقصود شما مطلب فهمی است . قدری از این مجاوبه صرف نظر کنید و در کتاب * میزان الموازین * مطالعت نمایند بعدا اگر لازم شد باز صحبت خواهیم کرد . با همدیگر ان شاء الله ملاقات میکنیم . شمارا بخند اسپردم .

* معیارنهم *

دلایل حکمتی و براهین خداشناسی و قواعد توحید خدای واحد واحد و توصیف ذات پاکش بصفات کمال و تتریه وجود حق او از هر گونه تغیر و زوال و امتناع تطور واحد بسیط الحقیقه از جهة ذات درسه طور و استلزام استجنان و تولید و تجزیه

در آن ذات مقدس هر گونه تغیر و حدوث و نقصان را . بیداهت عقل درك
 و ضرورت مستقیم ادراك . ما را راضی توانستد کرد بر اینکه
 ❖ عیسی ❖ بن مریم علیهما السلام را . بنده مخلوق و عبد مرزوق
 خدا دانیم . که عبادت خدای را بجای آوردی . نماز میکردی
 و روزه میداشتی و سجده . منمودی و مناجات و زاری با خدای داشتی .
 و در جاهای بسیار میگفتی که اعمال من از من نیست بل از خدا بیست
 که مرا بعوث کرد . بل ابدگ نسبت پدری را بخدای نداد که خدا را پدر
 گفتن هرگز روان بود ❖ و آنچه از این گونه مقولات انجیلیان آورده اند
 از سهویاتی است که از تعبیرات دعوت کنندگان بعد از عیسی ناشی شد
 و از ترجمه هایی است که تغیر دادند و اگر انجیل اصل را پیدا کنیم
 خواهیم دانست که مخاطب بان ذات خدای نیست ❖ و با همه
 عبودیت و خضوع و خشوع که آنحضرت را بود مظهر ربوبیت
 خدا و آینه جلال و جمال الهی بود و این معنی در جمله خاصان خدای
 و مقرران احدیت بر حسب درجات ایشان جاری و ظاهر است *

❖ العبودیة جوهره کنهها الربوبیة ❖

عیسی روح الله کلمه خدا بود و هست و در نزد خدا بود و هست . ولی آن
 کلمه خدا نبود و نیست و نتواند هم بشود . زیرا که ممکن نیست کلمه
 نفس متکلم باشد . بل اگر حقیقت کار را بقیه همیم ممکن نیست متکلم
 نیز ذات زید باشد بعلت اینکه متکلم اسم فاعل تکلم است نه ذات فاعل
 و اسم غیر از مسمی است بالبداهة *

❖ شهادة كل صفة انها غير الموصوف ❖

❖ وشهادة كل موصوف انه غير الصفة ❖

تمامی مشتقات از اسماء و افعال از فعل صادر و بر آن متفرع است
 و یا از مصدر که آن نیز فرع است از فعل . ملاحظه کن از قواعد
 صرفیه که حقیقت کار بر تو روشن گردد . * از فعل تو که نصر است
 یا نصر در هنگام یاری کردن این فعل از تو صادر کرد و هیچ
 مدخلیتی بذات و حقیقت تو ندارد و این فعل نصرت را لا من شیء

هست کردی و بوجود آوردی بعد از آنکه نبود . پس به این که از آن فعل نصر اسم ناصر برای تو مشتق گردید و برای دیگری نام منصور گفته شد و بر آلت نصرت منصر صادق آمد . و هکذا تمامی افعال و اسماء را نسبت بذات فاعل بغیر اینگونه بنود . و خدای آیات علامات شناسایی خویش را در مخلوقات بر مخلوقات می نماید *

پس نسبت کلمه را بفعل متکلم توانی داد زیرا که فرعی است از فروع تکلم که آن تکلم نیز وصفی است از اوصاف متعدده زید که آن زید از جهة ذات متبارک از تنزل در مقام اوصاف است یعنی از جهة تنزل ذاتی و آن وصف نیست مگر صکرک ظهوری از ظهورات زید من حیث الظهور . و این مطلب را در خود آشکارا توانی دید .

❖ وفي انفسكم افلاتبصرون ❖

❖ خود را بشناس تا خدای را بشناسی ❖

خدای را از آنگونه تکلم که در خود بینی تزیه کن . خدای معرا از حدود و منزله از صفات کم و کیف است . و او را زمان و مکان و جهة و رتبت امکانیه نیست . اثر صفت مؤثر را مانند است *

❖ قل كل يعمل على شاكلته ❖

کلمه خدا را حدود و اعراض نیست . و کیف و کم و سایر حدود را در آن راه نی . و چون در مقام اسفل که عوالم جسمانیات است ظاهر گردد یعنی بظهور اشراق یکی از حروف آن کلمه راعیسی و دیگر براموسی و حرفی را ابراهیم نامند و آن کلمه از یکی بیشتر نیست . و بر حسب ظهورات و تطورات در مقامات و مراتب او را اسماء و القاب پیدا گردد و کثرت حاصل کند . و بجهة جهل جاهلان آن کلمه را تکثیر کنند . تا آنکه نادانان را دانش آموزند و آن کلمه همان نقطه است که تمامی حروف ایجادیه از آن نقطه نوشته شد . و آن نقطه مرکبی است یعنی مدادی است که قلم صنع و ایجاد الهی از دوات رحمت کلیه و فیض ابدی خود برداشته و نام آرا

نقطه علم نهاد . وجهان را بدان نوشت والی الابد مینویسد *

* العلم نقطة کثرها الجاهلون *

* علم * دانستن خدای و شناسایی او و دانستن صنع و آثار و دانستن اسما و صفات او و دانستن اطوار خلق و مخلوقات او همان * نقطه * است .
 که جهل جاهلان و اقتضای مقامات آنها در عوالم امکان موجب تکثیر آن نقطه شد . و از آن نقطه در سلسله های طولیه و عرضیه کتابها نوشته شد و کله های بسیار پیدا کردید *

خدای توانا در ابتدای آفرینش بجز يك کله بیشتر چیزی نیافرید .
 و آن کله چنان است که مفریان حضرت احدیت یعنی تعیینات کلمه آن کله بیانش فرمودند و بلفظی که فرمودند بیان کنیم *

ان الله خلق اسما بالحروف غیر مصوت و بافظ غیر منطوق .
 و بالشخص غیر مجسد و بالتشبيه غیر موصوف و باللون غیر مصبوع .
 و بالبصر غیر محسوس بری عن الامکنه و الحدود و بعد عن الاقطار .

محبوب عنه حس کل توهم *

خدای تعالی اسمی را آفرید حقا . که آن اسم باحروف مصوت و قبول صوت کننده نیست . و بلفظ بنطق نیاید . و بشخص مجسد نیست .
 و بتشبيه موصوف نکر دیده . و بر نسکی مصبوع و رنگین نشده است .
 باچشم محسوس نیست . از مکانها و حدها بری است . و دور از جمله اقطار .
 حس هر صاحب توهمی از او در حجاب است *

اینکه کفتم در ابتدای آفرینش آن کله آفریده شد مقصود ابتدای زمانی نیست که جهان را ابتدا ناپدید است . همچنانکه انتها بی پایان است و در حکمت میرهن است که * مالا آخره لا اوله *

آچه را که نهایت نیست بدایت نیز نتواند بود که منت خدای قدیم در روزی نیست و فیض الهی را آغاز و پایان تصور توان کرد .
 و بالجمله اگر بخواهیم از کلمه خدای بی پایان و از کلمات تکوینیه او تعالی که حروف طولیه آن کله ازلیه و آینه های نماینده جمال الهی هستند در اینجا سخن گوئیم از مطلب بازمانیم با اینکه مارا کیت

سخنکوبی در این میدان لثک است و زبان بیان کنک *

﴿ قل لو كان البحر ممداد الكلمات ربي ﴾

﴿ انفسد البحر قبل ان تنفسد كلمات ربي ﴾

در اول انجیل یوحنا میگوید ﴿ بود در ابتدا کلمه و آن کلمه در نزد خدا بود و آن کلمه خدا بود ﴾ عبارت نیست که آنرا تحریف کنندگان از انجیلیان تغییر دادند . و این تغییر را دلیلی از خارج لازم نیست زیرا که نسبت کلمه را بمتکلم کتیم . و تصور نمیتوان چیزی را که غیر از ذات خدا است هم در نزد خدا باشد و هم عین خدا باشد و هم غیر خدا باشد . و چنان میدانیم که عبارت آن کلمه خدا بود باضافه است یعنی در اصل انجیل . و واضح است که آن کلمه خدا بود . و یوحنا برای تاکید بعد از آن گفت و این یعنی کلمه خدا در نزد خدا بود . و لفظ بود نیز در اینجا بمعنی هست است زیرا که آن کلمه همواره در نزد خدا بود و هست و خواهد بود . و نزد خدا که گفته شدن مکانی نیست زیرا که خدا در مکان نیست . و آن کلمه اولین مخلوق الهی است چنانکه در میزان نخستین گفته شد این است که یوحنا میگوید ﴿ هر چیزی از آن کلمه آفریده شد و هیچ چیزی بی آن کلمه آفریده نشد و حیات در آن کلمه بود ﴾ زیرا که آن کلمه خدای حی و قیوم بود و مظهر حیات و قیومیت الهیه بود ﴿ و حیات نور انسان بود ﴾ یعنی انسان اول که مخلوق نخستین خدا بود *

﴿ اول ما خلق الله نور نبيك يا جابر ﴾

﴿ نور نیز در ظلمت درخشان شد و ظلمت نور را ادراك نکرد ﴾ یعنی استکبار آورد و انکار نمود و در بوییت و مظهریت و وساطت او را پذیرفت و موجب سر بیان کدورتها و شرارتها و نادانیهها در مراتب امکانیه همین استکبار ظلمت گردید *

این ظلمات مخلوق است که باقتضای قدرت و حکمت خدای آفریده شد و صاحب دولت و سلطنت بزرگی گردید که خدای تعالی برای اجرای مصالح بسیار در مخلوقات خود و برای بیداد اشتن نور خود آنگونه

سلطنت راباو عطا فرمود . و این مطلب مفصلی است که در بیانات
 علمای اسلام از اهل حکمت و توحید بیان کرده شده است . و اگر
 اصل انجیل در دست بودی یا همین انجیل یوحنا بزبان یونانی قدیم لا اقل
 بی تحریف حاضر بودی و عیسویان بطور انصاف و بی غرضی آرا می
 خواندندی . واضح و آشکار میشد که چه گونه تحریف کرده اند
 اصل و ترجمه آترا . باینکه اصل انجیل یونانی قدیم نیز ترجمه
 از عبرانی تواند بود . و آن انجیل که بعیسی علیه السلام نازل گردید
 بزبان عبرانی است . که هیچ پیغمبری مبعوث نکردید مگر بلسان
 قوم خود و عیسی را لسان عبرانی بود * انجیلهای معروفه را از راه
 مجاز انجیل گفته شود *

یوحنا در انجیل خود از اصل انجیل تبرک اینج آیت را بطوریکه
 ترجمه آنها را آوردیم ذکر کرد بعد از آن رابه بیان از حالات مسیح
 میپردازد . و برای اهل علم در این سخن برهان آوردن زاید است .
 انجیل کتابی است آسمانی و مطالب او همه حکمتهای الهیه است
 و بیانات توحید و اسرار خلقت و بند و اندرز و نصیحت و شریعت
 و امثال و عبر و مانند آنها . نه اینکه روزنامه احوال جسمانی
 از پیغمبری یا مکالمات و افعال و حرکات از کسی که کتاب مذکور
 برای او در حیوة وی نازل گردید و خود معلم آن کتاب بودی و آن
 کتاب مخاطبات خدا است با پیغمبر خود ندر و ایات وصی آن پیغمبر
 از اطوار و احوال آن پیغمبر حال آنکه جمله انجیلهای موجوده
 از این قرار است که گفته شد . و در نزد شخص هوشمند نیز این
 مطلب آشکار است . نهایت کار این است که در میان بیانات
 احوال و اطوار عیسی علیه السلام ذکر کرده اند که عیسی بفلان
 جای رفت و بر مردم چنان گفت یا چنان کرد و واضح است
 که از سخنانی که مسیح میگفت يك لختی از انجیل بوده است ولی سخن
 در این است که آیات آنها نیز در حالت اصلیه باقی مانده اند بانه *
 پس انجیلهای عیسویان فی المثل مانند احادیث اهل اسلام توانند بود

ولی نه بعبارت اصل بلکه بترجمه . که اکثراً احوال مترجمین و روات نیز غیر معلوم بوده بل از متن تعبیرات واضح میشود که در صورت صحت ترجمه های حاضره غیر موثق بوده اند *

* معیار دهم *

اگر چه تحریف یافتن توریة و انجیل اصلاً و ترجمه مطلبي است که شخص دانشمند با انصاف اقدام بر انکار آن نمی کند و در نزد اسلامیان نیز از ضروریات است . ولی چون صاحب میزان الحق این مطلب را عنوان کرده و بزعم خود ثابت نمود که کتب مزبوره را تحریف و تغییر راه نیافته . و پس از آن تمامی سخنان خود را بر این اساس متفرع کرده است . بنابر این در تحریف یافتن کتب مزبوره بیاناتی که در اینجا بکار آید چه در این معیار وجه در معیار های آینده ایراد خواهیم کرد *

گذشته از اینکه در اثبات اسناد کتب عهد عتیق و جدید عیسویان را سخن معبر و مقبول نیست و اختلافات بسیار در تعیین مؤلفین اکثر آن کتابها . ملل و طوایف یهود و نصاری کرده اند بعضی را که بفرقه قبول نموده اند فرقه دیگر آن را غیر معتبر دانسته اند * و بعض دیگر بعکس آنها گفته اند . و نیز در حق مؤلفین و جمع کنندگان کتب عهد عتیق و جدید سخنانی آورده اند که هر کس بخواهد بتتبع خواهد دانست و اکنون من معذور از ذکر آن تفصیلات هستم و مرعوم را فائده از آن ملحوظ نیست . و هر گاه تنها امر ترجمه و غرضهایی را که در امر دین مردم را بوده است ملاحظه کنیم معلوم خواهد شد که چه بلا هابسر کتب و صحف آسمانی آورده اند . و کسانیکه از کار ترجمه آگاهی دارند میداند که ممکن نیست ترجمه اصل مقصود را کما هو بیان کند و بناچار تغییر خواهد پذیرفت *

حکمت بطریق وحی بر انبیا نازل شد و متقدمین حکما از ایشان
 اخذ و تلقی کردند و چون متفرد شدند در اخذ کردن چنانکه مشائین
 و رواقین را اتفاق افتاد ❖ یعنی در فهمیدن معانی حقیقه حکمت
 خودشان را استقلال داده بصاحبان وحی مراجعت نکردند ❖
 بسی چیزها از فهم خودشان درک نمودند که بقواعد وحی الهی
 جاری نبود . خصوصاً متأخرین از حکما که بعلمت مذکوره
 و بجهت اینکه مترجمان سخنان ایشان که در کتابهای ایشان بزبان
 یونانی بود در ترجمه بغلط افتادند و بسا شد که هر لفظی را جداگانه
 ترجمه کردند و خطا نمودند زیرا که معنی در بعضی الفاظ از مجموع
 حاصل شد . چنانکه اگر لفظ ❖ قسم بخور ❖ را بخوای
 ترجمه کنی و بگوئی قسم یعنی یمین است و بخور یعنی کل معنی غلط
 خواهد شد زیرا که مراد احلف بود و تو گفتی کل الیمین یمین را
 بخور که این ترجمه از فارسی عبری باین حال افتاد

به بیند حال توریة را در خصوص تاریخ خلقت که در میان ترجمه ها
 چه قدر اختلافات پیدا کرده با آنکه عدد سال آنقدرها جای غلط
 و اشتباه نیست و باینکه این مطلب کار دین و مذهب نبود و غرضی
 برای تحریف در آن متصور نخواهد شد مگر آنکه مأخذ این اختلاف را
 همان مجعول و محرف بودن کتب مذکوره بدانیم *

در نسخه های عبرانی و یونانی و سریانی توریة را اختلافات
 چنان است که ذیلاً نموده آید *

یهودان از خلقت آدم تا ظهور اسلام را ❖ ۴۳۸۲ ❖ سال
 گفتند *

جعی از کاتولیک ❖ ۴۶۲۶ ❖ سال گفتند *

کروه رومیان ❖ ۶۱۳۱ ❖ سال گفتند *

و در نزد بعضی * ۶۲۱۶ * سال معین گردیده و غیر اینها نیز
اقوال در این باب بسیار است *

از مشاهیر مورخین انگلیس * چنبرس * نام در تاریخ مختصر
عمومی که آنرا در این زمان یعنی در ^{۱۲۸۵} سنه ۱۸۶۸ م. احمد حلمی افندی
بزرگی ترجمه کرده نوشته است . که چون بعضی از ملتها
که توریة را از زبان عبرانی از زبانی بزبانی ترجمه کرده اند و در
ترجمه های قدیمی آنها تاریخهای مختلف نوشته شده است علی هذا مدت
خلقت آدم را تا زمان ولادت عیسی از روی این توریة که در دست است
تعیین نمی توان کرد و اطلاعات درستی حاصل نمیتوان نمود *

و در بعضی از کتب تواریخ و غیره چنان نوشته اند که از خلقت آدم
تا زمان طوفان نوح در نسخه عبرانی * ۱۶۵۶ * سال معین
میشود *

در نسخه یونانیان * ۲۲۶۲ * سال است *

و در نسخه سامریان * ۱۳۰۷ * سال است *

در تعیین ولادت ابراهیم علیه السلام که چند سال بعد از طوفان است
اختلاف نسخه ها چنان است *

که در نسخه عبرانی * ۰۲۹۲ * سال است *

و در نسخه یونانی * ۱۰۷۲ * سال است *

و در نسخه سامریان * ۰۹۴۲ * سال است *

و الحاصل اگر بخواهیم از اینگونه اختلافها و دیگر دلائل وقوع
تخریف را در کتب مزبوره بیکان بیکان بیاوریم کتاب بزرگی
باید بنویسیم و مرد خردمند هوشیار را حاجتی بر تفصیل
و تطویل مانیست *

در ماخذ جمع و تألیف کتب عهد قدیم گذشته از اینکه اختلافات
بسیار در میان طوایف اهل کتاب و تاریخ نویسان هست * جائملز *
نام که از علمای کاتولیک است در کتاب خود که در سنه * ۱۸۴۲ *
[1]

طبع شده است مینویسد که نسخه‌های توریة و سایر نسخه‌های کتب عهد عتیق در دست قشون بخت نصر پامال شد بعد از آن هر چند بتوسط عزرا روایات صحیحہ کتب مزبوره ظاهر شده بود ولی آن روایات نیز در حادثہ ایتوکس پامال گردید . این مطلب را یکی از علمای اسلام برمن بیان کرد و کتاب مذکور را نشان داد *

از تحریف ترجمه‌های انجیل سخن بیاوریم تا میزان پروتستانی را بفهمی و بدانی که برخلاف اعتقاد فرقه‌های اهل کتاب و اهل علم و مفسرین آنها ادعا کرده است که همه کتابهای عتیقه و جدیدہ صحیح است و بهیچ وجهی محرف نگردیده است و مقصودش از این سخن آشکاراست . و گرنه خود اختلافات و سخنانی را که محققان مفسرین و علمای عیسویہ در وقوع هر گونه فساد در کتب مذکورہ گفته اند بهتر از من و شما میداند *

* هورن نام مفسر انجیل چند آیات از انجیل و کتب توریة را محرف میدانند چنانکه در جلد دوم از تفسیر خود نوشته است . و در اینجا فقط یک فقره را برای نمونه بیاوریم تا جواب میزان پروتستانی را که میگوید تحریف راجعتی نبود که اقدام بر آن کنند معلوم کنی *

در فصل یازدهم انجیل منسوب بمتی مینویسد که عیسی شروع بکنار در حق یحیی کرد و می‌رساند سخن را بد آنجا که گفت . یحیی از پیغمبری نیز بزرگتر است زیرا که او همان است که در حق او نوشته شده است

* یعنی در کتاب ملاخیا * که * اینک من رسول خود را در پیشرو تو خواهم فرستاد تاراه ترا ترتیب کند * حقا بشما میگویم که در میان زادگان از زنان بزرگتر از یحیی تعظیم کنندہ ظاهر نگردید اما در ملکوت آسماننها کوچکترین ایشان از او بزرگترند تا آنکه گوید اگر او را قبول کنید آن همان ایلیا است که خواهد آمد * در نسخه عبرانی این کلماتی که عیسی از کتاب ملاخیا نقل کرده است و اثبات اخبار او را کرده است چنان است که * اینک من رسول خود را میفرستم تاراه مرا راست کند *

* هورن * مذکور در اینجا می نویسد که در نسخه قدیمه گاهی تحریف اتفاق افتاده است

هوشیار باش و بفهم که علت این تحریف چیست که چون در توریة اخبار یحیی وارد بود و مسیح تصدیق یحیی را کرد و او را تجید نمود بطوری که اگر لفظ را تاویل نکنیم رتبت یحیی از مسیح بالاتر خواهد بود زیرا که گفت در میان زادگان از زنان از او بزرگتر کسی ظاهر نشد و عیسی نیز در جزو زادگانست و از آن طرف میخواستند عیسی را بخدایی منسوب دارند . این است که عبارت توریة را محرفا بعیسی نسبت میدهند و چنان میفهمانند که یحیی بان جلالت شان برای راست کردن راه عیسی که خداست آمده و بعثت او که مقامش از پیغمبری بالاتر است تمهید مقدمه عیسی است . اگر چه این مطلب را اگر تغییر نمی دادند و می نوشتند که یحیی گفت عیسی از من بزرگتر است و پیغمبر صاحب عزم است هیچ عیبی نداشت لکن سخن در وضع تحریف و در علل و اسباب آن است *

عبارت مذکوره را که در کتاب ملاخیا است و در انجیل متی از قول عیسی با استشهاد آورد در بعضی از نسخه های قدیمه عبرانیه بخوی است که گفته شد یعنی لفظ * در پیشرو تو * نیست و در ترجمه دیگر از توریة و کتاب عهد عتیق و جدید که از جانب جمعیت انگلیزی در سنه ۱۸۲۷ * در پاریس بتری طبع شده همان عبارت را در اول باب * ۳ * ملاخیا که در صفحه * ۹۸۳ * است چنین آورده است *

* اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و در حضور من راه را راست کند * این ترجمه نیز مخالف با عبارت آن انجیل است که با کتاب مذکور در یکجا ترجمه و طبع کرده اند *

پس تفاوت آشکار متی با کتاب مذکور حال انجیل را بر ما بیان تواند کرد که چگونه تحریف میدهند و عبارت معایر با اصل آن را بعیسی منسوب میدارند *

واضح است بعد از آنکه عیسی میگوید در میان زادگان از زنان
برز کتر از یحیی کسی ظاهر نشد و خود از او تمعید میگیرد و میخواهند
او را خدا و پسر خدا گویند تحریف ندهند چه کنند *

این است که در جاهای دیگر از انجیلها یحیی نسبت میدهند که در حق
عیسی گفت بعد از من خواهد آمد آنکسی که پیش از من آفریده شد
ولکن در اینکه جمله این سخنها را دستکاری کرده اند حرفی نیست *
اگر تعصب از میان برداشته شود معلوم است که این عسارت یحیی
در حق بشارت از پیغمبر آخر الزمان که نخستین مخلوق خداست وارد
شده است و نمیتوانند بعیسی تأویل کنند زیرا که بقول آنها عیسی
آفریده نشده است بل آفریننده است و اگر بشریت او را گویند آنهم
که قطع نظر از ملکوتی او جسمی بود از اغذیه و از عناصر چهارگانه
که طفل بود و باغذیه بزرگ شد و با اعتقاد مسیحیان مصلوب و مقتول
گردید و بقوت و تبعیت ملکوتی آن جسم پاک از قبر برخاسته
و بتز ذخرافت . که تفصیل این مطلب را در ضمن بشارت از انجیل
خواهیم آورد *

والحاصل از همین یک فقره که جزئی تحریفی است از تحریفات آنها
حقیقت حال بر توروشن خواهد شد *

ولی این نکته را هم داشته باش که عیسی از آمدن ایلیا خبر داد .
و چنان گفت که اگر ایمان بیاورید یحیی همان ایلیا است که خواهد آمد
. و چون در ترجمه این کلام نیز یقینی حاصل نداریم اینقدر توانیم
در معنی آن گفت که کارهای او از ایلیایی است که خواهد آمد .
و اینگونه جلیسات را در جای دیگر بیان خواهیم کرد *

چون آخر میزان دوم این نامه است بسخن از ❖ ایلیا ❖
در خاتمه کلام مشام ادراک برادران روحانی را عطر ناله کنیم *
❖ لیکن ختامه مسکوفی ذلك فلیتنافس المتنافسون ❖

در میزان چهارم از انجیل یوحنا نیز استنباط خواهیم کرد که در زمان
عیسی علیه السلام بنی اسرئیل منتظر برسه کس بودند که عیسی بودی

وا یلیا و یغمبری عظیم الشان که معلوم و معهود در میان خود شان بوده است و از این عبارت که عیسی گفت ✽ یحیی همان ایلیا است که خواهد آمد اگر بفهمید ✽ معلوم است که او فی الحقیقه ایلیا نبود اگر چه من حیث المظهریه ایلیا بود . چنانکه در مثالهای توحید آوردیم و از دلائل دیگر نیز مبرهن است که ایلیایی بوده است که عیسی بشارت بر او میداد و بنی اسرائیل منتظر او بودند *

در انجیل آورده اند که عیسی علیه السلام را وقتی که بدار کشیدند بقدر سه ساعت روی زمین تاریک شد و در آخرین هنگام عیسی با آواز بلندند آ کرد که ✽ ایلیا لما صبحتانی ✽ که این سخن بزبان عبرانی است و در متی چنین ترجمه کرد که ✽ اللهم اللهم چرا مرا ترک نمودی ✽ کسانی که در آنجا ایستاده بودند چون این سخن را شنیدند بعضی گفتند این ایلیا را ندا میکنند . تا آنکه میگوید دیگران گفتند باشد تا به بنیم آیا ایلیا برای استخلاص اومی آید . و عیسی باری بگرد آ کرده روح را تسلیم نمود *

از این سخن بنی اسرائیل نیز پیدا است که ایلیای علی الشان در میان ایشان معروف بوده است که در ماندگان را اغاثت میکردی و یاری مینمودی و این همان ایلیا است که فرمود *

✽ كنت مع الانبياء سرا و مع محمد جهرًا ✽

در این میزان بر صاحبان بصیرت و ادراک رجحان اختیار کردن دینی از میان ادیان ثلثه و کتب سه گانه و چگونگی حال کابهای که مأخذ مذاهب مختلفه یهودان و عیسویان است فی الجمله آشکار گردید و تمام بیان در طی سه میزان دیگر گفته آید *

اگر منصفانه به بنیم مؤلف میزان پروتستانی سخنان خود را بمغالطات آورد و من بالطبع از سخن گفتن با مرد غیر منصف سخت زنجامت که هیچ چیزی در طبع انسانی چنان مؤثر نتواند بود که بداند کسی حقیقت مطلب را میداند و مع ذلك در هنگام محاصمه میخواهد بغلط اندازی سخن گوید . فرضا میداند که در میان

طوائف یهود و نصاری و در میان افراد علما و مفسرین در خصوص توریة یعنی تمامی کتب عهد عتیق در حق انجیل چه قدرها اختلافات هست و میدانند که کلا او بعضاً از آنها راجعی از خود اهل کتب غیر معتبر دانسته اند و کتابها نوشته اند . و مع هذا مینویسد که توریة و انجیل هرگز تغییر نیافته است و سهل است اگر کسی بگوید اخبار عیسی را یهودان از توریة برداشته اند غلط گفته است *

عجب است از مؤلف مذکور که در صفحه * ۴۵ * کتبش بعد از ذکر آنگونه سخنانی که خود را عقیدت منصفانه بر غیر آنها تواند بود استدلال میکند بر عدم تحریف توریة باینکه * دیگر آنکه خدا یهودان تأکید امر و حکم فرموده بود که هیچ چیزی بکتب خود شان اضافه و کم ننمایند چنانکه در آیه سی و دوم از فصل دوازدهم کتاب موسی مسطور است پس بموجب این حکم یهودان بمرتبه متوجه نگاه داشت کتب عهد عتیق شده اند که تمامی کلمات و حروفات هر یک از کتب عهد عتیق را شمرده حفظ کرده اند که مبادیک کلمه و حرفی افراط و تفریط گردد *

کاش که مؤلف حاضر بودی و این سخن را بمشافهت بمیان آوردی و من بیکان بیکان اختلافات و زیادتها و نقصانهای نسخه های کتب عهد عتیق را برای او می شمردم . و سخن خود را که در حق مغالطه او کفتم بروی مبرهن میداشتم . چنانکه نمونه آن را آنفا پیاری خدای در خصوص تاریخ و غیره آوردم . و آنهمه تفاوتهای برای اثبات مطلب یقیناً کافی است *

از خدای در خواست می کنم که مرا و جمله حق جویمان را از صفات بی انصافی و حق شناسی نکاهداری فرماید نمیدانم تأکید خدا در محافظت کلمات توریة بیشتر بود و یادر ایمان آوردن بمسیح که موسی بانها وعده و بشارت او را داد . و عجب است که آن گروه توریة را حرف بحرف و کلمه بکلمه حفظ کردند و مخالفت امر خدا و کلیم را ننمودند . ولی مانند عیسی کلمه الله

ناطقه را انکار آوردند و تمرد از امر الهی جستند *
 راستی عجب دلیلی برای عدم تحریف توریة و مانند آن پیدا کرده‌اند
 که چون خدا به یهودیها امر کرده بود که دقت و مراقبت
 در حفظ و عدم تغییر آن کتب کنند پس ممکن نیست که آنها مخالفت
 امر خدا را کرده باشند *

از دیوان مولانا خالد بغدادی «قدس الله سره العزیز» [۱]

آی پناه عاصیان سویت پناه آورده ام
 گزده ام بیحد خطا و التجا آورده ام

بوده ام سرگشته تبه ضلالت ساها
 این زمان رو سوی خورشید هدا آورده ام

هست مارا در جهان جانی و آئی جان جهان
 و انهم از تو چون توان گفتن فدا آورده ام

تو طیب عالمی و من دزد منید دلفکار
 رو بدرگاهت با امید دوا آورده ام

زاد ره بزدن بدرگاه کریمان ناسراست
 شادم آرو بر دزت بی زاد راه آورده ام

کوه بزدوش از گناه و رخ زنجلت همچو کاه
 دارم امید زوالی کوه و کاه آورده ام

شستش را یک نم از دریای لطفت بس بود
 گرچه دیوانی چو روی خود سیاه آورده ام

گر بخاک درگهت سایم جبین آئی جان پاک
 آنچه خضر از آب حیوان یافت من یابم ز خاک

(۱) مولانا خالد بغدادی در سنه ۱۲۴۲ هـ. [۱۸۲۶ م.] وفات یافت.

✽ بسمه مالک الملک والملکوت ✽

✽ میزان سیمین از میزان الموازین ✽

این میزان برای سنجیدن سخنان میزان پروتستانی است که در خصوص انکار تحریفات در کتب آسمانی آنها وعدم وقوع نسخ و تغییر احکام در شرایع انبیاء عظام علیهم السلام و مانند آن آورده اند *
* و این میزان نیز مشتمل برده معیار است *

✽ معیار نخستین ✽

سخنان مؤلف را در خصوص اثبات صحت توریة و انجیل موجود و مانند آنها وعدم وقوع تحریف و نسخ در آنها را در کتاب میزان الحق او از صفحه چهاردهم تا صفحه پنجاه و دوم توانیم دید و از متن عبارات او پایة سخنان او را توانیم فهمید *
در آنجا آیاتی چند از قرآن بر صحت توریة و انجیل آورد که هیچ صاحب ادراعی در مقام استدلال با خصمی خود در ارضی نتواند کرد بر اینکه آنگونه دلیلی را که هرگز گواه بر مدعای او نیست در کتابی بیاورد که آن کتاب بدست هوشیارترین ملتها در امر دین خواهد رسید *

برای یادآوری برادران لفظ آیات قرآن مجید را ✽ که مؤلف در اثبات صحت کتب سماویة موجوده آورد و بعضی از آیات را نیز تماماً درج نکرد ✽ در اینجا ذکر کنیم و حکم دلالت آنها بر مطلب صاحب کتاب حواله با اهل ادراک و انصاف داریم *

✽ آیت نخستین از سوره الشوری ✽

وما تفرقوا الا من بعد ما جاءهم العلم بغيا بينهم ولولا انك سبقت من ربك
الى اجل مسمى لفضى بينهم وان الذين اورثوا الكتاب من بعدهم لفي شك
منه مريب * فلدلك فادع واستقم كما امرت ولا تتبع اهواهم
وقل آمنت بما انزل الله من كتاب وامرت لاعدل بينكم الله ربنا
وربكم لنا اعمالنا ولكم اعمالكم لا حجة بيننا وبينكم الله يجمع بيننا
واليه المصير *

✽ آیت دومین از سوره عنكبوت ✽

ولا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن الا الذين ظلموا منهم
وقولوا آمانا بالذي انزل الينا وانزل اليكم والهناء والهناء واحد ونحن له
مسلمون *

✽ آیت سیمین از سوره مائده ✽

اليوم احل لكم الطيبات وطعام الذين اوتوا الكتاب حل لكم
وطعامكم حل لهم *

حاصل وجه استدلال مر مؤلف را از آیات مزبوره بر مطلب خود
چنان است . که مقصود از اهل کتاب در قرآن مجید یهود
و نصاری است کتابهایی که بر آنها نازل گردید بشهادت قرآن بجز
توریه و انجیل نیست که میفرماید ✽ انزل التوریه والانجیل من قبل هدی
للناس ✽ پس معلوم است که همین توریه و انجیل که در نزد یهودان
وعیسویان است کلام خدا و وحی الهی است و تحریف و تغییر نیز در
آنها واقع نشده است . و چون در این انجیل جمله سخنان و معتقدات
ما موافق تفاسیر و تأویلات ما موجود است لهذا انجیلیان در راه صواب
هستند . و آنچه اسلامیان از روی بهتان و افتزاد محرف بودن
یا العیاذ بالله در معمولیت توریه یا انجیل سخن گفته اند باطل است
و دعوی آن است که دلیلی بر آن ندارند *

سخنی است رنگین و استدلالی است شیرین . هر گاه عیسویان رانیز
بدینگونه براهین پروتستو کرده اند در محکمه عدالت الهیه همه حق

بجانب ایشان خواهد بود . تاز و داست آیین پروتستانی را بپذیرند که فردا در آن دیوان در محضر عیسی علیه السلام مورد بازخواست نشوند و در میان ملت‌ها رسوا نکرندند . آفرین برادران شما آفرین بر سخندان شما و الحاصل کویا مؤلف را در مورد سخنگویی اشتباه شده است *

میتوان گفت که دور نیست صاحب کتاب عمدا سهوی کرده است و عدم دلالت آیات قرآنی را بر مطلب خود بخوبی میدانسته است لکن چون هدایت مسلمانان بپیماره کراه بصراط مستقیم پروتستانی امر بسیار لازمی است که داخل کله های پروتستانی شوند و علی التدریج اسباب یکی بودن که در جهان فراهم آید این است که استدلالی از قرآن باید آورد خواه دلالت حقیقیه بر مطلب داشته باشد و خواه نداشته باشد . همینقدر عوام آنها بشنوند که قرآن نیز توریة و انجیل را تصدیق کرد بعد ازان اسباب کار برای اتمام شرایط راهمائی فراهم تواند آمد *

ای مؤلف که نام تورا مقصود ندارم کتب مقدسه از خدا است و الهام خدا است و کلام خدا است چه مدخلیت و کدام مناسبت را بتو و انجیل محرف تو و انجیل مغیر تو تواند داشت . اگر از قرآن میخوانی چرا آیات تحریف رائمی بینی ؟ انزل التوریه و الانجیل من قبل هدی للناس * پیش از این توریة و انجیل برای هدایت مردم نازل کرد بد لکن کدامین انجیل و توریة است که بدانگونه نزول آن را بتوانیم شناخت *

✽ افئوسون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض ✽
انصافی از تو میخواهم که آیامر داگاه با درانه تواند گفت که این توریة و انجیل حاضر کلام خدا و وحی خدا است . اگر انصافی دهی و از عیسی و خدای عیسی شرم آوری خواهی گفتی *
مگر خود نیدانی که بسر نسخه‌های توریة چه آمده و در دست قشون بخت نصر پایمال شد بعد ازان عزرا بعضی از آنها را روایت نقل

خود را روایت کرد آنها نیز در حادثهٔ ایتوکس تباه شد . مکر مأخذ انجیل‌های چهارگانه و یابلاهایی را که مترجمین و اهل تأویل بسر آنها آوردند نمیدانید . مکر ترجمجات متعددهٔ آنها را ندانستید *

مکر معنی وحی و الهام الهی را در نیافتند . انجیل که بعیسی نازل شد عبرانی است و آنچه در آن انجیل است تعلیم است و بشارت که ✽ انکلین ✽ را معنی چنان است و مقصود تعلیم جاهلان است و بشارت دادن بر نزدیکی زمان ظهور پیغمبریکه در توریة حاضر نیز اخبار او موجود است . این انجیل شما که همه حکایت عیسی علیه السلام و بعضی از اعمال و کارهای او است تا زمانی که با اعتقاد شما مصلوب کردید *

مکر نمیدانید که روایات صحیحۀ حواریان در انجیل مانند احادیث اسلامیان تواند بود نه کلام و الهام خاص خدای . مکر نمیدانید که حواریان ملهم بودند ولی نه بالهام تأسیسی و آنچه از ایشان بانصال سند بدست ما رسیده است صحیح است لکن نه بعنوان انجیل نازل شده بر عیسی چنانکه این سخن در حق اصحاب و ایمان آورندگان بر پیغمبر مانیز جاریست . مکر نمیدانید که انجیل متی را او خود به عبرانی نوشت و به بعضی از یهود که ایمان بعیسی آوردند داد و از آن انجیل اکنون خبری در میان نیست و صاحب ترجمهٔ یونانی آن را تاکنون معلوم نکرده اند که کیست و حال او چیست ! *

مکر نمیدانید که این انجیلها را مأخذی صحیح در دست ندارید و چه قدر اختلافات در روایت اصل آنها و در تعیین ترجمان و اختلاف اهل ترجمه های آنها در میان فرقه ها و طوایف عیسویها هست * از احوال و اقوال فرقه های عیسویه و اختلافات آنها در خصوص حواریان و مؤلفان اناجیل و سخنان ایشان در وقوع تحریفات و ظهور اختلاف عبارات در توریة و انجیل که از سی هزار تا یکصد و پنجاه هزار اختلاف عبارت را در آنها و ترجمه های آنها اعتقاد کرده اند مگر آگاه نیستی ؟ *

فرقه ایون را که در قرن اول میلاد عیسی انکار پولوس را کردند مکر نشنیده که اورا نسبت بارتداد دادند و همان انجیل متی را معتبر دانستند و از کتب عهد عتیق تنهاتوریه رامسل داشتند و همان متی را نیز بغیر انجیلی که در دست شماست روایت کردند که گذشته از اختلافات دیگر باب اول و دویم انجیل شما در نسخه آنها موجود نیست *

مکر از فرقه مارسبون که در نزد عیسویان از فرقه های مبتدعه معدود شدند و آنها نیز جمله فرقه های دیگر را در باطل دانستند آگاهی نداری که بجز انجیل لوقا و رساله از پولوس را که صحیح انکاشتند و جمله کتب عهد عتیق و جدید را انکار کرده محرف دانستند و مع هذا انجیل لوقای آنها با انجیل لوقای شما مغایر است . مکر از تعداد انجیلها که قریب بهشتاد انجیل علمای قدیمه عیسویه شمرده بودند و اکثر آنها اکنون متروک است آگاه نیستی *

والحاصل اگر بخواهیم اختلاف اقوال فرقه های کونا کون را که همه مدعی عیسوی بودن هستند علی التفصیل در این نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد . و هر کس طالب باشد بنحو آسان اطلاع وافی از جمله فساد و تباهی در حال کتب و رسائل موجوده در دست یهود و نصاری حاصل تواند کرد . و ما را در بیان زمینه مطلب برای هوشمندان خدا شناس همینقدرها در ایتمقام کفایت تواند داشت *

✽ معیار دویم ✽

میزان پروتستانی در صفحه چهارم نوشت که به نسخه های کتب مقدسه که از ایام قدیمه مانده اند رجوع کنیم و چند نسخه از آنها را تعداد کرد و گفت که نسخه های مزبوره بزبان یونانی که اصل زبان انجیل است در کاغذ پوستین در چهار صد و پنجاه سال و چها صد سال و سیصد سال بعد از عیسی نوشته شده در روما و انکلتره و پترسورغ موجود است و غیر از آنها آنچه انسخه ها در دست مسیحیان

بسیار هستند . و پس از آن دعوی کرد مطابقت همه آنها را با کتی
که الآن در دست دارند *

این يك سخن مؤلف را در خصوص کتب مقدسه بمعیار بصیرت بعبار
آوردیم و دانستیم که سخنی است بغایت سقیم و مطلبی است در خارج
از محل نزاع *

❖ اولاً ❖ اینکه میگوید زبان یونانی اصل زبان انجیل است .
این سخن را بطلان محتاج برهان و ینسه نیست بعلت اینکه عیسی
علیه السلام را لغت عبرانی بود و انجیل آسمانی نیز زبان او
و بنی اسرائیل که انجیل بر آنها مبعوث گردید خواهد بود . و انجیل
متی که او خود نوشت با اعتقاد بسیاری از عیسویان عبرانی بود .
و کاتولیکها انجیلهای یونانی را غیر معتبر دانسته ترجمه صحیحیه را بزبان
لاتین گویند *

❖ ثانیاً ❖ اینکه مؤلف احوال سیصد ساله انجیلها را هیچ نکفت
و اصل نسخه ها را که متی و لوقا و مرقس و یوحنا نوشتند معلوم
نداشت که در کجا است و در کدام کلیسیا مانده اند . و دلیل و برهانی
در مطابق بودن آن انجیلهای قدیمه با نسخه های اصلیه نیارود باینکه
خیلی لازمتر بود که این مطلب را ثابت کند تا آنکه قدیمی بودن آنها
بکار آید و نیز اثبات قدیمی بودن آنها نیز قرض دیگر اوست *

❖ ثالثاً ❖ با وجود مسیحان و دعوت کنندگان دروغ کوی
و تحریف کنندگان که بعد از عیسی بودند بطوریکه انجیل خود ناطق بر این
مطلب است آیا دیگر میتوان گفت که انجیلها در حالت اصلیه باقی ماندند
و حال آنکه اقل سیصد سال فاصله مابین عیسی و يك نسخه
بزبان یونانی است که میگویند در فلان کلیسیا موجود است و حقیقت
حال در آن نیز نامعلوم است *

❖ رابعاً ❖ مطابق بودن این انجیلها را مؤلف ادعا کرد حال آنکه
این دعوی خود برهان بر کذب و بطلان آنست . کی وجه وقت
و در کجا این انجیلهای کهنه را که نشان میدهد در محضر معتمدین

از اهل ملل مختلفه مقابله کردند و دانستند که هیچ اختلافی در میان خود آنها و آنها را با این انجیلها که بلغتها و السنه مختلفه ترجمه کرده اند پیدا نیست . باینکه همین انجیلهای حاضره نیز چه قدرها اختلاف با همدیگر دارند پس شك نیست که هیچ خرد مندی این سخن را نتواند پذیرفت *

در نزد مردم هوشیار حال توریه و انجیل واضح و آشکار است و اگر بخوایم تحریفات و اختلافات غیر محدودۀ آنها را بیکان یکان بشماریم گذشته از اینکه اصل و مأخذ آن کتب معلوم نیست . و متن عبارات آنها دلیل بر مجعول و غیر معتبر بودن آنها است کتب بسیار بزرگی جدا گانه باید بنویسیم *

اکنون قدری از حال توریه و سخنان نالایق او را که نسبت بانیسا آورده و خود ساختگی خود را آشکار کرد در اینجا برای نمونه بیاوریم . اگر چه بیانات گذشته در اثبات مطلب قویا کافی است . و در این باب معیاری جدا گانه بخوانیم *

❖ معیار سیم ❖

❖ در فصل نوزدهم سفر تکوین مخلوقات از توریه است ❖
 دختر بزرگ ❖ یعنی دختر لوط علیه السلام ❖ بدختر کوچک گفت پدر ما پیر شده است و در شهر نیز مردی نیست که بعبادت همه جای ما جمع شود بیا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او بخوایم و از او اولاد بیاوریم . آتش را شراب بوی نوشانیدند و دختر بزرگ نزد او رفته با او خوابید و او نفهمید چه کرد و ندانسته با دختر خوابید . فردای آنروز دختر بزرگ بگوچک گفت اینک من شب دوشین با پدرم خوابیدم امشب را نیز شراب بوی نوشانیم و تو باوی بخواب و از پدرمان اولاد بیاوریم . آتش را نیز شراب به پدرشان نوشانیدند و دختر کوچک برخاسته با او خوابید او هم نفهمید که خوابید و ندانست چه کرد .

و هر دو دختر لوط از پدر خودشان بارور شدند بزریک پسری آوردند نام او را مواب گذاشت و پدر موابان اکنون او است . کوچکی نیز پسری زایید نام آنرا بن عمی گذاشت کنون پدر عمایان او است انتهى *

درسفر صموئیل ثانی از توریة است که سفر ملوک ثانی نیز نامیده میشود و خلاصه از فصل یازدهم سفر مذکور مینویسم *
داود علیه السلام را از پشت بام چشم بیک زن بسیار خوش صورتی افتاد و فرستاد و از او جویاشد گفتند زن او ریاست کس فرستاد و او را آورد و با او خوابید و زن بارور شد و شوهر او را خواسته . تا آنکه میکوید نامه نوشته بدست او ریاداد و بیزدبواب فرستاد و در آن نامه نوشته بود او را یا را هنگام جنگ بسیار شدید پیش بینداز تا آنکه کشته شود و چنان کرد او او را در جنگ کشته شد *
درسفر ملوک ثالث که ملوک اول نیز نامیده میشود نیز در فصل یازدهم است که هم بطور خلاصه در اینجا بیاوریم که سخن پردراز نکشد *

سلیمان علیه السلام غیر از دختر فرعون زنهای چند را دوست داشت . از موابیان و عمونیان و ادمیان و صیدونیان و حیثیان . از کسانی که خدای بینی اسرائیل گفته بود که با آنها از دواج نکنند زیرا که دلهای شمارا مایل بخدایان خودشان کنند . سلیمان بعلت محبت با آنها که هزار زن از خاصه و متعه و کنیز از آنها داشت در حالت پیری دل او را مایل بخدایان بیکانه کردند و دل او که با خدا پاک نبود . برخلاف دل پدرش داؤد شد و پیرو خدا یان صید و نیان گردید *

بعد از این سخنان نالایق بسیار در حق سلیمان علیه السلام آورده است که شرح آنها را زاید میدانم که بالاخره تصریح بارتداد آنجناب کرده است *

به بیند حال توریتی را که میکویند کلام الهی است و وحی و الهام خدا است . از کجای توریة بیاورم که بوی الهامی را بی شائبه

تغییرتوانی از آن استشمام کنی *

از ضیافت‌های خدا خبرندارید که در چند جا خدا مهمانانها میکند
زندانهای آید صعود و نزول مینماید و بچشم ایشان مرئی میشود
پیغمبرهای خود را فریب میدهد العیاذ بالله تعالی من هذه الالهات *
افسوس بر چنان میزان الحقی با کد با همه این احوال میگوید يك كله و يك
حرف در توریة و انجیل تغییر و تبدیل و زیادت و نقصان واقع نشد .
و دلیل محکمی که در این مقام دارد این است که خدایه بنی اسرائیل
و عیسی در انجیل بنا کید تمام امر کرد که آن کتابها را حفظ و نگاه داری
کنند و زیاد و کم ننمایند . حال آنکه همان امر خدا و مسح با آنها
دلیل بر وقوع تغییرات در کتب است *

برهان دیگر نیز از قرآن آورد که خدا توریة و انجیل را نازل
کرده است . پس از اینقرار بنده کتابی تألیف کنم و نام آنرا انجیل و یا توریة
بگذارم و بگویم خدا این کتاب را در قرآن خبر داد زیرا که نام آن انجیل است *
و الحاصل اگر بچشم انصاف و دل بی آرایش بستم بنگری حقیقت
حال را خواهی دید . و تصدیق مرا خواهی کرد . و اگر
انصاف نکنی وستم بر خود بی‌آوری حرجی بر من نیست و جرمی
بر من نخواهد بود *

اینکه شهادت قرآن را در حق توریة و انجیل خواندی البته آیات
تحریف را نیز خوانده و دانسته . از تو انصاف میخواهم که آیا این
قرآن در بدو اسلام این سخنان را در ملاء یهود و نصاری و مجاهت
از علما و بزرگان آنها بطور طعن و تعرض نیاورد . و آیا آنها اهل
لسان نبودند * اولاً * از قرآن نمی شنیدند که بدروع کویان لغت
میکند و خود بدروع نسبت تحریف و تغییر را به یهود و نصاری
میدهد * ثانیاً * این دو سخن متناقض را از او نمی دیدند که در یکی
تصدیق کتب مقدسه موجود را میکنند و در جای دیگر آنها را
محرف می شمارد آیا بزرگان یهود و نصاری با همه کبر و نخوتی که در نهاد
اعراب بود و از بی بهانه برای الزام قرآن و صاحب آن نیز بودند کنتک

بودند که بگویند ای محمد چرا بد روغ و افترا نسبت تحریف را بکتب مقدسه میدهی و چرا سخنان متناقض میگوینی با آنکه خود در قرآن گفتی *

✽ فاجعل لعنة الله على الكاذبين ✽

چه آسانتر از این بودی که این سخن را بگویند و مانند نصاری نجران نشوند که در مقام محاصره و مباحله بودند. و پس از آنکه ایمان آوردن را عار دانستند ذلت و خواری جزیه و فدا را بر خود گرفتند *

اگر گویم از ترس شمشیر اسلام نتوانستند بمواجهه و آشکارا این سخن را بگویند ✽ یا آنکه آن مقام جای شمشیر و مقاله نبود بل هنگام مجادله با سخن و نفرین و مباحله بود و هنوز اسلام را قهر و غلبه باند رجه نبود کفار شمشیرها کشیده اطراف پیغمبر را گرفته و هر گونه اعتراض را با آنحضرت میکردند ✽ پس چرا در خفا و پنهانی این سخنان خود را بزبانها نینداختند و فریاد نکردند که دروغ پیغمبر در اطراف جهان منتشر و شایع شود. و شکی در این نیست که اگر سخنی از اینقبوله میان میاوردند مشهور و معروف میشد و همه کس می شنیدند. همچنانکه بسیاری از محاورات و مجادلات علما و بزرگان نصاری و یهود و سایر ملل و ادیان با پیغمبر و جانشینان آنحضرت در کتب تواریح ثبت و ضبط گردید *

حتی در دو لفظی از قرآن اعتراض آوردند که لفظ استهزاء و کبار عربی و فصیح نیست و آنحضرت شهادت پیرمردی از عرب که او را بمجلس خواستند و مکررا او را امر بقعود و قیام فرمودند آن شیخ گفت استهزائی و انا شیخ کبار. پس اعتراض کنندگان شرمسار شدند و این سخن در جهان منتشر گردید *

مکر آیاتی را که تودرتصدیق کتابها از قرآن آوردی نمی شنیدند و نمی فهمیدند که میفرماید اعراض از حق نکردند و اختلاف و تفرقه از راه خدای نجستند مگر بعد از آنکه دانستند راه خدای را ✽ و جحد و ابها و استیقتنها انفسهم ✽ و فرمود دیگر حجتی میان ما و شما باقی نماند

و حجت بر شما تمام شد و حق از باطل تمیز یافت بطلان شما و انکار و عناد شما آشکارا گردید . حال حکم ما و شما با خدا است و او بهترین حکم کننده کا نست . یعنی در روز جزا اقامت حجت و ایفای رسم دعوت خود را در آنحضرت بیان کنم و عناد و لجاج شما را هویدا نمایم و خدای حکم کند *

* وهو خیر الفاصلین *

باوصف اینهمه تعرضات در اتمام حج و اظهار بینات و نسبت تعناد و انکار بر آنها بعد از علم و آگاهی از حقیقت پیغمبر . عجب است که هیچ نکفتند و با آنهامه نخوت و غرور بر روی بزرگواری خودشان نیاوردند که یا محمد کی ما بعد از علم بر حقیقت دین تو و ظهور حج و بینات از تو انکار و عناد کردیم . چرا بر ما چنان نسبت ناشایست را میدهی . و بجهت این سکوت عار جزیه و مدلت مقهوریت را بر خود گرفتند *

اکنون اگر تو نیز عناد جاهلیت را که در آن زمان شایع بوده است و در این زمان لباس دیگر پوشیده است از خود دور کنی . خواهی دانست که این انجیل و توریة کلام خدا و وحی الهی نتواند بود . اهل زمان حضرت ختمی مآب علیه الصلوة والسلام که اهل لسان بودند و بی مأخذ بودن کتبها و وقوع هر کونه تباهی و تحریف را در آنها و بشارات ظهور آنحضرت را که بواسطه اوصیای حقۀ عیسی با آنها رسیده بود بجهت نزدیکی زمان آنها بعیسی بسیار خوب میدانستند و مجال برد آنکونه اعتراضات قرآنی پیدا نکردند و همان سکوت ایشان از اعتراض و نحواستن برهان از او محکم دلیلی است بر آگاهی آنها از حقیقت کار و حقیقت طرف مقابل *

با جمله قرآن شهادت بر صحت این انجیل و توریة نیاورد سهلست که محرف بودن آنها را بجهت چند آشکارا داشت *

اما اینکه قرآن و قرآنیان نصاری و یهود را اهل کتب گفتند واضح است که این نسبت از راه توسع در کلام است که در اضافت ادنا مناسبتی

کافی تواند بود و از اینگونه استعمالات در نزد اهل هرلسانی شایع است *
عیسی را آیین حقیقی بجز از یکی نبود و اینهمه فرقه های کونا کون
که هر کدامی تنها خود را عیسوی حقیقی و دیگران را درگراهی دانند
بجمله یکی خودشان را عیسوی نامند *

پروتستان دیروزی بجز خود در دنیا عیسوی حقیقی نمیشناسد .
کاتولیک پروتستان را اهل بدعت می شمارد . ارمنی لاتین را بد
میداند . یعقوبی ملکاوی را غیر معتمدی انکارند . نستوری
رومی را مردودی ندارد . ومع ذلك در اصطلاح از جمله آنها
تعبیر عیسوی آورند . با آنکه اگر عیسی را خبری از آنها باشد
تنها از یک فرقه خواهد بود . که هر گاه، بچشم خدایی بنکریم
آنها در خارج از فرقه های مذکوره است . و اگر قدری از روی
تحقیق بنکریم بجز اسلامیان عیسوی حقیقی را پیدا نتوانیم کرد *

❖ معیار چهارم ❖

میزان الحق پروتستانی در تشخیص الهام حقیقی شرایطی آورده
در ذیل آن بطلان کتبهای بت پرستان را متفرع بر شرایط مذکوره
میدارد و زاید نیست که عبارات او را در اینجا بیاوریم *

❖ در صفحه یازدهم از میزان الحق مزبور است ❖

پس در این صورت اگر کسی کتب مذاهب بت پرستان را بنا بر شروط
مذکوره ملاحظه نموده تشخیص دهد او را بخوبی معلوم خواهد
شد که امکان ندارد که اطوار عبادت ایشان و کلام کتب آنها
از الهام حقیقی صادر گشته باشد . که تقاضای روح آدمی را
که یافتن حقیقت و بی تفصیری و پامی و خوش حالی حقیقی است
هرگز رفع نمیتواند کرد . بلکه در خصوص ذات و صفات خدا
و اراده او تعالی که در خصوص انسان است از آنها کانهای نالایق
و ناقص صادر میشود . بمرتبه که آدمی را به بت پرستی دلالت

میکنند *

در اینجا سخن بیزان الحق بگویم که این اعتراضات بر بت پرستان و کتابهای آنها که آوردی بر تو و آیین و کتاب تو نیز وارد تواند شد . مگر انجیل شما تقاضای روح انسانی را که یافتن حقیقت الهیه و بی تقصیری حقیق و یابی ظاهر و باطن است رفع تواند کرد . مگر در خصوص ذات و صفات خدا و اراده و امری که خدا را در تکمیل انسان است از آن کانهای نالایق و ناقص صادر نمی شود . بر تبه که آدمی را به شرك و تعدد خدای واحد من جمیع الجهات و عروض اعراض بر او و مانند این عقائد فاسده دلالت میکند ؟ *

* مگر نشیدی که نباید تکلم بسخنی کنید *

* که همان سخن بعینه بر خود شما بر کردد *

مؤلف مذکور سخنان خود را میسراند بد آنجایی که میگوید شخص طالب حقیقت * امامی دانیم کدام حقیقت را مقصود دارد * باید تفحص کند که آیا قرآن کلام الهی است و یا انجیل یا آنکه هر دو کلام خدا است و چون بسیاری از مطالب قرآن و انجیل موافق با همدیگر نیستند پس هر دو کلام الهی نتواند بود و تنهایی از این دو کتاب را باید کلام خدا دانیم و بس *

پس از این مقدمات شروع بر اثبات صحت انجیل و توریه و عدم وقوع تحریف و منسوخ نشدن آنها کرده و در نظر خویش از عهده این امر ممتنع الاثبات بر آمده بنیان آیین پر و تنسانی را از همچنان انجیلی که از حال اوفی الجمله آگاهی جستی استوار میکند *

* تنبیه * با وجود بیانات گذشته در خصوص توریه و انجیل و بر مقتضای اذعان او که یا انجیل باید کلام خدا باشد و یا قرآن و آشکار شدن حال انجیل که هرگز کلام خدا نتواند بود ما را باقی نخواهد بود مگر قبول کردن قرآن و اقرار بر اینکه اکنون بجز از قرآن کلام حقیق الهی در دست نیست و اگر بعضی از آیات او را من و شما نفهمیم

در خارج از محل نزاع است زیرا که کلام خدا را از روی تحقیق مخاطبان حقیقی با آن کلام میدانند و بس و برمن و شما از آن نور قدیم و سرعظیم که مخاطبات حبیب با محبوب است بجز پرتوی نخواهد رسید * کیفیت وقوع و عدم وقوع تحریف را در توریة و انجیل بقدر کفایت اکنون دانستی . و مزید آگاهی از آن را نیز در طی بیانات ✽ میزان الموازین ✽ پیدا خواهی داشت . پس عنان کیت قمارا بمیدان بیان در وقوع نسخ در کتب معطوف داریم و سخنان میزان الحق را بعبار تحقیق بیاوریم *

این بیان را در طی معیار های آینده نیک و بکر و کوش ادراک خود را بازکن *

✽ معیار پنجم ✽

در فصل دوم کتاب میزان الحق از باب دوم در اثبات عدم وقوع نسخ در کتب آسمانی کوششها میکند و دقائق سخن را از عالم ادراک خود میاورد که مرد بصیر تمند هو شیار در تباهی آن سخنان محتاج به برهائی از خارج نتواند بود *

عجب این است که از قول اسلامیان در آغاز سخن منسوخ کردن زبور توریة را آورد . معلوم است که خیلی آگاه از عقاید اهل توحید بوده است و معنی نسخ را نیز بخوبی فهمیده بوده است . راستی حیف است بیانات اهل توحید در مقابل اینگونه سخنان آورده شود ولی چه چاره که من مکلف هستم و مأمور . و المأمور معذور * ای برادر نخست بدان که کتاب کتاب را نسخ نمی کند و باطل نمی سازد بل مقصود از نسخ شریعتی بشریعت دیگر این است که احکام شریعت سابقه که در حق قومی مقرر بود بعلمت اختلاف و تغییر موضوعات برداشته شده احکامی دیگر باقتضای موضوع لاحق گذاشته میشود . و آنها چنان نیست که شریعت نخستین بکلی

برداشته شود بل جزئی تغییر را نیز نسخ توانیم گفت *
 اگر بخواهی اعتقاد اسلامیان را در خصوص شریعت و نسخ
 از آدم تا خاتم بدانی برای تو باختصار بیاورم . و اگر در ثانی مناسبتی
 پیدا کردم سر و حکمت اختلاف شرایع و عدد معین آنها را نیز برای
 تو توأم آورد *

در میزان نخستین ازین نامه دانستی که خدا را احکامی برای معلوم داشتن
 مطیع و عاصی و برای نظم نوع بشر و برای تعیین خدمت جسم
 و جسمانیان و برای سایر حکمتها و مصالح دیگر در هر زمانی
 لازم است *

در روزیکه پدر ما آفریده شد شریعت و ناموسی از جانب خدای
 برای او و اولاد او مقرر گردید و صحف آسمانی که صحف آدمش کویم
 بر آنجانب نازل آمد *

تا زمان نوح صاحب السفینه شریعت آدم بود و بعد از بعثت آنحضرت
 شریعت تجدید شد و وحی تأسیسی بر او نازل گردید . و آن تجدید
 و تأسیس نیز بموجب صحف آسمانی بود که صحف نوح نامیده میشود *
 تا زمان ابراهیم علیه و علی آباء السلام شریعت نوح معمول بود
 و بشریعت ابراهیم شریعت نوح تغییر یافت یعنی نسخ شد و بر آن
 حضرت نیز صحف سماویه نازل گردید *

شریعت ابراهیمی پس از بعثت موسی علیه السلام تغییر پذیرفت و این
 شریعت چهارمین شد *

شریعت موسی بعد از بعثت عیسی علیه السلام صورت نسخ گرفت
 و تغییر در احکام سابقه ظاهر گردید . و مولود شریعتی که در زمان
 ابوالبشر علیه السلام بمنزله نطفه از جنین بود جان گرفت و روح بر آن
 جنین داخل شد . مرده تولد مولود را قالا و حال داد و کتاب او * انکلیون *
 یعنی تعلیم و بشارت بود . این است که مسیح بروح ملقب گشت *
 و چون در ازمنه پنجگانه موضوعات تغییر یافت احکام الهیه تغییر پذیرفت
 بعثت اینکه احکام تابع بر موضوعات است جنین در شکم مادر از فاضل

خون حیض غذا میخورد و پس از تولد شیر میخورد و چون بزرگ شد خطاب ❖ احل لکم الطیبات ❖ باو میرسد *

این جهان که انسان کبیر است در طبق انسان صغیر که افراد بشر است پنج مرتبه راطی کرد چنانکه مولود صغیر را تا مقام جان گرفتن در شکم مادر پنج کونه تغییر کلی است که اهل حکمت این معنی را دانند . نخست ❖ نطفه است ❖ دوم ❖ علقه ❖ سیم ❖ مضغه ❖ چهارم ❖ عظام ❖ پنجم ❖ اکسایه لحم ❖ که مقام ولوج روح است این است که زمان موسی علیه السلام یعنی اهل آن زمان بسیار مشابهت بعظامت داشتند و سخت در فهم ولجوج بودند *

تا زمان ولادت مولود رسید یعنی عبد خدای صانع تولد یافت و بتوسط عبد حقیق الهی ❖ که پدر جسمانی او نیز ❖ عبد الله ❖ بود و مادر او ایمان بتوحید و اسماء و صفات الهیه آورده از جمله مساوی و معایب ❖ آمنه ❖ بود شریعت ششمین که ناسخ شرایع خمسۀ مقدمه است مقرر آمد و کاملترین شریعتها شد بعلمت اینکه در طبق مولود نام الخلقه بود *

❖ ثم انشأه خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقین ❖

چون آن مولود را تغییر کلی نخواهد بود و هر چه بزرگتر شود همان انسان است این است که شریعت ششمین تغییر نخواهد یافت ❖ حلال محمد حلال الی یوم القیمة و حرامه حرام الی یوم القیمة ❖ *

نمیدانم این سخنان را بکدام کوش میشنوی و بکدام دل میفهمی اگر کوش شنوا و دل آگاه را همراه داری خوشا بحال تو و اگر خدای نخواسته با کوش معاند و دل بغضناک هستی پس برای اصلاح خویش طیبی حاذق از توفیق الهی بخواه *

اکنون را از این مطلب بگذریم و نسخ شرایع را بفهمیم . پس مقصود از نسخ بطلان کتب صحیحۀ سماویه نیست . و تغییر بیانات در خصوص اسماء و صفات و مطالب توحید جاری نتواند بود .

و همچنین آنچه مسلمی عقول سلیمه است از امر بحسن اخلاق و نیکویی آداب و خوبی معاشرت با انبای جنس و رعایت حقوق و ترك عقوق . و همچنین کلیات احکام که در صحف ابراهیم و توریة و انجیل نیز مصرح است هرگز تغییر نخواهد یافت . مانند ممنوع بودن یمین کاذب و زنا و لواط و قتل نفس بغير قصاص و سرقت و شهادت زور و خیانت بر عرض و مال همسایگان و تزویج زن پدر و تزویج مادر و دختر مادر و تزویج دختر و تزویج خواهر و تزویج خاله و عمه و جمع بین الاختین و مانند آنها . چنانکه در شریعت مقدسه اسلام نیز مقرر است و همچنین است امر خسته و طلاق و تعدد ازواج و مطلق نماز و روزه و غسل که بعضی از اینها را عیسویان بی امر خدای تغییر دادند و مع ذلك گفتند شریعت بدوام آسمان و زمین باقی خواهد بود و نسخ هم واقع نشده است *

بالجمله کلیات شریعت را تغییر حادث نخواهد بود نهایت امر این است که بیانات الهیه بر حسب مقامات اهل هر زمانی باقتضای افهام و مدارک آنها اختلاف حاصل کند *

* سخنها چون بوفق منزل اقتاد * در افهام خلائق مشکل افتاد *

به بینیم میزان پر و تستانی چه میگوید و وقوع نسخ را از توریة بسبب آمدن عیسی چگونه برمی دارد . اگر معنی نسخی را که اسلامیان میگویند خواسته است انکار کند زهی اشتباه است . و در صورتیکه هیچ اثری را از شریعت موسی در عیسویان باقی نگذاشته اند و همه را تغییر داده اند و نسخ بمعنی تغییر در احکام است دیگر این دعوی اصلا جایز خواهد بود و برهانی در رد آن لازم نیاید *

عجب داریم که میگوید خلاف و اختلاف در مضامین و احکام وارد شده در کتب مقدسه واقع نیست بلکه انجیل گفتههای توریة را محکم میکند زیرا که اصل بنیان توریة است و عیسی گفت من برای ابطال شریعت موسی نیامده ام بل برای محکم کردن آن آمدم *

نخست از این سخن عیسی چیزی بفهمیم و علی العمیا نکذریم .

اگر بصیرت و انصاف آوریم از این کلام وضوحا توانیم دانست که عیسی علیه السلام اقرار به تبعیت کلیم خدا کرد و او را و شریعت او را بنیان قرارداد . و بنابراین انجیل هر گاه از خدای آنجناب بگذریم در مرتبه نبوت از این سخن پیدامیکردد که مقام کله با کلیم فرقی خواهد داشت و صاحب بنیان عظیمتر از صاحب فروع است خواهد بود مانند این است که توخانه محکم اساسی را بسازی و بدست رسام و نقاش یا بنجار و مانند آنها بدهی که در آن رسمها و زینتها و در و پنجره و مبل و پرده و امثال آنها ترتیب دهند *

ولی از سخن آن سخن الهی استنباط کردیم که او نیز مانند موسی پیغمبری است مبعوث شده و کار او محکم کردن شریعت الهیه است همچنانکه خود فرمود من مبعوث نشده ام مگر برکشیدگان خانه اسرائیل *

و الحاصل صاحب کتاب در مطابق بودن انجیل با توریة و محکم کردن عیسی شریعت موسی را سخنانی چند برای نمونه آورده است که در اینجا بطور خلاصه ذکر خواهیم کرد و از همان سخنان او بطلان مدعای او را آشکار خواهیم داشت *

میکوید در توریة نهی از قتل شده است و انجیل گفت که بد کوی در حق برادر دینی مانند قتل است . در کتب عهد عتیق از زنا کردن نهی نمودند و انجیل از نگاه کردن بشهوت ممنوع داشت تا آنکه بحکم طلاق میرسد و میگوید که توریة طلاق دادن را تجویز کرد لکن مسیح بجهت توضیح معنی عظیم نکاح این اذن را برداشت و منحصر بحال وقوع زنا از زن یا شوهر نمود *

انجیا آغاز اعتراف خود صاحب کتاب بروقوع نسخ در توریة است اگر چه انجیل و عیسی از این حکم خبری ندارند و اگر گفته اند بمعنی مکروهیت طلاق در نزد خدای گفته اند نه از روی حرمت و مطلق ممنوعیت چنانکه پیغمبر ماعلیه السلام فرمودند *

* ابعض الاشياء عندی الطلاق *

در نزد خردمندان نیز پوشیده نیست که مآذونیت مطلقه در امر طلاق چه قدرها فواید و محسنات را در معاشرت مردان با زنان دارد . و ممنوعیت آن چگونه مفسد و معایب را لازم گرفته است *
 گذشته از اینها اگر عیسی برخلاف حکم توریة همچنان حکمی را آورد همان معنی نسخ است که انکار آنرا داشتی خواه از راه تو ضیح معنی عظیم نکاح باشد و خواه از روی اخفای معنی حقیر نکاح . با آنکه این مطلب بوجهی موجب تغییر در احکام تواند بود زیرا که معنی عظیم نکاح انحصار بزمان عیسی نخواهد داشت کسی که معنی نکاح را عظیم کرد موسی را نیز اوفرستاد و میتوانست آنوقت نیز تو ضیح این معنی را نماید اگر این امر لازمی بود . و گرنه عیسی را از این مطلب بری خواهیم دانست *

صاحب کتاب در فصل دویم از باب اول گوید . اینکه عبادت ظاهری توریة بعبادت باطنی و روحانی مبدل خواهد شد مطلب تازه نبود زیرا که در کتب عهد عتیق آمده است که بعوض عبادات ظاهری عبادات روحانی مقرر خواهد شد *

هرگاه این سخن را از انجیل و توریة قبول کنیم برهانی دیگر بر وقوع نسخ در شریعت خواهد بود *

شاهد بر مطلب صاحب کتاب در تبدیل عبادت ظاهری بعبادت روحانی از فصل سی و یکم کتاب ارمیا است که در ترجمه آن نسبت شوهری بخدای تعالی داده اند و محل شاهد چنان است که خدا میفرماید عهدی که پس از آن روزها با خاندان اسرائیل خواهم بست این است که شریعت خود را بدرون آنها خواهم انداخت و آرا بردلهای ایشان خواهم نکاشت *

صاحب کتاب از این عبارات چنان میفهمد که اعمال ظاهریه بکلی متروک خواهد گردید واضح است که معنی شریعت را نفهمیده است و ندانسته است که تکالیف جسمانیه بدوام اجسام دائمی خواهد بود . و معهدا فراموش کرده است سخنی را که خود در کتابش از کتب مقدسه

نقل کرد که آسمان وزمین زایل میشوند و حکم خدا زایل نمیکردد .
 و غافل شده است از اینکه هیچ صاحب دینی اعمال ظاهریه را ترک
 نکرده است . و گذشته از اینها آیات ارمیا را درست نخوانده است
 که پیش از این آیات عنوان سخن از نقض عهد الهی بوده است و مقصود
 خدا از این کلمات بآن قرینه روشن گردد . که فرمود زمانی
 خواهد آمد که شریعت را در دل ایشان محکم کنم و عهد مرا افشکنند
 و همچنانکه بارکان عمل نمایند از صمیم فوآد نیز اعتقاد آورند *
 بعد از ذکر آیات ارمیا بآیت ششم از فصل چهل و دوم کتاب اشعیا
 استشهاد جست ولیک بشارت تنها اکتفا کرد و آیات را ذکر ننمود
 و همچنین شواهد دیگر را که بعد از آن آورد در هیچکدام بذکر آیات
 نپرداخت و علت عدم ذکر آنها را بزودی خواهی دانست .
 که ❖ اولاً ❖ آن آیات بهیچ وجه دلالت بر مطلب او ندارد
 ❖ ثانیاً ❖ در پس و پیش آیات مزبوره شواهد بعثت و بشارت
 پیغمبر آخر الزمان موجود است که از ذکر آنها صرفه بحال
 خویش ندانسته صرف نظر از ذکر آنها کرد . و ما همه ترجمه هارا
 از روی ترجمه های خود شان در اینجا خواهیم آورد اگر چه
 در اصل کتابها واضحتر از این بوده است که اینها در ترجمه
 آورده اند *

❖ از فصل چهل و دوم کتاب اشعیا است ❖

اینک عبد من که او را دست کیرم و او بر کزیده من است و از او راضی
 هستم روح خود را بروی فرستم که حکم بر طوایف را جاری کند . نه
 آواز بلند کند و نه در کوجه ها فریاد نمایند من موضوعی را نشکنند
 چراغ روشنرا خواموش نکنند حکم از روی حق بیاورد تا هنگام
 گذاشتن حکم در روی زمین دلتنگ نشده خسته نکرده جزیره ها منتظر
 شریعت او باشند . چنین فرمود آن خدای پروردگار که آسمانها را
 آفرید و آنها را بسط داد الی آخره *
 آیت ششم از کتاب و باب مزبور را که در تبدیل عبادت ظاهری

روحانی شاهد آورد بخوانیم *
 من که خدا هستم ترا برستی خوانم و دست ترا کبیرم و ترا حفظ کنم
 و ترا برای عهد و روشنایی طوایف میدهم * تا چشمهای نابینا را بینا کنی
 و اسیران را از زندان و ظلمت نشینان را از تاریکی رهایی دهی .
 پروردگار منم و نام من رب است عزت خود را به بیکانه و جدم خود را
 برتھا نخواهم داد *

آیات کُتاب اشعیان آن است که شنیدی و دلالت نداشتی ششمین آیت را
 برمدعای صاحب کُتاب چنانست که فهمیدی *
 اکنون ای مؤلفی که خود را هدایت کننده بخوانی و هنوز خود
 محتاج براهنمایی دیگری هستی بیا و با من همراهی کن و تعصب و عناد را
 از خود دور کنسای و معنی آیاتی را که خود ترجمه کرده اید از توریة
 بانصاف و هوشیاری دریاب *

﴿ انصاف بد، تادیر انصاف تو باز است ﴾

آیات مذکوره در مقام ذم بت پرستان است و وعدهٔ بعثت پیغمبر
 عظیم الشانی که او عبد خدا است نه خود خدا و نه زادهٔ خدا است .
 و او بر کزیده و مصطفی است و او مرتضی است که خدا از او راضی است .
 روح الامین بیجان وی فرستاده شود که شریعت خدای را
 در طوایف امم جاری کند . آن عبد خاضع خدای بفقیر و مسکنت
 افتخار آورد بدست خود بی مرضی و رضی رانشکند که او رحمت بر عالمین است .
 حکم و شریعت بیاورد و بر طوایف عالم احکام الهیه را صادر کند .
 در گذاشتن شریعت در روی زمین اذیتها کشد و دلشک نشود .
 و او عبد بر کزیده و مختار و مصطفی باشد و خدا او را صادق خواند
 و او را دست گیرد و او را حفظ کند . و او را برای عهد خود و روشنایی
 در طوایف عالم ظاهر کند . تا آنکه نابینایان را بینا کند و جهان را
 از تاریکی جهل و نادانی و ظلمت شرک و الحاد و بت پرستی رهایی
 دهد . خدای پروردگار عزت و جدم خود را باو عطا فرماید و او را
 ﴿ عزیز و محمود و احد و حمید و محمود و حامد نامد ﴾ که عزت و جدم خدای

به بیگانه و بتها نرسد . آن عبد حقیقی الهی بتها را سر نگون کند
بت پرستان را درز مایه که جهان را غالب باشد مخدول و منکوب
سازد حکم الهی را باستقامت در روی زمین گذارد جزیره ها منظر
شریعت او باشند *

آیات مز بوزه را عیسویان بمسیح تاویل نتوانند کرد زیرا که صاحب
شریعت نبودن عیسی را در انجیل تصریح کردند و باندک اعتراضی
کباب آنجناب وارد کردید در انجیل نسبت دلتکی را باو دادند با آنکه اشعیا
گفت در گذاشتن حکم الهی در روی زمین دلتک نشود *

❖ در فصل هفدهم انجیل متی آورده اند ❖ عیسی نیز جواب داد که ای
اولا دبی ایمان و نادان تکی باشما باشم تکی تحمل از شما ها کم *
عیسی در ابطال دین بت پرستی و ترویج آیین خدا شناسی و بیان
اطوار توحید حقیقی نکرد آن کاری را که مصداق آیات اشعیا کردد *
منتظر بودن بشریعت او را از جزیره ها میشنوی که در امریکا با اینکه
بمبوحه ملت عیسویان است چگونه شریعت مقدسه او ظاهر کردید .
و تبوهی از مسلمانان در اطراف آنجا پیدا شدند و اکنون در آنجا
موجود هستند . و نیز آثار شریعت او بطورهای دیگر در میان
عیسویان ساری شد و بی دعوت کننده ظاهری بواسطه عقل سلیم
که نبی باطنی و شعبه ایست از آن عقل کل آثار حقیقت شریعت
منتظره در جزائر در میان جمعی ظاهر آمد و حکم خسته و طلاق و تعدد
از دواج و مانند آنها در آنجا آشکار کردید . و تمه آیات و بیانات
فصل مذکور اشعیا در طی بشارت در معیار ششم از میزان چهارم
گفته شود * صاحب کتاب در تبدیل شریعت جسمانیه بروحانیه اشارت
دیگر بفصل صد و دهم زبور کرد و آیات را ذکر نمود *

❖ اینک آیات زبور است ❖

خدا قسم خورد و نام نخواهد شد با این ملک ز ادق الی الابد امام
هستی خدای تو که در زمین تست در روز غضب پادشاهان و ملکان را
خواهد کشت بواسطه لشکری که دینونت برامتها خواهند کرد

وزمین را بخواهند نمود و بسیاری از بزرگان روی زمین را خواهند زد *
 مؤلف شرح و بیان آیات زبور را بنامه هقتم پولوس که بعبرانیان
 نوشته است محمول میدارد . وسقامت ترجمه نامه مذکور را از متن
 عبارت زبور باسانی توانیم دانست که خواسته است پیشوایی با این
 ملك زادق را که ملك سالم و در زمان ابراهیم علیه السلام بود عیسی
 تاویل کند و از آن عدم تأسیس عیسی يك شریعت جسمانیه را برساند .
 حال آنکه در آیات مزبوره تصریح بر لشکر کشی و دیونت آن لشکر
 در روی زمین و برانداختن آنها رؤسا و بزرگان طوایف را اشکارا
 آورده است *

آیات هجدهم و نوزدهم کتاب موسی یعنی توریة مثنی را برای اثبات عدم
 تغییر شریعت و مبدل شدن جسمانی بروحانی آورد که آیات مزبوره
 نیز گذشته از عدم دلالت بر مدعای او شاهد بر بعثت پیغمبر صاحب
 شریعت مانند موسی است و اینک ذیلا آورده میشود *

✽ آیات فصل هجدهم توریة مزبور است ✽

خدای بمن فرمود که سخنان تو معقول است از برای آنها از میان
 برادران ایشان پیغمبری مانند تو برانگیرانم و سخنان خود را بر دهان
 او نهم و آنچه را که باو گویم بایشان گوید و هر کس سخنان مرا که او
 از زبان من گوید قبول نکند از او بازخواست کنم *

✽ و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى ✽

واضح است که عیسی از بنی اسرائیل بوده از برادران بنی اسرائیل
 که عبارت از نسل اسماعیل علیه السلام هستند و عیسی مانند موسی
 پیغمبر نبود یا خدا بود و یا آنکه پیغمبر صاحب شریعت تأسیسی باعتقاد
 عیسویان نبود و مع ذلك از بجای این آیات عدم نسخ در کتب
 آسمانی یا تبدیل عبادت جسمانیه بروحانیه استنباط کرده میشود *
 نمیدانم صاحب میزان الحق بکدام ملاحظه این فقرات را برای
 اثبات مطلبی آورد که اگر آن مطلب بدزجه ثبوت برسد موجب
 بطلان دعوی او خواهد بود که گفت نسخ در کتب و شرایع واقع

نشده است و خود وقوع تبدیل در اعمال و عبادات را که همان معنی نسخ است میخواهد اثبات کند *

✽ معیار ششم ✽

از برای منسوخ شدن توریة یعنی احکام شریعت موسی بعلت آمدن عیسی علیهما السلام دلیلی از خارج لازم نداریم و همان دلائل صاحب کتاب که در انکار نسخ آورد برای ما کافی خواهد بود و در آن ضمن پایه ادراک او نیز آشکارا خواهد شد بعلت اینکه همان انکار او و برهین رد بر نسخ را که آورد اقرار و اثبات در وقوع نسخ است *

✽ کردش انکار بحدی که باقرار کشید ✽

از جمله دلائل منسوخ نشدن توریة با انجیل را میگوید که قربانی در زمان موسی بود و چون عیسی قربان شد دیگر زومی برای آن قربانیها نماند * در توریة امر بغسل و تطهیر بدن شده بود اما چون این حکم برای این بود که بدانند يك شست و شوی باطنی هست و بعد از نزول انجیل بی آن شست و شوی ظاهر مردم آن معنی را دریافتند این است که حکم غسل برداشته شد و زومی برای آن نماند *

اورشليم محل عبادت و قربانگاه يهودان بود و خدا همچنان وانمود میکرد که در آنجا ساکن است و لکن برای نمونه این بود که باید دل آدمی منزل خدا باشد اما بعد از آنکه انجیل بسبب ایمان بمسیح دل انسان را همچنان مکان مقدس می سازد دیگر عبادتخانه سنی یعنی هیکلی لازم نبود *

در توریة روزهای عید مقرر گشته بود که احدی در آن روزها مشغول کاری نشود بجز از کارهای دین و این عیدها نمونه عیدهای قلبی بودند که عبارت از تقرب بخدا است و استحکام رابطه دوستی باطنی بخدا بعد از آنکه انجیل نیز مقصودش اینها باشد و تابعان خود را با آن درجه تقرب و دوستی خدا برساند دیگر آن عیدها لازم نیست *

ادله و براهین صاحب کتاب از این قرار است که نوشت واز انجیلها
و نامه ها و رساله هائیز شواهد بسیار آورد و با اعتقاد خود ثابت
کرد که انجیل توریة رانسخ نمود *

در عدم دلالت فقرات مزبوره بر مدعای او و بالعکس شهادت همان
فقرات بر مدعای اسلامیان یعنی وقوع نسخ تفصیل و بیانی را
لازم نداریم هر کسی را که ادراکی هست آشکارا می بیند که خود
اعتراف بظهور نسخ را در آیین موسی بسبب آمدن مسیح بطور وضوح
آورده است *

در مطالب مذکوره صاحب کتاب سخنان دیگر داریم که اشارت
به بعضی از آنها را از یاد نمی دانم *

در خصوص بطلان غسل طهارت باطنی را قرار داد . پس سبب
غسل تعمید که در میان عیسویان معمول است چه خواهد بود و عات
اینکه عیسی علیه السلام از یحیی تعمید گرفت چه چیز است ؟ *

عبادتخانه سنکی را بسبب منزل کردن خدا در دلهای اهل ایمان باطل
کرد پس علت ترتیب کلیسیاها و معبد ها برای چیست ؟ *

انجیل را تقدیس کننده دلهای ایمان آورند کان بعیسی قرار داد
و خدا را در آن مکان مقدس نشاند لکن معین نکرد که کدامین فرقه
ایمان حقیقی آورده اند . و نکفت که آیاهمه آن فرقه را قلوب مقدسه
هست یا آنکه بعضی از آنها را هست و بعض دیگر رانیست . و معهدا

آنها بی که مقدس الفواد هستند آیاهمه را درجه پاکي بريك
منوال است یا آنکه تفاوت در تقدس دارند . و در این صورت آیا

خدا در همه آنها بیک اندازه منزل کرده است و یا آنکه بر حسب پاکي
آنها ظاهر خواهد شد . و نیز معین نکرد که آیا این هیكلهای

قلوب مانند همان هیكل سنکی که خدا بودن خود را در آنجا
و ائمود میکرد عباد نگاه ضعف و عوام عیسویان توانند بود و خدای

تعالی در آنها نیز بودن خود را و ائمود میکنند یا نه . و نیز بیان
نکرد که فرق میان هیكل سنکی و هیكل دل چه چیز است اکر ظاهر

قلب است که آن نیز از عناصر و از سنخ جسد است و یا آنکه از دل انسانی چیز دیگر مقصودش بوده است ؟ *

عیدها را بسبب قربان شدن عیسی باطل کرد لکن سبب باطل نشدن یکشنبه را نکفت و علت تغییر سبت را یعنی شبسه را یک شبه بیان نمود . اگر عیدهای قلبی کافی بود عیسویان چرا عیدهای دیگر قرار دادند و برخلاف توریته که میگفتی تغییر نخواهد یافت و عیسی برای محکم کردن آن آمد رفتار آوردند ؟ *

از این سخن بگذریم که در این نامه مبنای کار را بختصار گذاشتیم . ولیک از صاحب میزان سوالاتی دیگر داریم که جهات و اسباب تبدیل اعمال جسمانی را بروحانی در این چند مطلب گفتی پس علل و معانی اقسام نذرها و آداب مفصله آنها را که در شریعت موسی بود و شما ترک کردید چرا ذکر نمودی ؟ *

صومها و روزه های عهد موسی را چرا برداشتید اگر صوم باطل شد چرا عیسی روزه گرفت و امر بروزه داشتن کرد و اگر نشد اطوار وضع و کیفیت صوم را چرا تغییر دادید ؟ *

از آنها گذشته این پرهیز را در جای روزه از یکجا آوردید عمل عیسی را تحریف کردید شما نیستید که میگفتید تحریف در اقوال مسیح واقع نشد آیا کسی که اعمال چنانی را تغییر بدهد بر تغییر سخن قادر نتواند بود ؟ * نمازهای متقدمین را چه کردید که همه آنها را باطل کرده نمازهای کونا کون آوردید هرگاه ایمان بانجیل مطلق نماز را باطل کرد حال آنکه عیسی خود نماز میکرد و امت را مأمور بنماز میداشت پس این نمازهای عیسویان چیست و اگر نکرد علت تغییر نمازهای مقرر در توریته چه بود ؟ *

اگر از اینگونه اختلافات آیین عیسویان و توریتهیان بشماریم بسیار خواهد بود و مغایرت آیین آنها با یهودان مطلب واضحی است و برای اثبات اینکه نسخ یعنی تغییر حکم در میان شریعت عیسی و موسی واقع است تنها یک تغییر کافی تواند بود حال آنکه در این مقام سراپا

تغییرات را می بینی *

اکنون معنی کلام عیسی را که گفت من برای ابطال شریعت موسی نیامده ام بلکه برای محکم کردن آن آمدم از آقای صاحب میزان باید پرسید و معنی زایل نشدن بکحرف از شریعت را بدوام آسمان و زمین که انجیل خبر از آن داد از او باید تحقیق کرد *

* معیار هقتم *

از جمله دلائل صاحب کتاب بر انکار وقوع نسخ در شریعت موسی کیفیت خسته است که میگوید خسته در توریة از برای طایفه بنی اسرائیل مقرر گشته بود قطع نظر از اینکه علامت ظاهری بود برای عهدی که در میان خدا و آن طایفه بود نیز نمونه بود از قطع نمودن خواهش نفسانی . و حال بسبب ایمان آوردن بانجیل قطع خواهشهای نفسانی بعمل می آید * مؤلف سخن را میکشاند بانجیا بیکه میگوید * در اینصورت خسته ظاهری لازم نیست از آروی که حال در قلب بطور روحانی بعمل می آید . و برهان این مطلب را محمول بنامه رومیان و قولوسیان چنانکه بیان خواهیم کرد میدارد *

افسوس داریم از اینکه با همه این بیانات خود میگوید انجیل کتب عهد عتیق را باطل نکرد *

چون سخن بدینجا رسید نامناسب نیست امر خسته را و منسوخ بودن و نبودن آرادر اینجا بفهمیم اگر چه بیان این مطلب در جای دیگر نیز ممکن بودی *

اینکه عهد خسته را تنهابه بنی اسرائیل نسبت داد یا از روی سهو و اشتباه است و یا ملاحظه دیگر ان شاء الله سهو است پس بکوش هوشیاری استماع و فهمیدن این مطلب را آماده باش *

عهد خسته نه در یکجای و دو جای از توریة است بل در جاهای

بسیار عموماً و خصوصاً وارد و تأکیدات در این باب صادر گردیده است *
عیسی علیه السلام که میگویند بسبب آمدن او و ایمان با انجیل او حکم
خته ظاهری باطل شد بالاتفاق مخنون بود با آنکه اگر پای دل
از شهوات موجب بطلان حکم خسته بودی در پایی دل عیسی
اسلامیان و انجیلیان متفقند و از آن طرف خود میگویند که آنجناب
خدا بود و پسر خدا بود *

عناد با یهودانرا در خارج بگذاریم و تصور کنیم که همچنان عهد
ابدی خدا که با ابراهیم و نسل ابراهیم علیه السلام بسته شد و مانند
عیسی مسیح کسی آن عهد را از جانب خدای بر خود گرفت آیا میتواند
بسختن بی بنیاد باطل گردد ؟ *

رهانی که عیسویان را در ابطال این حکم مؤکد دانی و تحریف کلمه الله
عیسی است دو عبارت غیر کافیہ بر اثبات مدعا از نامه ها است که * اولاً *
ماخذ آن نامه معلوم نیست * ثانیاً * در تحریف اصل و ترجمه
آنها سخنها هست * ثالثاً * خود آن عبارات دلالت بر ترك
خته ندارد سهل است که شاهد بر لزوم خسته است *

راستی کارهای عجیب و حیرت گردنی ازین طایفه می بینیم . و الحاصل
نخست ماخذ و جواب خسته را از توریة یسوریم که اساس کار را دانسته
باشیم *

* در فصل هفدهم از سفر تکوین مخلوقات از توریة است *
پس از آنکه خدای بابر ام نمودار شد در حالتیکه نود و نه سال داشت بوی
گفت منم آن خدایی که بر همه چیز قادر است در حضور من سالک و کامل
باش عهدی میان من و تو خواهم بست و ترابه بسیاری تکثیر خواهم کرد .
آنکه ابرام سجده کرد و خدا با او بسخن درآمد و فرمود همانا عهد
من با تو این است که تو پدر چندین امتها خواهی گردید و پس از این
نامت ابرام نشده ابراهیم باشد که ترا پدر امتهای بسیار کردم و ترابه
بسیاری زیاد خواهم کرد و امتها از تو پیدا شوند * قبیله ها * از تو
ظاهر گردند . و در میان تو و من و نیز با فرزندان تو که بعد از تو آیند

عهدی میکندم که عهد ابدی باشد و خدای تو و فرزندان تو که پس از تو آیند بوده . ترا و نسل آینده بعد از ترا و ارت دیار غربت خواهم کرد و پرورد کار ایشان خواهم بود *

﴿ عهد ختنه که ذیل کلمات مزبوره توریه است ﴾

آنگاه مرا ابراهیم را فرمود عهد مرا تو و فرزندان تو که پس از تو آیند نگاه دارید و آن عهدی که باید تو و نسلهای آینده بعد از تو نگاه دارند این است . که هر ذکوری از شما ها ختنه شوند غلفه خود را از گوشت ختنه کنند تا آنکه علامت عهد من باشما باشد و اولاد ذکور شما نسلا بعد نسل هشت روزه ختنه نمایند خواه از نسل تو در خانه تو شوند کنند یا از بیگانه زر خرید شما باشند . آنهایی که در خانه شما بوجود آیند یا بقیمت ابتیاع شوند البته مختون بشوند که عهد من در گوشت شما میثاق ابدی گردد . ذکور غیر مختون که پوست غلفه را ختنه نکنند و عهد مرا باطل سازد از قوم خویش منقرض و ابر باد *

اکنون برهان مؤلف را در ابطال حکم ابدی و میثاق دائمی که خدای بر باطل کننده آن نفرین کرد از نامه رومیان و قواوسیان بخوانیم *
آیت ﴿ ۲۸ ﴾ و ﴿ ۲۹ ﴾ از نامه رومیان را شاهد بر مدعای خود میسازد ولی آیت ﴿ ۲۵ ﴾ همان فصل را نیز پیاوریم که حال باطل کننده کان عهد الهی را واضحتر ببینیم *

﴿ آیت ۲۵ ﴾ هر گاه شریعت را حفظ کنی خنان فایده میدهد اما اگر از شریعت تجاوز کنی خنان تو بغلفه مبدل گردد *

این آیت صریح در لزوم خنان است بعلت اینکه میگوید خنان فایده میدهد نهایت سخن این است که شرطی برای صحت وفایده آن مقرر داشت که مقصود جمع کردن حکم ظاهر با باطن است که هیچکدام بنهایی سود ندهد و این همان معنی است که در دین اسلام مقرر است چنانکه فرموده اند

﴿ لایمان ظاهر الا بیاطن * و لایمان باطنا الا بظاهر ﴾

آیت ﴿ ۲۸ ﴾ و ﴿ ۲۹ ﴾ زیرا که یهودی ظاهری یهودی

نیست و خسته که در کوشش شده است خسته نیست اما یهودی آن است که در باطن یهودی است و خسته آن است که در کتاب نیست و در معنی با قلب است و مدح اینگونه آدمی از جانب انسان نیست از جانب خدا است *

به بینید این آیات را که صریح میگوید ظاهر را با باطن مطابق کنید و قناعت بر یهودی بودن در ظاهر و اختان ظاهری نماید دلهای خودتان را از شهوات بازدارید زیرا که خسته حقیقی چنان است . چنانکه در آیت پیش گفت که اگر شریعت را حفظ کنی ختان فائده میدهد و گرنه مانند این است که خسته نکرده باشی . که روح در اعمال ظاهر به اعمال باطنیه است و جسد بی روح زنده نیست چنانکه روح بی جسد قائم نتواند بود و هر کدام بی آن یکی ناقص و ابتراست . و هر کس عهد ابدی خدای را باطل کند از نسل ابراهیم و از برکت و مبارک بودن که خدا بسبب این عهد ابدی با ابراهیم و ذریت ابراهیم عطا فرمود بی بهره و ابتز یاد *

دلیل دوم صاحب کتاب بر ابطال حکم خسته فقره یازدهم از فصل دوم پولوس نامه است که بقولوسسیان نوشته است و آن آیت چنان است که ذیلاً آوردم *

برای اینکه بسبب ختان مسیح جسد گاهان کوشتی را از خود دور گردید بختانی که در او بادست نشده بود مخنون شدید *

به بیند پایه سخن اینها را با چه سخنی چگونه عهد خدایی را میخواهند باطل کنند عیسی را خوب محکم کشنده شریعت موسی دانستند و آنگونه عهد ابدی را که در خود عیسی جاری بود محض از روی عناد و وجود با طوار یهودی حکم الهی و امر عیسی یا تصریح در انجیلهایی که خودشان قبول دارند میخواهند بدو عبارت ناقصه از نامه هایی که میگویند از معلمان و مقدسان است و سند آن نامه را وصحت ترجمه آن را نیز معلوم نکرده اند سهل است که آن عبارات دلالت بر عکس مدعای آنها تواند داشت باطل کنند و تباہ سازند *

میتوانم گفت که بعد از ترقی افهام و مدارك و فهمیدن مردم محسنات و فوائد خسته را ودانستن اینکه رؤسای مذاهب آنها بعد از عیسی این کار را بی مأخذ و غلط کرده اند البته اسلامیان را تصدیق خواهند نمود همچنانکه مسیو * شارل میزمر * کتابی بزبان فرانسوی در سنه * ۱۸۷۰ * بنام سواره ده قونستانینویل نوشت و در آن محسنات و فوائد اکثری از آداب و آیین اسلامیت رادرج کرد و این کتاب را چاپ کرده و منتشر داشت *

* و الفضل ماشهدت به الضراء *

حاصل کلام سخن در وقوع و عدم وقوع نسخ بود بحمدالله که صاحب کتاب بی زحمتی بر ما خود دلائل آنرا آورد اگر چه در صورت انکار آورد علی ذلك زیاده بر این در این مطلب بحث نکنیم که مطلب آشکار است فقط در امر خسته که متمسک بنامه هاشد سخنی در خصوص نگارنده نامه هاداریم که گاهی از روی افکار و رأی خودشان بی آنکه مأذونیت از عیسی داشته باشند باعتراف خودشان سخن گفته اند و زاید نیست که در اینجا آنگونه اعتراف را برای نمونه بیاوریم *

* در فصل هفتم نامه پولوس در فقره * ۲۵ * گوید * اکنون در خصوص باکره ها امری ندارم ولیکن مانند کسی که از خدای عنایت حقانی بودن را در یابد رای خود را میگویم . اکنون کان میکنم که برآی این تنگی و مضایقه حاضره این خوب است یعنی اینگونه بودن برای آدمی خوب است که چون بزنی تزویج شدی طالب تفریق نباش و چون تفریق شدی طالب آن مباش *

نکته دیگر در اینجا برای عیسویان حقیقت جوی بگویم که این حکم منع از طلاق را پولوس مقدس باینکه از رأی خود گفت باز حکم ابدی و دائمی نکرد . بل محتمل است که از اقتضای آن زمانهای آینده آگاهی داشته و این حکم را موقتی آورد و سبب آن را مضایقه حالیه کرد و گفت اکنون را باید اینطور کرد و هم اعتراف نمود که امری

برمن نرسیده است ولی من اینگونه مستحسن داشتم *

* معیار هشتم *

صاحب کتاب فصل سیم باب دوم از کتاب خود را در خصوص عدم وقوع تحریف در کتب منسوبه بوحی والهام نکاشت و بند کر دلائل این مدعا پرداخت سهل است که از قرآن عظیم الشان آیتی آورد و سخن را بد آنجا رسانید که گویا اسلامیان را در عدم تحریف توریة و انجیل تا زمان ظهور اسلام سخنی نبوده است و این نسبت تحریف را در بعد از آن گفتند و آنوقت که انجیل و توریة منتشر بودند تحریف ممکن نبود پس سخن در تحریف غیر مقبول است *

اما آیات قرآنی را که در استدلال بر مدعای خود آورد که از این آیات استنباط میشود. تا زمان ظهور اسلام کتب مقدسه تحریف نیافتند بعلم اینکه در آن آیات وارد است که بکتاب مسیحیان و یهودان رجوع کنید پس معلوم است که آن کتب صحیح بوده اند. اینگونه استدلال از آیات مزبوره یا از روی بی اطلاعی و تفهیمیدن آیات قرآنی است یا آنکه بآیین معهود عمدا سهو کرد امید داریم که از روی بی اطلاعی بوده است *

پس در صفحه * ۳۴ * و * ۳۵ * آن کتاب هر دو قسم از آیات را بتدبر و انصاف بخوان و جواب مؤلف را از کتاب خود او بکوی *

اهل ذکر را باهل کتاب معنی کرد و آیت را آورد که * فاستلوا اهل الذکر ان کتم لا تعلمون * ولی * اولاً * غفلت از مثل این آیت کرد که میفرماید * فاستلوا اهل الذکر ان کتم لا تعلمون بالبینات والذکر * * ثانیاً * ملتفت نشد بر اینکه اگر مقصود از اهل ذکر اهل کتاب بودی بهمان عبارت اهل کتاب آوردن بهتر بود زیرا که این عبارت باعث میل کردن اهل کتاب بر دین اسلام میشد * ثالثاً * هرگاه

قبول کنیم که مقصود اهل کتاب است از عبارت اهل ذکر که در مقابل اهل نسیان است استنباط میشود که این سؤال از کسانی تواند بود که بشارت‌های عیسی و اوصیای حقیقه عیسی را که بواسطه اهل ایمان رسیده بود فراموش نکرده باشند مانند عبدالله سلام و اصحاب او و امثال ایشان و دقیق کلام الهی را در اینگونه بیانات توان دیدند در ضیافت‌ها و مهمانیها و نسبت‌های نالایق بر اندیا و اولیا علیهم السلام *

این آیات را نیز مؤلف اعتراضاً آورده و میگوید اگر قبول کنیم تحریف کتب مقدسه را از این آیات معلوم است که سخن در وقوع تحریف پس از ظهور اسلام است اکنون آیات را در اینجا نویسیم

❖ دو آیت از سوره البقره است ❖

❖ یابنی اسرائیل لاتلبسواالحق بالباطل وتکتبواالحق واتم تعلمون ❖

❖ اقتطمعون ان یؤمنوا لکم وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه وهم یعلمون ❖

❖ آیت سیم از سوره البینه است ❖

لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکین حتی تأتیهم البینه رسول من الله یتلوا صحفا مطهرة فیها کتب قیمه وما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جآتهم البینه *

در عدم دلالت آیات مزبوره بر مطلب صاحب کتاب محتاج بشرح و بسطی نیستیم و مطلب آشکار است در آیت اولی مؤلف صدر آیت را بتحریف آورد لفظ یابنی اسرائیل در آیت کریمه نیست و از یک آیت پیشتر آن را برداشته در آنجا گذاشت آنهم ان شاهد الله از روی سهواست *

از هیچکدام از آیات فوق عدم تحریف در توریة و انجیل تا زمان ظهور اسلام مفهوم نتواند شد فقط در نزد اسلامیان این معنی مسلم است که در نزد اهل علم از یهود و نصاری آثار و اوصاف و علامات و سمات حضرت ختمی مآب علیه السلام چه از روی بقیه کتابهای خودشان و چه از بیانات شفاهیه اوصیا و اوصیای او صیا و صالحان عیسویان

مشهور و معلوم بوده است بخوبیکه هرگز مجال انکار آنحضرت را نداشتند مگر بغداد و پرده کشی بر آنچه داشتند همچنانکه یهودان در انکار بر مسیح با وجود دانستن اخبار او و شناختن او کردند *

❖ قل ما کنتم بدعا من الرسل ❖

در ❖ آیت نخستین ❖ آنها را از تبلیس کردن حق بیاطل و کتمان حق بعد از علم نهی فرمود *

در ❖ آیت دوم ❖ بیان حال لجساج و تحریف یهودان است که ❖ اولاً ❖ هفتاد کس که همراه کلیم خدای بطور رفتند و توریة را آورد طایفه از آنها یهودان گفتند که این احکام را خدا بموسی نازل کرد لکن فرمود هر کدام را که میتوانید می خواهید بعمل بیاورید و هر چه را نتوانید ترک کنید ❖ ثانیاً ❖ يك فرقه از یهودان از زمان موسی تا زمان اسلام در کار تحریف بهر قسمی که میتوانند در بیغ نمی کردند این است که خدا فرمود همچنان ملتی باشکال ایمان آورند آیا طمع میکنید که بشما ایمان بیاورند و حال آنکه يك فرقه منتخب شده از آنها آنگونه تبلیس کردند و حق را دانسته کتمان نمودند . که همیشه آنچنان فرقه در میان آنها بوده اند *

در ❖ آیت سیم ❖ میفرماید اهل کتاب و مشرکان میدانستند که پیغمبر موعودی بعلامات و آثار معلومه خواهد آمد و تا آن پیغمبر نیامده بود اذعان داشتند تا آنکه آنحضرت ظاهر شد آغاز بر انکار کردند و میبایست هم بکنند که از ریاست و بزرگی و جاه گذشتن سخت دشوار است همچنانکه یهودان در حق عیسی کردند

صاحب کتاب سبب تحریف و وقت تحریف و کیفیت تحریف را از اسلامیان سوال کرد . سبب تحریف همان تسلط شریر یعنی شیطان و نفس اماره بسوء و ظلمت عالم خاکی و غلبه هواها و خواهشهای نفسانی بر بنی آدم است که اسباب و علل این مطلب را در این نامه مشروحاً نتوانیم آورد و علی الاجمال همین وضع جهان و اختلافات امم و ملل و برداشته

شدن عظم و اعتبار در امر دین از میان مردم و بالخصوص نمونه‌هایی که در لجاجت و انکار حق در هر زمانی از کتب تواریخ و سیر فهمیده و درجه نادانی و جهالت اقوام گذشته که میدانی و انقلابات کونا کون که بجهت لشکر کشیها از جانب سلاطین و پادشاهان و ظهور هر گونه فساد ظاهری و باطنی در میان اقوام و رؤسای آنها و سایر جهات که باندک تبع توانی دانست و بعلت اجرای آیین امتحان و اختبار که سنه الله از آدم تا خاتم بر آن جاری است وقوع تحریفات و تغییرات در کتب آسمانی بوقوع پیوست همچنانکه اکنون یک نسخه اصلیه که از قلم صاحب کتاب جاری باشد از این کتب عهد عتیق و جدید و نامه‌ها و رساله‌های حواریان نیز در دست نداریم تا باصل توریة و انجیل و غیره چه برسد * اگر انصافی کنی این مطلب در غایت وضوح است و اما وقت و کیفیت آن پس بجهت دانستن اسباب و مقتضیات تحریف محتاج به تعیین وقت و کیفیت آن نیستیم زیرا که در هر وقتی بهر قسمی که ممکن بود یا آنکه حادثه اتفاق افتاد تحریف دادند و تباه کردند *

نه اینکه تنها اخبار پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام را محرف داشتند بل در تمامی فقرات تحریف واقع شد از توحید خدای و بیان اسماء و صفات الهیه و در اطوار شرایع و مقامات انبیا و اولیا حتی در تواریخ و حکایات چنانکه متن کتب شاهد بر این مطلب است و بعضی از نمونه‌های سخنان ناشایست را که هرگز کلام الهی را با آن مضامین نتوانیم شناخت برای تو آوردم و بعد از این نیز در آشنای بیانات بمناسبت خواهی شنید *

سخن دیگر در ترجمه‌ها است که بعضی از اختلاف تاریخی را از توریة در نسخه‌های عبرانی و یونانی و رومی و غیر آنها دانستی حال آنکه تاریخ مطلبی نیست که فائده و ضروری از آن حاصل گردد *
 میدانم بعد از همه بیاناتی که در این نامه آورده شد اهل بصیرت و انصافی را سخنی در وقوع تحریفات در کتب عهد عتیق و جدید

اصلاً و ترجیحاً باقی ماند یا آنکه از این مطلب بگذریم *
 گویا برادر پروتستانی را بعلت انسی که بسختن خود دارد ودل او را
 بجهت این انجیل و توریة برای اجرای مقصود خود پر کرده نوز سخن
 باقی است ولی من قادر بر تقلیب قلوب و تحویل احوال نیستم و این
 امر را بر خدای توانا واگذاریم و هدایت کمرهان را بتوفیق او تعالی
 محول دانیم *

﴿ والسلام علی من اتبع الهدی ﴾

اینکه مؤلف گفت اسلاهیان بایستی معین نمایند که جاهای تحریف شده
 در توریة و انجیل و مانند آنها کدامست اکنون ما از او توانیم پرسید
 که مواضع تحریف نشده در آن کتب کدام است . بلی هر گاه اصل
 کتب بوجود نسخه های اصلیه و اتصال سند و تصدیق پیغمبری
 آنها را ثابت میبود میتوانستیم زجت کشیده یکی یکی تحریفات را
 زمانا و کما و کیفا معین نماییم . لکن جمله آن کتب اگر برای ما مجهول الحال
 نیز باشند در آن صورت تکلیف مادر تصدیق و تکذیب معین و محدود
 باشد با آنکه حال کتب بر ما غیر مستور است . و در صورت مجهول الحال
 بودن * اولاً * آنچه در بیانات خداشناسی و اسماء و صفات
 الهیه موافق توحید حقیقی و تقدیس و تزیه واقعی است توانیم گفت
 که از کتب مقدسه اخذ شده است *

﴿ ثانیاً ﴾ در خصوص اطوار و صفات انبیا و اولیا آنچه را
 که بیان مقامات عالیة آن مقربان حضرت معبود تعالی است نیز
 مأخوذ از کتب آسمانی توانیم دانست و آنچه را در این دو مطلب
 برخلاف آنچه گفته شد در آنها پیدا کنیم الحاقی و محرف خواهیم
 انکاشت *

و همچنین در سایر آنچه متعلق بامر دین است هر چه لایق شان خدایی
 و موافق با جماعیات اهل کتاب و اسلامیان است جمله آنها را از کتب
 آسمانی مأخوذ توانیم شمرد *

و آنچه در بامر دین و آیین نیست از قبیل حکایت و تواریخ از آنها

نیز آنچه متضمن نسبت نالایقی بخدا و مقربان خدا نیست قبول کنیم
و غیر آن را مردود و معمول دانیم چنانکه بعضی از نمونه‌های مطالب
مذکور را سابقاً آوردیم و لاحقاً خواهیم آورد مانند مستی
و زنا کردن لوط علیه السلام با دختران خود و مانند ارتداد و عبادت اصنام
سایمان علیه السلام با غوای زنهای او و امثال اینها بنحویکه در نهایت
میزان آخرین نیز خواهی شنید . پس ای مؤلف هر گاه جوئی راه
حقیقت هستی بی غرضانه در حال کتب نظر کن و تکلیف خود را بدان
که فردا در محضر عیسی و جله انبیاءاتو محاکمه کنیم و شرمناک
شوی و هوا خواهان تو از تو تبری جویند و کسی شفاعت ترا نکند
زیرا که حجت را دیدی و سخنان خود را سنجیدی *

❖ معیار نهم ❖

در معیار چهارم از میزان نخستین گفته شد که صانع تعالی با اقتضای الهیت
و ربوبیت در طبق قدرت و علم وجود خویش و وجود انسانی را برای آیت
شناسایی خویش **کامل** مطلق آفرید و او را آینه جلال
و جمال و مظهر صفات قدس و اوصاف کالیه خود ساخت و آن
انسان را در عالم اول معرا از نواقص و عیوب کرد و منزله از معاصی
و ذنوب داشت *

صاحب کتاب در اثبات انحصار نجات و شفاعت بر عیسی علیه السلام
سخنان پریشان آورد **اگرچه** معنی پینمبری و مبعوث بودن
آنجناب را بر بنی اسرائیل از نص انجیل انکار نمیتوان کرد و رفع
پریشان کوبی در حق آنجناب را خواهد نمود . لکن چون میزان الحق
بنی آدم را در کما هکاری دانست و جله بشر را غیر معصوم ساخت
و یک شفاعت کننده عمومی که نجات جهان را مالک باشد از غیر
نوع بشر لازم شمرد . و بنا بر این مقدمات جناب مسیحی را زاده خدا
و در مرتبه الوهیت گفت . لهذا تحقیق این مطلب را برای یاد آوری

برادران روحانی زاید شمرده نخست از پایی انسان در مفتح این معیار
آغاز بسخن کردیم *

در پایی و عصمت وجود انسانی و کامل بودن در بدایت خلقت
صاحب کتاب با ما موافقت کرد چنانکه در صفحه ❖ ۷۰ ❖ * کتابش
بعد از ذکر آیات بسیار از توریة و انجیل در این خصوص و در باره آفرینده
شدن انسان بصورت خدای برای آنکه بر طیور و حیوانات بریه و بحریه
و جمله جنبندگان در روی زمین و در روی زمین حکمرانی کند میگوید *
پس از این آیات استنباط کلی حاصل میشود که آدمی از ید قدرت
خالق خود پاك و نيك و بی گناه، بوجود در آمده است و شباهت خود را
که خدای تعالی در وقت خلقت آدمی با او مرحمت فرموده بود تاویل
معنی آن شبیه باین طریق است که انسان در آن وقت از گناه، و مرگ
و ناپایی قلب و از خواهشها و هوسهای بدواز ضعیف روح و جسم
آزاد و پری بوده است و خدا را در کمال کاملیت شناخته و دوست داشته
و خوشحالی خود را محض در رضای او داشته است چنانکه محض
خدای خود را میشناخت و محض او را دوست میداشت و محض
او را طالب بود و بس و در اینحال که آدمی خدای خود را چنین شناخته
و دوست داشته و در او بخت یافته و روحش از قدرت و معرفت
و پایی مملو گردیده بود که کویا نقش صفات الهی کشته فادر
بود که بر تمامی مخلوقات عالم ریاست و حکومت نماید انتهی *

از بحث توحید و فوائد ایجاد و بالخصوص از این همراهی که صاحب
کتاب در بیان سخن با ما کرد و موافقتی که با ما نمود و از کتب متقدمین
و متأخرین دلائل آورد کامل بودن و پایی و عصمت مطلق انسان
در بدایت ایجاد و استعداد او بر تدبیر و تصرف در مخلوقات که دون
از رتبه او هستند بطور بداهت معلوم گردید *

اکنون باعتقاد صاحب کتاب که جمله انسانها را ناپاک و گمراه و بدکار
میگوید و یکدو عبارت نارسا از نامه ها که مخصوص اهل روم
که مخاطب با آن نامه میتوانند شد و مانند آنها را آورده استدلال

بر بطلان مقصود الهی از آفرینش انسانی که مکرمتین آفریده
های او است میکند نظر باید کرد *

﴿ در فصل دهم مر قس ﴾ از قول عیسی گوید حقا بشما میگویم که هر کس
مانند معصوم ﴿ یعنی صبی بی گناه ﴾ ملکوت خدا را قبول نکند داخل
بدرون ملکوت نخواهد شد ﴿ پس گناهکاران بنص عیسی از ملکوت
بیرون باشند عبارت توریة را که خود شاهد بر مطلب نخستین آورد نباید
فراموش کرد باشد که خدا فرمود انسان را بصورت خویش میافرینم
تا آنکه سلطنت در روی زمین و حیوانات آب و خاک و هوا نماید یعنی
مقصود من از این گونه آفرینش این است و این آفرینش چنان عظیم
از آفرینند، قادر مهمین هرگز باطل نشود و بنامه های مجهول الحال
و المال منسوخ نکردد *

اگر مطلب این است که خدا برای پیدا کردن صفات و اسماء و اوصاف
شناسایی خویش انسان را آفرید پس ازان با اعتقاد صاحب کتاب
چنانکه در صفحه ﴿ ۷۲ ﴾ گوید شیطانی که مخلوقی از ظلمت بود
پیداشد و اراده و مقصود خدا را کلیا بر هم زد و انبیا و اولیایا گمراه
نمود حتی عیسی مسیح الله را باز بیمه خود کرد و او را بالای بام برد و گفت
اگر تو سر خدا هستی خود را از اینجا بزر انداز و از آنجا او را بالای
کوه بلندی برد و همه عزت و ممالک جهان سال
بروی نمود و گفت اگر بر من سجده آوردی جمله اینهارا بتو دهم
و از اینگونه کارهای ناشایست بخدای خدا و صفات کمالیه او تعالی
پس هرگاه چنان است آنچه ان خدای نیز شایسته خدایی نتواند بود
و تعالی عن ذلك علوا کبیرا *

الحاصل انسانی که خدای توانا او را بصورت خویش آفرید و مجمع
کلمات ظاهریه و باطنیه اش ساخت و او را بیای و قدس مطهر تقدیس
و تعجید کرد و هیکل توحید و آیت تفریدش داشت چنانکه در میزان
نخستین از این کتاب مستطاب اشارت بر آن شد باید فهمید که علت
حدوث آلودگی و ناپایکی در او چیست و سبب محجوبی او بحجابات ظلمات

و کدورتها کدام است *

حکما و دانشمندان را در میدان بیان این مطلب تسکا و رسخن لنگ است و مجال ادراک تک مکر آنکه از وحی آسمانی دریابند و بیان این مطلب را بالا طرف کسانی توانند کرد که خلقت اولی را تغییر نداده اند و در طبق مقصود خدای توانا باین عالم ادنای بشریت آمده و شاهد بر خلقت آسمان و زمین و آفرینش موجودات شدند و راسخ در علوم الهیه گردیدند و ایشان وحی و کلام ناطق و تکوینی خدای هستند و تحریف و نسخ در آنها جاری نتواند بود. و هر چه گویند مطابق وحی است بل عین وحی است *

دیگر از عهده بیان اینگونه مطلبی که سر مبداء و معاد اشیاء و کاشف اسرار و اطوار مذاهب و ادیانست کسانی توانند برآمد که علم را از مأخذ آن اخذ کرده و متعلم از وحی الهی یعنی کتاب تکوینی تحریف نشده خدای تعالی باشند. و بجز از این گونه عالم و متعلم از آن عالم که مظهر عالیت خداست دیگر مردم سر این مطلب بزرگ را نتوانند گفت *

میفرمایند ان الناس ثلثة عالم ربانی و متعلم علی سبیل نجاه و همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیوا بنور العلم ولم یلجؤا الی رکن وثیق *

رمزی از این سر عظیم را در نخستین میزان از این نامه شنیدی و با وجود کمی آگاهی که مرا است و علایق و عوایق زمانم احاطه کرد و وضع نامه را نیز بر اختصار گذاشتم از آوردن تعلاتی که از عالمان ربانی بقدر خود فهمیده ام از شرح و بسط دادن در این مطلب اعتذار میکنم و همینقدر را میگویم که بیان اینگونه اسرار در نزد علمای اسلام پیدا تواند شد و هر کس طالب باشد پیدا تواند کرد *

* آب کم جوتشنگی آور بدست * تا بچو شد آبت از بالا و پست *
بر سر سخن رویم که مقصود از دست نرود. مؤلف نجات را بمسیح منحصر کرد و دلائل نارسا از انجیل و نامها که حال آنها و ترجمه های آنها

و اختلافات در آنهارا اجمالا دانستی وارد ساخت *

چون در این نامه اساس استدلال ما از سخنان خود صاحب کتاب است
 لهذا گذشته از منطوق انجیل حاضر که مسیح بطور انحصار گفت
 من فرستاده نشده ام مگر بر کشدگان خانه اسرائیل و همچنین پیغمبری را
 مرد خرد مند نجات دهنده جهان بل نجات دهنده انبیا و رسل
 نتواند گفت *

از این مؤلف عبارتی دیده شد که از صفحه هفتادم از کتابش اکنون
 آوردیم که در مقام بیانات اطوار انسانی در آغاز ایجاد گفت
 که * انسان در آن وقت از کما، و مرک و ناپاکی قلب و از خواهشها
 و هوسهای بد و از ضعف روح و جسم آزاد و بری بوده *
 پس از او میسریم که از این بیانات تو و بیاناتی که در ذیل این سخن
 در ظهور ناپاکی و بگی و معاصی در تمامی انسانها آوردی آشکار
 میشود که العیاذ بالله تعالی این گونه ناپاکی و اعوجاجها که در وقت
 اول انسان را نبود در مسیح علیه السلام نیز جاری شده باشد بعلت
 اینکه کفّتی در آن وقت مرک و ضعف روح و جسم نبود و با اعتقاد
 خود و انجیل حاضر عیسی را ضعف جسم و مرک عارض شد
 و چون اینها عارض شد بقاعده بیان خودت نگاه و ناپاکی قلب
 و خواهشها و هوسها و مانند اینها نیز طاری بر آنجناب خواهد بود
 پس فرق میان او و سایر انسانها چه خواهد شد و چگونه او را خدا
 پسر خود خواهد دانست و چگونه جهان و جهانبیازا بل اولیا
 و انبیا را نجات تواند داد *

آفرین بر شما خوب مسیح ستایی کردید چه میکویی ای مؤلف
 ای هدایت کننده مسلمانان براهی که هنوز خود در آن راه کراهی *
 ای خرد مندان چگونه توانید گفت که خلقت خدای حکیم توانا
 و مقصود او تعالی از آفرینش باطل شد و خاصان و مقرران او
 و انبیا و اولیا و دوستان او ناپاک شدند و کاهکار آمدند با آنکه هدایت
 جهان در دست ایشان است و نمونه تقدس و صفات کمالیه خدای

وجود پاك ایشان است *

در کتب لفظیه و حر و فیه بحفاظت خدای تمسک جستی و وقوع تحریف و نسخ را از آنها بکلی انکار کردی انبیا و اولیا که خدا را کتابهای تکوینیه هستند و مقصود خدا از آفرینش جهان وجود پاك ایشان است که ایشان صفاة الله هستند چگونه وقوع تحریف و تغییر و عروض کدورات و ظلماتها را در ایشان روا داشتی راستی اگر تعقل کنی از حضور ایشانست شرم آید و از این نسبتهای ناشایست

در حق ایشان در کذری *

ای مؤلف اینکه مسیح نماز میگذارد و استغفار میکرد و یا پیغمبر ما طلب مغفرت نممود و همچنین از انبیا و اولیا یا در حق ایشان سخنانی که موهوم کاهکاری است ظاهر میشود. نه چنان است که امثال ما ناقصان میفهمند کاهکاری ایشان بیان تعلق بعالم اجسام و رفتار بمقتضیات جهان خاکی و معاشرت با ناقصانست که باقتضای منزل بایستی بخورند و بیاشانند و بحمل از ناملایمات این جهان کنند و استغفار ایشان تعبیر از اشتیاق بحضار قدس و مقامات انس و خلوت با محبوب و رسیدن بمطلوب است *

ایشان علیهم السلام را برتری از عالم بشریت است که این مقام نسبت بعوالم علویه که ایشانرا منازل حقیقیه است بمنزله معاصی تواند بود و حکمت خدای برای هدایت و ارشاد آدمیان و رهایی دادن ایشان از تاریکی و رسانیدن ایشان بدرجات کمال بر این جاری شد که ایشان علیهم السلام پایه نقصان گیرند یعنی بعالم بشری آیند و لباس آنها را پوشند و از جنس ایشان باشند و بزبان ایشان سخن کنند و مانند پدری که طفل را زبان آموزد تی تی پایی گویند تا آنها را سخندانی آموزند از حیوانیت برتری دهند ایشان را ناطق سازند و نه تنها بزبان بلی وجود آنها را ناطق از قدرت و علم و حلم و دیگر صفات الهیه سازند همچنین که عیسی حواریان را کرد پیغمبر ما مسلمان عجم را ناطق نمودند تنها ناطق فرمود بل او را عرب کرد یعنی صفات

کالیة الهیه را مظهر و مظهر ساخت و از آنجا ترقی داد و او را داخل
برزمره اهل بیت نمود و در جمله سرورهایی که بشارت تولید
ایشان را از نسل اسمعیل خدای بپراهمیم داده بود بشمارش آورد
و او را مصداق آیت تطهیر کرد و خوارق عادات و کرامات بسیار
از دست آنجناب جاری داشت *

و اگر بخواهی تفصیل این مطلب و معنی نسبت کاهکاری و استغفار
انبیا و اولیایا را بفهمی ما را محتاج بتهید مقدمات چند و بیان مطالب
دیگر خواهی کرد با آنکه این بیان از موضوع مطلبی که ما را در میان است
بیرون است *

❖ معیار دهم ❖

از بیاناتی که تا کنون از توحید صانع ازل و صفات کمال و تنزیهات
او عزوجل و از دلائل واضحی که در وقوع تحریفات بل مجعول
و یا مجعول الحال بودن کتب متداوله در دست طوایف عیسویان
شنیدی و از براهین قویه که در بطلان معنی تثلیث و نسبت الوهیت
بمسیح یا غیر مسیح گفته شد جواب سخنان بی اساس صاحب کتبا
که در این مطالب در باب اول و دویم از کتاب خود نوشت با آسانی
خواهی دانست اکنون در این معیار آخرین از سیم میزان این نامه
فهرست مانندی برای تسهیل بر افهام برادران روحانی مرتب
داریم *

دعوی اقرار قرآن بصحت و کلام خدا بودن انجیل و توریة باطل
شد *

عدم مطابقت مطالب توریة با انجیل آشکار گردید *

وقوع نسخ در توریة بسبب انجیل واضح آمد *

تحریف یافتن توریة و انجیل در هر زمانی بانحاء مختلفه سمت ثبوت
یافت *

علت و سبب تحریف کردن یهود و نصاری کتب آسمانی را گفته شد *
 بدایت حال انسان و راه پای و تقدس ظاهر و باطن در انبیا و اولیا
 بدرجه وضوح رسید *
 عدم انحصار نجات بعیسی علیه السلام و شمول معنی شفاعت بر جمله
 مهربان الهی معلوم شد *

﴿ تنبیه ﴾

اینها مطالبی است که میزان الحق پروستانی عنوان کرده در آنها
 سخن گفته است و گرنه در این مختصر نامه با وجود همه پریشانی
 حواس و کربت و اضطراب و قلت بضاعت که این عبد گرفتار
 بعلاق و امراض را بود نمونه از مطالب عالیه و سخنان بسیار بلند
 از آنچه بغنیایات الهیه از اثر تعلیمات عالمان و ربانیان داشتم بیاری
 خدای آوردم و خدای را گواه میطلبم که همه بانصاف نکاشتم و دوری
 از اعتساف خواستم و هم خداوند راست هر آنچه راستی گفته شود *
 ﴿ کاین همه آوازه از شه بود * کز چه از حلقوم عبدالله بود ﴾
 در این معیار از نخبه سخنان صاحب کتاب که در الوهیت عیسی گفت
 از صفحه ۱۱۴ ﴿ او سخنی بیاوریم و مزید آگاهی از آگاهی
 او جویم و متن عبارت مذکوره او این است *

و بنا بر این مدعا که یسوع مسیح واسطه و شافع سلسله انسانی است
 او بخدا دعا ﴿ یعنی نماز ﴾ و مناجات و شفاعت کرده است
 و همه این گونه افعال که از مسیح صدور می یافت بنابر تقاضای
 بشریت او بود نه بنابر الوهیت و اگر در خصوص این مدعا سؤال نمایی
 که آیا چگونه ممکن است که الوهیت و بشریت بهم ملحق شود پس
 من هم از تو سؤال می نمایم که چگونه ممکن است که روح و جسم ملحق
 یکدیگر بوده باشند چنانکه در وجود انسانی تألیف یافته اند جواب
 این سؤالها این است که حکیم علی الاطلاق بهمه چیز قادر است
 و هر چیزی را که می نماید از روی حکمت خودش میباشد و بحث
 بحکمت خدا و ندی محض غرور و کم خردی است و از برای آدمی

همینقدر کافی است که بداند این مطلب در کلام خدا بوضوح پیوسته و ثابت گردیده است *

اهل اسلام یعنی موحدان و خداشناسان حقیقی از ملاحظه الفاظ و عبارات مذکوره صاحب کتاب مقتدر بر جرح و ابطال مدعای او توانند بود و محتاج باقامت برهائی از خارج نخواهند شد مع ذلك برای مزید بیان و اشارت بعنوان جواب مبادرت بسخن کنیم * این مطلب را در معیار هفتم از میزان دویم در جواب سخن پروتستانی بمسلم که میگفت امر تثلیث سر نیست از اسرار الهیه و کسی را نمی رسد که در انجام گفتگو کند بنحو اجمال بیان کردیم . و چون در این خصوص اصراری دارند مانیز ناچار از افزودن بر بیان خویش خواهیم بود *

﴿ ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة ﴾

چون اهل تثلیث کلمات مسیح را در کتابهای خودشان گواه بر عبودیت و خضوع او و بیان توحید خدا و نفی اله دیگر یافتند چنانکه جمله انبیا را عادت بر این منوال جاری بود و از آن طرف نیز میخواستند که به تبعیت و رغم یهود که عزیر را پسر خدا گفتند مسیح را پسر خدا گویند و عبارتی دیگر بر آن بیفزایند و بگویند عیسی خدا است و خدا عیسی است و خدا ثالث شده است ناچار شدند از آنکه آئینش را در وجهه قرار دهند آیات خضوع و خشوع و عبودیت انجیل را جل بر بشریت او کشند و آیات مجهولة الحال دیگر را که بسیاری از آنها نیز گذشته از امر تحریف دلالتی بر مدعای ایشان ندارد بجنبه الوهیت عیسی محمول دارند چنانکه از مطالعه بیانات صاحب کتاب این معنی ظاهر است *

نخست معنی قدرت خدای را بر همه چیز بفهمیم پس از آن حکمت او را که نمیتوان از آن پرسید بدانیم تا آنکه گفتههای این مؤلف دانسته شود *

خدای توانا قادر بر همه چیز هست ولی همه چیزی قابل تعلق قدرت خدای نتواند بود *

این عالم اجسام که تمامی این جهان محسوسات است در میان پوست

تخمی یا جوی نتواند گنجید *
 خدای را اول مخلوق بجز آنکه در آغاز آفرینش اینجهان آفرید نتواند
 بود و هر چه آفریده شود در اینجهان است و در بعد از نخستین مخلوق
 اینجهان خواهد بود *

وجود شریکی مر خدا را متعلق قدرت نتواند بود تکون خدایی
 دویم از قدرت خدا صادر نتواند شد زیرا که دویم متکون شده قدرت
 خدای خدا نتواند شد *

دیگر و اضحتر کنیم در روز محدود و جهات در روزی امروز نتواند
 کردید جسم محدود جسمیت غیر قابل ابعاد سه گانه که طول
 و عرض و عمق است نخواهد شد *

وامثال اینگونه نمونه ها که هرگز ممکن نیست متعلق قدرت شوند لایعد
 و لایحصی است پس معنی قدرت را باید فهمید . و قدرتی که در مقام تعبیر
 از ذات خدا آورده میشود همان ذات خدا است . و علم که گفته میشود
 همان ذات الهی است . و همچنین است تمامی صفات ذاتیه خدا که بی تعدد
 جهات همه تعبیری است از کمال وجود مقدس باری تعالی *

✽ اسماؤه تعبیر و صفاته تفهیم ✽

پس قدرت و علم و مانند آنها را که متعلق بموجودات خلقیه گوئیم
 ذات قدیم الهی نیست . که ذات ازل بر مخلوق وارد نشود و واقع نکردد
 و تعلق نکبرد . نمی بینی که علم خدا را از دانستن شریک نفی کنیم *

✽ انبئنا الله بما لا يعلم فی السموات و لانی الارض ✽

قدرت بر حلول در بشر نیز همین حکم را دارد اگر مبنای کار بر آنچنان
 حلول و اتحاد باشد پس خدانست و مانند یکی از مخلوقات است
 و در میزان نخستین دانستی که آنچه در مخلوق ممکن است در خالق آن
 ممتنع باشد و آنچه در مخلوق ممتنع در خالق تواند بود *

گذشته از اینها آنگونه حلول و اتحادی را که میکوبند در عیسی شد
 آیا این کار نیک بود باید . یعنی حلول کردن در بشر امری است
 را حیح و شایسته بخدایی ازل تعالی و یا آنکه این امری است مرجوح

و نالایق بحضرت او . اگر قسم اول است پس میبایست خدا این کار را تنها در حق بک بشر نکند بلکه سنت الله را بر این جاری سازد که در بشر های بسیار حلول کند و با آنها متحد باشد بعلمت اینکه کفقی این کار نیک است و خدا قادر بر همه چیز است و کار نیک را صانع قادر البتہ ترک نکند زیرا که بندگان را بسبب ترک نیکوکاری مسؤل و مؤاخذ میدارد *

﴿ انا امرون الناس بالبر و تنسون انفسکم ﴾

حلول در بشر سهل است که در کمترین مخلوقات خویش نیز برای اظهار قدرت و لطف خود میبایست حلول کند *
 واکر این کار نیک و راجح نبود پس خدا را منزله از کار بدوزشت باید داشت خصوصا در حق خاصان خویش *

حیرت از گفتارهای متناقضه اینها دارم از یکطرف خود را موحد گفتند و از تغییر و تبدیل ذات خدا را منزله آوردند و از طرف دیگر اینگونه تغییرات و تبدیل در ذات او را جایز دانستند . نمیدانم چه میگویند خدا را حال حلول به بشریت عیسی غیر از حال عدم حلول است و حال پیش از اتحاد با او مغایر با حال بعد از اتحاد است . و تو خود در اول کتاب و جاهای دیگر از میزان الحقی خود این عقیدت را باطل دانستی پس یکی از این دو مطلب را غلط کفقی . و چون بدلائل توحیدیه تغییر و تبدیل در ذات ازل تعالی نیست ناچاری از اینکه از دعوی حلول و اتحاد در ذات واحد الهی در گذری و بشر را جای حلول ذات خدای نکویی *

اما دلائل لفظیه که از انجیل و غیره آورد دلائلی است که هیچ خردمند صاحب ادراعی آنها را مأخذ حلول و اتحاد ازل تعالی با جسمانیات نتواند کرد *

هر گاه عباراتی است که میگویند از مسیح شنیده شد که گفت من در پدرم و پدر در من است و من و او یکی هستیم و معنی آنگونه سخنان را رفرض صحت آنها دلیل خدایی مسیح دانسته ذات مقدس ازل را

با لایش حلول و اتحاد مسوب داشته اند امثال آنگونه عبارات را
در حق شما کردن و حواریان عیسی نیز نقل کرده اند و در انجیل
خودشان نوشته اند *

اینک * در فصل هفدهم انجیل یوحنا * از قول مسیح آورد تا آنکه ای
پدر همه یکی شونید و چنانکه تو در من هستی و من در تو ام ایشان * یعنی ایمان
آوردن کان بمسیح * نیز یکی در ما شوند تا آنکه جهان بدانند که تو مرا
فرستاده و عزتی را که بمن دادی با آنها دادم که یکی شونید چنانکه
ما یکی هستیم من در آنها هستم و تو در من هستی تا آنکه جهان بدانند
که تو مرا بعث کردی و چنانکه مرا دوست داشتی ایشان را دوست داشتی *
نیز * در آن فصل انجیل است * که من کلام ترا با آنها دادم و جهان دشمنی
با ایشان کرد زیرا مانند اینکه من از جهان نبودم ایشان نیز از جهان نبودند
و هم * در آن فصل است * که ایشان از جهان نیستند همچنانکه من
از جهان نیستم ایشان را بحق خود تقدیس فرمای کلام تو * یعنی
و عده تو در حق ایمان آوردن کان * حق است چنانکه تو مرا بجهان
فرستادی من نیز ایشان را بجهان فرستادم *

* در فصل اول نامه نخستین یوحنا است * آنچه را که دیدیم و شنیدیم
بشما بیان میکنم که شما با ما متحد باشید و فی الحقیقه اتحاد ما با پدر و پسر
او عیسی مسیح است * نیز در آن فصل است * اما اگر مانند او که
در روشنا نیست در روشنایی است رفتار کنیم با یکدیگر متحد هستیم *
* در فصل چهاردهم از انجیل یوحنا است * باورندارید که من در پدرم
و پدر در من است آنچه شما میگویید از خودم نیست بل پدری
که در من است * و عبارت دیگر * در من ساکن است بعمل
آورد * نیز در آن فصل است * در آن روز بدانید که من در پدرم
و شما در من هستید و من در شما هستم *
* در فصل ششم نامه افسوس بیان است * خدا و پدر همه یکی است
که او بالای همه است و با همه است و در همه است * و در فصل ششم
نامه قورنتوس بیان است * شما هیکل خدا هستید *

از اینگونه عبارات که دلالت بر اتحاد و حلول ازل تمالی در حواریان و تلامذ عیسی بل در جمله ایمان آورندگان بمسیح تواند داشت در جمله انجیل لایعد و لایحصی آورده اند پس اگر این فقرات را که برای نمونه آوردیم و مانند آنها را در حق عیسی علیه السلام بمعنی الوهیت او و اتحاد و حلول خدا در آنجناب بدانیم پس همه خدا هستیم و خدا در ما است و ما در خدا و در مسیح شدیم و مسیح در ما شد و در خدا شد *

اکنون برادران را بیا گاهانم از موزآن کلام حقیقی الهی که در اصل و ترجمه آن تحریف نتواند بود بیشتر گفتیم که گذشته از دیگر گونه تحریفات و جعلیات که در کتب آسمانی کرده اند خطاهای بسیار در ترجمه ها شده است که بعلمت مقاصد باطله مترجمان ❖ اولاً ❖ و بسبب ممکن نبودن بیان اصل مطلب با ترجمه ❖ ثانیاً ❖ در کار است و شاهد خطای ترجمه را نیز آوردیم و این یکی شاهد را نیز بر آن بیفزاییم که اگر در فارسی کسی حال کسی را از روی مودت و لطف جو یا شود با و گوید دماغ شما چاق است و چون تحت اللفظ بترجمه عربیه بیاوریم ❖ انفکم سمین ❖ میشود و چون این ترجمه ناتویه را به پهلوی در ثانی بعبارت دیگر بیاوریم میشود ❖ بینی شما فربه است ❖ که اصل مطلب بکلی از میان رفت و معنی غیر مر بوطی که مغایر مقصود صاحب سخن بود از ترجمه ها ظاهر آمد *

معنی تثلیث را از آنگونه سخنان که در حق عیسی و روح القدس یافتند مطلبی ساختند و خواستند این کلمه را که صریح در شرك و الحاد است تصحیح کنند و نتوانستند و برای اسکات نادانان گفتند که چون از وحی و کلام خدا و از انجیل حاضر است باید تعبداً گفت خدا ثالث ثلثه است و عیسی پسر خدا است *

پس بیان قرآن عظیم الشان را که وحی غیر محرف الهی و معجزه باقیه بیغیر آخر الزمان است در مثل این بیان بفهمیم که آنها خدا را ثالث ثلثه گفتند و خدا خود را رابع ثلثه فرمود *

✽ مایکون من نجوی نشة الاهورا بعهم ✽

راست است خدا با مخلوقات خود هست ولی نه آنچنانکه جاهلان میفهمند و معنی میکنند . پس اگر در انجیل کلماتی از این قبیل بوده معانی آنها در نزد اهل توحید آشکار و روشن است . و ذات ازل تعالی چنانکه در میزان نخستین و در جاهای دیگر اشارت بر آن شد بهیچ طوری از اطوار مناسب و علاقه ذاتیه با مخلوقات نخواهد داشت *
 راست است در حق مقربان خدای و ایمان آورندگان بخدای کلماتی در کتب سماویه وارد بوده است که ظاهر آنها را اهل ظاهر بمعنی حلول و اتحاد تأویل میتوانستند کرد لکن اهل توحید معانی صحیحه آنها را توانند فهمید و بس . و در قرآن مجید نیز از آنگونه عبارات وارد گردید و اهل معرفت نظماً و نثراً این مطلب را گفتند *

✽ ان الذین یبایعونک اما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم ✽

بیعت بر پیغمبر را بیعت برخدای گفت و دست پیغمبر را که در بیعت بر بالای دست بیعت کنندگان بود دست خدا نامید *

✽ و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی ✽

اتحاد فعل را بخدای بیان فرمود که رمی را در حالتی که رمی کننده حقیق ظاهراً پیغمبر علیه السلام بود از او منفی داشته بخود منسوب نمود که رمی را تو نکردی بل خدا کرد این است که فرمودند *

✽ من رآنی فقد رأى الحق ✽

هر که مرا دید به تحقیق خدای را مشاهده کرد و مولانای رومی در کتاب مثنوی گوید *

✽ کرتو خواهی هم نشینی با خدا * روشن تو در حضور اولیا ✽
 و الحاصل معنی تثلیث و اتحاد خدا را با مسیح و دیگر مخلوقات اگر از عبارات مذکوره که از انجیل و نامه‌ها نمونه آنها را گفتیم استنباط کرده اند آشکار است که دلالت بر مقصود آنها نخواهد داشت .
 و اگر از تعبیرات ابوتی و بنوتی و پسری و پدیری که در انجیل و غیر آن

در حق مسیح گفته اند دلیل بیا و زنده آن نیز هرگز دلالت بر مطاب
اهل تثلیث نتواند داشت . بعلت اینکه همه انجیل و توریة پر
از عبارات مذکوره و نسبتهای پدری و پسری در حق سایر مخلوقات
و انبیا و اولیامیاشد . و این تعبیرات بحدی در آن کتب هست که محتاج
بذکر نمونه های آنها نیستم و بعضی را در اثنای بیانات گذشته شنیدی
و در میان بنی اسرائیل این تعبیر شایع بوده است و یهودیها میگفتند
ما پسران خدا هستیم *

﴿ در فصل ششم نامه قورنتوسیان است ﴾ خدای توانا بر همه چیز
میفرmaid که من شما را پدر شوم و شما نیز مرا پسران و دختران باشید *
هرگاه آنگونه نسبتها و الوهیت بعیسی علیه السلام بواسطه معجزات
و احیاء اموات است که میگویند از آنجناب ظاهر شد واضح است
که این معنی را از معجزات که از جانب خدا بانبیا و اولیا از روی قدرت
کامله الهیه داده میشود استنباط نمیتوان کرد و هیچ صاحب عقلی
نیتواند بگوید که هر کس مرده را زنده کرد و خود گفت این کار
از جانب خدا است آن کس خدا است *

اگر مسیح سه کس را زنده کرد حزقیال چندین هزار کس را زنده
نمود چنانکه در توریة یعنی در کتاب حزقیال در فصل سی
و هفتم است . و الیسع نیز ا حیا میت کرد حتی از قبر او نیز این معجزه ظاهر
شد چنانکه در فصل چهارم و سیزدهم سفر الیسع از توریة است .
و آنگونه معجزات را که از عیسی روایت کرده اند در حق شاگردان
و حواریان مسیح نیز در انجیل حاضر آورده اند . دم کاو بنی اسرائیل را
بمرده زدند و زنده شد *

اگر چه بدلائل تو حیدیه و نبیذاهت عقل خدا شناس نسبت
الوهیت و مانند آن را بمخلوقات دادن در بطلان و سخافت نه چنانست
که محتاج بشرح و بسط واقامت براهین دیگر گردد . لکن محض مزید
آگاهی از مأخذ عقائد فاسده ایشان مبادرت بذکر فقرات مذکوره
کردیم *

اکنون مطلب صاحب کتاب را که در خصوص حکمت خدا آورد
 بفهمیم و نمیدانم این سخن را فهمیده نوشت و یا آنکه از روی سخنانی
 که از عوام اهل اسلام شنید در کتاب خود درج کرد *
 اینکه از حکمت خدا آگاه نمیتوان شد یا آنکه از حکمت الهیه
 نباید جستجو کرد از سخنان جاهلان است. و دانشمندان دانند که تکلیف
 ما بجز از فهمیدن اطوار حکمت و آثار ربوبیت خدای تعالی چیز دیگری نیست.
 خدای توانا انسان را در صورت خویش آفرید و او را بصورت
 صفات و اسماء خویش ساخت و مظهر جلال و جمال خویشش داشت.
 و قدرت و علم و حکمت خود را بوی عطا فرمود و منتهی بزرگ بر او نهاد *
 ❖ ومن یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا ❖

و مع ذلك اینگونه اعتذار در اعتقاد به تثلیث یا خود حلول و اتحاد
 ازل سبحانه مرد خردمند را شایسته نتواند بود. و چنانکه کفیم
 آتش پرستان و مانند آنها را راه اعتذار یا اینکه سخنان بی بنیان باز
 شود. و در آن صورت ناچاریم از اینکه هرگاه اهل تثلیث را موحد دانیم
 بت پرستان را نیز آفرین گوئیم و موحد شان شناسیم. و چون بدلائل
 عقلیه و نقلیه خود را بر تحسین و تصدیق آن طایفه راضی نتوانیم
 کرد لهذا اهل تثلیث را نیز در بیرون شارع توحید خواهیم دانست
 و کتب آنها را کتب الهامی نتوانیم گفت و اعتماد با آنگونه اسفار
 و رسائل نتوانیم جست *

پس باقی نماند از برای ما مگر تفحص در امر دین اسلام و کلام الهی
 بودن قرآن و تفحص از اینکه آیا اخبار پیغمبر آخر الزمان در بقیه این
 کتب آسمانی پیدا میشود یا نه. و آیا معجز و خارق عادتی از آن پیغمبر
 ظاهر گردید یا نه. اگر چه بعد از مطالعه صاحبان انصاف موازین
 و معیارهای سابقه این کتاب مستطاب را محتاج بمزید بیانات در این
 نامه نبودیم ولی برای اكمال نعمت و اتمام حجت بر اهل ایمان و انکار
 بقیه بیانات در مطالب مذکوره را در طی دومیزان دیگر چنانکه
 در صدر نامه وعده کردیم بسیاری خدای و امداد اولیا در غایت ایجاز

از دیوان مولانا خالد بغدادی

«قدس الله سرّه العزیز»

السلام ای چهره آت شمع شبستان وجود

السلام ای قامتت سرو بهارستان جود

السلام ای آنکه تا آرامگاهت شد زمین

هست خالك تیره را صد ناز بر چرخ کبود

السلام ای آنکه برتر پایه هر برتری

صد هزاران ساله راه از ساحت قربت فرود

السلام ای آنکه بر ظلمت نشینان عدم

از تو شد گنجینه نور عنایت را کشود

السلام ای آنکه بر کوری چشم بیدلان

گردد نعلین آت جواهر سرمه اهل شهود

السلام ای آنکه اعجازت یکی از صد هزار

برتر از گنجایش فسحنگه کفت و شنود

السلام ای آنکه پیش از خلق آدم سالها

روی در محراب آبرویت ملائیک در سجود

من گجا و حد تسلیم تو یا خیر الانام

از خداوند جهانانت باد هر دم صد سلام

﴿ بسمه ذی الکبریاء والعظمة ﴾

﴿ میزان چهارمین از میزان الموازین ﴾

در بیان بشارت توریة و انجیلیست در حق پیغمبر موعود که منتظر در میان جمله امم و قاطبة ملل بود. که پس از همه تخریفات و تباهیها که در آن کتب سماویہ کردند همین بقیة آنها بوضوح و آشکارای بعثت آن پیغمبر خدای را بنماید. و در طی این تعلیم و بشارت بمناسبت مقام بریان مطالب دیگر که ذکر آنها بردلهای پاک و روشنایی تواند بخشید اشارت خواهیم کرد. و این میزان نیز درده معیار قرار گرفت *

﴿ معیار نخستین ﴾

آین امتحان و اختبار که خدای را در حق هر قومی از اقوام و در باره هر گروهی از ملل جاری است اقتضا چنان کرد که عیسی مسیح کلمة الله را مانند آدم ابوالنشر علیهما السلام در بیرون از مقتضیات طبع و برخلاف ترتیب اسباب بر مسیبات ظاهریه بیافریند. و همچنانکه پدر ماری و واسطه پدر و مادر جسمانی آفرید عیسی را نیز بی پدر جسمانی ساخت و او را بعوث بر بنی اسرائیل فرمود و مأمور بر تعلیم و بشارت کرد. یعنی انکلیون را بروی فرستاد و روح القدس را مؤید و مسدد او داشت. و آنجناب آنچه را که مأمور بر آن بود از تبلیغ و ادای رسالت و بشارت بعمل آورد. و حواریان که صاحبان ولایت و تصرف و تدبیر در جهان بودند از برکت انفاس مسیحی تکمیل شدند

تا آنکه وقت رفتن عیسی از میان آن قوم رسید و هنگام اجرای آیین
 اختیار شد *

سر و حکمت امتحانات الهیه را که در هر قومی جاری بود و هست
 سابقا بنحو اجمال کفیم و کسائیکه جوایز مزید آگاهی از این
 حکمت‌های الهیه باشند مراجعت باهل آن کند . و این عبد قلیل
 البضاعة در سال هزار و دو صد و هفتادم هجری در رساله * مطالع
 الاشراف * خود که در مسائل دینی عربی العبارة نکاشتم این مطلب را
 مشروح داشتم . و در مکتوبات احمد سرهندی این سخن مشروح‌مبین است
 در این مختصرنامه تطویل و شرح و بسط را در این مطلب زاید می‌شمارم *
 آیین اجرای امتحان در هر قومی بمحو کلیت چنانست . که پیغمبر یا ولی
 که داعیان پراخ خدا و هادیان و مبشران و انداز کنندگان هستند
 پس از ایفای رسم دعوت و بشارت خود از میان قوم بیرون روند و اینجهان را
 بدروود کنند . تا آنکه ایمان آورندگان حقیقی از دروغی که بهواهای
 نفسانی و آرزوهای شخصانی و حب ریاسات از روی ریا ایمان
 آورده بودند تمیز یابند و مؤمنان امتحان شدگان که در آن حال غیبت
 هادیان در میان فتنه و حادثه بنبات قدم مستقیم باشند در مدارج کمال
 برتری جویند . و این گونه امتحانات واقع نتواند شد مگر بغیاب رئیس
 و هادی آن قوم *

* احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا وهم لا يفتنون *

پس از آنکه کلمه الله عیسی را موعود رفتن از میان امت رسید جمله
 و صیای خود را مکرر او موکدا برای تلامیذ و اصحاب خویش بیان کرد
 و از وقایع و فتنها که میبایستی بعد از او ظاهر گردد خبر داد و چنانکه
 در بقیه انجیل است و بزودی گفته خواهد شد بشارت پیغمبر آخر الزمان را
 بنحویکه آنجناب و کتاب نازل شده براو که تعلیم و بشارت بود
 میبایستی ظاهر کنند بعمل آوردند . و فرمودند که بعد از من مسیحان
 در و غکوی پیدا شده سخنان مرا تغییر داده اختلاف عظیم در میان امت
 من خواهند انداخت . و کلیات آنها را بهفتاد و دو فرقه متفرق خواهند

ساخت که جمله آنها در هلاکت است مگر بکفره که تابعان
شعون الصفا هستند *

در ❖ فصل دوم ❖ از رساله نایب شعون الصفا در حق معلمان
بعد از عیسی میگوید لکن در میان مردم پیغمبران دروغ گوی بودند
چنانکه در میان شما نیز معلمان دروغگوی خواهد آمد. خدایی را
که خریدار آنهاست نیز انکار کنند و عقائد باطله را که شایسته
لعنت باشد به پنهانی ادخال نمایند و بزودی برای خودشان هلاکت
آورند و جمعی تابع طریقه های مضرت آمیز آنها شوند و بسبب آنها
در خصوص راه حق بدکویا و اطالۀ لسان شود و از روی طمع بسختان
ساخته ❖ یعنی جمعی ❖ شماها را بجای متاع بگذارند یعنی
میخرند و میفروشند و تجارت میکنند و متاع تجارتی آنها شما
میباشید *

در ❖ رساله مذکوره ❖ در فصل سیم است مهلت دادن خدای را وسیله
خلاص خود دانید. چنانکه برادر مهربان ما پولوس نیز از روی حکمتی
که باو داده شده بود بشما نوشته است. همچنانکه در جمله نوشتهجات
او که در این مباحث نوشته است و در این مطالب مانیز چیزهایی هست
که فهمیدن آنها دشوار است. مردمان نادان بی ثبات همچنانکه در حق
کتابهای دیگر کردند آنها را نیز بطورهایی که داعی بر هلاکت
ایشان است تأویل کنند. اکنون شما ای دوستان این کارها را پیش
از وقت بدانید و حذر کنید که بسبب ضلالت بدکاران کراهی نیافته
از منانت خود باز ننمایید *

در ❖ فصل دوم ❖ مکاشفات یوحنا است از دروغگویافتن تور سولانی را
که میگفتند ما اهل رسالتیم و رسول نبودند و دروغگویی آنها را
با تمحان دانستی آگاه شدم *

تحریر و دست کاری در انجیل و کتمان اناجیل یعنی تعلیمات
و بشارت مسیحی و تغییرات و بدعتها که در آیین او گذاشته شد.
و اعمال و آداب آنجناب را که برای و قیاسات و تأویلات باطله برهم

زند همچنانکه بعضی از نمونه های آن را پیشتر بیان کردیم و از صوم و خسته و غسل و طلاق و مانند اینها نمونه آوریم جمله این امور در اندک زمانی بعد از رفع عیسی علیه السلام بعالم بالا در میان تابعان آنجناب واقع شد. تا آنکه کار بجایی رسید که حواریان او مقهور و محبوب شدند و دعوت کنندگان و معلمان در و غکوی همچنانکه مسیح خبر داده بود باسم مسیح و حواریان مسیح در اطراف واکاف ظاهر شده و هر چه خواستند کردند *

* مهرد رخشنده چو پنهان شود * شیره باز یگر میدان شود *
 و چون بشارت عظمی که آن کلمه الله مأمور بر تبلیغ آن بود مژده نزدیکی بعثت فخر کائنات بودی علیه الصلوٰه والسلام که از بد و زمان آدم انتظار آن خلاصه آفرینش را داشتند و بعضی از معلمان را بجز از ابطال اساس دین الهی و ایرات فساد و تباهی در روی زمین مقصودی نبود و چنان پنداشتندی که وعده مسیحی در ظهور آن نور قدیم ازلی در همان زمان نزدیک انجام خواهد شد. و بدین موجب همه همت خود شان را در اخفا و ابطال آن بشارت عظمی مصروف کردند و مع ذلك بعثت کثرت شهرت و شایع بودن این بشارت نتوانستند آنرا بکلی بردارند و نور حق را خاموش کنند *

* والله تم نوره ولو کره المشرکون *

صاحب کتاب اگر بچشم بصیرت و انصاف بیند خود حقیقت کار را مطابق بیانات مذکور تصدیق خواهد کرد و از اعتراض آوردن بر اسلامیان بآیت کریمه * مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد * اعتذار خواهد جست *

ای مؤلف در فصل اول از باب سیم کتابت کفتی که در هیچ صفحه وسطری از انجیل مضمون آیت مزبوره که دلالت بر بشارت عیسی بر پیغمبر آخر الزمان داشته باشد یافت نمی شود. و در این ضمن سخنانی که دور از شیوه ادب و از شیوه دانش است بمیان آوردی. نخست جواب آنگونه سخنان را از ما نخواه. مگر جواب مطلب را و بیان سخنی را

که گفتی چون مسیح خبر داده بود که بعد از او پیغمبران دروغگوی خواهند آمد این است که صاحب قرآن این آیت را آورد که نکویند او نیز از آن دروغگویان است *

نابیا همین عبارت پیغمبران را که از انجیل میگوید لفظاً و دلالتاً تغییر داده و تحریف کردی چنانکه عیسی و اوصیای او خبر داده اند و این خبر تا جهان هست ثابت خواهد بود . تا آنکه دولت الهیه ظاهر گردد . معلمان دروغگوی همواره در میان عیسویان در هر زمانی بلباسی ظاهر توانند شده که تحریفات نقطه و تا و بلیه مقصود خود شان را از پیش برند زیرا که همان علت و سبب که در این کار پیشینیان آنها را بود در اینها نیز بطریق اتم و اکمل خواهد بود *

مقصود عیسی را که در خصوص کمره کندگان بعد از خود خبر داد و مؤلف ما بدیگر عبارتش آورد از فصل سی دهم انجیل مرقس بفهمیم * عیسی علیه السلام که از خراب شدن بناهای بزرگ و مانند آنها در هنگامیکه از معبد بیرون آمد خبر میداد اصحاب از او پنهانی پرسیدند که این علامتها که ظاهر خواهد شد عیسی شروع بجواب کرد که حذر کنید شما را کسی کمره نکند زیرا که بسیاری بعنوان مسیحی میآیند و بنام من کسان بسیاری را کمره کند *

عبارتی را که صاحب کتاب بعیسی منسوب داشت که گفت بعد از من پیغمبران دروغگوی خواهند آمد همان است که نکارش یافت . و مؤلف آنرا تحریف کرد و پنداشت که اسلامیان بروایت و نقل او اعتماد کنند و اعتقاد آورند . و الحاصل معلمان و دعوت کنندگان دروغین بعد از مسیح ظاهر شدند و در ابطال دین خدا کوشیدند و چهره شاهد مقصود حقیقی را در پردهٔ اخفا گذاشتند . و دوست ندارم که باسم و رسم آنها تصریح کنم ورنه تعصب جاهلانه طرف مقابل را بتخریک آرم . که این نامه بدست جاهل متعصب نیز تواند رسید . و اگر پیغمبران دروغگوی نیز بآن معلمان بگویم باصطلاح خودشان خواهد بود *

* مبشر بر رسول یأتی من بعدی اسمه احمد *

ای صاحب کتب بعد از بیانات راستین که در وقوع تحریفات در کتب سماویه و ظهور معلمان و داعیان در و عکوی بعد از عیسی علیه السلام و برداشته شدن انجیل حقیقی از میان عیسویان بجهت حدوث اسباب و علل در ظاهر و باطن گفته شد اسلامیان را با اعتراض خود در خصوص آیت کریمه که خبر از بشارت عیسی میدهد بلفظ نتوان انداخت باینکه اعتراض شما در این مطلب گذشته از حد فیات و تحریفات از جهات دیگر نیز مرد و داست *

﴿ اولاً ﴾ مقصود از آیت کریمه اشارت بر بشارت دادن عیسی از پیغمبر موعود در زبان جمله انبیا است چنانکه بزودی تفصیل این بشارت را در بقیه کتب سماویه خواهی شنید . و لازم نگرفته است که این بشارت را بلفظ قرآنی در انجیل پیدا کنیم حال آنکه در انجیل اصل بلفظه مکتوب است *

﴿ ثانیاً ﴾ مدلول آیت قرآنی آگاهی دادن از بشارت پیغمبر آخر الزمان است بلفظ عیسی علی نبینا و علیه السلام نه مندرج بودن آن در انجیل حاضر شما بعبارت مخصوصه که فرمودند عیسی بشارت میداد با آمدن پیغمبری که نام پالک او احمد است و نگفتند در انجیل باین عبارت نوشته شد که مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد فرموده مکتوباً فی الانجیل بعثه نبی اسمه احمد . و پس از آنکه وضع زمان بعثت عیسی علیه السلام و عناد و انکار ملت بنی اسرائیل و قوعات بعد از آن جناب و پنهان شدن اوصیای حقیقی و کلمات و بشارت او بنحویکه علی الاجمال گفته شد معلوم گردید اینگونه اعتراضات را که از امثال صاحب کتاب ظاهر میشود محل و وقعی نتواند بود *

حقیقت دین اسلام با وجود حجه و برهانی مانند قرآن و بیاناتی که اسلامیان را از روی حق و صواب در دست است و استواری قوانین شرع و ناموسی که از جانب آن مفسر پیغمبران تأسیس شده است حاجتی بذکر دلائل و شواهد دیگر از خارج نخواهد داشت مگر آنکه برای مزید بیان و تمام کردن حجت بر منکران يك جمله از آیات و فقرات انجیل

وتوریه و سایر دلائل و براهین را چنانکه وعده کردیم در طی این اوراق
 یساری خدای خواهیم آورد *

اهل کتاب بشارات وارده در این بقیه کتب آسمانی را که در حق
 پیغمبر موعود و منتظر است بخوبی میدانند ولی بعزت زبون بودن دلهای
 آنوده ایشان از سلطان جهل و عناد چنانکه عیسی خبر داد راه تأویل
 و بهانه جوئی را در کلمات الهیه پیدا کنند . و پس از علم و آگاهی
 از حقایق امور انکار و جحود آورند . چنانکه یهودان در حق مسیح
 و بشارت های وارده در مسیح و در معجزات ظاهره از مسیح و در اعمال
 و رفتارهای مسیح کردند و همچنانکه صاحب کتاب از روی بی شرمی به
 تبعیت کفار عرب نسبت جنون و صرع العیاذ بالله بر آنچنان پیغمبر
 عظیم الشان داد مسیح و یحیی را بجنون منسوب داشتند *

افسوس بر آنگونه دینداری باد . ای صاحب تألیف در انجیل خودت
 از یهودان و منکران نشنیدی که گفتند رئیس شیطانها با مسیح
 همراه است و هر چه میکند بدستیاری او میکنند . و در حق
 یحیی نیز مانند این سخن را نشنیدی و تبعیت بر یهودان را بر خود تنک
 ندانستی ؟ *

﴿ معیار دوم ﴾

آیات کتاب موسی را که آنرا توریه مثنی گفته اند در معیار ششم از میزان
 سیمین بمناسبت از سخن آوردیم . و معلوم کردیم که آیات مزبوره در حق
 بشارت از پیغمبر موعود است و دلالتی بمسیح نتواند داشت ولی صاحب
 کتاب در فصل اول از کتاب سیم گامش خود کتبهها در تأویل آیات
 مزبوره میکند . و لفظ برادر را که در توریه گفت از برادران بنی اسرائیل
 پیغمبری بصفات و علامات معلومه مبعوث کنم می خواهد تأویل کند
 که اهل ذوق و ادراک در جرح و تعدیل آنگونه تأویل که در لفظ برادران
 کرده است محتاج به بیانی دیگر نیستند . و بالبدیهه برادر یکقوم

طایفه دیگری است که از یک پدر جدا شده اند چنانکه این معنی در حق نسل اسماعیل و اسحق که از ابراهیم علی نبینا وعلیهم السلام متولد شدند و بنی اسرائیل با اسحق و عرب با اسماعیل منسوب گردیدند واضحست .

این دو طایفه عظیمه برادرند و در کتاب موسی است که بکلیم خویش میفرماید خدای پروردگار تو از میان برادرانت پیغمبری را مانند تو مبعوث خواهد کرد و در آیت * ۱۵ * از کتاب مزبور از فصل هجدهم است که خدا فرمود * از برای آنها پیغمبری را مانند تو از میان برادران ایشان مبعوث خواهم کرد * و بیان دلالت این کلمات را بر پیغمبر موعود و راست نیامدن آنها در حق عیسی خصوصا بمعتقدات عیسویان که در آنجناب دارند در معیار مذکور آوردم * در صفحه * ۱۷۹ * میزان الحق پر و تستانی که در بیان این آیات بسخن پرداخت میگوید . ثانیاً از آیات توریة آشکار و مثبت میگردد که پیغمبر وعده شده بنی اسرائیل یعنی آن ذریه وعده شده ب ابراهیم که بسبب وی همه طوایف عالم برکت خواهند یافت از نسل اسحق و یعقوب مبعوث خواهد شدنه اینکه از نسل اسماعیل . و آیاتی در اینجا آورده است که هرگز دلالت بر مدعای او نتواند داشت * خدا ب ابراهیم فرمود سخن ساره رادر خصوص هاجر بشنو و آنها را بدیار غربت بفرست و از ساره باین سخن ناخشنود مباش ذریت تو از نسل اسحق نیز خوانده میشود * خدا با اسحق نیز وعده داد که از ذریت تو زمین برکت خواهد یافت هیچ تنافی و تناقض با وعده مخصوصه الهیه که در حق اسماعیل و ذریت او داشت ظاهر نتواند کرد . و اگر عیسی پرستان و مدعیان عیسی پرستی بانصاف و ادراک یش آیند و کوش کنند مطلب بغایت روشن است و لکن . حب الشیء یعنی و یصم * چون اساس سخن را بقدر امکان باختصار گذاشتیم در میان این مطلب و وعده برکت روی زمین که ب ابراهیم و ذریت آنجناب داده شد از همین توریة بقدر کفایت اهل دانش و بصیرت خواهیم آورد . و خواهیم نمود که وعده مخصوصه خدای در نسل اسماعیل علیه السلام

چگونه بوده است و در همین بقیه توریة در تصریح بر مطلب اسلامیان چه بگذاشته اند *

سخنی در بیرون از مقام گفتگو بنظم رسید در اینجا بیاوریم تا آنکه مدعیان دینداری را اسباب ترك تعصب جاهلانه گردد و راه حقیقی الهی را پیدا کنند *

الهام و کلام الهی نه چنان است که هر صاحب سواد بی که از خواندن و نوشتن الفاظ و لغات آگاهی دارد از معانی لطیفه و کلمات و اشارات دقیقه و اسرار و نکات غیر محدود آن الهامات اطلاع تواند جست . و پیشتر کتیم که اثر مشابهه صفت مؤثر است و میان مدرک و مدرک وجه مناسبت لازم است *

کلام خدای مانند انسان است اگر کسی حقیقت انسان را فهمید و وحی و کلام الهی را نیز تواند فهمید خصوصاً که آن کلام تغییر نیافته و مکدر نشده باشد . مانند مسیح علیه السلام که از او از روی آنچه در ظاهر بعقول و افهام ناقصه و فاسره میفهمیدند سخن میگفتند و تا اکنون نیز میگویند و مقام حقیقی او را احدی از امثال ماها نتواند فهمید . پس کلام الهی را حواس الهیه میخواهد که بفهمد و باین کوش حیوانی نمیتوانش بشنوی *

بدان که اولاد ابراهیم و اسماعیل و اسحاق شدن گذشته از اینکه در عالم جسمانیات و توالد و تناسل بشری امریست عظیم و سری است کریم . و پایی اعراق و اصالت نسب کاری است لازم الاعتسا . لکن نه چنان است که این مطلب را قانون کلی بر خود قرار دهیم . یا آنکه خدای را مجبور بطوری غیر از طور معروف خود مان دانیم . و گوئیم که زید باید از نسل عمرو باشد تا حکم فلانی در حق او جاری گردد . که اینگونه ملاحظیات در خدای توانا جاری نتواند بود . و کسی را در آنحضرت جای اعتراض نتواند شد . بعلت اینکه بی اطلاعی ما و امثال ما از اسرار و حقایق امور آشکار است *

﴿ در فصل سیم انجیل متی است ﴾ که در پیش خودتان نکویید

و تصور نکنید که پدر ما ابراهیم هست زیرا که من بشما میگویم خدا از این
 سنگها نیز برای ابراهیم اولاد حاصل تواند کرد *
 * در انجیل لوقا است * اکنون میوه ها را بثمر شایستگی بتوبه
 بیاورید خود بخود نکوید پدر ما ابراهیم هست زیرا که من بشما میگویم
 خدای از این سنگها نیز برای ابراهیم اولاد تواند آورد *
 ای مؤلف بنص توریة کسانی که عهد ابدی خدا را برداشتند از نسل ابراهیم
 منقرض و ابرتر خواهند بود و ابراهیم و اولاد حقیقی ابراهیم از باطل
 کنندگان عهد و میثاق خدای بیزارند . اگر محبت خدا را در دل دارید
 و از عصیان برا و ترسناک هستید در کار دین بصیرت جوید و حقیقت را
 یابید . و اگر بخیال باطل بگویید مابلفظ عیسی و انجیل ایمان آوردیم و عیسی
 ما را نجات خواهد داد و ما را راهی خواهد بخشید حاشا که عیسی خرسندی
 از شما و از عقاید و اعمال شما داشته باشد یا آنکه شما را بشناسد و قبول کند .
 همین آیاتی را که میگوی در اختصاص برکت آنها بر نسل اسحق است
 آوردی و گفتی که دعوی محمد بن باطل است . آیادر ذیل عهد
 ابدی الهی که ابراهیم و نسل ابراهیم را مأمور بخته داشت و باطل کننده
 آرا ابرتر خوانند مذکور نساخت . مگر شما را هیچ ربطی در لحن
 کلام نیست ؟ *

از آیات همان فصل هفدهم کتاب نخستین موسی برای تو بیاورم
 که وعده مخصوصه خدای را در حق نسل اسماعیل یکقدری بدانی *
 * در معیار هفتم از میزان سیم * عبارات توریة را شنیدی
 و وعده خدای را با ابراهیم در خصوص برکت یافتن جهان بذریت
 او و ظاهر شدن سرورها از نسل اودا نستی . آغاز سخن را از آنجا بگیر
 و استواری امر میثاق ابدی را در خصوص خسته معلوم نمای و در ذیل
 آن بشارت الهیه را بذریت اسماعیل در یافته پایه بیان مؤلف را
 در مخصوص کردن مبارک شدن زمین بذریت اسحق مشاهده کن *
 * در آیت هفدهم فصل تکوین المخلوقات از توریة است * ابراهیم
 بخدای گفت همانا اسماعیل در حضرت تو زنده گانی کناد . و این سخن

ابراهیم علیه السلام پس از ورود خطاب الهی درباره تولد اسحق شد . و از لحن کلام خصوصاً بقرینه لفظ همان یا همانا اسماعیل در حضرت توزند گانی نکاد روشن است که مقدمات بشارات و تولید اُممیت ها از ابراهیم در میان او و خدای تعالی معهود بوده است زیرا که خدای تعالی در بشارت از اسحق این سخن را گفت و در جواب ابراهیم از تولد اسحق و ثبوت عهد و میثاق در او و در ذریه او خبر داده و فرمود ﴿ واز برای اسماعیل نیز ترا پذیرم اینک او را مبارک خواهم کرد و برکت خواهم داد و او را عظیم خواهم نمود و او را بغایت بسیار خواهم ساخت ﴾ دوازده فرزند ﴿ از او تولید خواهم کرد و او را صاحب امت عظیمه خواهم نمود ﴾ و پس از این مکالمات شروع میکند به بیان جاری کردن ابراهیم علیه السلام عهد خسته را که میثاق ابدی بود و این همه بشارات در حق اسماعیل و اسحق در ذیل آن تعاهد واقع گردید . و ابراهیم نود و نه سال داشت که بدست خویش خود را خسته کرد و جمله اولاد خود را در آن روز در طبق امر دائمی که از جانب خدا صادر شد مخنون ساخت *

الحاصل قبیله ها ﴿ از دوازده فرزند ﴾ که خدای تعالی در مقام منت ابراهیم در ضمن بشارات الهیه و وعده مبارک شدن زمین بذریه بر ابراهیم مخصوص بذكر فرمود همانا ﴿ دوازده فرزند ﴾ که صاحبان قبائل مختلفه بودند

شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار
که اگر خار و اگر گل همه پرورده تست

اکنون اگر اهل کتاب را نصفت همراه باشد آیات مزبوره توریة را خصوصاً بقرینة بشارت عظمی که در خصوص ذریت اسماعیل بودن امیرها از نسل ابوی تاویل و توجیه صریحة الدلالة در حق پیغمبر موعود خواهند دید . و از تقلید جاهلانه بر برادران پروتستانی گذشته و برادران بنی اسرائیل را همان ذریت اسماعیل دانسته مبارک شدن زمین را در هر دو نسل از اولاد ابراهیم خواهند شناخت . و پیغمبر مانند موسی را بصفت معلومه که یکی بودن کلام الهی از زبان او است چنانکه سابقاً کتیم بجز از آن مظهر کلام الهی که تمامی احکام و شرایع را بدرجه کمال رساند و خداشناسی را در جهان ثابت الیاس داشت نخواهند دانست *

آیاتی را که در اختصاص برکت یافتن زمین بذریت اسحق در تاویل عبارات توریة در صفحه * ۱۸۹ * کتاب میزان الحق پروتستانی آورد پس از مطالعه بیانات حقایقه که شنیدی بر فرض صحت آن آیاتی که از انجیل معلوم الحال است بخوبی خواهی دانست . که هرگز آن آیات دلالتی بر مدعای او ندارد و همه استدلالات صاحب کتاب مزبور در اینجا مانند دیگر سخنان او سقیم و غیر مستقیم است . که از جمله آنها سخنی است که از قول عیسی گفت که * اگر موسی را قبول میکردید مرا نیز قبول مینمودید بعلم اینکه او در حق من نوشت * و از این سخن میکوید که برکت موعوده در ذریت ابراهیم منحصر بعیسی است و پیغمبری که بموسی گفته شد خواهد آمد عیسی است . و در عدم دلالت آن سخن بر این مطلب صاحبان انصاف نیاز مند تأمل نخواهند بود . نوشتن موسی در حق عیسی اگر انحصار باین آیات توریة داشت پس حق بجانب یهودان است که او را انکار از روی صواب کرده اند . پس عیسی را اقل پیغمبر گویند که مطابق بالفظ توریة باشد و جواب یکجمله از اعتراضات یهودان را بتوانند داد *

جای حیرت و افسوس این است که باین تفصیل سخنان بی اساس خود هیچ آزمی نکرده و میکوید . پس دعوی محمدیان

باطل شد و در آن مقام سخنان جاهلانه که شایسته احوال برادران
 او تواند بود مندرج ساخت . و چون دانشمندان را ایراد آنگونه
 سخنان نشاید از جواب بر او گذشتیم *
 ﴿ ولولا الشعر للعلماء یزری ﴾ * لکنک الیوم اشعر من لیبید ﴿

﴿ معیار سیم ﴾

کوش ادراک خود را باز کن عقائد موهومه را آنچه بر آن مألوف
 و مأتوسی . همه را از دل خود موقف دور نمای . مشاعر خود را
 برای فهمیدن سخنان راست من در نزد من بعاریت بگذار . و پس
 از نیل مقصود که رسیدن بمقام ادراک و فهم سخنان است در نظرگاه
 خدای با اختیار خویش راه پیمای *

از بشارات بقیه کتب آسمانی که در نسخه های موجوده در نزد طوایف
 ملل از اهل کتاب در حق پیغمبر آخر الزمان است در اینجا بیاوریم .
 و میزان پروتستانی را بمیزان راستین حقیقت شناسی بسنجیم . و پس
 از اقامت بینات و راهمائی طالبان دین حقیقی ایشان را در قبول و انکار
 بر مکافات و جزا از جانب خدای محول داریم *

نخست از بشاراتی که در خصوص بعثت خاتم انبیا و قیام سرور کائنات
 علیه الصلوة والسلام در توریة و انجیل وارد است بطریق اجمال بیان
 کنیم . و در این معیار از لزوم برخواستن آن رحمت کلیه الهیه
 باشمشیر و مستقیم شدن دین خدای بسیف قاطع و حسام غالب که در دست
 یداللهی بود بیاری خدای سخن گویم *

خدای جهان را چنانکه بصفات رحمت و رأفت و عطوفت موصوف
 دانیم صفات قهر و غضب و انتقام را نیز در آن حضرت اعتراف
 خواهیم داشت . و گذشته از دلائل ضروریه که در این سخن عقلا
 وارد است کتب سماویه را بر تصدیق این مطلب ککواه راستین
 خواهیم دانست *

آنرا صفات قهر و غضب خدای در هر زمانی بطورهای کونا کون
 در حق اقوام و ملل بظهور آمد تاریخ شناسان جهان از تفصیل این

آگاهی بشایسته دارند *

✽ شعون الصفا ✽ در انجیل یعنی درنامه دویم نوشت که لکن اینها طبعی ادراک بوده مانند حیواناتی که برای کشته شدن آفریده شده اند گرفتار شده بجهت فساد خود شان که ذم و قدح میکنند کارهایی را که بر آن جاهل هستند هلاک خواهند شد *

خدای قهار منتقم از کسبیده شدن شمشیرها بامراو و هلاک نمودن حیواناتی که برای کشته شدن هستند باک نکند و در کتب سماوی به شواهد این سخن بسیار است *

✽ در آیات فصل سی و دویم از توریة مثنی است ✽

انا هو الذی انا و لیس معی اله غیر من زنده کنم و بمراتم و میزنم و میبکنم کسی را از دست من رهایی نیست دست خود را بردارم و گویم که حی ابدی منم . اگر شمشیر برهنه خود را پیدا کنم و بازوی من بحکم برسد از دشمنان انتقام خواهم گرفت اعدای خود را مکافات خواهم داد پیکانهای خود را مست از خون کنم . شمشیر من گوشت خواهد خورد و از خون کشتگان و اسیران و سرهای سروران دشمنان خواهد آشامید *

✽ در فصل بیست و ششم سفر لاویان از توریة است ✽ بردشمنان غالب خواهید شد و از شمشیرهای شما در پیش روی شما بیفتند و پنج کس از شما صد کس را غالب شود و صد کس از شما ده هزار کس را مغلوب سازد تا دشمنان شما در پیش روی شما بیفتند ✽ در فصل دهم انجیل مثنی است ✽

کان نکنید که من برای گذاشتن صلح در روی زمین آمدم بل برای فرستاده شدن شمشیر آمدم *

در میزان نخستین از این کتاب مستطاب گفته شد که انسان حقیقی آنکه نتیجه ایجاد جهان است و مقصود بالذات صانع حکیم تعالی شاه غیر این انسان ترابی و جادی است و عظم و اعتبار این قالب بشری بظهوریت و حاملیت آن نور اعظم است که هیکل اسماء و صفات خدایی است و کرنه این جسد خاکی را در صورت دوری از آن عالم

پای هباونی بها باید دانست *
 طوایف جهان در نظر الهی هرگز شان و عظمی نتواند داشت
 مگر آنکه مبادی عالیه را حکایت کنند و روح انسانی را باخود
 همراه آورند *

﴿ در فصل چهلم از کتاب اشعیا است ﴾ طوایف در نظرش لاشیء
 بل از لاشیء کمتر و در نزد او ناچیز معدود شوند *
 سرپای این جهان بمنزله انسانی است که بنی آدم از جمله اعضای
 آن انسان است. و همچنینکه انسان جزو راسها و علتها پیدا کردد
 انسان جهانی را نیز امراض و اعراض پدید آید . که خدای حکیم
 انبیا و اولیا را در هر زمانی باقتضای آن زمان بمعالجات آنها
 بکار د . و چون علت شفا قلوب که بیک عضوی از اعضا عارض
 شود طبیب حاذق در محافطت حیات انسان محتاج به بریدن عضو
 مذکور کردد و ناچار از قطع آن شود . تا آنکه آن انسان
 مکرم را از مرگ رهایی دهد و نکند ارد سرایت بجمله اعضا کرده
 هلاکش سازد *

سیرت جنک و نفرین و هلاک ساختن اقوام در انبیا عظام جاری بود .
 و چون اقوام را در اطوار انکار ثابت و راسخ میافتند و میدیدند
 که از آیات و معجزات متنبه نشدند ناچار میشدند از اینکه بپرا آنها نفرین
 آورند و بقیه و انتقام الهی آنها را مبتلا دارند که دیگر اقوام را
 موجب عبرت و اسباب هدایت کردد که منکران را بجز از هلاک چاره
 در اصلاح نیست . و بسبب مردن دلهای ایشان حامل آثار الهیه
 نتوانند شد و مقصود الهی از ساختن آن قالب جسمانی بعمل نیاید .
 و یا آنکه بامر خدای شمشیری کشیدند و بر آنها می نهادند و جنک
 میکردند و شوکت باطل را می شکستند که دین الهی باعمال نشود و راه
 خدا شناسی از میان نرود . چنانکه موسی کلیم خدای باعالمه کرد .
 و جنک کردن موسی و پس از او جنک کردن یوشع بن نون معروفست

و مشهور . و در توریة و در کتب تواریخ مزبور است
و مسطور *

﴿ در کتاب ناحوم از توریة است ﴾

خدای غیور و منتقم او است خدای منتقم و غضبناک است خدای
از دشمنان خویش انتقام کشد غضب خود را بر دشمنان جاری
کند خدای در غضب متأنی و در قوت عظیم و بزرگست *
﴿ در فصل نهم کتاب اشعیا است ﴾ جنک جنک . آوران باهنکامه
نزدیک شد لباسها خون آلود شوند پس از آن غذای آتش شده
بسوزند . زیرا که برای ماملودی بوجود آید و بر ما داده میشود
که سلطنت در عقب او است و نام او ﴿ عجیب و ناصح و جبار
و رب الابدیه و سلام و سلطان ﴾ است . از دیاد سلام و سلطنت
بر روی تخت و ملک او بلانهایت خواهد بود . غیرت خدای
آزرا از کنون تا ابد الابد پایدار و برقرار خواهد داشت *

پس ای صاحب کتاب از شمشر خاتم پیغمبران که بامر خدای کشیده
شد هیچ استعجاب مکن . و از روی هوشیاری وضع زمان
برخواستن آن ناصح جبار را که از دیاد سلام و سلطنت پر بالای تختگاه
عدالت الهیه که مسند شریعت او است بلانهایت خواهد بود بدستی
ملاحظه نمای . و غلبه جهل و نادانی و تراکم ظلمات و کدورتها
و شیوع آیین بت پرستی و تضییع دین و شریعت خدایی و ظهور
بدعتها که در دین حق گذاشته شده بود همه را بالا طرف
نصورت کن . و شریعت و بعثت آن خاتم پیغمبران را عمومی بدان
بطوریکه میبایست حکم او در اقطار جهان جاری گردد و جزیرهها
منتظر شریعت او شوند . پس آیا لازم نبود که آن ظلمتها را
بردارد و ابرهای تاریک را که بر روی خورشید دین الهی بودند به
بروق شمشر قاطع مرتفع سازد . و بنیان بت پرستی را براندازد .
صیت توحید و خداشناسی را بلند آواز کند آیا لازم نبود بنحویکه
عیسی بشارت داد آن قالبها را مانند کوزه های کوزه کر بشکند

و کوزه‌ها بطرز نوین بسازد . و با شمشیر آهنین حکومت کند .
 حکم ابدی را در جهان بگذارد . آیا لازم نبود که عضو شفا قلوبی را
 بریده انسان شریعت را از هلاکت و تباهی محفوظ دارد ؟ *
 ای صاحب کتاب منصفانه جواب بپار . در چنان حالی اگر آن
 هادی مطلق سکوت میکردی و رسم دعوت را مانند دیگر پیغمبران
 که جنک نکردند مینهادی حال جهالت جهان و شیوع آیین
 بت پرستی که در ششصد سال بعد از عیسی با آن درجه رسید تا کنون
 بکجایی انجامید با آنکه این کار امری بود موعود و اراده بود از جانب
 خدای مبرم چنانکه بزودی خواهی دانست *

راست است اگر آن هادی مطلق مبنای کار خود را تنها بشمشیر
 میکذاشت و نبوت مطلقه خود را بشمشیر تنها جاری میکرد سخنان
 اهل انکار را جای تصدیق توانستی بود . لکن پس از آنکه معجزات
 باهرات آورد و از جنس حروف و کلمات که در زبانها بهر گونه
 ترکیب و لغات تألیف میشد و در آن روز فصاحت کلام عرب را
 مایهٔ مفخرت بود . سخنی از جانب خدای آورد که شامل بر جوامع
 کلم و حاوی احکام و اسرار و مین اطوار کائنات و مکونات بود .
 و آن کلام را بنظمی مغایر نظم و نثر و ترتیبی بیرون از اسلوب کلمات
 آن قوم ظاهر کرد . و متحدی نمود و گفت این کلام خداست
 و اگر شکی دارید یکسوره از مانند آن را بیاورید . پس انکار
 کردند و بعادت پدران خویش در عناد اصرار نمودند . و اذیتها
 و آزارها را در حق او روا دیدند . بحدی که فرمود * ما اودی
 نبی مثل ما اودیت * و مع هذا بشیوه فقر و مسکنت زقنار نمود و فرمود
 * انا المسکین جائس المسکین . والفقر فخری و به افتخر * و با امر
 خدای فرمودند * ما کنت بدعا من الرسل * تا آنکه بت پرستان
 و مخالفان دین حقیقی و صاحبان هواهای نفسانی که بظاهر ایمان
 موسی و عیسی داشتند شرم نکرده و انصافی ننموده اقرار نیاوردند

و کار بجایی رسید که در وطن خویش و در میان آن قوم نتوانست
اقامت کند و از آنجا هجرت فرمود در آنجا نیز آسوده نکذا شدند تا
آنکه حکم الهی را وقت اجراء سید و کار منجر بجهاد و استعمال قوه
جبریه شد . و بامر خدای غضبناک هلاک کننده فرعون و شداد .
و از پای در آورنده قوم ثمود و عاد . شمشیر انتقام را بر آنها نهاد .
و آیت قهاریت الهی را بر ایشان ظاهر کرد *

﴿ فلما آسفونا انتقمنا ﴾

﴿ لطف حق با تو مداراها کند ﴾

﴿ چونکه از حد بگذری رسوا کند ﴾

نه چنان است که بضرب شمشیر و طعن پیکان و سنان هر کسی را
که بر او دست میافت در قبول اسلام و ایمانش مجبور سازد که خود
از جانب خدای میفرمود ﴿ لا اكره في الدين ﴾ بل بسیاری از آنها را
در پند رفتن دین و در دادن فدیة و جزیه مخیر میداشت *

چون آن هادی مطلق را از حکم شمشیر باقتضای زمان بعثت شکستن
شوکت باطل و اعلاء کلمه حق مقصود بود و این مقصود در اندک
زمانی بنخواست خدای دست داد . و رشد و راستکاری از غی
و کراهی تبیین گرفت . و لازم بود بر جهان نیان معنی خضوع
و انکسار را بنخواست اکل نیز بفهماند و آنها را آگاه سازد از مقصود
حقیقی خود که مغایر بود با شمشیر کشی که مقصود بالتبع و مطلوب بالعرض

بودی . از دیوان مولانا خالد بغدادی

«قدس الله تعالى روحه العزيز»

عجایب نشئه زین دامن گھسار می آید

تو گوئی بانسیم صبح بوی یار می آید

ز خاگش یافت تسکین زخمهای سینه ریشم

تعالی الله چسان از مشک این کزدار می آید

نشانی از هلالِ عیدِ وصلِ دوستِ می بخشد
 هر آن نقشِ زِسمّ تو سنِ رهوارِ می آید

نمی دانم از کجا می آید اما اینقدر دانم
 دمادم نَفَخهای طَبْلَه عَطّارِ می آید

علامتهای روز و شبِ بکلی از میان برخواست
 ز بس نگسسته از هم پرتو انوارِ می آید

اگر نه جای آن سَر حلقه مشکین غزالان است
 چرا زین خاك بوی نافع تاتارِ می آید

بلی این جلوگاهِ دلربای عالم آشوبست
 که تصویرِ نظیرش بر خردِ دشوارِ می آید

بهر ساحتِ دمی آن مایه جانِ جلوه گر گردد
 ز خاکش تا بمحشر نُکته گلزارِ می آید

نشانی از کفِ پایش بهر منزل که شد پیدا
 آزان جاسرمه چشم اولوالابصارِ می آید

همه آزاد سزوان بندۀ بالای او گردند
 خیرامان چون بقزم جلوه دز رفتارِ می آید

نگینِ خاتمِ جم شد مرا هر دانه سُرخ
 ز شوقِ لعلِ او آزدیده خونبارِ می آید

دلا هشیار باش از پرتو حسنِ آرن اینجا
 تجلیها دمادم بر دلِ هشیارِ می آید

به بیداریم دادند آنچه در خوابش نمیدیدم
 سعادتِ بین مرا کز دولتِ بیدارِ می آید

سُخْنُ سَرْبَسْتَه تَا كُنِي بَانَسِيمِ صُبْحِدَمْ خَالِد

شمیمِ خَاكِ كَوِي اِحْمِدِ مَخْتَارِ مِي آید

آمینِ (لی مع الله) مَخْرَمِ اَسْرَارِ (ما اوحی)

زَهی و صفش که گویم برتر از پندارِ مِ آید

شَهی تَخْتِ لَعْمُرْكَ شَهسوارِ عَرَصِه لَوْلَاك

مُجَلَّدْ هَا ثَنَائِش زِیَزِدِ دَا دَارِ مِ آید

زِیْمِنِ پَایِ بوسش فَرَشِ رَا بَرِ عَرَشِ تَفْضیلِ اسْت

سُعُودِ نَحْسِ رَا اِنْكَارِ دَرِ اَنْكَارِ مِ آید

زِ اَیْوَانِ جَلَالِش بَرِ صُفُوفِ زَائِرَانِ قُدْس

صَدَايِ دُورِ شُودُورِ اَزِ دَرُودِ دِیوَارِ مِ آید

زَهی آیوانکه گمتر بنده گانِ آستانِ او

ز شاهنشاهی روی زمینش عارِ مِ آید

ز زیرین پایه آس شهبازِ فِکَرْتِ تا فِرَازِ عَرَش

بِمَقْصَدِ نَارِ سِیدِه خُونِش از مِنْقَارِ مِ آید

جُنُونِ دَوْرَه دارد چَرُخُ از سَوْدَايِ پَابُوسَش

ازین مَعْنی چنین در گَرْدِشِ دَوَارِ مِ آید

گَرِزِ اَهْلِ عِناَدَمْ دَرِ رَهْشِ خَارِیِ خَلْدِ بَرْدِل

کجا گُلچینِ زِ خَارِ کَلَشْتِشِ اَزَارِ مِ آید

مِرَاتاتاری از گیسوی طَرَارِشِ بَچَنُكِ افْتَد

کجا هر گِزِ سَخْنِ از نَافَه تاتارِ مِ آید

زهی شاهی که ناید غیرِ اندر رِشْتَه وَصَفْش

زِ گَنجِ عَرَشِ اعْظَمِ هَر دُری شَهوَارِ مِ آید

دهد یکتاره مُویش رِشته تشبیه را از کَف
به نَعْتش چون کمالِ حُسنِ دَرُ اشعارِ می آید

ثَنایش از خِرَدِ دَرُ تَنکِنایِ امتناعِ اُفتاد
مَعاذِ الله جِسانِ از عَقْلِ اینمقدارِ می آید

بُودِ از آفرینش آفرینش بادِ پَیمایی
هَمینِ جانِ آفرینِ از عَهْدِ اینِ کارِ می آید

جهانرا میتوان دَرُ دانه خشخاش جا کردن
وَلی مَدَحش کجا در حَیْرِ گفتارِ می آید

کسی کُوهرِ دُو عالمِ زُوبِیْلِکِ انتظامِ آمد
چِه سُوذِ آرگویمش بر سَرورانِ سردارِ می آید

زِ اسرارِ دَرُ وِشش جبرئیلِ آگه نخواهد شد
زِ بهرِ شَقِّ صَدَرش گَزَدِ می صَدبارِ می آید

درین مَوسِمِ بیابانِ طی مَکُنِ بیهوده آئی حاجی
که بیتِ الله بَطَوفِ رَوضه دِلدارِ می آید

بیامرز و گریمی کَز وجودِ فائِضِ الجودش
دُرُ از دریا گَهز از خاره گُل از خارِ می آید

نیایی غنچه لَب از تبسمِ بازِ ناکرده
اگر از حُسنِ خَلَقش بحثِ در گلزارِ می آید

بِحُسنِ التفاتش میتوان رستنِ دَرُ آن رُوزی
که از گردنِ فرازانِ نالهایِ زارِ می آید

گاهی مَه نیمه میگردد ز اعجازِ سَرانگشتش
گاهی بَرُ تَشنگانِ از بیخِ او آنهارِ می آید

سخن با مشک چین از چین کیسویش خطا باشد
 که این هرخته را مرهم و زان آزار می آید

نه تنها آهوی وحشی بتصدیقش زبان بکُشاد
 زسنگ خاره بزاعجاز او اقرار می آید

باندک مدتی رفت و پیامد بازراهی را
 که برپیک خرد پیمودنش دُشوار می آید

ملائک تابسدره صف کشیده در سر راهش
 بشارت گوی و بین هم سید مختار می آید

اگر بز مشتری خورشید رویش جلوه گر گردد
 مه کنعان ینقد جان سوی بازار می آید

زهجرش چوب مینالید زار و تونمی میری
 اگر مردی ترا زین زندگانی عار می آید

گهی دادست نسبت قدو رخسارش بسر وکل
 خرد شرمنده این فکرناهموار می آید

اگر از بهر گویی پرتوی از انوار او باشد
 و راز گل قطره خوی زان گل رخسار می آید

بوذ یک جذبه از عشق وی پرتو آرزویش
 نیاز از بی دلان و ناز از دلداری می آید

ازو خیزد تجلی از درخت وادی ایمن
 و زو بزطور موسی طالب دیدار می آید

بوذ حرف مفید و مختصر در بحث نیرویش
 برون از آستینش پنجه قهار می آید

ز جُودش اَبَرِ گَر بَر خویِشِ گَرِیْدَ جَای آن دارد
کَفَشرا صد هَزارانِ خنده بر اَبَحارِ می آید

ا ک ر بَر بَر چ ک د ی ک ق ط ر ه ا ز د ر ی ای ا ح س ا ن ش
بِخِشِکی ه ر ط ر ف ص د ق ل ز م ز ح ا رِ می آید

د ر ی ن م ع ن ی ح ک ی م کُورِیْدن ا ن د ر غ ل ط ا ف ت ا د
و س ا ط ت زُوسْت گُفْت از کُنْبیْد دَو ا رِ می آید

ز س ر س ی ن ه پ ا ل ک و ی ا ز ن ص ا ل م ن ش ر ح
ه م ی ن د ا ن ی و ب س ک ا ن م ح ز ن ا س ر ا رِ می آید

گ د ا ز د ا ن ب ی ا را ز ه ر ه ا ن د ز م و ق ف م ح ش ر
ا گ ر ن ه ج ل و ه د ر ع ر ص ه ا ظ ه ا رِ می آید

ک ن د ن ا م و س ا ک ب ر ف خ ر ه ا ا ز غ ا ش ی ه ب ر د ا ر ی ش
ب ل ی ز ی ن ن ک ت ه ب ر ح ی ل م ل ک س ا ل ا رِ می آید

س خ ن د ر و ص ف ا و ز ی ن پ ا ی ه ب س ی ب ا ل ا ت ر س ت ا م ا
ا گ ر ب ر ت ر ر و م ن ا ا ه ل را ا ن ک ا رِ می آید

ب ه ب ر م ق د س ی ا ن چ و ن ن ک ت ه ا ز ف ض ل ب ش ر ا ن ن د
نُخ س ت ی ن ا ز مُه ا ج ر و ا ن گ ه ا ز ا ن ص ا رِ می آید

ج و ا ن م ر د ا ن گ ر د و ن ج ا ه د ش م ن ش و ر ش ی ر ا ف ک ن
ک ه ا و ص ا ف پ ی م ب ر د ر ه م ه ت ک ر ا رِ می آید

ز جُودِ خویِشِ گُوشِ مَنده شَو آئی حاتمِ طایبی
کَز و گَر دَن فَر ا ز ا ن بَحْث از ا ی ث ا رِ می آید

ن ه چ و ن ا ن م ه ت ر ا ز ا د ه گ ا ن س ر م ا ی ه ا ی م ا ن
ک ه د ر ه ر م ن ق ب ت س ر د ف ت ر ا ب ر ا رِ می آید

صَدِيقِ سَرُورٍ وَصَدِيقِ اَكْبَرَانِكِه دَر شَانَش

بِقَرَانِ ثَانِي اِثْنِيْنِ اِذْهُمَا فِي الْغَارِ مِي اَيَد

مَلَائِكِ زَنْدِه پُوشِ اَز خِرْقَه پَشْمِيْنَه اَوْ يَنْدُ

نَوِيْدِ اِرْتِضَايَشِ زِيْزِدِ دَاْدَارِ مِي اَيَد

بِكَاْمِ مَارِ پَا بَكْدَا شَتِ تَا ز وَدُوسَتِ نِيَا زَارِد

تُو اَيْنِ يَارِي نِه پَنْدَارِي كِه اَز هَزِيَارِ مِي اَيَد

مَكْرَ كِشُوْرَ سِيْتَانِي تَا جِ بَخْشِي خِرْقَه پَشْمِيْنِي

كِه بَا عَزْمَشِ مَقَارِنِ سَطُوْتِ قَهَّارِ مِي اَيَد

گِرِيْزِدْ اَز شُكُوْهَشِ دِيُوْدُوْنِ چُوْنِ پَشِه اَز صَرَصَرِ

بَجَزُوِي كَنِي چَنِينِ كِرْدَارِ اَز دِيَارِ مِي اَيَد

زَعْلَمُ وَ حِلْمُ وَ عَدْلُ وَ فَضْلُ وَ عِرْفَانُ وَ كَمَالَاتُش

خِرْدَ سَرِ گَشْتَه تَر اَز گَرْدِشِ پَر كَارِ مِي اَيَد

فِرُوْنِ گِرِفْتَه دَر هَر دُو سَرَا هَر دُو سَرَا ز پَايَشِ

چَنِينِ بَا شَدِ كَسِي كِرْ بَخْتِ بَر خُوْرْدَارِ مِي اَيَد

بِيَا وُدَا سْتَانِ پُوْر دَا سْتَانِ رَا قَلَمِ بَر كَشِ

كِه بَحْثِ اَز گِيْرُو دَارِ حَيْدَرِ كَرَارِ مِي اَيَد

اَكْنُوْنِ اَز بَشَارَاتِ كَسْبِ آسْمَانِي دَر خُصُوْصِ بَعَثِ خَاتَمِ پِغْمَبْرَانِ

پِيَاوْرِيْمِ وَ نَخْسْتِ اَز آيَاتِ وَ كَلِمَاتِي كِه قِيَامِ او وَ قُوَامِ شَرِيْعَتِ او رَا بَشْمَشِيْرِ

آ كَاهِي مِي دِهَنْدِ ذَكْرِ كُنِيْمِ *

صاحب کتاب آیاتی را که ذیلا از زبور در حق بشارت پیغمبر موعود خواهی شنید ❖ در صفحه صد و هشتادم ❖ کاتبش آورده و از نامه عبرانیان آیات دیگر در تفسیر آنها ذکر میکنند و میگوید بدلات آن نامه که از مفرعات انجیل ایشان است واضح میشود که آیات زبور دلالت بر بشارت محمدی ندارد *

آیات زبور را بتامی از روی ترجمه های خودشان در اینجا یا و ریم و تصدیق آنرا حواله بآب ادراک و انصافی کنیم تا بدانند که آیات مزبوره بشارت بر پیغمبر آخر الزمان است و بدالات بمسیح تواند داشت و معلوم کنند که نامه عبرانیان درست گفت یا نامه ایمانیان *
 و اگر می دانستند که نویسنده آن نامه چه بلاها بسرا انجیل آورد و بنام عیسی چه قدر مردم را از مطلب دور کرد و نام خود را نیز مقدس خواند هر کس نامی از نامه او میبردند و بسخن او تسک نمی جستند *

❖ آیات مزبور چهارم و پنجم زبور است ❖

دل من سخن نیک بر آورد . کارهای خود را بر ملک عرضه کنم . زبان من قلم دبیرما هری است . نیکوتر از اولاد بنی آدم شدی لطافت بر لبهای تو ریخت بدین موجب خدای ترا بدوام دهر مبارک داشت . ای توانا شمشیر خود را بر روی ران خویش بیا و بزرگ عزت و شهرت تو از آن است . در شهرت خویش کامیاب باش برای حق و عدالت و راستکاری سوار شو . دست راست تو کارهای عجیب و هیبتناکت بیا موزد . پیکانهای تو ای توانا تیز است در دلهای دشمنان ملک نشیند . اقوام مقهور تو شوند کرسی تو ای خدای ابد الا باد است . عصای مملکت عصای عدالت تست . نیکی را دوست داشتی و بدی را دشمن گرفتی و بدی بتوجب ای خدا خدایت به برتری از شریکانت بروغن شادکامی مسح داشت مرصافی و عهود و سلیمه از جامه های تست . از منازل شرفناک تو عاجی است که ترا شاد کام کند دختران پادشاهان در میان زنان مکرمات تست ملکه آرایش یافته

بجامه زرین در خدمت تو بایستد . ای دختر بشنو و نگاه کن و بگوش
 خود استماع کن قوم خویش و خانه پدر خود را فراموش نمای حسن
 نورا ملک خواهان شود . زیرا که او پرورش دهنده خدای تست
 و تو او را سجده آوری . دختران صور برای پیشکشها بیاورند .
 توانگران از طوایف بیدار تو حسرت برند همه بزرگیهای دختر ملک
 از درون از جامه زردوز است دختران با کره از پی جامهای زردوز
 رفیقان آنها برای ملک بیاورند و بر خدمت تو تقدیم کنند .
 و با بهجت و سرور ابلاغ دارند و بسرای ملک داخل شوند .
 اولاد تو بجای پدران تو باشند و ایشان را بر تمامی زمین سروری
 دهم بقرون و اعصار نام ترا یاد کنم و امتها بدوام دهور و اعصار
 برای تو اعتراف بیاورند . تمام شد زبور چهل و پنجم داود
 علیه السلام *

شهادت دادن این آیات از زبور بر بشارت پیغمبر و وراثت علماء اُمت
 او در زمین دزد هوشمندان آگاه آشکار است و از جمله جاهایی است
 که در آیت قرآنی اشارت بر آن فرموده اند *

* ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر *

* ان الارض برتها عبادی الصالحون *

بعد از ذکر پیغمبر و اوصاف و اطوار آنحضرت چنان نوشتند که وارثان
 و مالکان زمین بنندگان صالح خدا است که ایشان را بر تمامی زمین
 سروری باشد و وعده خدای بپراهمیم در حق ذریت اسمعیل
 انجامز یابد *

صاحب کتاب آیات مذکوره زبور را بتأویلات بعیده میخواهد
 بمسیح تفسیر کند و دلالت آنرا بر پیغمبر صاحب السیف و لطافة الکلام
 انکار نماید و حال آنکه کتیرینی او را کی در شهادت تمامی آیات مزبور
 بر حضرت پیغمبر کفایت کند *

بنابر بیان بعضی از محققین پولوس دعوت کنندگان کاذب بود
 که مسیح را برای اجرای ریاست خود بخدایی خواند و باقتضای مقصود

خود بدعتها در آیین خدا کذا رد. در ضمن نامه که بعبرانیان نوشت
 و خواست دلیلی برای ایشان از توریه بیاورد. این است
 که دو آیت از همین فصل زبور یعنی مز مور چهل و پنجم را آورده
 و استدلال بر مدعای خود کرد. و این مؤلف بچاره به تبعیت او سخن دانی نمود.
 فقرات نامه پولوس که مؤلف میزان پروتستانی تمسک بآن میشود
 چنان است *

لکن به پسر میگوید که کرسی تو ای خدا ابدی و از لیست عصای
 ملکوت تو عصای عدالت است صلاح را دوست داشتی بدیغوجب
 خدای یعنی خدای تو ترا بروغن بهجت مسح کرد و ترا از رفیقان
 تو برتری داد *

در اینجا یک لفظ مسح که مطابق با ترجمه لقبی از عیسی تواند بود پیدا کرد
 و دست آور ساخت پس از این قرار در هیچ جایی عبارت مسح نیاورند
 حال آنکه در توریه امثال این تعبیر در حق انبیا بسیار و اصطلاح توریه
 بر این جاری است. و مسح بروغن بهجت یعنی شاد کام و مسرور
 داشتن است. اگر راست میگویند آیات زبور را چرا در نامها بتامی
 نیاورند چرا علی التفصیل تفسیر نکردند. و نیز همین دو آیت را بچه
 قرینت بر عیسی تأویل میکنند گویا بقرینه لفظ * ای خدا *
 است که عیسی را خدا نامیده اند و بکس دیگر دلالت نکند *
 اهل ادراک از متن عبارت حاضر زبور دانند که خدا تعبیر از غیر
 ازل تعالی است چنانکه در ذیل آن گفت خدا یعنی خدای تو واضح است
 کسی که او را خدایی باشد در واقع بنده خداست و در این صورت
 بهر معنی که در عیسی گویند این تعبیر در حضرت پیغمبری بطریق
 اولی تواند بود اعتراف بعبودیت آن پیغمبر توانا کرد با اینکه
 طوایف بسیاری بخدایی آن بزرگوار اعتقاد کردند همین دو
 آیت زبور را تماماً در حق عیسی نتوانند بیان کنند. چه
 فائده که در وقت تنکنایی مبادرت بنکارش این نامه کردم

ای بیچاره چشمی باز کن همین دو آیت را که آوردی به بین که پولوس چگونه تحریف نمود . و چنانکه شمعون بطرس در حق معلمان دروغگوی گفته بود تحریف را به پنهانی داخل کرد ﴿ عصای ملکوت تو ﴾ که در ترجمه کفتم در نسخه صحیحه زبور بلفظ عصای استقامت تو و در بعضی از ترجمه های پروتستانها عصای مملکت آورده شده است *

و علت همه این تحریفات این است که در آیات مذکوره خطاب بخداوند شریعت دائمی کرده است . و میگوید کرسی تو ای خدا ابدی و ازلی است عصای استقامت یا عصای مملکت عصای عدالت نیست . و در اول آیات چنان گفت که شمشیرت را ای توانا بر بالای ران بیاویز برای حق و عدالت و استقامت سوار شو . و این معانی بجز در پیغمبر آخر الزمان صادق نتواند بود عیسی را نه سیف بود و نه آنچنان سوار شد که عدل و داد و استقامت را در زمین بگذارد و نه اورا کرسی و عصای عدالتی که عبارت از شریعت مؤسسه دائمه باشد کسی اعتقاد کرده یا دعوی نموده است . این است که پولوس این کار را بعالم ملکوت انداخت که يك قدری از بنیان تاویل تأسیس کرده شود تا آنکه پروتستانها آمده در ترفیع آن بنیان بی اساس سخن گویند *

و الحاصل سخن در آیات زبور است که هفده آیت است و بتامی ذکر حضرت پیغمبر و اطوار و اوصاف ایشان و اشارت با أصحاب ایشان و اولاد و زوجات اولاد اطهار آنحضرت است *

سزوری روی زمین را با ایشان علیه و علیهم السلام مسلم داشت و چون دلالات واضحه آیات بر آنحضرت در نزد هوشمند با انصافی محتاج بشرح و بسط نیست و بر مکران تعصب جوی سودی ندهد لهذا اختصار در سخن را بهتر دیدیم *

زبور چنین می سراید و سخنان خود را بحضرت ملك الملوك موجودات عرضه میدارد * نیکوترین اولاد بنی آدم شدی . و بهترین

مخلوقات کشتی لطافت و فصاحت و اعجاز بر لبهای مبارک آمیخت .
 و سخن خدای بلطافت از آن لبهای نازنین ظاهر شد . و بدان سبب
 چنانکه بر ابراهیم وعده داده شده بود بدو امر شریعت و سلطنت ذریت خود
 که دوازده فرزند از اسماعیل بودند ابدالدهر مبارک شدی و برکت
 یافتی ای قوی و توانا بر همه چیز شمشیر خود را بر بالای ران خویش بعبادت
 عربی بیاویز و بکوی اتانزی بالسیف . که عزت تو و دین تو و شهرت
 نام مبارک تو و رسیدن شریعت تو بجزا تر بقهار بت سیف الهی
 تواند بود . برای گذاردن حق عدالت و راستکاری سوار شو .
 پیکانهای توای تو انا سخت تیز است که تیراندازی از یدرت اسماعیل
 برای چنان وقتی یاد کارت شد که بر دلهای دشمنان ملک نشینند
 اقوام مقهور تو شوند . کرسی توای خداوند شریعت ابد الابد است .
 و شریعت تو که ناموس استقامت جهان است ابد الدهر بوده عصا
 و عماد در مملکت ایجاد عصای عدالت تست که بواسطه شریعت غرای
 مستقیمه ات در جهان نهادی *

﴿ وبالعدل قامت السموات والارض ﴾

نیکی را دوست داشتی و بدی را دشمن گرفتی . و بدین جهات
 که عرض کردم خدای یعنی خدای تو ترا از سایر پیغمبران که در پیغمبری
 با تو سهیم و شریک هستند برتری داد و ترا اشرف انبیا و مرسلین کرد .
 و ملک وجودین و مالک دارینت نمود . و بدین سبب ترا با بتهاج دائمی
 مسرور داشت *

نمیدانم صاحب کتاب در این آیات چه میگوید و دل او چگونه گواهی
 میدهد آیا خود تصدیق میکند که آیات مزبوره در حق عیسی است
 و در حق آن اشرف پیغمبران نیست ؟ *

آیت اخیرا که در نامه عبرانیان آورده بود نپرسیدیم که چگونه بعیسی
 تاویل کردند مقصود از شریکان اگر شرآکت در نبوت است که عیسی

پیغمبر نبود اگر در خدای است خدار انبیا بجز دوشریک که یکی ذات
اب و یکی روح القدس است شریک دیگر اعتقاد نکرده اند . مگر
آنکه بگویند از این دوشریک او را برتری داده شد لکن آنوقت
خدا یعنی خدای تو را برتری بر خدا داد عسارت بسیار مشکلی میشود
که ماها نمیتوانیم فهمیدی بلکه دیگری بفهمد *
عجب است از مؤلف ما که میگوید بقراین آیات آخری از این زبور
مقصود از آن آیات حضرت پیغمبر علیه السلام نتواند بود بل عیسی
مقصود است *

بسیار خوب تا آنجای آیات که اشارت کردیم دلالتی بر مسیح از آنها
ظاهر نتواند شد و تماماً صریح در حضرت ختمی مآب علیه الصلوة
والسلام است و تمة آیات نیز دلالت بر داخل شدن زنان پادشاهان و رؤسای
اقوام و بزرگان بخانه پیغمبری دارد چه در زمان خویش و چه در زمان
خلفاء و اولاد طاهرینش و چه در حالت غلبات و فتوحات بمجوریت
و چه در هر حال دیگر برضا و میولات که ارباب آگاهی از تاریخ و اخبار
علی التفصیل دانستند . شهر بانو دختر یزدجرد پادشاه ایران
در خانه حضرت حسن رضی الله عنه بود و نیز مادر چند سرور
برزکوار از پادشاه زادگان است *

عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام زن نبرد و اولاد از او نبود و هدایا
برای او نمیگرفت و تمامی این اخبار زبور را بطور وافق در بیان اوصاف
و اطوار حضرت خاتمی علیه السلام توانیم دانست و بس . و پادشاه
بودن اینها اصحاب کرام آنحضرت در ظاهر و باطن واضح است .
و در اینجا سخنان بسیار لطیف دارم که در هر کله از کلمات زبور برای
برادرانم بطوری توانم شرح و بیان آورد که حیرت عقول و مدارک
کردد ولیک بهمینقدرها در این مقام کفایت کنیم که بسی از سخنها را
همه وقتی و بهر کسی نباید گفت . ومع هذا وصیت میکنم ترا
بتدبر و تأمل در همان فقرات زبور که ترا موجب مزید آگاهی
کردد *

﴿ تفسیر الهامی ﴾

عجبت اینکه صاحب کتاب در ذیل آیات مزبور زبور از مکاشفات
والهامات یوحنا آیتی در اثبات مدعی خود آورد که همان
الهامات یوحنا برهان جداگانه بر بعثت نبی موعود است و بوجهی
دلالت بر مسیح ندارد تا چه رسد باثبات مدعی مؤلف که می خواهد
آیات زبور با آن آشکاری را تأویل بمسیح کند دام خوبی برای خود
درست کرد خانه خود را بدست خویش خراب ساخت *

﴿ یخریون بیوتهم بآیدیهم وایدی المؤمنین ﴾

در معیار هفتم از میزان اول نیز وعده بیان آیات مکاشفات یوحنا را
کردیم ولیک نقل عبارات یوحنا را در اینجا نیز بیآوریم و این فقرات
در فصل نوزدهم مکاشفات است *

آسمان را کشوده دیدم و انگاه اسب سفید را دیدم که سوار بر آن را
امین و صادق میگفتند برای حق استقامت جنگ میکنند . چشمان
او مانند شعله نار بود . و بر سرفسره های بسیار داشت و او را
نامی بود که بجز او کسی دیگر نمیتوانست آنرا بخواند . و جبه خون
آلودی پوشیده بود که نام آنرا کلام الهی میگفتند . و جاعت های
آسمان بر بالای اسب های سفید با جامه های سفید و لطیف پرندی
در پشت سر او می رفتند و برای زدن طوایف شمشیر قاطعی از دهانش
بیرون می آمد و با عصای آهنین حکومت خواهد کرد . و معصره
شراب قهر و غضب خدای قادر بر همه چیز را خود فشار میدهد .
و بر لباس و ران خود نامی دارد بمعنی ملك الملوك و رب الارباب *

نخست از تحریف صاحب کتاب بنیه تنقیدی برای تو بگویم که میزان
کار آنها را نیک بشناسی *

این ترجمه را که در اینجا از مکاشفات یوحنا آوردیم از روی دو
ترجمه از خود پروتستانها است که یکی را بترکی در سنه ﴿ ۱۸۲۷ ﴾

در پاریس از جانب جمعیت انگلیسی چاپ کرده و میگوید برای انتشار کتب مقدسه در اطراف واکاف انگلستان و سایر ربع مسکون طبع کرده شد. و دیگری را نیز بتزی در سنه * ۱۸۵۷ * در لندن از جانب جمعیت آنجا چاپ کرده و میگوید که این کتاب باطلاع فلان و فلان تصحیح شده و در انگلستان و سایر ممالک ربع مسکون منتشر گردید. اکنون مقابله کنیم این ترجمه را با عباراتی که در صفحه * ۱۸۱ * میزان الحق خودشان آورده اند *

گذشته از سایر تحریفات عبارت آخری را که معصره شراب قهر و غضب الهی را تا آخر باشد در میزان الحق خود چنین نوشت. که میخانه قهر و سخط خدای قادر مطلق را پامال میسازد که معنی عبارت چنان می آید که خدای قادر بر همه چیز را دیگر صفت قهر و سخطی باقی نخواهد ماند که مخلوق از مخلوقات تصرف در ذات و صفات قدیم تعالی کرده آن دو صفت را پامال و معدوم سازد. و مع هذا آن خدا قادر بر همه چیز است حال آنکه در ترجمه های ترکی بجای میخانه در یکی باصق است و بجای پامال میکند چینه جکدر. و در دیگری بعوض میخانه معصره است که آلت عصر و فشار دادن انگور و شراب مقصود است و بجای پامال میکند گفته است باصا جقدر. و معنی عبارت موافق این دو ترجمه بکلی مغایر و منافی با ترجمه مقوله در میزان است که مقصود ظاهر کردن آثار سخط و غضب الهی است بقرینه لفظ خدای قادر بر همه چیز خصوصاً بقرینه سوق کلام که گفت برای زدن طوایف شمشیر برنده از دهان او بیرون آمده باعصای آهنین یعنی تکیه گاه آهنین و حربیه آهنین که همان شمشیر بیرون آمده از حکم و امر او است حکومت خواهد کرد. و معصره قهر و غضب خدای قادر مطلق را خود معصور کرده آثار سخط الهی را در جهان ظاهر کرده انسا نهایی زیانکار و اهل خسران را هلاک خواهد نمود و این عصر در یکی از تفاسیر همان است که در قرآن مجید آرایاد فرموده و بان

قسم خورد *

❖ والعصران الانسان لني خسر ❖

و چون در قواعد عربیه مصدر بمعنی فاعل نیز آید بدلات انجیل مقصود از عصر خود حضرت پیغمبری نیز تواند بود که عصر کننده شراب سخط الهی برای دشمنان دین بود *

بالجمله حیرت از این دارم که از بجای مکاشفات استدلال برمدای خود کرد . اگر از لفظ کلام الهی و عبارت جامه خون آلود است زهی بی اطلاعی است پس سایر کلمات را که هیچ مناسبت بمسح ندارد چه خواهد کرد . میخانه را درست کرد شمشیر برنده باشمشیر دوسر را که در نسخه اصل انجیل است باعصای آهنین و حکم و حکومت با آن را چه میکند . آن سوار را جامه کلام الهی است که گفت آنرا پوشیده بود پس سوار غیر از آن کلام است و آن کلام جبه آن سوار و حافظ او از حرد برد و زینت و شرف او است . آن جبه که کلام خدا و معجزه باقیه و دائمه آن سوار است بخونریزها دربر او ماند و کرنه آن جامه را نمیتوانستی با خود دارد . و آن کلام همچنانکه در مقام الفاظ معجز و زینت و مروج دین و شریعت و بیان کننده احکام خدای بود . در مقام انسانی نیز آن سوار ازل را کلام ناطق الهی در بر بود که معجز تکوینی او بود و رواج دهندند دین او بود و مظهر عجایب و یمین او بود که عدد نام مبارك آن کلام خدا با عدد یمین مطابق بود *

❖ فسلام لك من اصحاب اليمين ❖

آن کلام ناطق الهی بدست شقی ترین مخلوقات در حال سجود و مقام مناجات با معبود از ضربت آن ملعون ازل و اید خون آلود شد *

نام مبارك آن سوار امین و صادق بود که یدش از ظهور بعثت ظاهری او در عالم اجسام در میان مردم بصدق و امانت معروف و باین دو نام و لقب ملقب بود *

در جامه و بهلوی آن سوار که برای حق انصاف و استقامت سوار شد

نامی نوشته شده بود یعنی - ملك الملوك ورب الارباب . ربوبیت
 و سلطنت عمومی آن سلطان جهان که بخص قرآن بر تمامی موجودات
 هیبت و ربوبیت داشت . و آن ربوبیت کنه عبودیت مطلقه
 آنحضرت بود در آن جامه که کلام لفظی و تدوینی بود لفظاً
 مکتوب شد . و آثار بعثت و اوصاف و کالات آنحضرت را بیان فرمودند
 و بر مالمین نذیر و هادی نامیده آمد و در جامه که کلام تکوینی خدا بود
 فعلا و کونا ربوبیت او ظاهر آمد . و جمله اوصاف و ولایت مطلقه
 او را آن کلام ناطق الهی مظهر کردید *

❖ هو صنع الآله والخلق طراً * صنع من کادان یکون الهگا ❖

بیان ربوبیت مطلقه امکانیه و سلطنت عمومی آن حبیب مطلق خدای
 را بنحو اجمال در معیار هفتم از میزان نخستین و در سایر بیانات خویش
 در این کتاب مستطاب آوردیم . اگر مزید آگاهی را بخواهی مراجعت
 بکنب و مؤلفات از اهل تحقیق و علمای دین اسلام نمای *

❖ والحمد لله رب العالمین ❖

کاش مر از زبان کویایی میشد و ترا کوش شنوایی و مدح آن جد الهی را
 که رب جهان و تربیت کننده پیدا و نهان است بزبان دیگر
 در اینجایی کفتم *

* غیر این منطق لبی پیکشادمی * در مدیحش داد معنی داد می *

نی نبی غلط کفتم و خطا آوردم این التراب ورب الارباب . کلمات خدای
 به بیانات جهان و جهانیان محدود نشود و مدایح آن مدح اعظم
 و نور اقدم بسنخنان امکان و اکوان معدود دنگردد *

❖ قل لو کان البحر مداد الکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ❖

❖ معیار پنجم ❖

❖ در زبور صد و چهل ونهم ❖ بشارت بعثت خاتم پیغمبران
 و برخواستن آنحضرت را باشمشیر خیر داد و چنان گفت که . خدای را

بتسبیح نو بن تسبیح گویند او را در مجمع پا کان تسبیح کنید .
 اسرائیل با فریفته خویش فرحناک شود و بنی صیهون بملک خود
 شادمان گردد . نام او را بدف و طبل و مزمار تسبیح کنند و ترتیل
 نمایند . زیرا که خدای از قوم خود خشنود است تواضع کنندگان را
 با استخلاص شرف و عزت دهد . پا کان بعزت ابتهاج آورند
 و در خوا بگاہ خودشان شاد کام شوند . تکبیرهای خدای بردهان
 ایشانست و تیغ دوسر در دست آنهاست . تا آنکه از امتها انتقام
 گیرند و آنها را ادب آموزند . ملوک آنها را مقید کنند بزکان آنها را
 مغلول سازند . تا آنکه حکم مکتوب را در حق آنها جاری نمایند . این
 بزرگی مر جله پا کان را خواهد بود *

این بشارت در حق سلیمان بن داود نتواند بود که بعقیدت اهل کتاب
 خدای از او خشنود نشد بل در نهایت زندگانی دل او از نان او مایل
 بغیر خدا کردند . و بعیسی بن مریم نیز تأویل آن آیات جایز نخواهد
 شد . همانا خاتم پیغمبران و ایمان آورندگان با آنحضرت بودند
 که تکبیر میکفتند و شمشیر دوسر یعنی ذوالفقار در دست ایشان
 بود و با امر خدای از دشمنان دین انتقام کشیدند . و چهار را بشریعت
 محکمه و ناموس دائمی ادب آموختند . سرها و سرورهارا در قید
 مقهوریت گذاشتند . بزرگان را بزنجیر بیچارگی و خجول مغلول داشتند .
 و حکم مکتوب خدای را در حق ایشان جاری کردند .
 و این بزرگی مر جله پا کان را از جانشینان آنحضرت بوده
 و خواهد بود *

❖ تعلیم و بشارت ❖

تحریر دادن اهل کتاب بقیه کتب آسمانی را اصلا و ترجمه بیشتر بیان
 کرده ایم . و پس از توضوح دلالات و اشارات در همین بقیه که غفلت
 کرده و گذاشته اند در تعیین جاهای تحریف و تغیر رجوعی نداریم

که همان محل شاهد در بیان مطلب و اثبات مدعا کفایت کند .
و این سخن را بکلیت در خاطر خویش نگاهدار و منتظر بشارت
از انکیون باش *

❖ در فصل دوم ❖ از مکاشفات یوحنا است که از قول عیسی
گفته میشود *

لکن اکنون آنچه را که شما دارید تا آمدن من استوار بدارید .
آن کسی که غالب شود و جله اعمال مرانگاه دارد حکومت بر طوایف
رابوی دهم . مانند آنکه من از پدرم دریا قسم اونیز با چاق آهنین
بر آنها حکم آورد . و آنان مانند کوزه های کوزه گر خورد خورد
بشکنند . و ستاره صبح رابوی دهم . کسانی که کوش دارند بشنوند
که روح بجماعت چه گفت *

آن سلطان امم که غالب علی الاطلاق است پس از مسیح امر نبوت
و حکم شریعتا و بشمیر آشکار شود . و باشمیر بر طوایف حکم کند
و امتها را بشکند و آنها را مانند کوزه های کوزه گر خورد خورد کند
و همچنین که عیسی از جانب خدای اخذ میکرد حکومت الهی از عیسی
گذشته بوی رسد و عیسی بر او واگذارد . و او اعمال عیسی را
تصدیق کند و حفظ نماید . بر خلاف آنچه معلمان دروغ گوی تباه
کرده باشند . ستاره صبح که علامت شمس ازل و ظهور کلی الهی است
• و یک طلوعی از آن بعثت بشارتی که از عیسی ظاهر شد در نزد عیسی
بود بر وی مسلم گردد . و آن ستاره بکلیت در آن حاکم مطلق ظاهر
آید . که آن ستاره همان نور نبوت مطلقه او بود و از او بود که بشئون
و اطوار در انبیاء و ابرار بودیعت از او بود . چون صاحب کوکب
باموکب جسمانی هویدا شد آن امانت بمالك کل آن اعادت شود
و امثال امر الهی بعمل آید که میفرماید *

❖ ان الله يأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها ❖

❖ تفسیر و اشارت ❖

در انجیل در جاهای چند عبارت حکومت بعصای آهنین بعبارات مختلفه موجود است و مادرائشای بیانات گاهی بلفظه و گاهی بتکیه کاه و گاهی بجره و گاهی بشمشیر از آن تعبیر کنیم و جمله اینها صحیح است . و یکی از القاب حضرت نبوی علیه الصلوة والسلام در انجیل همان ❖ صاحب الهراوة ❖ است بکسر هاء و این لفظ که بمعنی صاحب عصای ضخیمه و چاقست تعبیر و تکایت از قهاری و غلبه است و مانند این تعبیر را در لسان فارسی نیز موجود داریم که می گوئیم فلانکس صاحب چاق است یعنی زور مند و توانا است و غالب و قاهر است . پس عبارت باچاق آهنین حکومت کند تعبیر و تکایت از هیمنت و استیلای حضرت نبوی است که بسبب شمشیر و امر جهاد در شریعت او است و ما برای تفنن در تعبیر عبارات کونا کون در تفسیرها آورده ایم *

اهل تاریخ نوشته اند که سطح نام کاهن معروف از نام آنحضرت بصاحب الهراوه تعبیر کرد . در هنکامیکه در شب ولادت باسعادت نبویه ایوان کسری شکست والی الان در حوالی بغداد در محل مداین بهممان حال باقی است . و آتشکده فارس خواموش شد بعد از آنکه هزار سال بود می سوخت . و دریاچه ساوه خشکید . و مؤبدان در عهد انوشیروان که آنروز پادشاه ایران و بزرگترین سلاطین جهان بود در خواب دیدند که شتران سرکش اسبهای عربان را میکشند و نهر دجله منقطع شد و در شهرها پراکنده گردید انوشیروان از ظهور این امور سخت بترسید و عبدالمسیح را بتزد سطح کاهن فرستاد که از سر و حکمت این کارها آگاهی گیرد . عبدالسلام بشام آمده سطح را در حال سکران موت یافت و از او سؤال کرد سطح چنان گفت ❖ اذا كثرت التلاوة و ظهر صاحب الهراوة و غاضت بحيرة ساوة و خدعت نار فارس فليست بابل للفرس مقاما و لا الشام لسطيح مناما يملك منهم ملوك و ملكات على عدد الشرافات و كلما هوات آن ❖ و عدد شرافات که کنکره های ایوان کسری

بود و در لیلۃ المیلاد نبویه منهدم گردید چهارده بود . که تا زمان خلافت خلیفه سیم بهمان عدد ملک و ملکه در آنجا سلطنت کردند و یزدجرد آخر آنها بود که در زمان خلافت حضرت عثمان «رضی اللہ تعالی عنہ» هلاک شد و تفصیل این وقوعات در کتب تواریخ مسطور است.

✽ معیار ششم ✽

از بشارت‌های توریة بعثت حضرت نبوی را از اول فصل چهل و دوم از کتاب اشعیا در طی معیار پنجم از میزان سیم نوشتیم . اکنون بشارت دیگر از آن فصل را چنانکه در آنجا وعده کردیم در این مقام بی‌آوریم *

✽ از آیات نهم فصل ۴۲ ✽ اشعیا است ✽

اینک کارهای نخستین بوقوع پیوست . از حادثات آیند، نیز شما را آگاه کنم و پیش از آنکه بشود بشما بشنوام . ای سوار شوندگان بدریاها و ساکنان و پرکنندگان جزیره‌ها خدای را بیک تسبیح نوین تسبیح آورید . حمد او را از نهاییات زمین بگوئید صحراها و شهرها که در آنهاست آواز را بلند کنند . دهکده‌های مسکونۀ قیدار و ساکنان کوهستانها از رؤس جبال کلبانک زنند . خدا را بتجسید کنند و حمد او را بجزیره‌ها رسانند . پروردگار مانند جباری بیرون آید . مثل مرد بهادر غیرت را بیدار کند نهیب زند و صبحه کند بردشمنان غالب آید . زمان بسیاری سکوت کردم و صبر نموده و هیچ نکفتم . دیگر مانند زن زاینده فریاد کنم . هم ویران سازم و هم فرو برم . کوهستان و صحراها را خراب نمایم نباتات آنها را بخشکانم . نهرها را جزیره‌ها کنم دریاچه‌ها را خشک گردانم . نابینایان را براهی که نمی‌دانند راهما شوم و در شار عهائی که آگاهی ندارند آنها را براه برم . تاریکی را برای ایشان روشنایی کنم . و کجیهارا بر راستی مبدل سازم . اینهارا در حق

ایشان خواهیم کرد و برایشان نخواهم گرفت * و مأخوذ شان نخواهم داشت * تا باز کشت کنند . کسانیکه بر اشکال تراشیده اعتماد و رزق هزیمت و پریشانی تمام خواهند یافت *

بر داناتان اسرار آگاهی و نجات یافتگان از تاریکی جهل واضح و روشن است . که تسبیح نوین و حمد الهی از همه اطراف روی زمین عبارت از ظهور شریعت تازه عمومی محمدی است . که نهایات زمین و اهل صحراها و شهرها و ساکنان جزیره ها و رابکان بدریاها را حکم آن شریعت غرا و ناموس پاك الهی جاری است . و همه جهان مخاطب بآن شریعت تابنا کند و مأمور بتسبیح خدای بآن تسبیح جدید و حمد رسا و شایان بخدایی او *

دهکده های مسکونه قیدار را که مخصوص بذکر فرمود صریح تعبیری است لطیف از اینکه حامل آن شریعت الهیه از نسل قیدار ابن اسمعیل و ظهور او از عرب و در عرب خواهد بود . کلبانت از رؤس جبال و تمجید خدای روشن عبارتی است در ظهور تسبیح و تلبیه و تمجید در اطوار آیین آن پیغمبر پاك که بر بالای کوهستان و جبال در مکه و بطحا بهنگام ادای فریضه و آداب حج بجای آورند *

از اطراف جهان از دریاها و صحراها گذرند و بر آن مکان مقدس رسند . و بامر خدای و خداوند ناموس اعظم امثال کنند و سخن خدا را که میفرماید * **واذن فی الناس بالحدیج یأتوک رجالا و علی کل ضامر یأتین من کل فج عمیق** * از جان و دل بشنوند و شریعت بردل های ایشان نکاشته آید چنانکه در کتاب ارمیا نوشته شد *

حد و ستایش خدا را بجزیره ها بیدرسانند در اوقات نمازهای پنجگانه چهاراً تکبیر و توحید و تمجید خدا را بجای آورند در بلند یها و پستیها نام خدا را آشکار کنند . پروردگار را مظهر جباری بیرون آمده غیرت را بیدار کرد و حکم جهاد را آورد . تا آنکه ویرانیها در جهان پدید آید و خرابیها ظاهر شود . قلبهای انسانی که مانند نباتات صحراها هستند خشک شده و نابدید کردند . رای آنکه

هدایت خدا در جهان ظاهر آید و شوارع شریعت الهیه واضح شود *

خدای صورت توانا پس از آنکه در زمانهای طولانی نارا ستهیهای جهان را بسکوت گذراند و صبر کنند . بهنکام رسیدن ایام قهاریت برای اظهار دین خدا شناسی و یگانه پرستی و ابطال اطوار یگانه پرستی و بت ستایی و شناساندن تباهی عقاید شرک و تثلیث آوازی فوق العاده بر آورد . و نهیب زند و صیحه کند تا آنکه به بهادری بردشمنان غالب و قاهر گردد و تاریکیها را باین غلبات بروشنایی تبدیل سازد بکیهارا راست و اعوجاجها را مستقیم فرماید . کسانیکه بر شکلهای تراشیده اعتماد آورند و بر صورتهای مخلوقات که خدایی آنها را خود جعل میکنند ستایش نمایند منهزم و بریشان شوند *

میزان الحق در صفحه ❖ ۱۸۳ ❖ خواست این آیات را بتأویلات و دلائلی که از انجیل معلوم الحال دارد بمسح علیه السلام تأویل کند و اهل ادراک را در بطلان دعوی او و بطلان دلائل انجیل او همان متن آیات اشعیا برهان قاطع است و محتاج به بیانات دیگر نیست . عیسی کدام جباریت الهیه را ظاهر کرد . کی مانند مرد بهادر بیرون آمد، غیرت را به بچگان آورد و نعره زد و بردشمنان غالب گشت . طوایف عرب که مساکن اولاد قیدار بود در کجا با او تسبیح جدید و شریعت تازه برپا کردند . عجب است که آیات دیگر از باب (۶۰) اشعیا در تقویت سخن خویش آورد که آنها دیگر صریحتر در دلالت بشارات مذکورہ اشعیایی بر پیغمبر آخر الزمان است . و همان آیات را بعبادت مألوفه خویش در ترجمه تغییر داد و مع هذا اصل مطلب نیز از آن ترجمه تحریف شده آشکارا شد *

❖ همانا آیات باب (۶۰) اشعیا است ❖

انبوهی شتران و جازهای مدیان و عیقاترا احاطه کنند . همه ساکنان سبازند تو آمده طلا و عطرها را آورده تسبیح خدا را ظاهر سازند .

همه کوسفندان قیدار بر تو کرد آیند . قوچهای نبایوت ترا خدمت کنند . از روی شوق بر مذبح من بر آید عزت خانه خود را عزیز کرداتم *

این است برهان مؤلف که میثنوی . و مرا از اینگونه استدالات اوسخت عجب آید . که اینگونه استدلالها را صاحبان ادراک مستقیم در کتابی که برای هدایت یا اضلال ملتی مانند اسلام مینویسند هرگز مندرج نتوانند کرد . و بدست خود شان خود را رسوا نتوانند نمود . و دلیل محکم دیگر بر طرف مقابل در خلاف قول خود شان نشان نتوانند داد

میزان الحق عبارتهای مذکوره را تغییر داد سهل است که فقره جازه های مدیان و عیقات را احاطه کنند را چنین آورد که ❖ کلیسای مسیحی ❖ را مستور خواهند کرد حال آنکه خود بخوبی میداند که پروتستانها معتقد بکلیسای ظاهری مسیحی نیستند و حکم معبد های ظاهری را برداشته اند و معبد های معنویه اعتقاد میکنند و در اینصورت میبایست کلیسایهای معنویه مسیحیه یا جماعت عیسویه را بگوید و جهت پروتستانی را قصد کند و آنهم راست نیاید که جماعت جماعت را احاطه کندهی معنی خواهد بود *

و الحاصل همین فقرات تاویه از اشعیا مؤکد و مبین آیات اولیه است . شتران و جازه های مذکوره قبائل عرب است و کوسفندان قیدار صریح تعبیر از این معنی است . قوچهای نبایوت رؤسای اقوام است که با انواع خدمت در حضرت پیغمبری ایستاده اند از روی شوق بر کوه منار آید و خانه خدا و عزت کعبه و بطحارا بفرزاند الی آخره * صاحب کتاب در صفحه (۱۸۳) اعتراف بانحصار بهشت عیبی علیه السلام بر بنی اسرائیل در طبق مدلول انجیل چنانکه پیشتر اشارت بر آن شد نمود . و گفت که دهکده مسکونه قیدار در آیات مذکوره اشعیا طوایف عرب است و مع ذلك چنانکه شععون الصفا گفته بود تبعیت بر معلان و اهل تاویل کرده آیات باب (۶۰) اشعیا را

قرینه دلالت آیات مزبوره در فصل (۴۴) کتاب اشعیا بعیسی کرد . و بحمد الله که آیات مزبوره در مد نظر ما است و سبک عبارات و کلامها و لحن مقال را ارباب زکاوت و فطانت باسانی دانند و آمدن عیسی در روز آخر که در انجیل نیز گفته شده است هیچ ربطی بمضامین آیات مذکوره در هر سه فصل کتاب اشعیا ندارد .

و شیوع دین مسیحی در دنیا بعد از دانستن مقدمات مطلب و منحصر داشتن خود آنجناب بعثت خود را به بنی اسرائیل از سخنانی است که بجز از جاهلان بی سعادت فریب بآن نرورد *

شیوع دین مسیحی را نکفت کدام است و مقصود از آن را معلوم نکرد . با آنکه اولاً مسیح صاحب دین جدا گانه نبود برای تأکید و تأیید شریعت موسویه آمد چنانکه خود شان از انجیل گفتند . ثانیاً اسکر مقصود شایع شدن طریقه مستخدمه پروتستانی در روی زمین است آنهم که با اتفاق جمله اهل ادیان و بتصدیق فرقه های عیسویان خارج از عیسویت و دین عیسی است . و بر مؤلف است که این مدعای خود را مبرهن سازد و این موضوع را معلوم کند تا برسیم بشیوع دین مسیحی در جهان و ایمان آوردن طوایف عرب و مساکن قیدار بآیین پروتستانی *

زهی بی انصافی است که آیات واضحة الدلالات بر پیغمبر عظیم الشان را بدانگونه تصورات باطله و تخیلات بی اساس بنحواهند ابطال کنند و معانی دیگر دهند از اینقرار یهودان مردمان با درایت و با انصافی بوده اند *

صاحب کتاب جمله سخنان خود را بر یک منوال آورده و بطور بی ادبی و بی انصافی تعییرات ناشایست از اسلامیان آورد . و این بنده را شایسته بجزاین نیست که از جواب بر سخنان پریشان او چشم پیوشم . و در خارج از مطلب حقیقی سخن نکوم *

در صفحه (۱۸۵) به آیت هفتم فصل بیست و یکم اشعیا اشارت کرده و میگوید . علمای مجدیه از جهة بی اطلاعی از کتب مقدسه

آیت مذکوره را بحضرت محمد نسبت داده اند حال آنکه از آیات قبل و بعد معلوم میشود که آن آیات ربطی بحضرت محمد و مسیح ندارد . بلکه بیان خرابی شهر بابل است و آن در سواریکه یکی را کب حجار و دیگری را کب جل بود و آیت اشعیا دلالت بر آن داشت ایلغار سپاه کینسر و بود که بر بابل حمله آوردند و تسخیر نمودند

عبارات کتب اشعیا را چنان پریشان آورد که اصل مطلب از میان رفت و پس از آن بخیال خود معنی نمود . و دو سوار را بابلشکر کینسر و معنی کرد و اسلامیان را به بخبری از کتب آسمانی منسوب داشت

آیت کتب اشعیا چنان است که دو سوار را که یکی را کب حجار و دیگری را کب جل بود دید . و این مشاهده را اشعیا بعالم رؤیا نسبت داده . خراب شدن شهر بابل را بدست عساکر پادشاه ایران که مداین یعنی فارس . و سمت شرقی ایران و عیلام یعنی آذربایجان و طرف غربی را مالک بود خبر میدهد . تا آنکه در آیت نهم میگوید آن دو سوار آمدند و نداننده گفتند افتاد بابل افتاد و بتهای خدا های آنها شکسته شده بر زمین آمدند *

اسلامیان دو سوار را بر حضرت نبوی و جناب مسیحی تفسیر کردند که در عالم مکاشفه بر اشعیا ظاهر شدند . و دو یست سال تقریباً بخراب شدن بابل مانده بود که او را آگاه از خرابی آنجا و سرنگون شدن بتها داشتند *

در نزد اهل حقیقت که روح معانی را از الفاظ دریابند واضح است که مقصود از خراب شدن بابل و شکسته شدن بتها و اصنام و آلهه مصنوعی در روئای اشعیا بی تعبیر از تمهید مقدمات انکسار شوکت آیین بت پرستی است که در آرزو شهر بابل مرکز بت پرستی بود . اگر چه بدست پادشاهان ظاهری باشد که خدادین خود را بهر قسمی تأیید فرماید . و تعبیر را کب الحجار از عیسی عسارتی است که انکار آرا بجز غیر منصف کنند و را کب الجمل بغير از حضرت پیغمبر نتواند بود که آن دو بزرگوار برای برداشته شدن آیین بت پرستی بودند و اشعیا را

از ظهور یک مقدمه نزدیک آن امر آگاه داشتند *
 پس از فهمیدن این مطلب و مراجعت بترجمه هایی که خود شان
 در کتاب اشعیا کرده اند . سخنان و ترجمه های محرفه مؤلف را
 که در صفحه مذکوره نوشت بنظر دقت نکا، کنید . تا آنکه پایه
 بیان او آشکار شود و بی اطلاعی او و اطلاع کامل علمای اسلام
 از کتب مقدسه و تحریفات واقع در آنها و از تأویلات باطله مأولین
 کاشمسی فی وسط النهار بیدار و آشکار گردد *

* معیار هفتم *

انجیلیان برخلاف بشارت و اوامر صادره از جانب مسیحی بعثت غلبه
 جهل و نادانی در آزمان و سبب بسیاری کدورات در آن اهل همتها
 بر تغییر بشارتهای مسیح بر ظهور امر پیغمبر آخر الزمان گماشتند .
 و جمله آن بشارتها را اصلاً و ترجمه از میان برداشتند . ولی چون
 حجت خدا بهمه جایی باید برسد و مخلوق ناتوان امر حق و مقصود
 الهی را بکلی باطل نتواند کرد * والله غالب علی امره *
 این است که باهمه دست کاریها که در انجیل کردند و تحریفها
 که اصلاً و ترجمه و تفسیراً و تأویلاً نمودند . شواهد بسیار در بقیه
 انجیل حاضر باقی ماند . و اگر چه در ترجمه ها از ترس اسلامیان
 بملاحظه اینکه حجت بر آنها نشود نیاوردند باز آیاتی چند که بجزئی
 تأمل دلالت آنها بر بشارت پیغمبری ظاهر است در همین ترجمه ها
 مندرج گردید . چنانکه بعضی از آنها را شنیدی و یک جمله
 دیگر را بزودی در این نامه خواهی دید . و این مطلب برهان قوی
 بر آشکاری امر دین اسلام است *

* بریدون ان یطقوا نور الله بافواهم والله منم نوره *

* ولو کره المشرکون *

عیسی علیه السلام نمازی را که تعلیم کرد و ما از انجیل در معیار هشتم

از میزان دویم ترجمه آنرا آوردیم شاهد است بر اینکه عیسی
همچنانکه بشارت میداد بر ظهور شریعت حقّه و بطلان امر بت پرستی
و شکست شوکت جهالت و بیگانه پرستی که بسبب شمشیر اسلام
میایستی بشود این مطلب را جزء نماز خود کرد . و امت را نیز امر
نمود که همه اوقات از خدای درخواست کنند که آن ظهور ملکوت
خدا چنانکه در آسمان است در زمین هم چنان گردد . و مقصود
مسیح علیه السلام نه تنهادر خواست قوی و لفظی بود بل تمامی
امت را امر کرد که وصایا و بشارت و تعلیمات آنجناب را حفظ
کنند و توبه نمایند . و منتظر بر ظهور ملکوت سموات که آثار
توحید و خدا شناسی و هویدا شدن اطوار اسماء و صفات الهیه
در بنی آدم بطور اکل بود بشوند . و معاونت بصاحب آن ملکوت
خدا بسبب ایمان و اطاعت خود شان کنند و مقدمات آن ظهور
ملکوتی را روز بروز محکم سازند *

در آغاز سخن ﴿ در فصل سیم انجیل متی است ﴾ که بچی
علیه السلام ب مردم اندرز میکرد و میگفت توبه کنید که ملکوت
آسمانها نزدیک است *

﴿ در فصل چهارم متی است ﴾ که عیسی از آروز آغاز
به نصیحت دادن نمود و گفت توبه نمایید که ملکوت سموات
نزدیک است *

چون بعثت عیسی علیه السلام را بر کشد کان خانه اسرائیل میدانی
این است که در ﴿ باب دهم ﴾ انجیل متی دوازده کس حواریان
خود را مأمور بدعوت فرمود و چنان دستور العمل داد که بسوی
کوسقندان کم شده خانه اسرائیل بروید و چون با آنها رسیدید
پند بدهید و بگویید ملکوت آسمانها نزدیک است *

﴿ در فصل نهم انجیل لوقا است ﴾ که عیسی حواریان را جمع
کرده و ایشانرا قادر و توانا بر جمله شیطانها نمود و بر دفع امراض
مأذون داشت و آنها را برای دعوت و ندا بملکوت الهی و شفا دادن

ناخوشیها فرستاد *

* در فصل دهم انجیل لوقا است * که بآنها بگوید ملکوت آسمانها بر شماها نزدیک شده است و نیز * در آیت یازدهم است * ولی به تحقیق بدانید که ملکوت سموات نزدیک بر شما شده است . و مانند این عبارات در همین انجیل حاضر که ترجمه های آنها را بهر زبانی چاپ کرده اند موجود است *

اکنون مقصود از این بشارت یحیی و عیسی و دوازده نفر حواریان باهفتاد کس که میگویند از جانب مسیح مأمور بدعوت شدند چه بود . هرگاه مقصود آمدن عیسی بود در بشارت یحیی موجه میشود . لکن بشارت خود عیسی و بشارت دادن تلامیذ آنحضرت برای هوشندان با آشکاری میفهماند که ملکوت کلیه الهیه را بشارت میدادند . یعنی عیسی ظهور امر عظیمی را مرده میداد و از آمدن بزرگوار که حامل و مظهر ملکوت کلیه الهیه است جهان را آکا، میساخت . و ملکوت خداوندی و عزت و سلطنت آسمانی در زمان عیسی و پس از آن ظاهر نشد مگر بظهور پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام . که بسبب آن بندگان کفر و بت پرستی از روی زمین برانداخته شد . و اساس جهل و نادانی منهدم کردید . توحید حقیقی صانع ازل در جهان ظاهر آمد . مدح و حمد خدای متعال بشایستگی آغاز بانشار در ارکان زمین نهاد . مدارك و مشاعر تغییر یافت . شریعت محکم الاساسی که حاوی بر تمامی احکام و حدود الهیه بود مقرر شد . و الحاصل ملکوتی که مسیح و تلامیذ آنجناب جهانیان را بمشربان میداشتند بجز از ظهور امر خاتم انبیا چیز دیگر نتواند بود . و هر چه تأویلات دیگر در این بشارت پیاورند از روی بی انصافی باشد . این است که عیسی قبول نکردن آنگونه امتنان و صیای او را و پنهان کردن ایشان بشارتهای انجنا برا دانست و چنانکه در انجیل متی در * فصل ۲۱ * گفته اند بایشان فرمود . بدین جهت است بشما میگویم که ملکوت

الهی از شما برداشته شده بامتی داده خواهد شد که میوه های آن
 باغ را بثمر یاورند یعنی میوه آن را یانع ورسیده نمایند *
 مسیح علیه السلام برای ملکوت الهیه مثلها آورده و بحواریان
 فرمود . بجز شماها دیگران سر و حقیقت آنرا نمیفهمند .
 و در ظاهر سخنی می شنوند و گاهی بجهت و زرع و کاشتن و بزرگ
 شدن آن تشبیه آورد . و گاهی بیایمی تمثیل از آن گفت *
 ✽ در قرآن در سوره الفتح در وصف مؤمنان میفرماید ✽

✽ ذلك مثلهم في التوراة ومثلهم في الانجيل كزرع اخرج شطأه ✽
 ✽ فأزره فاستغلظ فاستوى على سوقه يعجب الزراع ليغيظ بهم الكفار ✽

حضرت نبوی صاحب الملکوت علیه الصلوة والسلام نیز
 در اشارت بآن ملکوت میفرماید . منم ریشه آن درخت الهی .
 و تابعان و پیروان ما برکها و ور قهای آن درخت هستند . و علوم
 ماثره آن شجره الهیه است *

اما معنی لفظ ملکوت که بجز در حضرت ختمی مآبی و شریعت و دین
 او مصداقی بطور اتم نداشت این است . که ملکوت صیغه فعلون
 از ملک است و او و تا بر ملک افزوده شده است و بمعنی عزت و سلطان
 و مملکت است و ملکوت بالاتر از ملک است . و گفته اند که ملکوت بعد از
 جبروت است و جبروت بعد از لاهوت است *

پس عزت و سلطان خدای بموجب بشارت مسیح و انکلیون و بشارت
 حواریان و اصحاب عیسی علیه السلام و باسجابت دعای ایشان
 که در نمازها میکردند در زمین ظاهر شد چنانکه در آسمان بودی .
 لکن چه فائده که معلمان و ماولان راه عیسی را تغییر دادند و اوامر
 او را مهمل گذاشتند و نکذ داشتند چنانکه مقصود الهی بود ملکوت

سماوات در روی زمین آنچنان ظاهر گردد *

نمیدانم در روز جزا جواب مسیح را چه خواهند گفت و از این همه ظلمات و کدورات که بسبب مخفی داشتن آنها بشارت عیسی را و بیرون رفتن آنها از طریقۀ حقیقیه که عیسی با آنها امر کرد در روی زمین باقی ماند و شایع شد چگونه عذر خواهند آورد . و از عهده و وبال گمراه شدن هزاران هزار بندگان خدا در هر قرن و زمانی بجهت قسم توانند برآمد . تمامی اوزار بر عهده معلمان هواپرست و ریاست طلب و جاه جوی خدای نشناس است که در هر قرن و زمانی همه فتنها از آن گونه رؤسا و متبوعان هواپرست در روی زمین برپا شد . و عوام ضعیفان که از عقل و ادراک دور بودند بسختی آنها فریب یافتند و فردا در محضر الهی عذری پیدا نتوانند کرد و خواهند گفت *

✽ ربنا انا اطعنا سادتنا و کبرائنا فاضلونا السبیلا ✽

الآیه

✽ معیار هشتم ✽

از بشارت انکلین در حق ظهور صاحب الملکوت که بجماع آهنین سلطنت الهیه را در زمین ظاهر داشت آیاتی است که در انجیل یوحنا باقی است . و اکنون پس از دستکاری در ترجمه ها نیز اسلامیان را حجت باهره در الزام خصم است . و آیات مزبوره در ✽ فصل چهاردهم یوحنا ✽ است که ذیلاً ثبت میکنیم و تفاسیر آنها را از روی حق و راستی بیان می نمایم *

مسیح علیه السلام در هنگام نزدیکی رفتن خویش از این عالم گفت * اگر مرا دوست میدارید وصیتهای مرا حفظ کنید . و من از پدر درخواست میکنم که یار قلب را دیگر بسوی شما فرستد که دائماً در میان شما باشد . روح حق را که جهان نتواند پذیرفت زیرا که او را نتواند درک نمود و نتواند دید . ولی شما آنرا در صورتی

توانید دید که در نزد شما قائم باشد و در میان شما باشد . من شما را بلا عقب
 نمیگذارم من نیز بشما خواهم آمد بعد از چندی از زمان . دیگر جهان
 مرا نه بیند لکن شما که بزندی من زنده باشید مرا می بینید آنکه میدانید
 که من در پدرم و شما در من هستید و من در شما هستم . دوست دارنده
 من کسی است که وصیتهای مرا اخذ کند و حفظ نماید . و کسی که مرا
 دوست دارد محبوب خدا شود و من نیز او را دوست دارم و خود را
 بر او آشکار کنم . یهودا امانه اسخر یوطی بوی گفت که از ظاهر
 کردن خودت بر ما و ظاهر نشدن بر جهان چه میخواهی بگوئی .
 عیسی جواب داد و بوی گفت که اگر کسی مرا دوست دارد کلمات
 مرا حفظ کند و پدرم او را دوست بدارد مانیز بسوی او آمده دروی
 تمکن یابم . آنانی که مرا دوست ندارند سخنان مرا حفظ نخواهند
 کرد . و سخنی که میشنوید از من نیست بل از پدری است که مرا
 مبعوث کرد . من در حالتیکه در میان شما بودم اینها را بشما کفتم
 اما پار قلیط ﴿ یعنی روح القدس ﴾ که او را پدر بسمه
 من خواهد فرستاد همه چیز را او بشما خواهد آموخت . و جمله
 آنچه را بشما گفته ام بخاطر شما خواهد آورد . و من سلام را بشما
 و امی گذارم . و سلام خودم را بشما میدهم . امانه چنان سلامی
 که جهان میدهند . دلهای شما با اضطراب نیفتند و ترسناک نشوید .
 شنیدید که من بشما چگونه کفتم من میروم و نیز بسوی شما خواهم
 آمد . اگر شما مرا دوست میداشتید از اینکه کفتم بسوی پدر میروم
 شاد کام میشدید بعلمت اینکه پدرم از من بزرگ است . اکنون من
 پیش از آنکه واقع گردد بشما بیان کردم تا آنکه در هنگام واقع شدن
 ایمان بیاورید . من بعد از این باشما سخن زیادی نخواهم گفت زیرا
 که سلطان این جهان خواهد آمد . و از آنچه او را هست چیزی
 در من نیست . و لکن جهان بدانند که من پدر را دوست میدارم و آنگونه
 که پدر بر من امر کرده بود آنچنان کردم ﴿ یعنی امر خدای را در تبلیغ
 این بشارت بجای آوردم ﴾

﴿ در آخر فصل (۱۵) یوحنا است ﴾ لکن یار قلبی که بشما از جانب پدر فرستاده میشود یعنی در زمانی که روح حق از پدر صدور یابد برای من شهادت خواهد داد شما نیز شهادت بد هیدزیرا که شما از نخست بامن هستید *

﴿ در فصل (۱۶) یوحنا است ﴾ لاجرم بجهت اینکه من این سخنان را بشما گفتم قساوت دل‌های شما را بر کرد . لکن من بشما راستی میگویم و برای شما نیک است که من بروم بعلت اینکه اگر بروم یار قلبی برای شما نخواهد آمد . ولیک چون من بروم او بر شما فرستاده شود و در زمانی که او بیاید جهان را بجهت معصیت و عدالت و حکم الزام نماید . اما گناه بعلت اینکه بر من ایمان نیاوردند . و اما عدالت بموجب اینکه من بسوی پدر میروم و شما دیگر مرا نخواهید دید . و اما حکم بجهت اینکه سلطان این جهان مدان ﴾ و محقر ﴾ شده است . سخنهای گفتمی بشما بسیار دارم لکن شما اکنون تحمل آنرا نتوانید داشت ولی هنگام آمدن آن روح حق او شما را بر همه چیز ارشاد کند و بشما از آینده ها خبر دهد و او مرا تجسید کند . زیرا که او از آنکه از آن منست اخذ کرده بشما خواهد آموخت *

﴿ نیز در فصل مزبور ﴾ بعد از آنکه سخنان مسیح را در خصوص غیاب خود و ظهور خود بعد از چندی از زمان شنیدند به همه جهه افتاده معنی آن سخنان را از هم دیگر میپرسیدند مسیح گفت *

حقا و حقیقه بشما میگویم که شما ناله و فریاد میکنید اما جهان مسرور خواهد شد . شما متالم میشوید ولی غم شما بشادی مبدل خواهد گردید . زن در هنگام وضع حمل در دناک شود که ساعت آن رسیده است فقط بمحض تولید مولود چون انسان بجهان آمده است از مسرت درد را فراموش کند . اکنون شما نیز غمناک میشوید اما من نیز شمارا خواهم دید و دل‌های شما مسرور خواهد شد و آن سرور شما را کسی از شما دور نتواند کرد *

تمام شد آیاتی که از انجیل یوحنا میبایستی آورده شود و بدین تفصیل عبارات

آن را آوردم که رشته سخن مربوط کرد دوازدهم نکسلد و منکران روح حق نکویند که پس و پیش آیات شاهد بر مطلب دیگر است . و چون این مطلب در میان علمای اسلام و عیسویان محل اعتنا گردیده انجیلیان نیز در تأویل و تفسیر کلمات مز بوره قیل و قالها بمیان آورده اند .
لهذا تفسیر آیات مذکوره را بطور استقامت در اینجا خواهم آورد
* تاسیه روی شود هر که در او غش باشد *

تعصب و لجاج را از خود دور کن و با چشم بینا و گوش شنوا و دل آگاه آماده بر فهمیدن انجیل باش . و بدان که هر کس این وصایای آخری مسیحی را حفظ نکرد دشمن مسیح و دشمن خدای مسیح است . اکنون از آغاز آیات انجیل را که نوشته شد یکی یکی بنظر آورده معانی آنها را بفهم *

در سخن اول گفت دوست دارنده من کسی است که وصیتهای مرا حفظ کند که عبارت از بشارتی است که همواره میگفت و در تالی این سخن نیز بطور وضوح میگوید *

من از پدر در خواست میکنم که * پار قلیط * را دیگر بسوی شما فرستد که دائما در میان شما باشد این در خواست همان مسئله است که عیسی و تابعان او در نمازها از خدای میکردند که ملکوت تو در زمین چنان باد که در آن آسمانست و آن روح حق که فرمود جهان آنرا قبول نتواند کرد زیرا که او را نتوانند دید مطلق ارواح الهیه مقصود است یعنی ارواحی که هدایت جهان با آنها تواند شد . مانند روح من امر الله و روح القدس و روح الامین جبرائیل و روح علی ملائکه الحجب و روح خدایی که از اثر آن در مریم علیها السلام ظاهر گردید و فرمودند * ففخنا فیها من روحنا * و روح الله عیسی و روح نخستین مخلوق خدا و همچنین ارواح انبیای عظام . که عیسی پسان هادی و نجات دهنده جهان را میکرد و گفت روح حق را این عالم اجسام برای رفع حوایج هدایت و نجات از خودشان نتوانند دید که از او تحصیل حوایج دین و اطوار خدا شناسی را نمایند . و لازم است بخوبی که سنة الله بر آن

جاری بود و هست هدایت کننده بشر از نوع بشر باشد *

* و للبنا علیهم ما یلبسون *

بعد از آن گفت اورا می بینید بعلمت اینکه در نزد شما و در میان شما باشد . اما اگر آن روح حق در نزد شما و در عالم جسم و جسد در میان شما نباشد چگونه اورا تو انید دید پس باید از نسخ بشر یار قلیط بسوی شما بیاید . و من شما را بلا عقب نمی گذارم یعنی یار قلیط از عقب من می آید من نیز بشما خواهم آمد . یعنی اگر چه آنکه میساید غیر از من است لکن چون در یک مقامی از مقامات من و او یکی هستیم مانند این است که من خود نیز آمده ام که اتحاد اشراقی و فعلی و وصفی با او دارم *

* متحد جانهای شیران خداست *

در اینجا سخنان باریک و لطیف دارم لکن وقت آن نیست . متن انجیل تنها را بفهمیم * ولاتوتوا السفهاء اموالکم * دیگر جهان مرانه بیند لکن شما که بحیات من زنده باشید مرا می بینید و انگاه میفهمید معنی اتحاد مرا باینکه که مرا مبشر خود فرستاده بود و اتحاد مرا با شما که حیوة معنویة که مظهریت اسماء و اطوار خدایی است و بسبب من در شما ظاهر گردیده است شما را با عالم اتحاد با من تواند رسانید . زیرا که حفظ کنندگان و صیایای من از من گفته اند و با من گفته اند و در من گفته اند و در راه من شده اند . و مانند آینه ها که زید مقابل را نمایند بشارت مرانموده و بهدایت و حیوة من هدایت یافته بحیوة دائمیه رسیده اند *

یهودا که غیر اسخریوطی است از این سخنان مسیح چنان فهمید که آنجناب این سخنان را بموجب مدلولات ظاهریه گفتند . که دیگران مرا نمی بیند لکن شما همی بینید این است که مسیح چنان معنی کرد که دوست من دوست شخصانی من نیست که این قالب جسدی مرا میخواهد به بیند . و آنرا نتوانید دید . زیرا که آن جسد نیز روحانی خواهد شد . بلکه دوست دارنده من کسی است که کلمات مرا یعنی بشارتهایی را که من داده ام حفظ کند و من در روی تمکن شوم . و سخنانی را که بشما میگویم از من نیست بل از خدایی است که مرا مبعوث کرد و من در میان شما بودم ما مورثا

آنسختان را بشما کفتم . لکن * فارقلیط * که او را خدا بهمان نامی که من نامیدم و سمات و علامات که بیان کردم خواهد فرستاد . همه چیز را از علوم اولین و آخرین و علوم کائنات و مکونات و علوم ملکوت و ملک و ناسوت و علوم جبروت و لاهوت و علومی که تا کنون بیان آن از هیچ کدام از انبیاء و مرسلین نشده است جمله آن چیزها را فارقلیط بشما خواهد آموخت . زیرا که مدینه عجمی بجز بارقلیط موعود نیست *

* فان من جودك الدنيا وضررتها * و من علومك علم اللوح والقلم * آن بارقلیط بخواطر شما خواهد آورد آنچه را که من بشما گفته ام زیرا که او عالم است بر آنچه من بشما گفته ام و دانوا آگاهست از آنچه جمله انبیا بر امتان خودشان گفته اند . و شاهد است بر خلقت آسمان و زمین زیرا که او نخستین موجود در عالم امکان است و تمامی عوالم بوساطت او آفریده شده اند . و در روز محشر که انبیا و رسول شهادت در حق امتهای خویش دهند آن مالک ملک و ملکوت شهادت بر جمله انبیا و تبلیغ و ادای رسالت ایشان و جمله معاملات انبیا بر امتان خودشان بیاورد *

* فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد و جئناك على هؤلاء شهيدا * مسیح پس از ادای تبلیغ بشارت خود در خصوص بارقلیط گفت . سلام بر خدمت آنحضرت را بشما واگذار میکنم که بدید بتوسط اوصیا و اوصیای اوصیای من سلام مرا بر آنحضرت برسانید . چنانکه در این خصوص از راهبان و مقدسان عیسویان روایات بسیار نقل شده است و در کتب اسلام و تواریخ و سیر مسطور است . که خدمت آنحضرت رسیده و ایمان آوردند و سلام مسیح علیه السلام را بر آنحضرت تبلیغ کردند . و یکی از جمله اوصیای اوصیا سلمان فارسی بود که از اصحاب بکار آن بارقلیط موعود گردید *

و سلامی که من بشما برای تبلیغ با آنحضرت در نزد شما و دیعت نهادم و شما را بسلامت از عیبها و معاصی و تغییرات خواندم نه از آن سلامها است که اهل

جهان بیکدیگر دهند بعلت اینکه آن پار قلیط و من با هم عالمی دیگر داریم
که خارج از این جهان ظلمانی است

دل‌های شما مضطرب و ترسناک نشود من باز بسوی شما خواهم آمد. اگر
شما مرا دوست میداشتید از رفتن من خرسند میشدید بعلت اینکه خدای
من یا آن پار قلیط که مرا پدر حقیقی است از من بزرگتر است. و رفتن
من مقدمه آمدن او است اگر من نروم او نخواهد آمد. زیرا که از جانب
خود در عالم اجسام مرا حاکم و هادی کرد. و من از او هستم و خود
او هستم او در من است و من در او هستم. و با بودن من در عالم جسمانی
جهان را دو پیغمبر صاحب دعوت مستقله نتواند بود و من اگر زمان او را
دریابم بعنوان نبوت دعوت نتوانم کرد زیرا که او خاتم پیغمبران است و غیر
از او و بعد از او پیغمبری نخواهد بود *

مجال ست سعدی که راه صفا* توان رفت جز در پی مصطفی

این بشارت‌ها را بشما ادم و قبل الوقوع بشما کفتم بجهت اینکه
در هنگام واقع شدن ایمان بیاورید. و من بعد از این باشما گفتگوی
زیادی نمی‌کنم و زیاده بر آنچه کفتم نمی‌گویم. زیرا که * سلطان
این جهان * و صاحب ملکوت زمین و آسمان و رب العزّة و السلطان
خواهد آمد. و از آنچه او را در مقام تفرد و اصالت هست از جهت
ذات چیزی در من نیست **ا** که چه من مظهري هستم از مظاهر
کلیه او و ظهورات او تماماً با من هست. ولی مظهر را در مقام
ذات ظاهر جای نیست و آینه را از ذات زید نصیبی نی. و بجهت
ظهور امر او و اشکاری جلالت شان متبارک اولاً زم نبود که سخن
زیاد در حق او بگویم. زیرا که او محتاج بتعریف من نیست
و چراغ را نرسد که روشنایی آفتاب را نمایندگی کنند. لکن برای این

کنم که بدانید وظیفه خود را در حق آن پدران ادا کردم و محبت
 او را ورزیدم و شرط محبت را که امثال بر امر او است بجای آوردم *
 پار قلیطی که از جانب آن پدر است و رب النوع انبیا است و حقایق
 انبیا از قطرات نور پاک او است و تجسم او در این جهان ظهور کلی او است
 • و همچنانکه فاتح است خاتم و مهیمن بر کل است • در زمانی
 که ظاهر شود و روح الامین جبرائیل از آن مقام اعلی صادر و با آن جسم
 پاک و وحی الهی را بیاورد بر من شهادت دهد • و مرا قبول کند
 و بپذیرد • زیرا که من آینه جمال و جلال او بودم و او را برستی
 و درستی نمودم • شما نیز بایمان آوردن بر آن نور پاک و شهادت
 دادن من بر آن اریکه پیرای عالم لولا که شهادت بدهید • و بدانید
 که من شهادت خود را در حق او ادا کردم زیرا که از روز نخست شما
 بامن بودید و همه بشارتها و شهادتهای مرا درباره او شنیدید *
 متأثر از رفتن من از میان شما نشوید که رفتن من برای شما سود مند است
 • و اگر من زوم او یعنی پار قلیط بسوی شما با بشریت مخصوصه
 خود نیاید بایدمن بروم و زمانی چند شد نیها بشود • و جنات
 و ملعت معلان در و غکوی بعد از من آشکار شود و در امتحانات و فتها
 بیفتند و جهالت و ظلمت جهان را احاطه کند • تا آنکه آن پار قلیط
 بسوی شما فرستاده گردد و چون بیاید جهان را الزام و تو بیخ و غلبه
 کند • و الزام او بجهت گناه و مخالفت شما یعنی مدعیان عیسی پرستی است
 که از امر من و بشارت من تخلف خواهید کرد • و کما هکار خواهید
 بود و نیز الزام بعدالت و استقامت کند زیرا که من بسوی پدر میروم و شما
 مرا نخواهید دید • و مع ذلك بر خلاف رضا و امر من تخلف
 از اطاعت پار قلیط کنید و میگویید ما مسیح را می شناسیم و بس • حال
 آنکه حکم دعوت من باطل شد و من از اینجهان رقم و کسی مرا نتواند دید
 مگر بحفظ وصیت من و انتظار و قبول آن کسی که بر او شهادت دادم •
 و شما او را و خلیفه های او و سرورهای موعود از انجباب او را و حواریان
 او را خواهید دید و بدین جهات که ظاهر ادعوی ایمان بر من نمایند

وفي الحقيقة انكار مر کرده ايد ووصايای مر امستروك داشته ايد .
بعدالت وحكم شما را الزام ومغلوب سازد و بر شما توبیخها وعارها
بگذارد *

سخنهای بسیار دارم که بشما گفتنی است لکن آتراحامل نتوانید شد .
واگر بگویم یا تحمل نمیشوید و یا آنکه جل و نقل آن با آن زمان سعادت
واهل آن زمان برای شما مقدور نکردد . زیرا که جهل و نادانی جهان را
فرا گیرد و اوصیای من مخفی و پنهان شوند و مقهور و مظلوم و مقتول
گردند . معلمان و ما اولان جهان را کراه کنند و آن سخنان
من از میان برداشته شود *

باوجود آمدن پار قلیط و آمدن روح القدس و روح الامین از جانب
خدای بسوی او لازم نیست که با بحال آن سخنان را بشمایان کنم زیرا
که او بهترین بیان کنندگان است و او شما را بر همه چیز ایشاد کند
واز آیند ها و غیوب تمامی اشیا شما را آگاه سازد *

مر انجید کند و طوری بیان حال مر اکنند که باعث عزت و مجد
من گردد . نه مانند شما که برخلاف رضا و امر من رفتار کنید
و باو هام باطله در حق من سخن گوید که باعث تذلیل من شوید .
شراب را که خدا نهی از آن کرده است خون من مینامید .
نانی را که هر حیوانی و هر کافری آنرا میخورد کوشت
من میخوانید . و مانند این عقائد باطله در حق من میگویند .
و خدای واحد را که من برای اثبات احدیت و صمدیت او مبعوث شده ام
مانند مشرکان ثالث ثلثه و صاحب اولادش دانسته . تذلیل
احدیت الهی را می کنید . و مرا خوار و ذلیل میسازید . ولی
تجید شایسته مرا آن پار قلیط ظاهر کند . و هر چه در حق من گوید
از روی حق و صدق باشد زیرا که از آنکه من از او اخذ کرده
و بشما کفتم او نیز از آنجا گوید . که مبدء کلی ما بجز از یکی نیست
و هر دو از جانب خدا گویم *

تلامذ عیسی که از سخنان او در خصوص آمدن خودش بطور

تعمیه والغاز گفت به همه افتادند و معانی آن کلمات را از هم دیگر
پرسیدن گرفتند مسیح گفت *

شما غمناک میشوید اما جهان بسبب آمدن پسر قلیط شادمان خواهد
گشت . و غمهای شما مبدل به بهجت و شادگامی گردد . این
جهان را انبیا تربیت کردند و جنین الهی که میبایست متولد شود
در چهار شریعت بتوسط آدم و نوح و ابراهیم و موسی بدرجه
عظامت یعنی استخوانی رسید و در زمان من هنگام اکتسای لحم و ولوج
روح شد . و آن مولود جان گرفت و بدین موجب من روح الله شدم
و زمامت از آن چهار برتری جست . تا آنکه در زمان پسر قلیط موعود
مولود بوجود آید و انسان حقیقی تولد یابد . و شریعت او بعلت
تغیر نیافتن موضوع حکم ابدی و دائمی شود . پس بسبب تولد آن مولود
همه غمها یکسو گردد . و جمله تعب و مشقتها که انبیا و اولیا
در تربیت آن مولود اعظم کشیدند فراموش آید . شما نیز غمناک
نشوید چنان نیست که من بکلی از میان رفته باشم بلکه همراه
پسر قلیط خواهم بود و شما را خواهم دید و شما مرا نخواهید دید .
دلهای شما بسبب آن مولود پاک مسرور گردد . و آن سرور را کسی
از شما دور نتواند کرد که اراده الهیه بر تولد آن مولود تعلق
گرفت . باید بجهان پیاید و بزرگ شود و بر تبه کمال عقل بسبب
تربتهای ظاهر و باطن با اسباب نزدیک و دور جهان را کامل کند .
و شایسته این نماید که عقل عالم اکبر یعنی * چهار یار گزین *
همراه مسیح که وزیر او است و نیز جان جهان است در این عالم
هویدا گردد . و جمله بشارت کتب مقدسه که بطور صحیح

و راستی نوشته شده است تمامیت پدید کند *

این است مجلی از آیات را تفسیر کردیم . و با همه اجال سخنان باریک
و لطیف از نمونه آن کلمات آورده شد . که مسیح برای اصحاب
خویش بملاحظات چند بیان فرمود . و وعده بیان آنها را
بپسر قلیط داد . و رشی از رشحات قطرات دریای علوم و اسرار

که از آن مدینه علم الهی بواسطه ربانیان و جانشینان سروران
 دین پالک پامثال این عبد ناچیز قلیل البضاعه رسیده . این بنده نیز
 بجهت نداشتن مجال و نیافتن اقبال از جانب دل پرملال کمی از بسیار
 برای یادآوری برادران روحانی در این نامه آوردم . واکنوزا
 همینقدر برای ارباب درایت کافی تواند بود *

* فارقلیتا *

املائی فارقلیتا بفاوواه فارسی در اول وطا و تا در آخر جایز است
 و املائی مخصوصی ندارد که معرب شده و در عربی فارقلیط است
 و در فارسی پارقلیط و پارقلیت میشود *

لفظ فارقلیط معرب از لفظ یونانی است که بمعنی * احد و محمد و محمود
 و ستوده و مصطفی * و بیک ملاحظه بمعنی تسلی دهنده و امداد کننده
 و وکیل است *

لفظی که از عبارت عیسی علی نبینا وعلیه السلام در اینخورد صادر شد
 بلغت عبرتیه است . و عیسی بجزاز عبرانی سخن بلغت دیگر نکفت
 که لسان خود و قوم خود بود . و بعد از عیسی که اختلاف
 در شعون الصفا کردند . و اختلافات در میان فرقه های عیسویه
 پیدا شد . و هرج و مرج در دین خدای ظاهر گردید . و اصل
 انجیل که بلفظ عیسی بیان شده بود بکلی از میان رفت . چهار کس
 که متی و لوقا و مرقس و یوحنا باشند در ضمن تاریخ بعثت و رفتار
 عیسی تا روز رفتن از میان آنها کلماتی از عیسی نقل کردند . که بعضی
 از آن کلمات از بشریت عیسی بود یعنی نسبت باقتضای آن عالم جسمانی
 داشت . و برخی از جنبه الوهیت که بواسطه روح بر آنجناب روح الهی
 میرسید . و حقیقت انجیل همان قسم ثانی بود و آن چهار تاریخ بعلاوه
 نامه ها و رساله ها و غیر آنها که بحواریان و مصلحان دیگر منسوب گردیده است
 بمرور زمان در میان ملت عیسویه بانجیل معروف گردید و از راه

مجاز مجموع آنها را انجیل نامیدند و علامت مجاز صحت سلب است بقاعده اصولیه *

چون یوحنا آنچه در حق بشارت اجدی صلوات الله علیه از مسیح شنیده بود در انجیل خود درج کرد و پنهان نمود . و آن انجیل بدست جاهلان عیسویان صاحبان هوا و شهوات که نام خود شان را معلم گذاشته بودند و بدست یهودان که ظاهرا ایمان بعیسی علیه السلام آورده بودند افتاد . و بسبب میولات نفسانی و اسباب و علتها که بعضی از آنها را در این نامه شنیدی بنای هر گونه تغیر و تحریف را گذاشتند . همچنانکه امر و نمونه آن تحریفات را از پروتستانها برای العین مشاهده میکنی که با وجود طبع و نشر کتب عهدین که بهر زبانی مکرر ترجمه کرده و طبع می نمایند دو ترجمه پیدا نتوانی کرد که باهم مطابق باشند . پس در آن زمان که مردم نادان بودند و نسخه های کتب کباب بود و کار در دست یکا نکان افتاده بود به بین چه چیز نمی توانستند بکنند . و الحاصل دامن این سخن را برچینیم که از مطلب باز نمائیم *

لفظ یونانی پارقلیط ❖ پیرکلوطوس است ❖ و بمعنی ❖ اجد و محمد محمود و مصطفی ❖ می آید و تحریف کشدگان آنرا در نوشتن ❖ پارا کلیطوس ❖ کردند یعنی تسلی دهنده و معین و ممد و وکیل و بنا بر هر دو معنی مطلب مبرهن است *

❖ ازالة وهم ❖

مخاطبان مسیح در آیات مذکور همه بلفظ شما است که اصحاب آنجناب باشند . دور نیست بعضی از ناقصان توهم کشد که آن اشخاص تا زمان حضرت ختمی ما آب زنده نبودند که این بشارتها و وصایای عیسی با آنحضرت راست بیاید . چنانکه همین توهم را میزان الحق در صفحه ❖ ۱۸۷ ❖ بیان کرد *

کسی که ادنا شعور و آگاهی داشته باشد و از سبک وحی و الهامات و کلمات مقدسه اطلاع یابد خواهد دانست . که خصوصیت مورد سخن مانع از عمومیت خطاب نتواند شد . و در کتب حاضره سماویه از اینگونه تعبیرات لایعد و لایحصی وارد است . و در خود همین آیات مسیح میگوید من بسوی شما خواهم آمد حال آنکه در آخر الزمان خواهد آمد *

اگر از اشتباهکار بهای صاحب کتاب که در میزان الحق آورد بخوایم در این نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد . و پس از آشکار بودن حقیقت کار ثمری از ذکر آن تفصیلات برای مانیتست و هو شنیدان جمله آنها را با داناتا مل دانند *

در صفحه * ۹۸ * کتابش آیتی از زبور بیست و دوم در حق مسیح ذکر کرد . که هر که زبور را به بیند خواهد دانست که ظاهراً هیچ ربطی بمسیح ندارد . سخنانی است که داود در مناجات خود گوید و معانی جداگانه دارد و آیات را محرفاً از زبور چنین آورد *

تمامی بیند کام مرا استهزا میکنند عبوسی بلهها کرده سررامی جنبانند که بخداوند توکل نمود تا که او راهایی دهد . چونکه از او محفوظ است . سکان مرا احاطه نمودند . و جاعت اشرا در دور مرا گرفتند دستها و پاهایم را سوراخ کردند . اثواب مرا در میان خود قسمت نمودند . و بجهت لباسم قرعه انداختند . و از این قبیل در ذیل کلمات از زبور آورده و بعضی توجیه میکند و حال آنکه عیسی در آن زمان نبود و زبور از زبان داود است مگر آنکه بمناسبت پدری و پسری که میان داود و عیسی بود سخنان داود را از قول عیسی شمارند . یعنی آنچه بر سر میشود بعینه پیدر شده است زیرا که اولاد اجزای آبا هستند چنانکه از آیات قرآنی نیز استنباط میشود که در دم کسانی که گفتند ملائکه دختران خدا هستند فرمود *

* و جعلوا له من عباده جزءاً ان الانسان لکفور مین *

از این جهت است که حضرت خاتم انبیا فرمودند . هیچ پیغمبری را اذیت و جفا آنچنان نکردند که بمن کردند . که يك اشارت بزرگ از این کلام برواقعهٔ اُحُد و شهادت عم شهید او بود . و بدین جهت آنچه زبور از قول داود در حق مظلومیت خود گفت تعبیر از مظلومیت عیسی تواند بود *

از این جهت است که در مخاطبات قرآنی چون یهودان بحضرت پیغمبر عرض کردند که ما ایمان آورده ایم با آنچه برمانازل گردیده است و حال آنکه انجیل را انکار کردند و آیت کریمه نازل شد و فرمودند *

❖ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ❖

ای یهودان اگر شما ایمان آورندگان حقیقی بودید پس چرا پیغمبران خدا را بقتل رسانیدید . با آنکه یهودان آنزمان پیغمبری را ناکشته بودند . و بنسب گفتهٔ میزان الحق میبایست اعتراض بحضرت پیغمبری کنند و دعواچی شوند . که نسبت بیجایی بر ما دادی و ما را قاتلان انبیا الله خواندی . ولی چون از موارد سخن بیشتر از مؤلف آگاه بودند مجال اعتراض را نداشتند . پس اولاد بمخاطبات پدران و پدران بمخاطبات اولاد مخاطب میشوند . و این پدری و پسری مدخلیتی بعالم ظاهر تنها ندارد زیرا که ابوت و بنوت معنویه اقوی و محکمتر است *

پس در مخاطبات عیسی مطلق ایمان آورندگان با تجناب مقصود است . کسانیکه زمان ظهور پارهٔ قلیط را دریا بندویا آنکه به بشارت و نام مبارک او ایمان بیاورند *

ظهور اشتباه و وقوع شك در مدلول لفظ شما در آیات مذکورهٔ یوحنا مرخرمدندان را روانخواهد بود . معلوم است مؤلف اسلامیان را بسیار نادان شناخت لکن در غلط بزرگ افتاد *

❖ بیان حقانی ❖

از متن بشارات یوحنا که از کلام کلمة الله عیسی در انجیل خود آورد و تمامها عبارات و تفاسیر آنها را شنیدی واضح و آشکار است .
 که مقصود از آن بشارات آمدن شخصی است که در میان مردم قائم باشد و هر چیزی را با آنها بیاموزد . زیرا که روح را جسمانیان نتوانند دید و از او نتوانند تعلم جست . که معلم و هادی هر قومی را از جنس و نوع آنقوم باید باشد . هرگاه اهل زمین ملائکه میبوندند پیغمبری از ملائکه برای ایشان فرستاده میشد و چون بشر هستند هدایت کننده ایشان نیز میبایست بشر باشد *

❖ قل لوکان فی الارض ملائکه یمشون مطمئین ❖

❖ انزلنا علیهم من السماء ملکاً سولاً ❖

پس بسخن تأویل کنندگان نادان اعتماد نباید جست که خواسته اند آیات مزبور را بظهور روح القدس که میگویند در روز عید الحسین بر حواریان ظاهر شد تأویل کنند . چنانکه در باب دوم از اعمال حواریان نوشته اند که این سخن بر فرض تسلیم تنافی و تناقض با بشارت از یار قلیط ندارد *

عجب است که صاحب کتاب در صفحه ❖ ۱۸۶ ❖ میگوید که در هیچ جایی محمد با لفظ روح القدس نامیده و مخاطب نشده است . و نمیدانم مقصودش از هیچ جا چه چیز است هرگاه در اصطلاح و کتب و مؤلفات خودشان می گوید . راست است همچنان تعبیر و تسمیه نباید در آنها باشد . و اگر کتب الهیه را بگوید همین آیات یوحنا حاضر است که آنجناب را بروح القدس نامید با آنکه روح القدس مسدود جله انبیاء بود ولی بوجوه و رؤس و بکلیت ظاهر نشد مگر در حضرت خاتم رسل و صاحب ملکوت الهیه . و اگر مقصودش کتب اسلامیان است که میگوید همچنان سخنی در حق پیغمبر خودشان نگفته اند از راه بی اطلاعی از کتب و عقائد اسلامیه میگوید . راست است اسلامیان به تثلیث معتقد نتوانند شد لکن روح القدس خلقی از روحانیان از یمین عرش رحمن و مقامی از مقامات حقیقت محمدیه است و از سخنان

سروران دین است که میفرمایند *

﴿ روح القدس فی جنان الصاقوره ﴾

﴿ اول من ذاق من حدا یقنا الباکوره ﴾

﴿ فائده ﴾

در کتب آسمانی و تعییرات بزرگان دین بعضی عبارات هست که معنی اتحاد دو چیز را بیان میفرمایند لیکن همچنانکه آن دو چیز را جهت اتحاد هست جهت تعدد و افتراق نیز میباشد و گرنه دو چیز نمیشدند . و بدینوجب ناقصان و بی ادراکان خاصه بعضی از عیسویان در امر تلیث و اتحاد روح القدس با مسیح یا اتحاد آنها با ذات واحد ازل تعالی بخطا و غلط افتادند و از جهت فرق و تمیز آن دو چیز که متحدان گفته میشوند بی ادراک ماندند *

پس بدانکه دو چیز را که بیکدیگر حل کنند فرضا گویند زید آهن است یا عمرو آتش است از جهت جامعه آنها اتحاد ثابت کرده است که در حقیقت انسان آهن یا آتش شده باشد *

این اتحاد نسبتی را بر هشت گونه تقسیم فرموده اند ﴿ جنسی و نوعی و صنفی و شخصی و اشراقی و فعلی و وصفی ﴾ و هر کدام از این اقسام را تفصیلی از بیان لازم است که این نامه را جای آن نیست و برای نمونه مثالی از بعضی اقسام اتحادات برای تو بیاورم ﴿ حل اشراقی ﴾ مانند اتحاد صورت ظهره زید در آینه بازید است که صورت را زید خطاب کنیم ﴿ حل فعلی ﴾ مانند اتحاد وکیل با موکل و یکی بودن صدر اعظم با سلطان است اگر گوئیم صدر اعظم پادشاه است اتحاد ذاتی را مقصود نکنیم بلکه افعال و تدبیر و رأی و صوابدید او را بلافرق افعال و رأی و تدبیر سلطانی است . و اینگونه اتحاد در تعییرات شایع و ذایع است این است که خدا دوستی انبیا و اولیا را دوستی خود نماید مودت ایشان را مودت خود ساخت . رضای ایشان را رضای خویش گفت اسف ایشان را اسف خویش خواند دشمنی با ایشان را دشمنی خویش داشت . و همچنین جمله اعمال

و افعال که بخدا منسوب میشود در انبیا و مقربان الهی گفته میشود *

نمیدانم اهل کتاب در همین بقیه کتب آسمانی معانی اینگونه اتحادات را فهمیده و دانسته اند که اتحاد فعلی کدام است و اتحاد ذاتی که مستلزم شرك و الحاق است کدام . ومع ذلك در امر تثلیث و مانند آن عقائد باطله ظاهر کرده اند یا آنکه این معانی را تفهیمده از ظاهر الفاظ کتابها بغلط افتاده اند *

اما ﴿ حل و صفی ﴾ پس چنان است که دو کس مثلا در صفتی متفق باشند ولی ذاتا متغایر باشند که آن دو کس را در آن وصف متحد گویند و یکدیگر حل شوند . پس اگر عیسی گوید من موسی و ابراهیم هستم صحیح گفته است و اگر موسی گوید من نوح و آدم هستم راست گفته است که در پیغمبری و تأسیس شریعت و غیر آن متحدند . الحاصل سخن در اتحاد روح القدس با حضرت خاتم الانبیا علیه السلام بود که بدین مقدمات بوجوه چند طریق اتحاد آنجناب با روح القدس و با عیسی و جله انبیا واضح و آشکار است . و آن حقیقت مقدسه در عالم اجسام با طوار تعینات ظاهر گردیده و مقام نفرد و کلیت او نیز منزله از تنزل بدرجات نازله جسمانیان است . و مقام روح القدس را در اواخر این کتاب بخواست خدای خواهی شنید *

﴿ ازالة شبهة ﴾

در خاتمه آیات مزبوره یوحنا که مسیح گفت ﴿ من دیگر باشما گفتگو بسیار نکم زیرا که سلطان این جهان می آید ﴾ و معانی آنها را من البدوالی الختم با جمال برای تو کفتم و دانستی که اهل کتاب از کتب و تفاسیر کتب خود شان بی خبرند . و میزان الحق بعبادت مستمره خود خواست تا ویلی دیگر کند و آیات واضحه الدلالات انجیل را تا ویلات بعیده نالایق مأول بدارد . این است که در عبارت سلطان اینجهان می آید در صفحه ﴿ ۱۸۹ ﴾ تمهیدات در سخن کرده و خواسته است که رئیس شرور یعنی شیطان را سلطان جهان نماید

بعثت اینکه دید که از تحریف و تأویل در فارقلیط مقصود تمام
 نشده و این عبارت صریح است در آمدن کسی که عیسی امر او را عظیم
 می شمارد . و چنانکه گفت پارقلیط شمارا بهمه چیزی ارشاد و تعلیم
 و راهنمایی میکند میگوید من دیگر باشما سخن زیاد نمیگویم بعثت
 اینکه مالک و صاحب ملکوت زمین که صاحب عزت و سلطان
 است می آید . لهذا چاره کار خود را چنان دید که این عبارت واضح
 در بشارت پیغمبر را بابلیس رئیس جهان تلبیس تأویل کند .
 باینکه در انجیل نوشته اند که شیطان بسبب آمدن عیسی مقید شد .
 و در همین کتاب از کتب آسمانی گوید که عیسی سرمار یعنی
 شطرا خواهد کوبید . و باینکه در جاهای بسیار نزدیکی
 ملکوت آسمان را بشارت داده اند . و باینکه شیطان هم در جهان
 بود و خواهد آمد را بشیطان موجود بوجهی معنی نمیتوان کرد
 . و الحاصل هیچ صاحب شعور با انصافی عبارت مذکور را
 ✽ که سلطان جهان می آید باشد ✽ به آمدن شیطان که هیچ بمطلب
 مناسبی ندارد خصوصاً بقراین کلمات سابقه و قرینه مقام هرگز تأویل
 نتواند کرد . مگر برادر پسر شیطان باشد و بخواد تلبیس و اشتباهکاری
 کند یا آنکه خیلی نادان باشد . دلالت آیات یوحنا بر بشارت حضرت
 خاتم الانبیا چنانکه شنیدی رهوشمندان مستقیم الا درالك بغایت
 واضح و آشکار است . و بکمتر تدبری بطلان سخنان بیهوده
 صاحبان تأویل و تضلیل روشن و هویدا است . و این معیار را
 در اینجا ختم کنیم ✽ والسلام علی من ینصف ربه ✽

✽ معیار نهم ✽

از انجیل یوحنا شاهدهی دیگر برای منتظر بودن بنی اسرائیل بر ظهور
 پیغمبر موعود بسیاریم اگر چه در انجیلهای دیگر نیز همین
 مطلب موجود است . ولی ترجمه آنها را آشکار تحریف کرده اند

چنانکه بزودی آن تحریفان را خواهی دانست *

در فصل اول یوحنا است ﴿ ۱۹ ﴾ هنکا میکه یهودان فریسیان
 و لاویانو را نزد یحیی فرسنادند که از او سؤال کنند که تو کیستی
 شهادت او چنان شد ﴿ ۲۰ ﴾ او اقرار کرد و انکار نیاورد
 و گفت من مسیح نیستم ﴿ ۲۱ ﴾ ایشان از او پرسیدند که پس
 اکنون تو کیستی تو ایلیا هستی گفت فی توان پیغمبر هستی گفت فی
 ﴿ ۲۲ ﴾ آنگاه بوی گفتند پس تو کیستی که بر فرستندگان خویش
 جواب بپریم در حق خویش چه میگوئی ﴿ ۲۵ ﴾ و ایشان از او سؤال
 کردند که اکنون اگر تو مسیح یا خود ایلیا یا خود آن پیغمبر نیستی
 چگونه تعمیم میکنی ﴿ ۲۶ ﴾ یحیی بایشان جواب داد و گفت
 من با آب تعمیم میکنم اما در میان شما کسی قائم خواهد شد که شما
 او را نخواهید شناخت ﴿ ۲۷ ﴾ آنکسی که بعد از من خواهد آمد
 آن است که پیش از من شده است من لایق نیستم که بند پاپوش او را
 باز کنم *

﴿ در فصل هفتم انجیل یوحنا است ﴾ بسیاری از جماعت که آن
 سخن را شنیدند گفتند که تحقیقاً این همان پیغمبر است . دیگران
 گفتند این مسیح است اما آن جماعت گفتند آیا مسیح از جلیل می آید مگر
 توریة نگفت که مسیح از نسل داود و از قصبه بیت اللحم مسکن داود
 خواهد آمد . آنگاه در میان جماعت در خصوص او اختلاف پیدا شد *

از مطالعه فقرات مزبوره آشکار میشود که بنی اسرائیل از روی
 اخبار کتب و انبیای سلف منتظر پیغمبری بودند که غیر از مسیح بود و آن
 پیغمبر چنان عظیم و معروف بود که در اینگونه مقامات
 محتاج بذکر نام مبارک آن بعلت اشتهار و بجهة تعظیم نبوده بحرف
 اشارت از او تغییر میکردند . و میگفتند ای یحیی حال که تو مسیح
 و ایلیا و آن پیغمبر نیستی چرا تعمیم میکنی . و ﴿ در فصل هفتم ﴾
 نیز پس از آنکه حاضران در انجمن عیسی سخن او را در امر دعوت
 شنیدند اختلاف کردند در اینکه آیا آنجناب مسیح است و یا خود همان

پیغمبر موعود است . و یحیی در فصل اول تجسید آن پیغمبر عظیم
 الشان را چنان کرد که او پیش از من موجود شده یعنی اول است و آخر
 خواهد آمد و من شایسته بندگی او و باز کردن بند پاپوش او نیستم .
 و این سخن را در حق عیسی نکفت زیرا که عیسی در آنوقت حاضر
 بود و یحیی او را غسل تعمید داده بود و لیسافت باز کردن بند پاپوش
 او را داشت . سهل است که خود مسیح در حق او چنانکه در فصل
 هفتم انجیل لوقا است چنان شهادت داد که من بشما میگویم که در میان
 زادگان از زنان بزرگتر از یحیی تعمید کننده پیغمبری نیست اما نسبت
 بملکوت الهی ✽ یعنی صاحب ملکوت جهان ✽ آنکه کوچکتر
 است از او بزرگتر است . و نیز یحیی کفت خواهد آمد و بعد از من
 است پس تاویل دیگر در اینجا غلط خواهد بود و این مطلب را
 در جای دیگر محقق خواهی یافت *

✽ در فصل (۲۴) انجیل متی است ✽

این انجیل ملکوت بر تمامی جهان و جمله امتان برای اینکه شهادت را
 باشد باید بشارت داده شود و آن زمان آخر خواهد آمد *
 اگر از نسخه های قدیمه انجیل در میان میشد تحریف ترجمه هارا
 برای انجیلیان بیان میکردم و معلوم میشد که در بشارت آخری یعنی
 آن زمان آخر خواهد آمد چه کرده اند *
 در فصل نهم لوقا عبارتی است که بقرینه انجیل یوحنا ترجمه را
 تغییر داده اند *

آیت ✽ ۱۹ ✽ ایشان نیز جواب داده گفتند بعضی تعمید کننده
 یحیی و جمعی ایلیا و دیگران گفتند از پیغمبران قدیم یکی قیام کرده است
 یعنی زنده شده است *

✽ حکایت ✽

در سنه (۱۲۸۱) یعنی شش سال پیش از این در حدود ایران از جانب

دولت مأموریتی داشتم درقریه دیکاله ازدهات ارومی مهمان قسبسی
 از نصاری شدم وجعی از کشیشان و معلمان از فرقه های عیسویان
 که در آنجا هستند در آن انجمن حاضر بودند . سخن از بشارت
 انجیل در حق پیغمبر موعود بعد از عیسی را بمیان آوردند و نخست
 انجیل فارسی را خواستم و باب اول و هفتم آنرا باز کرده از آنها جواب
 طلبیدم تا کار بحاضر کردن نسخه های چند از انجیل کشید .
 از علمای مسیحیه در آن بزم از قاتولیک وارمنی و کالدانی و نستوری
 و پروتستان بودند . و از جمله انجیلیها که آوردیم انجیلی بود
 که در پوست آهو بقم سریانی نوشته شده بود ولی بعضی از جاهای
 آن انجیل سقط شده و در ثانی باز در پوست نوشته شده و تمام کرده
 بودند که تاریخ آخر انجیل مزبور که از او راق تازه او بود نهصد
 سال تقریباً پیش از آن تاریخ بود و عبارت یوحنا را که پیدا کردیم
 معلوم شد که نویسنده آن بکنه سخن برخورده ادات عهد را
 * که در لفظ آن پیغمبر هستی بود * حذف کرده و نوشته است
 * انوبه وت * یعنی پیغمبر نیستی *

در آن بزم یوسف نام را که از معلمان پروتستانی بود و حسن ظنی بر ادراک
 او داشتم حکم و منصف قرار دادیم با آخره اذعان آورد که يك را بجهت
 از آنچه شما میگوید یعنی منتظر بودن بنی اسرائیل بر پیغمبر معهودی
 مفهوم میشود لکن من باید در این مطلب بدو قنور پرکنس امر یکانی
 که در آنصفحات رئیس پروتستانها بود مراجعت کرده و بشما جواب
 بدهم . کفتم سالها بتو مهلت دادم که جواب این سخن را تو وهمه
 حاضران از روی انصاف برای من بیاورید و پس از آن تاریخ
 بارها با اهل آن مجلس ملاقات کردم و جوابی در این باب از ایشان
 نتوانستم پیدا کنم *

میزان الحق پروتستانی بشارت جناب یحیی را که در خصوص حضرت ختمی مآب گفت و در معیار گذشته از انجیل آوردیم . که آنجناب گفت بعد از من کسی خواهد آمد که من لایق باز کردن بند پاپوش او نیستم و او پیش از من است . و در دیگر انجیلها نیز باین مضمونها از یحیی دارد کرده اند در صفحه ﴿ ۱۹۳ ﴾ خواسته است آنها را تأویل بعیسی نماید و گفته است نهایت محمدی در اینجا نیز غلط کرده و خلاف بیان نموده اند . و پس از آنکه جواب این سخن را در معیار سابق فهمیدی و تأویلات آنها را از قبیل اجتهاد در مقابل نصوص مشاهده کردی و حکم کلام شمعون پطرس را که در باب سیم نامه دوم خود در خصوص آنگونه تأویل کنندگان دانستی . غلط کوپی و غلط کاری را بهر کدام طرف که ادراک و انصاف تو تصدیق نماید منسوب بدار *

اما آیاتی که از انجیل یوحنا بآن تمسک بسته و گفت که بآن دلیل مقصود از آن کلمات عیسی است بشهادت بداهت چنانکه کفیم عبارت مزبوره از الحاقیات در اصل و ترجمه ها است . بعلم اینکه عبارت بعد از من خواهد آمد و در میان شما خواهند بود که مطابق بشارت عیسی در حق پارقلیط است . و بقریه تعمید یافتن عیسی از یحیی و موجود بودن مسیح در هنگام گفتن یحیی این کلمات را و صاحب وحی جدا گانه بودن یحیی و سایر رفتارهای یحیی در حق عیسی و بقواعد الهیه که ما را در دست است . هیچ اشتباهی در الحاقی بودن فقرات ﴿ ۲۹ ﴾ و ﴿ ۳۰ ﴾ فصل اول یوحنا نخواهد بود *

اما اینکه خود اعتراض آورده و خود بجواب خود خویش را ساکت کرده و گفت . اگر کسی گوید که در این صورت که مسیح در آن وقت موجود بوده پس نسبت باو یحیی بچه طریق میتواند گفت که بعد از من خواهد آمد . جواب این است که یحیی این مضمون را در باره تعلیم دادن مسیح گفته است چنانکه بعد از آنکه یحیی تبلیغ

رسالت خود را تمام کرد مسیح خروج نموده، تعلیم و مجزه نمودن شروع ساخت . معلوم است این بیچاره از معنی نبوت و رسالت و از اطوار دعوت و تعلیم آگاهی نداشته است سهل است که از انجیل خود شان نیز بوجهی مطلع نبوده است . بی خطا گفتم از انجیل حاضر خوب اطلاع دارد زیرا که سرمایه کارشان آن است لیکن هدایت و ارشاد کردن براه باطل را آیین چنان است که نخست در اصل کتب نصرف کنند و کم کذارند و بیفزایند پس از آن ترجمه ها را بعبارتهایی که موافق دلخواه است بیاورند و آنکاه اگر مقصود تمام نشود بتأویلات پردازند و باهمه اینها در هنگامیکه آنگونه هدایت اقتضا کنند کتب مصدقه خود را نیز فراموش سازند زیرا که مقصود باید بدست بیاید *

الحاصل جواب او را که بر سؤال خود آورد بفهمیم ﴿اولاً﴾ راست است یحیی صاحب وحی جدا گانه بود و مسیح او را بسیار تجید کرد و خود صاحب دعوت بود و عیسی واسطه دعوت او نبود یعنی مردم را پس از توحید به نبوت عیسی دعوت نمیکرد همانا وحی الهی باو میرسد . ومع ذلك صاحب شریعت مؤسسه نبود یعنی مطابق آن شریعت بود که عیسی با آن میکرد و در اینحال بودن چند پیغمبر در یک زمان معمول و متداول بوده است و بالعکس هر گاه دو پیغمبر صاحب وحی بایستی در یک زمان باشند بجز یکی از ایشان ناطق نتواند بود . زیرا که شریعت بجز یکی نتواند شد این است که عیسی گفت اگر من از میان شما نزوم فار قلیط بسوی شما نخواهد آمد ﴿ثانیاً﴾ از جواب او بر اعتراض خویش چنان معلوم شد که مسیح مادامیکه یحیی حی بود تعلیم نکرد و دعوت نمود و معجزات نیآورد . و حال آنکه این سخن بقاعدۀ مذکوره غلط است و مؤلف باوصف آگاهی از دعوت و معجزات مسیح در زمان یحیی اسلامیان را بغلط منسوب داشت ! *

﴿ در انجیل لوقا ﴾ که از ابتدای ظهور امر مسیح گرفته

و تعلیمات و دعوتها و مواعظ او را تا فصل هفتم بیان کرده است
 ✽ در آیت شانزدهم فصل مزبور گوید ✽ و بر همه آنها رب غالب شد
 و شکر خدای را بجای آوردند و گفتند که در میان ما پیغمبر بزرگی
 ظاهر شده است و خدا نظر لطف خود را بسوی قوم خود انداخت
 (۱۷) گفتگوهایی که در این خصوص شد بولایاتی که در تمامی
 یهودا و اطراف آن بود منتشر گردید (۱۸) و تلامیذ یحیی
 از جمله این وقایع بآن جناب آگاهی دادند (۱۹) یحیی نیز
 دو کس از شاگردان خود را نزد خود خواسته آنها را نزد عیسی
 فرستاد و گفت پرسید آن کسی که خواهد آمد تو هستی یا آنکه
 منتظری یکی دیگر باشیم (۲۰) آن دو کس نزد عیسی آمده
 و گفتند که ما را یحیی تعمیمد کننده بسوی تو فرستاد و گفت آن کسی
 که خواهد آمد تو هستی یا آنکه انتظار او را داشته باشیم (۲۱) و همان
 در آن ساعت چند کس را از مرض و علت و ارواح شریره شفاداده
 و چند کس نابینا را بینا کرد (۲۲) پس عیسی جواب داده بایشان گفت
 بروید و از آنچه دیده و شنیدید یحیی را آگاهی دهید که نابینایان
 بینا میشوند . و زمین کیران راه میروند . و مجذومان از علت پاک
 میگردند . و کران شنوایی میکسیرند و مردگان زندگی مییابند .
 و بیچارگان را انجیل آموخته میشود . یعنی یحیی از این کارها
 میداند که من دعوی آنچنانی ندارم و بکار بشارت و تعلیم پرداخته
 مقدمات کار را ترتیب میدهم . و اینها همه از ترجمه های است
 که پروتستانها کرده و در اطراف جهان منتشر داشته اند و مع ذلك
 میگوید عیسی با وجود یحیی تعلیم نکرد و سخن نگفت و معجزات نمود *
 پس برای شخص هوشمند در الحاقی بودن فقرات (۲۹)
 و (۳۰) فصل اول انجیل یوحنا که مؤلف بد آنگونه جواب
 ناصواب که منافی با آیات مذکوره انجیل لوقا است میخواهد تأویل
 کند شك و اشتباهی باقی نماند *
 اگر بخواهیم در جمله سخنان میزان الحقیقی بیانات مفصله آورده

حقیقت کار را آشکار کنیم بذکر دلائل از خارج محتاج نیستیم و سراپای کتاب مذکور از این قاش است که ذکر شد و نمونه آنرا در همین نامه باک مشاهده کردی *

* در انجیل لوقا * پس از مخاربه یحیی با عیسی که رسولان او بسوی او برگشتند میگوید عیسی شروع کرد بتعجید نمودن از یحیی و بیان او صافی و مقامات او . و بقدر هفت و هشت آیت مفصله در آتباب آورد و گفت جله مردم بشنیدن این سخنان اقرار بعد الت الهیه کرده بممودیت یحیی نعمید گرفتند . و پس از این سخنان باز شروع بتفصیل دعوتها و تعلیمات و معجزات عیسی مینماید *

نمیدانم لحن مقال و حدود سخن و قراین حالیه برای تو ظاهر کرد که یحیی پیغمبری بود که بی تو وسط عیسی بامر دعوت و تعلیم و مقتضیات نبوت قائم بود . و آنکه بعد از من گفت خواهد آمد غیر از عیسی بود . یا آنکه باز تعصب اعصاب و عروق ترا فرا گرفته تجمیع در قبول این سخن داری . ولی ما را ایجز از بیان حقیقت کار تکلفی نیست . ما راستی نوشتیم و راستی خواندیم و اگر چشم تو نایبنا و احوال باشد بر من حربی نیست . عیسی بدان جلالت شان که نایبنا یان را بینا کردی و کران را شنوا نمودی انکار و عنساد منکران را چاره توانست کرد *

چون دانستی که یحیی علیه السلام در زمان حضرت مسیحی حی و حاضر بود و بامر نبوت و دعوت قائم و در زبان عیسی مجید و معظم گردید . و در میان آن دو پیغمبر جلیل الشان مخاربات واقع شد و عیسی نیز در آن حال دعوت و تعلیم میکرد . و یحیی در آن وقت بشارت از آمدن بزرگواری میداد چنانکه در معیار گذشته شنیدی و ذیلا عبارات انجیل را نیز تیرکا میشنوی . پس بدرایت و ادراک منصفانه خویش مراجعت کن و به بین که اگر مقصود از شخص مبشر و موعود که در حق او میگفت من شایسته بر بندگی او نیستم بعد از من خواهد آمد و پیش از من هست . چنانچه مسیح

علیه السلام بودی آیا بعبارت بعد از من خواهد آمد را می‌گفتی با آنکه خود بسخ غسل تعید داد و زداو ایلچی فرستاد . و گذشته از این اگر میدیدی که او همان پیغمبر موعود و منتظر است التزام خدمت او را نمیکردی . و در جرك تلامیذ و اصحاب او نمی آمدی . و مردم را بسوی او نمی خواندی . و حضور در خدمت او را مقتم نمی شمردی . و خاکپای او را نمی بوسیدی . چه می‌گویی ای مدعی وداعیه جوی دین داری این معانی را تصور کن و سخن را دانسته بیار *

* مزین بی تأمل بکفتاردم * نکو کوی اگر در کوی چه غم *
 * در آیت هتم * از فصل اول انجیل مرقس بشارت نبی منتظر و صاحب ملکوت را از قول یحیی گوید . در هتکام و عظمی گفت که بعد از من بسیار توانا تر از من کسی خواهد آمد که من سزاوار آن نیستم که خم شده دوال نعلین او را باز کنم *
 * این همان نعلین است که عرش الهی بدان زینت گرفت *

* پایان سخن *

در خصوص بشارت از کتب آسمانی در حق حضرت خاتم انبیا علیه السلام علماء اسلام تألیفات بسیار نوشته اند . و اکثر آنها را بعلت نیازمند نبودن ملل اسلامی در اثبات حقیقت دین خویش بر آنها مطبوع و منتشر نکرده اند . و آنچه طبع و نشر داشته اند معدودی از آنها است . و اگر موازنه بشود با اخباری که انجیلیان از تورات در حق تصدیق عیسی دارند البته ده مساوی آن بشارت که در حق مسیح از توریه است بشارت توریه و انجیل در خصوص حضرت ختمی مآب خواهد بود . اکنون موازنه حال منکران عیسی با منکران آنحضرت بر عقل دراک هوشمندان باید کرد و از ایشان تصدیق باید خواست *
 آنچه این عبد عاجز از بشارت و سایر مطالب در این نامه آوردم

کمی بود از بسیاران و نمونه بود برای یاد آوری دل‌های پاک . بعلت
اینکه این نامه را با سلوب دیگر تألیفات نوشتم . و اگر باور کنی
بی مسوده نوشتم . و با همه گرفتاریها و پریشانی که مرا بود قادر
بر تفصیل نگاری نبودم و از خود ستایی ننشکاشتم . ومع ذلك
امید وارم که در نزد دانشمندان موقع قبول یابد . و نواقص آنرا
بهمه جهت بین توجه خویش تکمیل نمایند . و مرا بصدق
نیت و خلوص عقیدت خود که دارم بر حجت یاد کند *

﴿ مناجات ﴾

﴿ الهی ﴾ آنان که ترا یافتند چه کم کردند و آنانکه ترا کم کردند چه یافتند *
﴿ الهی ﴾ دین تو استوار است ما را بر آن استواری ده و راه تو مستقیم است
ما را در آن راستکار کن . ﴿ الهی ﴾ دوستان تو از تو گویند و از تو شنوند
ما را نیز چنان کن که از ایشان شنویم و از ایشان گوئیم . ﴿ الهی ﴾
دل‌های دوستانت بمشاهدات تو خرم است . دل‌های ما را بیدار ایشان
خرسند فرمای . ﴿ الهی ﴾ ما خاکیم ما را بکرم خویش به بخشای
و از این تاریکی ما را بروشنایی ابدی برسان . ﴿ الهی ﴾ تو بخشاینده
و مهربانی بر ما آنچنان کن که در ما کفایتی *

﴿ چه کنم با مشت خای جز آنکه بیامرزم ﴾

ولی چون شه مرا برداشت از خاک ☆ سزد گر بگذرانم سر ز أفلاك
من آن خاکم که ابر نو بهاری ☆ کند از لطف بر من قطره باری
اگر بر روید از من صد زبانم ☆ چو سبزه شکر لطفش کی توانم

﴿ بسم الله الرحمن الرحيم ﴾

﴿ میزان پنجمین از میزان الموازین ﴾

مطالعه این نامه را ندانستم که بکدامین نظر تا با اینجا رسانیدی . امیدوارم که از روی آگاهی و ترك آیین عناد و لجاج و فراموشی از قواعد انس و عادات تأمل در این سخنان پاك از آرایش ناراستی کردی . و حقیقت کار را دریافتی و از زندان تاریکی رهاییاب گشتی و راه خدا شناسی را سراغ گرفتی * ﴿ و علی الله قصد السبیل ﴾

برای اتمام بیانات مقصوده در این نامه را بسیاری خدا و یاران خدا در خصوص معجزات و وحی و الهام آسمانی و ستایش از قرآن الهی و از سایر اطوار دین مبین اسلام بر حسب کنجایش حال و سعت مقدرت ده معیار استوار بساوریم . و این جمله پنجاه معیار را سنین را که در طی پنج میزان مرتب شد بجای اساس پنجاهه ایمانیان دانسته در عید الخمسین خدا شناسی و یگانه پرستی عیشتها کنیم و جشنها نماییم و بپارا دران ایمانی باغای رسم معایده پردازیم * ﴿ اخوانا علی سرر متقابلین ﴾

﴿ معیار نخستین ﴾

میزان الحق بر و ستانی از روی آیین خویش در صفحه (۲۴۷) سخن از اوصاف پیغمبری آورده و چند آیت از قرآن که هرگز بر مدعی اودلالت نتواند داشت ذکر کرده و در صفحه (۲۴۹) میگوید از این آیات مفهوم میگردد که محمد هیچ معجزه ظاهر نکرده و بظاهر

ساختن هم قادر نبوده است . و ما نخست از کار معجزه های مسیحی سخن بیاوریم تا بتحقیق معجزات پیغمبری که جهان پر از معجزه های آن مالک ملک و ملکوتست بسپرد ازیم . و حقیقت حال را مشاهده کنیم *

صاحب کتاب در اول کتاب خود گفت که وحی والهام را علامت چنان است که در مدلولات و مضامین آنکتاب آسمانی اختلاف و تناقض پیدانشود . و اختلافات ظاهره از انجیل و توریة ایشان را قدری در مبرازهای گذشته بجهت نمونه دانستی . اکنون در خصوص معجزات مسیحی که در تمامی انجیل خودشان نقل کرده اند به بینیم در انجیل چه گفت *

﴿ در فصل شانزدهم انجیل متی ﴾ در آیت چهارم است که بعد از خواستن فریسیان و صادوقیان معجزات و علامات را از مسیح چنان گفت *

نسل شیطان و زنازاده علامت میخواهد اما برای او ﴿ یعنی عیسی ﴾ علامت دیگر بجز از علامت یونان پیغمبر ﴿ یعنی یونس بن متی ﴾ علامت دیگر داده نخواهد شد *

از این عبارات مسیح آشکار است که گفت من قادر بر آوردن علامات و معجزات نیستم مگر بیک معجزی که پس از مصلوب شدن من ظاهر شود و با اعتقاد عیسی پرستان مرا بکشند و بقیرم گذارند . و همچنانکه یونان پیغمبر که ذوالنون یونس باشد سه روز در شکم ماهی مینامد من نیز سه روز در بطن ماهی خاك مانده و آنکاه بیرون آمده سر با فلاك میکشیم . و چون نکره در سیاق نفی افاده عمومیت را کند و بمدلول ظاهر و جلدان نیز واضح است که باین عبارت عیسی در تحت انحصار ظهور معجزات را از خود نفی کرد مگر بیک معجزه را که آن هم بعد از ممات بود و آنهم معجزه خود نبوده قدرت نمایی خدا بود و آن هم در صورتی است که این سخن بدرجه ثبوت رسیده باشد که همچنان چیزی واقع گردید *

﴿ در نهایت فصل سیزدهم متی است ﴾ برای او معجزت میکشیدند

ولی عیسی بایشان گفت که هیچ پیغمبری بی قدر و بی اعتبار نیست
مگر در وطن خود و در خانه خود . و بجهت بی ایمان بودن ایشان عیسی
چندان معجزاتی برایشان ظاهر نکرد ❖ در فصل هشتم انجیل
مرقس ❖ نوشت که فریسیان معجز آسمانی از عیسی خواستند
و او را امتحان کردند و او آهی از دل برآورد و گفت چرا این نسل
معجزه میخواهند حقا بشما میگویم که بر این نسل معجزه و علامت ظاهر
نخواهد شد ❖ در چهارمین فصل انجیل مزبور است ❖

آنکه عیسی از جانب روح یعنی بامر روح القدس بهجرا رفت
که از شیطان امتحان گیرد چهل شبانه روزی گرفت و آنکه بنهایت
گرسنه شد . گمراه کننده نزد وی آمد و گفت اگر پسر خدا
هستی امر کن این سنگها همه نان شوند . لکن او جواب داد و گفت
نوشته شده است که انسان بنان تنها سیر نمی شود فقط باهر کلامی
که از لسان خدا جاری گردد نیز سیر شود . و این فقرات مفصلی است
تا آنکه بجای مبرساند که شیطان بعیسی گفت خورت را از بالای
بام بزیر بنداز که نوشته شده است او بر ملکها امر کند و در بالای
دستهای خود شان ترا بردارد و پای تو بسنگ نخورد . عیسی باو
گفت همچنین باز نوشته شده است که خدای پروردگار را امتحان
نکنی . تا آنکه شیطان او را بر بالای کوه بلندی برده جلوه مملکتها
و ملکوت زمین را باو ظاهر کرد و او را امر بنجده خود نمود . و عیسی
او را طرد کرده و گفت بخدای پروردگار باید سجده کرد و باوتنها باید
عبادت نمود که چنین نوشته شده است . آنکه شیطان از وی
دست کشید و ملکها آمده خدمت او را میکردند . که این عبارات
آخری را ملخصاً آوردم ❖

از عبارات مذکوره بنسبتی خالص مسیح علیه السلام ظاهر است
که محل امتحان یافتن از شیطان بودی و روز کرفتی و بشدت
گرسنه میشدی و سجده و عبادت خود را بر خدای واحد تعالی
مخصوص میداشتی و جایز نبودن امتحان کردن خدایی باظهار

قدرت خویش از کتب آسمانی بیان میکردی *
چون فقرات مزبوره را دانستی در اطوار انبیا و اولیا درست تدبیر
نمای و بقواعد توحیدیه و مقنضیات حدود بندگی و بندگان را
ملاحظه کن . و بدان که خدای هیچ گاهی و بهیچ طوری و در هیچ
امری تابع هواها و خواهشهای مخلوقات خود نشود و اگر بشود
خدا نیست و نیز کار جهان را سراسر تباهی رسد *

﴿ ولواتبع الحق اهلهم لفسدت السموات والارض ﴾

انبیا و اولیا که مظاهر ارادات و اوامر الهیه هستند و اتصاف
باوصاف الهیه دارند ایشان نیز بوجهی تابع آراء فاسد، و هواهای
نفسانیه از رعیت نشوند که اساس کار خدایی بر اینگونه گذاشته
شده است *

﴿ ولن ترضى عنك اليهود ولا النصارى حتى تتبع ملتهم ﴾

صاحب کتاب رانمی داتم چه چیز واداشت بر اینکه کلمات صریحه عیسی را
که در خصوص قادر نبودن خود باظهار مطلق معجزات گفت تأویل
و توجیه کند . و طوری هم تأویل کند که اهل دانش غلط بودن
آنگونه تأویل را از برای آنچنان کلامی بقاعده علم تصدیق نمایند .
و از آنطرف در همچنان مقامی همان تأویل کننده از روی هواپرستی
و بتابع ابالسسه آیاتی از قرآنی بیاورد که نه لفظ آنرا فهمیده است
و نه معنی آنرا دانسته و نه از مورد آن آگاهی بسته و نه از نکات
و اشارات آن بوی برده است . راستی از جنس اینگونه جزارنها
که در راه کراهی کنند سخت عجبناهی آید . اینک دو آیتی که صاحب
کتاب بر مدعای خویش کواه آورد

﴿ واقسموا بالله جهد ايمانهم لئن جاءتهم آية ليؤمنن بها ﴾

﴿ قل انما الآيات عند الله وما يشعركم انها انجات لايؤمنون ﴾

﴿ ما عندى ما تستعجلون به ان الحكيم الله يقص الحق وهو خير ﴾

﴿ الفاصلين قل لو ان عندى ما تستعجلون به لفضى الامر بينى وبينكم ﴾

آیتهای مذکوره بر مدعای صاحب کتاب دلالتی ندارد سهل است

که مرده و شمند شهادت دادن آیات را در وجود آیات الهیه در نزد آن آیه الله اعظم صلی الله علیه و سلم آشکار بیند که فرمود آیات در نزد خدا است همچنانکه عیسی گفت این اعمال از من نیست *

مؤلف سخن عیسی را که گفت مرا معجزی داده نشده است الخ تاویل میکند بر اینکه معجز خاصی از او خواستند و می خواستند او را امتحان کنند آن معجز مخصوص را انکار کرد. و با اینکه این تاویل را که از مدلول لفظ خارج است در اینجا روایت در آیت کریمه لا اقل این قدر توجیه را نیز جایز ندانسته بتکلفات میخواهد از مدلول ظاهر برگردانید بمقصود خویش تاویل کند *

الحاصل بمدلول قواعد الهیه و کلمات بزرگان و اعتراف خود مؤلف انبیا و اولیا در مقام امتحان جوئی اغلب معجزات نیاوردند. و سر و حکمت این کار در نزد اهل حق واضح است این است که عیسی گفت من معجز ندارم نه اینکه آنها نیاورد بل انکار از قدرت خود بر مطلق معجزه کرد *

اما ﴿ آیت نخستین ﴾ که در سوره انعام است از اول آیات معلوم میشود که در حق مشرکان نازل کردید. و مورد آن چنان است که مشرکان گفتند اگر معجزاتی را که ما می خواهیم بیاوری ایمان آوریم. و گفتند که اگر کوه صفارا پر از طلای احمر کنی و مرده های مارا زنده نمایی و ملائکه آسمان را بر ما بنمایی بر تو ایمان بیاوریم. و بخدای بسوگند شدید خود شان قسم یاد کردند که اگر یکی از اینها بشود البته ایمان خواهیم آورد. لہذا فرمود بکوی ای مظهر آیات من که بتحقیق جمله آیات در نزد خدا است که آن نزد خدا حقیقت من است که خدا را نزد مکانی بجز از دل حبیب خویش نیست. پس از آن فرمود آیا شمارا آگاه نساخت از اینکه در هنگام ظهور معجزه ایمان نخواهند آورد *

بعد از آن در آیت بعد میفرماید دلها و دیده های آنها را بر میگردانیم همچنانکه در مره اول ﴿ که معجزه ها آوردی و شق القمر کردی

و آنها ﴿ ایمان نیاوردند و آنها را در طغیانهای خود شان ترك
 متخایم و در سر کرد کانی طغیان بسر برند *

و دلیل بر اینکه کفار قریش مجزات مخصوصه مذکوره را خواستند
 همان ذیل آیت کریمه است که میفرماید *

﴿ ولوانا نزلنا اليهم الملائكة و كلمهم الموتى و حشرنا عليهم كل شيء ﴾
 ﴿ قیلا ما كانوا لیؤمنوا الا ان یشاء الله ولكن اكثرهم یجهلون ﴾
 و اما آیت دوم که صدر آن را ترك نموده و آورده است آن نیز
 در جواب کفار و بت پرستان قریش است . که گفتند اگر او پیغمبری
 از جانب خدا است عذابی بر ما نازل کند و در این باب استجمال میکردند
 این است که وحی الهی رسید که *

﴿ قل انی علی بینه من ربی و کذبتم به ما عندی ﴾ تا آخر آیه .
 و آیات دیگر نیز در همان صفحه و بعد از آن نقل کرده است که مجزات
 مخصوصه خواستن کفار از متن آیات واضح است و همان لفظ آیات را
 در اینجا برای ذکر پیاوریم *

از آنجمله آیاتی است که بعد از آیت تحدی بعدم اقتدار جن وانس
 از آوردن مانند قرآن چنانکه بزودی تفصیل آنرا میشنوی فرمود *
 ﴿ وقالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا . او تكون لك
 جنة من نخيل و عنب فتفجر الانهار خلالها تفجيرا او تسقط السماء
 کازعت علینا کسفا او تأتي بالله و الملائكة قیلا . او يكون لك بیت
 من زخرف او ترقی فی السماء ولن نؤمن رقیك حتى تنزل علینا کتابا
 نقرؤه . قل سبحان ربی هل كنت الا بشرا رسولا * ﴿

چون کفار که از نسل شریر یعنی شیطان و مانند آن بودند با آنگونه
 تعبیرات مجزه ها خواستند آن آیت الله علی الاطلاق بامر الهی
 فرمود ﴿ سبحان ربی ﴾ منزّه است خدای من از اینکه من او را
 باملائکه بر زمین پیاورم . با آنکه خدا را تابع خیالات و خواهشهای
 شما کنم . یا خود حبیب او پیرو او هام و هواهای شما گردد .
 مگر من مجزات رسالت و بشریت اظهار مدعایی در حق خود

بشما کردم *

از آیات مذکوره اهل ادراک حقیقت حال را معاینه کنند و همان عبارت
 ﴿ کازعت ﴾ دلیل واضح است بر اینکه اظهار آنگونه آیات
 و معجزات را از کارهای دیگر و معجزاتی که دیده بودند استدلال کرده
 بودند که دعوی قدرت بر اظهار آنها را دارد . و بدین سبب از روی
 امتحان و مبارزه آن معجزات را در مقابل تحدی در امر قرآن خواستند . یعنی
 پس از آنکه فرمودند اگر تمامی جن و انس یعنی مخلوقات نهائی
 و آشکاری و وحشی و مدنی و همین جن و انس معروف از اکنون
 تا قیامت جمع بشوند . مانند قرآن را نتوانند آورد و آنگاه
 که عجز خود را در این کار مشاهده کردند و خواستند که بمخالطه
 و خلط مهت همچنانکه در هر زمان کفار و منکران رایشه و آیین است
 قوت آن تحدی را که در خصوص آن مجریه عظیمه آیت قدیمه دارد گردید
 با آنگونه سخنان بشکند آنگونه معجزات خواستن را آغاز کردند .
 و جواب رد شنیدند چنانکه از مسیح شنیده بودند *

﴿ و الله تم نوره ولو کره المشرکون ﴾

پس واضح است که معجزات تابع خیالات و امتحانات نتواند بود . و خدا
 و مفریان خدا که در نزد خدا هستند و جمله آیات و آثار الهیه در نزد
 ایشان است هرگز بهواها و میولات نفسانیه که جاهلان و منکران راست
 رفتار نتوانند کرد . این است که بحضرت خاتم رسل و متبوع جزو و کل فرمود
 ﴿ ولا تبعوا هم ﴾ و آنحضرت فرمودند ﴿ ان اتبع الا ما یوحی
 الی ﴾ و در خانه این آیات که شنیدی فرمود ﴿ قل سبحان ربی هل کنت
 الالبشر ارسولا ﴾ مقرر است بروردگار من آیات من بجز بشر
 رسول هستم . و در آیت دیگر فرمود ﴿ ما کنت بدعا
 من الرسل ﴾ نمی بینی که مسیح در هنگامیکه با اعتقاد مسیحیان مظلوما
 بر سردار بر آورده شد یهودان میکشند ایلیارامی خواند و میگوید ای
 ایلیا چرا امر ارتک نمودی چرا مرا نجات نمیدی به ینیم آیایلیا بفریاد
 او میرسد . و عیسی خدا را میخواهد و اگر میخواست از دست یهودان

استخلاص هم می یافت او یامانند او را بدار نمی توانستند کشید .
 و در آن حال نیز قدرت بر هر گونه رهایی از دست آنها و بر هلاک
 نمودن آنها داشت و توان بود ولیک از جانب خدا مأذون نبود و اراده الله
 بر آن متعلق نشده بود . پس مانند یهودان نباید گفت که چرا
 معجزی که مادر نظر داشتیم عیسی یا خاتم انبیا نیاورد . و چرا
 گفتند که بجز علامت یونس بن متی معجزه بر من داده نشده است
 یا آنکه آیات و معجزات در نزد خدا است *

در خصوص معجزات و اظهار و عدم اظهار آن و بیان معجزه حقه
 که از جانب خدا است و آنچه بسحر و شعبده و با استعمال علوم چهارگانه
 که لیمیا و سیمیا و رمیا و همیا است آورده میشود . و در تحقیق
 اطوار و اوضاع و حقایق و صور و ظواهر و بواطن این امور
 که از جانب خدای قادر حکیم در مظاهر نورانیه و ظلماتیه گذاشته
 شده است . و همچنین اخبار از مغیبات و تصرف در مکونات
 که بر ریاضات حقایق و با شیطانیه میشود . و در خصوص سایر منقرضات
 بر این مطلب بزرگ در نزد علماء امت پیغمبر که در حق ایشان فرمودند
 ﴿علاء امتی کانبیا بنی اسرائیل﴾ یا ﴿افضل من انبیا بنی اسرائیل﴾
 تحقیقات عجیبه و بیانات بسیار بلند توانی یافت و نمونه آن بیانات در کتب
 و مؤلفات اسلامیه موجود است و طالبان را طریق رجوع بر آنها
 مفزوح است *

حقایق امور و تحقیقات این مطلب را یعنی اطوار معجزات انبیا و اولیا
 و آنچه مشابه معجزه و خرق عادت از شیطانیان ظاهر میشود کسی
 تواند دانست که از اهل وحی و شهود اخذ کرده و از سر خلقت
 موجودات آکا، و مبادی و نهایات مصنوعات را دانسته باشد . و ما را
 باینکه در این مقام دست رسایی نیست و این نامه را اساس بر اختصار
 است و نیز شرح و بسط آوردن در این مطلب در بیرون از موضوع سخن
 خواهد بود همانا اشارت بر نوع سخن بجو اجال برای ارباب الباب
 کفایت کند *

بر مستعان خدا جوی و خداشناس که آینه های ادراك ایشان مطالب
و بیانات الهیه را باستقامت بیند صافی هویدا است که اهل عناد و لجاج
بعلت ناراستی و اعوجاج که در مرا یای دلهای ایشان است
مطالب صحیح و بیانات حقه و معجزات باهرات الهیه را ناراست
و معوج بیند *

عیسویان این معنی را در بقیه کتب آسمانی از اطوار کفار اقوام
و منکران ملل که با انبیاء عظام در قر و ن ماضیه داشتند توانند فهمید .
و از طوایف یهود که در انکار عیسی و بشارت های عیسی و کرامات
و معجزات عیسی بجه کونه جمود آوردند و اصرار کردند و تأویل
نمودند نیک توانند دید *

﴿ چشم بداندیش که برکنده باد ﴾ * عیب نماید هزש در نظر ﴿
از همین يك سخن صاحب کتاب که در حق معجزات باهرات حضرت
فخر رسل علیه الصلوة والسلام آورد معیار جهل و بی انصافی را
آشکارا توانی دانست *

الحاصل صاحب کتاب و امثال او همچنانکه از هیچ جای در امر دین
خدایی آکا نیستند . از معنی نبوت و رسالت و از اقتضای مقام عبودیت
بندگان حقیقی و از اسرار مخاطبات دوستان و یکانکان و از نکات
عالم وصل و اتصال نیز بوی نبرده اند . پس چگونه توانند قدم
بمیدان تحقیق در امر دین گذارند بکدام وحی و الهام اتصال
آوردند و از کدام روح القدس پر شدند و یا از پرشدگان روح القدس
فهمیدند *

ماخذ سخنان ناقص و ابتر آنها بجز از خیالات و توهمات خود شان
نتواند بود . حال انجیل و تورات ایشان را معلوم کردی و عدم اتصال
سند آنها را که بقیه از احادیث حواریان و یا علمان مجهول الاحوال
است بجای محکم الاساسی دانستی . ومع ذلك بی وجود مبین و تفسیر
کننده که از جانب خدا مخصوص و منصوص باشد کلمات الهامی

و کتب آسمانی را صاحبان هوا و شهوات تفسیر نتوانند کرد و تأویل کنند کان که بکفته شمعون الصفا در کتب آسمانی دخل و تصرف کنند مسوع القول در امر تأویل و تفسیر نتوانند بود *

حال معجزات ظاهره از حضرت سرور کائنات در نزد خرد مندان هوشیار بکمتر تدبری معلوم است . و در اثبات این مطلب کواهی بهتر از مقابله بالمثل که عیسویان در خصوص معجزات عیسی دارند اکنون را لازم نداریم . سند روایات ملت اسلام اتصال بزمان ظهور معجزات از خاتم انبیا علیه وعلیهم السلام داشته و محکمتر از سند روایات عیسویان است که معلمان دروغگوی دست تفسیر در کتب و روایات آنها نهاده اند و متن کتب آنها که بمنزله کتب احادیث اسلامیان توانستی بشود . یعنی هر گاه بی تحریف و تغییر با اتصال سند بدست ما میرسیدی شاهد بر پریشان گویی ایشان است . و اگر انصاف بدهند حقیقت کار را چه در خصوص معجزات باهرات و چه در وقوع بشارت از مسیح و از جمله انبیا در حق پیغمبر آخر زمان و چه در ظهور آنحضرت در زمانیکه بت پرستی و کفر و شرک و جهالت جهان را فرا گرفته بود و چه در مقهور داشتن آن صاحب الملك و الملكوت بت پرستان و کفار را باظهار معجزات و معجزه باقیه و قاهره خود و شکستن شوکت کفر و ظلمت را بسبب جهادی که پیغمبران گذشته از آن خبر داده بودند و چه در نهادن ناموس بزرگ و شریعت استوار در روی زمین و چه در راستی و درستی او و اطوار و آداب آن صاحب خلق عظیم و همچنین جمله احکام خداشناسی و خداپرستی و یگانگی خدا را از آنمظهر کلی خدای آشکارا مشاهده میکنند *

وجود پاک آن مخاطب لولاک سرپای معجزه بودی . و اگر نصاری یعنی عیسویان در انکار این کار لجاج و عناد کنند کار تازه نکرده اند * و لیست باول قاروره کسرت فی الاسلام *

* فان کذبوک فقد کذب رسل من قبلک جاوا ابالینات و از بر و الکتاب المنیر *

متابعان هوا و پیروان نفس شریک که از ظلمت زادند و در ظلمت بزرگ شدند همواره در تکذیب اهل حق بوده اند زیرا که تاریکی دشمن روشنایی است چنانکه توریث نوشت *

(نعت محمدی) ﷺ

ای شده در دور لعلت تازه ایام مسیح
 زنده گشت از دم جان پرورت نام مسیح
 عالم و آدم گرفتار خط سبز تو شد
 نه همین زنجیر موسی گشت یا دام مسیح
 پای کمی بر تارک گردون نهادی از شرف
 گر نشد بر بنده گیت ختم انجام مسیح
 گر لب او را بدی خاصیت لعلت چرا
 عالم سفلی سلیمان وش نشد رام مسیح
 خالدا مردانه از دنیا بر افشان آستین
 کز تجرد گشت گردون جای آرام مسیح

❖ معیار دوم ❖

عبارت بزرگان دین را اثری مخصوص در دل تواند بود .

❖ وفیکم والا فالحدیث مخلوق * وعنکم والا فالحدیث کاذب ❖

میفرمایند یک شیخ نصرانی گفته است و بتحقیق روح الله عیسی از اولو العزم از پیغمبران مرسل بودی و او را در نزد خدای شان نیست عظیم و قدری است جلیل و او اشرف انبیا است. پس از چهار کس از اولو العزم و اوحی و موجود است و از آسمان چهارم بالا رفته در بیت المعمور جای گرفت. و او از حاملان عرش است و از بعض ظهورات او بینا کردن نابینایان و شفادادن مبر و صین و برانگیزانیدن زمین کیران و زنده کردن مردگان است. و مقام آنجناب بالاتر

و بزیر کتر از اینها است و بالاتر از آن است که نصاری گویند و ما گوئیم
 و لیک نصاری بشناسایی شایسته او را نشناختند و او را توصیف بغير صفت
 او کردند و بعلا مت دیگر علامت از او آوردند گاهی او را بخدای موصوف
 داشتند و گاهی ابن الالهش گفتند و گاهی او را یکی از تعینات خدا
 دانستند . و مانند اینها از سخنان مزخرف در حق او ذکر کردند .
 مگر کسانی که تابعان شمعون الصفا شدند و آنجناب را بدینگونه توصیف
 کردند . که او بنده خدا و رسول خدا و روح خدا است که بمریم آرا
 القا کرد و مثال او در نزد خدای مانند آدم است که آترا از خالک آفرید
 و او را گفت ﴿ کن ﴾ و او موجود و متکون شد و او علیه السلام در فخر
 و در شرف بالاتر از آن است که ما گوئیم و جمله گویند کان از طبقه
 رعیت گویند و این امر واضح است و شکی در آن نیست و شبهه بر آن
 وارد نیاید . و لکن عیسی استکفای نمیکند از اینکه نبوت او بنبوت نبوت
 محمدی علیه الصلوة والسلام نسخ بشود و او یکی از رعیتها و امت
 آنحضرت باشد *

﴿ لن ینتکف المسیح ان ینکون عبدالله ﴾

سخن شیخ نصرانی که گفت و اما محمد پس معجزات نیاورد بل بشمشیر
 آمد . و لکن معجزاتی از او نقل شده است اما چگونه معجزاتی
 که یا از قبیل چیزهایی بود که اظهار آنها ممکن بود بیک حیلت که قوه
 بشر به از عهده آن برمی آید و یا آنکه از چیزهایی بود که شهود حال نداشت
 و یا آنکه از اموری بود که محال است آوردن آنها و عقل آنها را بعید میداند
 مانند ﴿ انشقاق قمر ﴾ که حکایت کرده اند و همه اینها بطوری است
 که اعتماد بآن نمیتوان کرد * پس این سخنان شیخ مزبور کلامی است
 باطل و مخفی است بخت و زائل . اما اینکه گفت محمد علیه
 الصلوة والسلام معجزات نیاورد بل بشمشیر آمد کدام معجزه است هویدا
 و آشکار تراز قرآنی که اگر جن و انس بر آن اجتماع کنند مانند آن را
 نتوانند آورد . اگر چه همه آنها معاونت همدیگر را نمایند و کدام
 معجزه بود عیسی را که نساوی باین معجزه کند بگما مانده که اقویتر

از آن باشد . پیدا است که ابراهیم که و ابرص را بسا هست که راه
 شبهه باز میگردد که اطباء ما هر آنرا توانند کرد . مانند احیاء اموات که اتفاق
 افتاده است از بعضی اطباء که مرده تازه را زنده کرده اند . اگر چه
 آنچه بمحجزه عیسی آورد احیاء میت کهنه بود لکن شبهات را بکلی بر نمی
 دارد مگر بقراین دیگر بخلاف قرآن که همان حروف و الفظی است
 که هر کس از عرب آنرا استعمال میکنند و کثیره الدور است .
 و چیزی است که بر لسان جاری است ماده و مایه آن هوا است و صورت
 آن تقطیع حروف است و ضم بعضی از آنها بر بعضی دیگر و این سهلترین
 آنچهها است که برای هر کسی باشد . و مع ذلك کله آورد آن رسول
 خدای یک تالیف و ترکیبی را که عاجز نمود تمامی جهان را از آوردن
 مانند آن و تحدی کرد بر ایشان و گفت ﴿ فأتوا بسوره من مثله ﴾ که اگر
 بیاورند بسبب آن نبوتش باطل شود و حجتش منقطع گردد باوصف
 این احدی نتوانست یکسوره از مانند آنرا بیاورد یا آنکه جاری سازد کلام
 خود را بر آن مسلك . بعلت اینکه قرآن هرگز شبیه و مانند بکلام مخلوقات
 نشود . نه بکلام مشور ایشان و نه منظوم ایشان و نه خطاب ایشان
 و نه مانند آنها را از اطوار کلامهایی که استعمال میکنند زیرا که قرآن
 مانند انسان است هر کجا کسی توانست خلقی مانند انسان
 بیاورد قادر بر آوردن یک سوره از مثل آن تواند شد . و چون نتوانستند
 و الی الابد نیز قادر بر آن نتوانند شد و خدای ایشان را نمکن از این
 کارند اشت . بعلم یقینی و اعتقاد قطعی حقیقی دانستیم و قطع کردیم
 که قرآن محجزه ایست که جمله محجزه هادر نزد آن پست شد .
 و از آوردن مانند آن طبایع و غرائز کنگ آمد . و این محجزی است
 باقی و مستمر است تا روز قیامت . و کدام محجزه از محجزات انبیا است
 که مستمر و باقی باشد بدوام نبوت او . و این کار بجز در پیغمبر مادری هیچکدام
 از پیغمبران بمصوب نیامد . و در این حال انکار محجز بودن آن یا از کمال
 نبودن انصاف و دخول در ظلم و اعتساف است . و یا آنکه از کمی
 ادراك و فهم وضعف معرفت و نادانی بر مواقع اشیا

پس هرگاه انکار کنی دیگر معجزات آن حضرت را وسعت نیست
 ترا در انکار قرآن . زیرا که آن معجزی است آشکارتر . و اگر مراد این
 امر تصدیق نکنی پس مانند آن را و یک سوره از مانند آن را بیار .
 و یاری بخواه از همه آنچه بخواهی از انس و جن و ساحران و کاهنان
 و اهل جفر جامعه و از هر چیزی که امید واری برای حصول این
 مطلب از آن توانی داشت . اگر چنانچه آوردی مانند آن را نبوت
 آن پیغمبر را باطل توانی کرد . و اگر چنانچه مبنای کار بر پیروی کردن
 احتمالات بدیهیگونه باشد هیچ پیغمبری را نبوتی ثابت نتواند شد و هیچ
 رسولی را شریعتی برقرار نخواهد کردید . پس مطلق دین را باید
 سلام گفت ﴿ و دین و دینداری را بخدای باید سپرد ﴾ و این
 امری است واضح و انکار آن مکاره بر ضروریات و مصادمه
 بر بدیهیات است *

بعد از این بیانات در بیان شمشیر آوردن آنحضرت اشعار فرموده اند
 . که بعضی از آن بیانات ایشان است آنچه در میزان گذشته
 از من شنیدی ﴿ کان همه آوازه از شه بود ﴾ پس از آن میفرمایند
 اگر بر پیغمبر مایه را خواستن بشمشیر را عیب جویند هرگاه از جهت
 این است که نبوت اینگونه اقتضای ندارد . پس از روی تحقیق دانستی
 که پس از اظهار عجز، همین ﴿ یعنی حکم جهاد و جنگ با کفار و اهل
 انکار ﴾ از مقتضیات نبوت است . و گرنه تمامی حدود و تعزیرات و قصاص
 و آنچه بدان مانند باطل میشد و بطلان این ﴿ یعنی بطلان باطل شدن
 احکام مزبور ﴾ معین است زیرا که در کتب آسمانی است که شریعت
 بدوام آسمان و زمین برقرار خواهد بود ﴿ و اگر از جهت این باشد
 که عیسی شمشیر نکشید پس پیغمبر خدا موسی این کار را کرد . و اگر
 مبنای کار بر این باشد که هر چه عیسی نکرد بر سایر پیغمبران حجت گردد
 نبوت جله انبیا باید باطل شود . بعلم اینکه عیسی زن نیز نبود و سایر انبیا
 از آدم تا بنحتم همه تزویج کردند . و عیسی را اولاد نبود و جله انبیا را
 فرزندان و اولاد بودی . و همچنین است سایر احوال و اوضاع .

که هر پیغمبر بر امناط نیست اینکه پیغمبر مخصوصی کار مخصوصی را بجای
 بیاورد یا فعل خاصی را ترک نماید زیرا که اقتضاءات انبیا و مصالح
 رعیت و مانند آنها باختلاف خواهد بود . بلکه مناط در پیغمبری
 آن است که بتحقیق برسد ادعای نبوت و خرق عادتی که بانحدی مقرون
 باشد . ولی احکام قتل و نهب و اسیر کردن و قصاص و اقامه
 حدود بجهت جنایات و معاصی معلومه و تعزیرات و تمامی این امور
 از اقتضاءات پیغمبری است و از فروع نبوت است که بی آنها برپا نشود
 و قائم نکردد . و گاهی بعضی از انبیا بر حسب مصالح رعیت خودشان
 مأمور و مکلف شوند با آوردن جمله آن امور همچنانکه ابراهیم
 و موسی و پیغمبر ما علیه وعلیهم السلام کردند . و گاهی مصلحت
 در آوردن بعضی از آن امور و ترک بعضی دیگر باشد همچنانکه
 یحیی و عیسی علیهما السلام نمودند *

اما سخن شیخ نصرانی که گفت هجرات پیغمبر ما یا از قبیل آن امور بود
 که یک حیلتی که قوه بشریه از عهده آن توانستی برآید ممکن بودی
 آورده شود . نمیدانم کدام یک از هجرات را مقصود کرده‌ام . مقصودش
 قرآن است کدام حیلت در حور بشریت از عهده آوردن مانند آن برآید .
 پس چرا آن حیلت را بکار نبردند و نمیزند و مانند آن را نیاوردند و خلاصی
 از ذلت و خواری نجستند و عار و شار را از خود برنداشتند . و از دادن
 جزیه بدست خود بحالت ذلت ❀ که بطرزی مخصوص که علامت
 ذلت بود میدادند ❀ رهایی نیافتند . و اگر از آن هجرات سایه
 نداشتن آن حضرت را مقصود دارد که در هنگام ایستادن
 در آفتاب سایه از آن جسد انور نیفتادی . بانسیج کردن سنگ ریزه
 در دست مبارک او را . و یا ناله کردن درخت خشک شده از فراق
 آنحضرت را . و یا تأثیر کردن بای شریفش در سنگ خاره و نماندن
 اثر آن در ریک نرم و خاک و گل را . و یا ارتفاع و بلند نمودن آنحضرت را
 از هر کسی که با او ایستادندی که بر حسب افطار واقفان با آنحضرت
 . آنحضرت بلندتر از همه بودند . حتی مرغان هوا از بالای سر مبارک

ایشان نمیکند شتدی ✽ زیرا که آن حاکم بر جمله کائنات بهترین آدمیان است که در توریة گفت انسان را بصورت خود بیافرینم که بر جمله طيور و حیوانات و جنبد کان در روی زمین و دریا و هوا حکومت و سلطنت نماید . و رعیت را نمی رسد که برتری بر حاکم خویش گیرد ✽ و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر یخنا حیه الا اثم امثالکم ✽ و با جوشیدن آب از چاه خشک را که آب آن فرورفته بود بسبب آب دهان مبارك آنحضرت که با آن چاه انداختند . و با شکافته شدن ایوان کسری در شب ولادت او را . و یا خاموش شدن آتشکده فارس . و فرورفتن دریاچه ساوه را در آن هنگام و یا مانند آنها را . معجزاتی که هرگز آنها را احصا نتوان کرد و احدی را استقصای آنها ممکن نیست . پس کدام حلیتی است در خور قوه بشریه که در این امور مذکور هست . و در معجزاتی که موسی و عیسی آوردند آن حلیتها نتواند بود *

✽ مالکم کیف تحکمون ✽

تاکی با حق و راستی عناد میکنید و از حق و راستی دوری میورزید

✽ کانهم حر مستفزة فرت من قسورة ✽

و اما سخن شیخ نصرانی . که در خصوص معجزات گفت که یا از قبیل محال است که عقل آنرا بعید می شمارد مانند ✽ شق القمر ✽ کدام محال است در انشقاق قر و بدو نیم شدن آن . هر گاه از جهت این است که خرق و التیام روانیست پس این مطلب را در بسیاری از مباحث خودمان مبرهن داشتیم که این هر دو در فلک جایز تواند بود . و بر فرض عدم امکان از انشقاق قر خرقی و التیامی لازم نخواهد آمد . که ستاره قوه ایست متألف و عارض شده بر جسم فلک و بتیمز و سوا شدن این قوه موجب خرق و التیام نخواهد شد *

و این مطلب را از روی تحقیق در بسیاری از کتب و رساله ها و مباحثات خویش مبین و مبرهن داشته ایم هر کس بخواهد رجوع بانها نماید . که مرا با وجود کثرت اشغالی که دارم و بعلت تبلیل بال

وزجات سفر بسبب حل و ارتحال که مر ا هست زیاده بر آنچه آوردم وسعت
مقال نیست . ولی در آنچه گفته شد علیل را شفاست و تشنه را
سیرابی است *

✽ والله يقول الحق وهو يهدي السبيل ✽

و اگر از جهت این است که نصاری و یهود در کتب خود شان
آرا نوشتند و در دفترهای خود درج نکردند . اگر چه این یکی
دلیل بر محال بودن مطلب نیست . پس میگویم که سابقا برای تو بیان
کردیم ایشان محو کردند و برداشتند از کتب سماویه آنچه چیزی را که دلالت
بر نبوت پیغمبر ما و جانشینی جانشینان و امت او

و در این حال چگونه

مینوشتند و ثابت میکردند معجزات و آیات و بیانات او را ؛ که هرگز
منکر معاند نمیکوید و ذکر نمیکند چیز را که خصم او بسبب
آن غالب شود . و اما تصدیق کنندگان نبوت او پس حقا نوشتند
و گفتند و واضح نمودند . و اینک کتب تواریخ مطالعه نمای
و نگاه کن تا آنکه عینا مشاهده کنی . و نیز در قرآن مذکور است
و اگر وقوع نداشتی پس چرا انکار بر آنحضرت نیاوردند ✽ لا والله ✽
اگر میتوانستند انکار میکردند ولیکن بسکه امر ظاهر بود نتوانستند
منکر شوند *

چون سخن بدینجا کشید کلام دیگر از آنجناب را که در کتاب مذکور
در خصوص پیغمبری راستین و دروغین دستور العمل ادراک و تصدیق
و تکذیب تواند بود آورده اند در طی معیار دیگر ترجمه کنیم . زیرا
که کلام ملوک ملوک کلام است *

ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی ✽ کین ره که تو میروی بترکستان است

﴿ معیار سیم ﴾

﴿ تنبیه ﴾ بدانکه هر کس، کسی ادعای نبوت کند باینکه مبعوث از جانب خدا است از دو حال بیرون نیست . یا این است که پرورد کار خود را توصیف میکنند بصفات کمالیه و تنزیه نمایند او را از اوصافی تنزیه امکنید . و ثابت میکنند بر او سبحانه محاسن افعال را و تنزیه میسازد او را از قبایح اعمال . و نیز او خود از سلسله شریفه معروفه است و مردی است کریم الاخلاق و طیب الاعراق . مؤتمر است ﴿ یعنی بجای آورنده او امر است ﴾ بد آنچه امر میکند . و منتهی ﴿ و ترک کننده است ﴾ چیزهایی را که از آن نهی میکند . بشریعت خود عامل است . و عابد است پرورد کار خود را و زاهد و تارك است غیر از خدا را . رضای او را طالب است و ببولای خود را غب . و یا آنکه باین طورها نیست بل خدای خود را بصفات امکان موصوف میدارد . و از عیوب و نقصان تنزیهش نمیکند بلکه ثابت میکنند بر او جهل و کم و کیف و حدود و قرانات و اوضاع و اتصال و انفصال و حرکت و سکون و دیگر صفات امکان را . و نیز خود مؤتمر نیست بد آنچه چیزی که امر میکند و منتهی نیست از آنچه نهی نمایند . پس هر گاه قسم ثانی است واجب آید تکذیب او اگر چه از خوارق عادات چندان بیآورد که بجز خدای شماره آن را کسی نتواند ﴿ چنانکه مسیح در فصل سیزدهم انجیل مرقس گفت زیرا که مسیحان دروغگوی و خیر دهندگان کاذب ظاهر خواهند شد و علامات و عجرات خواهند آورد بطوری که اگر ممکن میشد بر کزیدگان را نیز گمراه

میکردند اما حذر کنید که پیش از وقت بشما کفتم ✽
 و لازم است حکم کردن بر اینکه آنگونه خارق عادات سحر است
 و شعبده است و مخاریق و حیلها و تمویهات است . که از استعمال
 علم سیمیا و لیمیا و ربمیا و همیا آورده میشود . زیرا که ادعای او دلیل
 بر بطلان او است . و آنگونه توصیف او پروردگار خود را دلیل
 بر کذب او است . بعد از آن ترك نکردن او منهیات خود را و عامل
 نشدن او بر آنچه در شریعت خویش است دلیل است بر عدم وثوق
 او بر آن . پس شکی نیست در اینکه او کذاب و خبیث است .
 و جایز نیست التفات کردن بر او و اعتماد آوردن بر او و بر سخن او .
 و اعتنا نمودن بچیزی از مرام او . و لازم نگرفته است که این مرد
 جامع باشد جمله او صافی را که در وجه ثانی گفتیم . بل هر گاه يك
 خصلت از آنها در او باشد در لزوم اجتناب کردن از او و اعراض
 جستن از او و التفات نکردن بر او کفایت کند . زیرا که دعوی او را
 دلالت مستفله بر ابطال او هست . و هر گاه از قسم نخستین باشد پس
 موجود بودن صفات حسنه در او و سمات و علامات حقّه برای او
 در تصدیق نبوت و رسالت او کافی نخواهد بود بل باوصف اینها
 ناچار از امتحان و اختبار کردن او است باظهار معجزات و آوردن
 خارق عادات تا آنکه از جانب خدا بودن او معلوم گردد و دانسته
 شود که خدا او را فرستاده است . بعلم اینکه در اخلاق و آداب
 او و توصیف او خدای را چیزی نیست که منافی نبوت او باشد
 و در اینحال واجب است اختبار او با آیات بینات و دلالات ظاهرات .
 و بمطالبه خرق عادات اگر چه بزرگ و عظیم باشد . زیرا که آن را
 از پیش خود نمی آورد بلکه بقوه الهیه که پروردگار او بوی
 عطا کند ظاهر سازد بل فاعل آن خدای سبحانه است ✽ چنانکه
 عیسی گفت که این کارها از من نیست بل عامل آنها ربی است
 که مرا فرستاد ✽ و خدای را هیچ چیز از امکان در مانده نتواند
 کرد اگر چه عظیم و جلیل و دشوار باشد . پس هر گاه اقتراح

و مطالبه کنند از او خرق عادتی را و آوردن یک معجزه را و او بیاورد
 آن را بی آنکه حیلت و چاره بکار برد یا آنکه تفکر و تدبر و طلب
 مهلت نماید و بحض خواست و اقتراح آن را بیاورد و مقرون بتجدی
 نماید * یعنی بگوید که این برهان پیغمبری من است و اگر تصدیق
 ندارید مانند آن را بیاورید * پس شك و ریبی در این نیست که او
 از جانب خدا است . و کسی که آنرا آورد پیغمبر خدا است
 که خدای دروغگوی را تصدیق نکند و اغرا بر باطل نماید . زیرا
 که هرگاه، او از جانب خدای نباشد و در آنحال چیزی که دلالت
 بر بطلان او کند موجود نکرده لازم آید که خدای اغرا بر باطل کرده
 مخلوق خود را مهمل و سر خود گذاشته باشد و آنها را بحیرت
 انداخته باشد و مر خدا بر هرگز این کارها جایز نتواند بود *

و اگر گوئیم که احتمال سحر در همچنان مقامی برای ردع و منع کافی
 تواند بود . میگوئیم پس در این حال باچه چیز تمیز داده شود
 که این احتمال در هر حال جاری گردد . و لازم آید که خدای
 سبحانه بندگان خود را در حیرت و گمراهی گذارد . و الحاصل
 هرگاه آن شخص ادعای نبوت را کرد و خارق عادات را آورد و بتجدی
 مقرونش داشت و کسی بمقام معارضت نتوانست برآید . لازم است
 که قطع و حکم کرده شود بر اینکه صاحب آن خارق عادت همان
 پیغمبر خداست یقینا و بلا شك . و آنچه از خارق عادات آورد
 بی شبهه سحر و خیانت نیست *

در باب این قاعده کلیه را و بر خدای شا کر باش . و بسوی راه حق
 سلوک نمای اگر طالب آن هستی . که بتحقیق برای تود در این مختصر
 برای اثبات نبوت محمد علیه الصلاة والسلام بیان کردم سهلترین راهها
 و واضحترین و اشکارا ترین طرق را . و اگر انصاف بدهی
 و کوش بداری در حالتیکه شاهد و بینا باشی در این مطلب هرگز
 محتاج بچیز دیگر نخواهی بود . پس نیک بفهم آنچه را که بسوی تو
 القا کردیم *

آن کس که بیافت دولتی یافت عظیم
و آن کس که نیافت درد نیافت بس است

❖ معیار چهارم ❖

مرد هو شیار و خرد مند از مطالعه این دو معیار که از کلمات مقدسه عالم اسلام بترجمه آوردیم دستور العمل دین و عقاید خویش را براسی تواند گرفت . و حال انجیل و توریة حاضر و پریشان کوبی آنها و نسبتهای نالایق آنها را که بمقام الوهیت و بندگان خاص و پیغمبران پاک داده اند معلوم کرده عظمت قرآن و جلالت شان آن برهان الهی را بادیده روشن و دل پاک آرایش مشاهده تواند کرد . و تواند دانست که بجز دین اسلام در نزد خدای دینی نتواند بود *

❖ ان الدین عند الله الاسلام ❖

چه فائده و چه چاره که اگر وضع این مختصر اقتضا میداشت و مخاطب من که یک روی جمعیت پروتستانی با حالت انکار است کوشش نمود میداشت . و من گذشته از موافق دیگر ممنوع از بیان بعضی از مطالب و اسرار دین در این نامه نمیبودم بیاری دوستان خدای از اطوار ظاهر و باطن اسلام و آداب اسلام و شرف اسلام و نتیجه اسلام مجلی در اینجا برای تو بیان میکردم *

❖ مدح توحیف است بازندانیان * کویم اندر مجمع روحانیان ❖
بخواهی از امر قرآن برای نمونه در اینجا اشارتی بیاوریم . ولیک نه از اطوار فساحت الفاظ و معانی و بیان و جزالت کلمات آن که علمای اسلام کتابهای بسیار در این خصوصها نوشته اند . ولی آنچه من برای برادران روحانی عرض خواهم کرد از عالم روحانیان است و کوش

روحانی که منظر توجه روح القدس تواند بود شایسته استماع اسرار
 کلام الهی خواهد شد پس راستی بشنو تا مستقیم شوی *

﴿ ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة ﴾
 خیال نکنی که ملائکه یا روح القدس تنها بحواریان مسیح و ایمان
 آورند کان با آنجناب نازل میشدند یا آنکه تنها ایشان را تسدید
 و تأیید میکردند که اگر مراتب خلقت و طبقات سلسله های وجود
 و تفاوت نبودن در آفرینش خدای و سایر اطوار این مطلب را بنحویکه
 علمای دین مبین نوشته اند ملاحظه نمایی و بفهمی . خواهی
 دانست که وجود تو چگونه کوهرا کراتیها است که بخاک و گل آلوده اش
 کردی . و دل تو چگونه آینه جهان نما است که برنگ آرایش
 جهان مگردش داشتی . روح القدس و ملائکه آسمانها
 و علویات ترا احاطه کرده اند و تو از ایشان غافل . یک گوشه از آینه را
 پاک از کدورات کن تا نمونه جمال پاکان را مشاهده نمایی *

﴿ ان الملائكة لخدامنا وخدام محبتنا ﴾

﴿ حکمت عرشیه ﴾

در میزان نخستین دانستی که مخلوق نخستین و تعین اول واسطه کبری
 و نبی مطلق و معوث شده بر کافه مخلوقات است . و رحمت کلیه
 کبری خدا است که خدا با او فرمود ﴿ و ما ارسلناك الا رحمة للعالمين ﴾
 و چون قرآن در آن عالم سرمدی یعنی هنگام هست شدن آن تعین اول
 که وجودش مقدم بر زمان و زمانیات است نازل بر آن وجود مقدس شد .
 پس از آن خدای انسان را یعنی حقایق انسانی را نازل کرد
 بعالمهای پایین که قدرت خویش را بر آنها و از آنها بنماید . و اسما
 و صفات خود و ادله حکمتهای خود را بر آنها آشکار کند . و چون
 آنها را هادی و راهنمای همراه آمد یعنی نبی مطلق و صاحب ولایت
 مطلقه برای بشارت و انذار با ایشان بود آن صاحب ریاستین

که نور الهی در مغربین و المشرقین است و الواقف علی الطنجین . در منزل نخستین آنها که عالم انوار شد قرآن را که نیز بعالم آنها نازل گردید برای ایشان بیان و تعلیم فرمود . و قرآن در آن عالم انوار نوری بود لامع و ضیائی بود ساطع . در هیئت انسانی کامل الشخص و در دست خویش عصائی از نور داشت . و اهل آن عالم جمله بدیحال و صفت بودند . و قرآن ایشان از نسخ خودشان بود . پس بتعلیم لسان الهی قرآن را و بیان قرآن را شناختند . و فهمیدند بقدریکه استعداد داشتند و بهر کونه که قابلیت ایشان اقتضا کرد . پس از آن عالم بعالم ارواح نازل شدند و نبی مطلق و کتاب همین نیز بعالم ارواح آمدند . و تا این عالم معنی آیت کریمه ﴿ و كذلك اوحینا الیک روحامن امرنا ﴾ بر امت مخفی بود . تا آنکه آن روح جمله ارواح مکتب الهی را که نیز روحانی بود برای آنها تلاوت فرمود و بیان کرد و تعلیم نمود *

﴿ الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه الیابن ﴾

آن مظهر رحانیت الهیه بتعلیم قرآن خلقی دیگر با فریدن خدای واحد که بجز او در وجود مؤثری نیست و بر آن معلم الهی ما خلقت اذ خلقت تواند گفت در انسان در وجود انسانی ظاهر فرمودی و بیان را بر او تعلیم و یاد میدادی که انسان را مالک و مملک گرداند و مقصود خدای را از آفرینش انسان آشکار سازد *

این است معنی قرآن که «مجزه» آن واسطه نخستین الهی است اگر یک نادانی تصور در الفاظ همین آیت مبارکه نماید دور نیست بگوید . ﴿ علم القرآن ﴾ نمی بایستی پیش از ﴿ خلق الانسان ﴾ باشد زیرا که تعلیم قرآن فرع بر خلقت انسان است . و الحاصل تدبر در معنی مذکور نموده بعالم ارواح مناسب جوی و درست بفهم که مقصود من از این تفسیر در آیت کریمه چه بود ﴿ و ما هو بالهزل ﴾

پس از آنکه اهل عالم ارواح حسب الاستعداد نصیب خود را از علم کتاب برداشتند . در منزل سیم رسیدند یعنی بعالم اشباح و عالم

دویم آمدند در آنجانب نیز نبی مطلق علیه الصلوٰۃ والسلام قرآن را برای
 آنها بیان فرمود . و قرآن در این عالم نوری بود سبز برنگ اهل آن
 عالم چنانکه در عالم دویم نور اصفر بودی . و پس از این عالم انسان
 بکون ناری در مرتبه چهارم نازل گردید و قرآن در آن عالم نور احمر بود .
 که از شدت صفای حرت چشم را خیره میداشت تا آنکه بعالم کون
 مائی آمدند و قرآن نیز برنگ آن عالم نوری بود لامع تا بعالم خاک و جهان
 صورت و مثال آمدند . و آن حقایق کامله در این خاک تیره که آخر
 منازل است مستور و مودوع شدند . و قرآن در این عالم برنگ نور
 اخضر و مایل بسیاهی ظاهر گردید *

❖ سیاهی کربدانی نور ذاتست * بتاریکی درون آبجیات است ❖
 و چون هر مرتبه از مراتب را که قرآن طی میکرد مراتب اولی
 در باطن مینامند . و همان ظهور آخری پیدا و ظاهر بود . این است
 که قرآن را شش بطن و شش باطن در این مرتبه آخری موجود گردید *
 چون در آن هنگام که انسان بعالم ترابی رسید و معنی آیت کریمه ❖ لقد
 خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم ردناه اسفل سافلین ❖ تمام شد
 آن عالم ترابی نیز در کمال استقامت بود و کواکب در شرف خود شان
 بودند . و طالع دنیا سرطان بود . و در آنوقت آفتاب در وسط
 السماء بود و هنگام ظهر بود و مقام ظهور الهی بود . و جله اهل
 آن عالم در آن محشر حاضر و قائم بودند . تا آنکه بتقدیر عزیز علیم
 از حرکت افلاک و گردش کواکب ویشی گرفتن شب ظلمانی بر روز
 روشن و تحقق اقا لیم و حصول بعد کامل از خط استوا . تغییر در خلقت
 انسانی حاصل آمد . و آن فطرت پاک آرایش پذیرفت و متبدل
 شد . و در او ظاهر گردید اطوار اختلاف و ابتلاف و خفا و ظهور
 و قوت و ضعف و مرض و صحت و لاغری و فربهی و کوچکی و بزرگی .
 و همه اینها بر آن خلقت بسبب مشتبهات و خواهشهای ظاهری
 آنها راه یافت اگرچه برخلاف خواهشهای حقیقه آنها بودی .
 و بدینوجب عرضها را حکم غالبیت در ایشان ظاهر آمد و آنگونه

امراض مختلفه در ایشان ممکن شد . و در آن حال قرآن عظیم
 الشان برای هدایت و ارشاد در قالب الفاظ و عبارات و حروف و کلمات
 و اوضاع و دلالات چنانکه توان دید لباس ظهور را پوشید . زیرا
 که جهانیان را در آن حال آلودگی یارای تحمل از نور اقدس و فیض
 مقدس لطف الله علی العالمین و خیرة الله فی السموات و الارضین علیه
 الصلوة و السلام نبودى . بعلمت اینکه اضحلال و تباهی در آن صورت
 بروجود ایشان راه مییافت و ممکن نبود که آن نبی مطلق بغير صوره
 عالم ایشان ظاهر گردد . زیرا که حکمت الهیه باطل می کردید مانند
 اینکه نطفه را قابلیت تحمل ظهور روح نیست مگر از پس برده و ازوراء
 حجاب . و بدین جهات آن هادی کل هر دو وحی الهی را از پس
 برده بجهانیان میبایستی برساند . این است که قرآن نیز از پس برده
 بر حسب اقتضای زمان و مکان متشعب و متفرع گردید بر ✽ صحف
 آدم و صحف نوح و صحف ابراهیم و توریة موسی و انجیل عیسی ✽
 بطوریکه طبایع اهل هر زمانی در اقتضای حال و لسان مقتضی
 مشد *

تا آنکه نور الهی آشکار شد و ظهور حق پدیدار آمد و بنیه جهان
 نضج گرفت . بحدیکه تحمل ظهور آن نور اقدم و نبی اعظم
 صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم را توانستی کرد . و قرآن نیز
 نازل گردید با او چنانکه می بینی بالفاظ و عبارات و اشارات
 و تلویحات که بر حسب اقتضای عالم قشور و ظواهر است .
 و در این مقام قرآن را هفت بطن و هفت باطن پیدا کردید *
 و اما آنچه مفسرین در میان ظاهر الفاظ و معانی و اطوار فصاحت
 و موارد کلام و حد و د و قرانات آن که در کتابهای تفسیر نوشته اند
 و از بسیاری آنچه در همین تفسیر ظاهری است عدد آنها بشماره نیاید .
 پس تمامی آنها بقدر افهام و مدارک خود شان و بر حسب استعدادی
 که داشته اند بیان کرده اند . و گرنه امر قرآن عظیم است پس
 قرآن قدیم چنان نیست که مخصوص بوجهی باشد و دیگر وجه را

شامل نکردد و یا آنکه اختصاص بقومی تنها داشته باشد . یا آنکه اختصاص بحالتی تنها داشته باشد . و یا آنکه اختصاص بوقت وزمانی یا اهل و مکانی داشته باشد . زیرا که کلام خدای همیشه زنده است و مانند درخت میوه دار پاکیزه در هر آن ثمر میدهد باذن خدای تعالی و سخن خدای را مرک و تباهی روی ندهد *

﴿ لا بأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حید ﴾
 ای برادران من این سخنان باریک را که از قلم من بخوانید از من نیست بل از مکاشفات ایمانین و از فیض روح قدسی است که روشنائی بر توی از لمعات انوار الهیه بواسطه ایشانم بغیر استحقاق رسیده است . و محض اشارت بر آن مقامات عالیه نمونه کمی برای شما در اینجا آوردم اگر استعداد دارید و خواهان هستید اینک کتب و رسائل مقدسه که علمای دین ما نوشتند و بیان میفرمایند. با خصوص مکتوبات امام ربانی مجدد آلف ثانی شیخ احمد فاروقی سرهندی ازین علوم شریفه و اسرار عجیبه مالا مال است [۱]

قرآن یعنی همین الفاظ و آیات پاک نوری بود از انوار قدس در تحت حجاب واحدیت و آن قدیم و سر قدیم است . و این همان نقطه نورانیه الهیه است که در جمله عوالم و مقامات ظاهر و هویدا کردید *

﴿ قد طاشت النقطة فی الدائرة * ولم تزل فی ذاتها حائرة ﴾
 ﴿ محجوبة الأدرک عنها بها * منها لها جارحة ناظرة ﴾
 ﴿ سمت علی الأشياء حتی لقد * فوضت الدینامع الآخرة ﴾

چون اهل این جهان تاریک بجز از عالم محسوسات ادراک معنیهای باریک و لطیف را نتوانند کرد . برای ظهور آن نور قدیم الهی در قالب الفاظ مثالی بیاوریم که مطلب را با ادراک ما نزدیک نماید . نمی بینی درخت میوه دار بزرگی را که شاخ و برگ و میوه های آن ترا بمجب آورد از بیک حصه نخم است که در حال نخستین آن شاخ و برگ و ثمر را در آن نتوانی دید .

نمی بینی ماست و پنیر و زوغن و سرشیر و اقسام آنچه از شیر حاصل
 گردد چگونه درغیب شیر بود . ملاحظه کن پنهان بودن صورت
 انسانی را در باطن نباتات و اوراق و برگها و میوه ها و درخنها و حیوانات
 و طعامها و در آنچه در دهان تو بجهت خوراک است و در کیلوس
 و کیوس و در عروق و رگها و در اعضا و اجزای تو تا آنکه منی شود
 و نطفه در رحم مادر گردد و نطفه علقه و علقه مضغه پس عظام
 شود پس از آن بمقام استسقاء لحم رسد و آنکه بعد از ظهور در این
 صورتهای گوناگون آن صورت الهیه پدید آید *

﴿ فَبَارِكْ لِلَّهِ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ ﴾

الحاصل اگر در این نامه بخوایم کمی از اوصاف و مقامات کلمات
 الهیه بیان کنیم نه ما را یارای چنان بیان است و نه زمان را اقتضای
 آن و نه اهل را استعدادی بدانگونه مشهود است *

ای گروه پروستان وای برادران هواهای نفسانی چرا زجت کشیده
 یهوده ائتلاف زندگانی را در تألیف کردن آنگونه کتابها میکنند .
 پولها خرج کرده کتب آنچنانی را طبع مینمایند و مجاناً مردم میدهند .
 و اکتفا بر اینها نکرده ضعفها را تطبیع بمال دنیوی مینمایند .
 معلمان و واعظان در اطراف می کارید بنیال اینکه بکوام بیچاره را
 غرور دهید و کول بزنید و بطریقه خویش داخل کنید . چرا
 مینویسید و ترجمه میکنید اینگونه کتابها را که مایه رسوایی خودتان
 است . اعتقاد شما مگر این نیست که محمد بن عبدالله قرآن را خود
 ساخت و آوردن مانند آن بسی آسان است . و میدانید که اعظم
 معجزات که اسلامیان بدان توسل جویند قرآن است . و میدانید
 که اهل این زمان داناتر و عالمتر و با قدرت تر از قرنهای گذشته است .
 و میدانید که مردم بندکان درهم و دینار هستند . و می بینید
 که دشمن ملت اسلام غیر از شما همه جای دنیا را فرا گرفته است .
 ﴿ از بهر شکست دل من بسته صفتی * یار از طرفی و روزگار از طرفی ﴾
 بدین همت که شما هستید و اکنون در عرض مدت پانصد سال تقریباً

در همه جای دنیا بروز کرده و بهر ملتی دستی یافته آید . پس چرا اتفاق نمیکنید بر اینکه چاره کار را یکدفعه بنمایید . ملت‌های مختلفه را جمع آوری کنید و استعانت از آنها جوید یاری بخواید از عرب و از غیر عرب فصحا را انجمن سازید پول بریزید يك سوره تنها از مانند قرآن بیاورید . و دروغ آن بی‌شمار ظاهر سازید و حجت اسلام را باطل دارید و نفس اسلامیان را قطع کنید . و دین محمدی را رسوا نمائید . و همینکه این کار شما صورت گرفت یقین بدانید اول کسی که شما را تصدیق کند فصحا و بلغا خواهند بود و سایرین بالطبع تابع خواهند شد *

چرا همت نمیکنید جان عالم را فارغ نمی سازید شمس چرا یکدفعه بدین راه آسان مردم را به هدایت نمی رسانید جهان را يك کله و يك کله بان نمی سازید . لکن این نکته را هم بشما بگویم که کله بانها نمی گذارند شما کوسفتدان ایشان را بدزدید *

ای اهل ادراک دلیل این کتاب نویس را در ابطال امر قرآن به بیند که مینویسد مزد دار نام گفته است که ممکن است کسی مانند قرآن کلامی بیاورد . حال آنکه مرتد بودن مزد دار و اعتقادات سخیفه او را که میگفته است خدای راد روغکویی و کذب و مانند آن جایز است خود میداند . و میداند که این تجویز گذشته از اینکه مفید بحال او نیست لازم نکرده است که بمزد دار نسبت داده شود بل خود او و برادران او مانند این سخن را نیز توانست گفت ولی گفتن تا کردن دونا است . و مانند این است که مثل من کسی بگوید من نیز مانند مسیح مرده را زنده کنم یا آنکه مانند کلیم چوبی را از درها سازم و از سنگ خاره چشمه ها جاری سازم لکن کووی و چگونه ؟ *

میگوید فلان انگلیسی گفته است که مقامات حریری و مقامات همدانی افصح از قرآن است . و مانند این سخنان که هیچ خردمندی در مقام انصافی و حق شناسی تکلم با نگونه سخنان را جایز نتواند

دید خواست در فصاحت و عجاز قرآنی که حال آرا با جلال دانستی
راه ابطال پیدا کنند *

الحاصل آن کلام خون آلود الهی که لباس بالا پوش نبوت خاتم
الانبیاء علیه السلام است از یک هزار و دوویست و هشتاد و هفت سال
پیش تا امروز بندهای فصیح و آشکار بمسامع جهان و جهاتیان میرساند
و متحدی میکند . که من برهان محکم و همچنین باهر بر آن صاحب ملکوت جهاتم
که حبیبی و یحیی مژده نزدیکی آن را آوردند . هر گاه انکار از این
معنی دارد بدجله جهاتیان از جنی و انسی و از پیدا و پنهانی اتفاق
کنید و معاونت بهمید بگر نماید و یک سوره کوچکی از ماتندم بیاورید
و چون نتوانستید والی الابد بدوام ملک خدای نیز نخواهید آورد
و مقتدر نخواهید شد . پس از پیروی هواها و شهوات نفسانی
خوبش اعراض کنید و از بیعت و تبعیت بشر بردوری جوید .
و بیاید بسوی من که شما را در راه راست خدای بمقامات عالیه
برسانم . و بیاید بسوی شریعت حقه و آیین محکم اسلام و آن
اتفاق و زجات را که در مذاهب مختلفه خویش دارید بانفاق
با اسلامیان در دین پاك اسلام تبدیل نماید . که بسبب این اتفاق
شما با ایشان دین خدای قوت گیرد و استحکام پذیرد . ادیان مختلفه
بت پرستان و مذاهب متوعه مشرکان از روی زمین برداشته شود .
بی دینان و ملحدان را بازار کراهی و اضلال کساد گردد . جاهلان
و نادانان علم دین بیاموزند . و بعلت این همراهی شما با اسلامیان
علی التدریج کار توحید و خدا شناسی و خدا پرستی بالا گیرد و علی
التدریج اسباب ترویج شریعت حقه فراهم آید . و ظلمات و تاریکیها
مبدل بروشنایی و نورانیت شود . ملکوت خدای چنانکه
در آسمانهاست در اقطار ربع مسکون انتشار و اشتهار یابد . و مورد تحسین
خدای و آفرین مفریان او شوید . و اگر باوصف دانستن شما حقیقت
دین اسلام و راستی شرع محمدی را از روی هوا و هوس و بمقتضیات
عادات و طبایع ناراست خویش مخالفت بیاورید و اعراض نماید

وذر و وبال دیگر گمراهان جهان و جمله بت پرستان و بی دینان
و جاهلان را و زار انکار و کفران شما افزوده شود . و مع ذلك
از این مخالفت و انکار شما و از اصرار شما در عناد و لجاج خویش
ضرری بر حال من و بر حال اسلام و اسلامیان و برخدای اسلامیان
نیز متصور نخواهد بود *

﴿ و من كفر فان الله غني عن العالمين ﴾

﴿ معیار پنجم ﴾

اما اینکه میزان حق پرورستانی در تفسیر آیت کریمه ﴿ اقتربت
الساعة وانشق القمر ﴾ و غیر آن وقوف و اطلاعات خود را بیان
کرد و خواست بگوید که در قرآن از معجزات نبویه مذکور نکرده است
و این آیات دلالت بر وقوع معجزات ندارد . پس سخنی است منافی با انصاف
و موافق با بی اطلاعی . در صفحه (۲۳۲) شروع بتحقیق کرد
و در تفسیر آیات مذکوره تحقیقات خود را بجای آورد . و مزه کار
در این است که عبارت کشف را بتغیرونا تمام ذکر کرد و بتداشت
که آنچه در تفسیر انجیلها کرده اند در تفسیر آیات قرآنی هم باید بکار
برد . و ما عبارت کشف را تنها در اینجا نقل کنیم و باقی سخن را با دراک
هوشمندان محول داریم که تطویل کلام در این مقام برای امثال مؤلف
زیاد است ﴿ ترجمه عبارت ز محشری در کشف چنان است ﴿
که از بعضی مردمان روایت شده است که معنی آن چنان است
که ماه در روز قیامت بدو نیم شود و قول خدای تعالی ﴿ وان
يروا آية يعرضوا ويقولوا سحر مستمر ﴾ آن سخن را مردود میسازد
و کافی است در رد بر آن قرائت حدیفه که وقدا نشق القمر گفته است .
یعنی ساعت نزدیک شد و از علامات نزدیک آن این است که بتحقیق
ماه بدو نیم شد چنانکه کوبی ﴿ اقبل الامير وقد جاء البشير بقدمه ﴾
امیری آید و بتحقیق مزه دهنده بقدم او آمد . و از حدیفه روایت

شد که او در مداین خطبه خواند و گفت آگاه باشید که قیامت نزدیک
 گردید و بد رستی که ماه در عهد پیغمبر شما بدو نیم شد . تمام شد ترجمه
 زنجشیری . اکنون اگر کسی بخواهد رجوع به عبارات میزان
 الحق مذکور نماید و به بند چه میگوید و بفهمد چه القا میکند *
 ترجمه ظاهری و تحت اللفظی آیت کریمه و مابعد آیات آشکار میگوید
 که مقصود از شق القمر همانا معجز حضرت خاتم الانبیاء است
 و بهیچ وجه دلالت بر انشقاق قمر در روز قیامت نتواند داشت .
 زیرا که در تالی آیت است که میفرماید ﴿ وان یروا آیه یعرضوا
 ویقولوا سحر مستر ﴾ در روز قیامت اگر از جانب خدای همچنان
 آینی ظاهر گردد چنان میدانم که اعراض و انکار نتوانند کرد و لب
 بگفتار ناصواب نتوانند کشود و خدا را متهم با آوردن سحر مستر
 نتوانند ساخت . نمی دانم باعتقاد من که جمله خردمندان را نیز در
 این عقیدت با خود شریک میدانم چنان است . و اگر پروتستانها
 و رفیقان ایشان برخلاف ما گویند جواب آنها با خدای توانا است
 و ما را بجز این نیست که این سخن زو را ایشان را نیز بسار سخنان ایشان
 عطف کنیم و این مصراع را که در غیر این موضعست بخوانیم *

﴿ کاین هم بر سر نمازهای رستان ﴾

بامزه تر این است که میگوید اگر بالفرض قبول کنیم که شق القمر
 بوقوع آمده است در آن حال نیز معجزه محمد نخواهد بود زیرا که نه در
 خود آیت و نه من بعد گفته شده است که این امر بوسیله وجهت
 محمد وقوع یافت تا آخر سخنان او که بافضای خیالات خویش
 گفته است *

کاش یکی از این مردمی برسید که ترابا بین پروتستانی خودت سو کند
 میدهم هر کا، در قرآن میگفت که محمد علیه السلام شق القمر کرد
 و واضح و آشکار این معجزه دیگر معجزات آنحضرت را بتعداد میاورد
 . آیاتوت او را تصدیق مینمودی و میگفتی که چون صریح گفتند
 که شق القمر معراج و سابه نداشتن و تأثیر نکردن اثرای مبارک او در خاک

و ربك و جا كردن آن در سلك خاره و مانند آنها هجرات آنحضرت است و باید قبول کرد . شخص ترا که مؤلف آنگونه میزان الحق هستی نمیدانم لکن از روی یقین شهادت میدهم بر اینکه کفار بدیدن آن آیات واضح و بدیدن هجره بودن خود قرآن جمود و انکار کردند . کفار این زمان بشنیدن سخن از آن هجرات چگونه ایمان آوردند مگر آنکه عنایت غیبیه آنها را هدایت کنند . و روح قدسی بدلهای ایشان بدمد و پرده را از دلهای ایشان بردارد و چشم و گوش ایشان شنو و بینا کرد پس از آنکه کور و کر بودند *

﴿ صم بکم عمی فهم لایرجعون ﴾

در خصوص آیت کریمه ﴿ و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی ﴾ تفصیل دیگر در ذیل آیت مزبوره آورد که پس ظاهر است که از چنین الفاظ غیر معینه نزد عاقلان و عارفان هجره محمد ثابت نخواهد شد . نهایت بنابر مضمون احادیث مفسرین می نویسند که در غزوه بدر یا حنین محمد بک مشت ربك گرفته بطرف لشکر کفار انداخته است چنانچه چشمهای ایشان از ربك پر شده آنها هزیمت فاش یافته بودند . و میگویند که آیت مزبوره اشارت بدین واقعه دارد لکن با احادیث ما راجحه کار مباحثه ما با قرآن است و بیان هجره با تفصیل و تعیین از قرآن خواسته ایم نه از احادیث . تا آخر سخنان او که بر این بنیان سست خویش منفرع ساخته است *

و در صفحه (۲۳۳) نیز مانند این سخن را آورد که میبایست در قرآن یکی یکی هجرات نبویه را بشمارد چنانکه هجرات موسی و عیسی و حواریان و غیرهم در توریة و انجیل بتفصیل بیان شده است *

اگرچه با وجود معین بودن حال انجیل و توریة محتاج بتفصیل دادن در این مطلب نیستیم ولی اینقدر را برای برادران ایمانی یاد آور شویم . که این بیچاره از وضع انجیلهای خود شان غافل شده اند و ندانسته اند که اگر انجیل حاضر را معتبر و صحیح توانیم دانست بمنزله احادیث اسلام

تواند بود . و همان متن عبارات واسم مؤلفین آنها که با آنها یعنی با انجیلها و نامه ها و رساله ها و غیر ذلک است شاهد صدق بر این مطلب است . و واضح است که ❖ متن ولوقا و مرقس و یوحنا ❖ و دیگران آنها را در بیان سرگذشت عیسی و تاریخ احوال و اطوار آنجناب نوشته اند . اقلان انجیل مریم و عیسی را که از جمله هفتاد و هفت انجیل منسوبه بآنجناب و حواریان و تلامیذ و دعوت کنندگان راستین و دروغین بود و در میان ابن عیسویان بکلی متروک و غیر مصدق است می آوردند و استنهاد میکردند باز وجهی در این گونه اعتراض میتوانستند داشت *

❖ در همین انجیل لوقا در فصل نهم ❖ نوشته اند که عیسی بدوازده حواری امر کرد که بدهکده ها رفته انجیل را بایشان یاد دهند و بشیر نمایند . و نیز هنگامیکه یحیی شاکردان خود را نزد مسیح فرستاد و از حال او خبر گرفت آنجناب در جواب رسولان یحیی گفت . انجیل را به بینوایان و عطف میکنیم . و در جاهای بسیار از انجیل حاضر از این مقوله سخنان وارد است . پس واضح است که انجیل آسمانی و انجیلی که مسیح آترا تعلیم میکرد یا شاگردان را برای تعلیم آن مأمور میداشت غیر این انجیلها و نامه ها و رساله ها و غیر ذلک است . که بالاتفاق جمله آنها بعد از مسیح علیه السلام نوشته شده است . و یقینا در آن انجیل که عیسی را بود بیان احوالات حاضره خود مسیح یا مہجرات او نبود مگر بعضی از خطابات الهیه و وعدههایی که در خصوص او و ایمان آوردندگان بآنجناب بود . و اخبار از گذشته و آینده و از قصص انبیا و سلف و انذار از ترک دین و شریعت . و مواعظ و نصایح و آداب و احکام ظاهریه و باطنیه . و اطوار شریعت و تهذیب نفس و نهی از قبایح اعمال و بیان مشکلات آن قوم . و الحاصل جمله آنچیزی که بر حسب اقتضای اهل و زمان و وضع امور اسباب اصلاح امت توانستی بشود در انجیل اصل بودی . و این سخن راهیج منصف آگاهی انکار نتواند کرد *

خیال نکنی که علمای اسلامیان از اطوار اتم و کتب منزله بر انبیا و رسل آگاهی ندارند که اگر بخواهند حرفا بحرف از آغاز ایجاد عالم بشری تا کنون اسامی کتب و پیغمبرانی را که صاحبان کتبا بودند و اطوار امتهای ایشان و آنچه را که بسران کتبا آورده اند برای تو بیان کنند *

و الحاصل کلیه کتبا که بصاحبان شریعت مؤسسه نازل گردید و بیشتر اشعار بر آنها در بحث نسخ شریعت کریم ﴿ شش کتب است ﴾ که اینها اصول کتب سماویه است و آنچه بدیگر انبیا که تابعان اولی الشرایع بودند نازل گردید یکصد و چهارده و یک روایت یکصد و سیزده کتب است که نوشته اند . تمامی آنها توابع صحف و کتبی است که بر صاحبان شرایع مؤسسه نازل شده است که ایشان ﴿ آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و علی و عاقلیم السلامند و قرآن اصل واس واسطقس است برای صحف و کتب مزبوره چنانکه بیانی از این مطلب را شنیدی *

بالجمله سخن در بیان هجره ها بود که باید کتب آسمانی هجرات صاحب کتب را بشمارد . و هیچ عاقلی این سخن را نمیگوید که پیغمبر حاضر هجرات بیسورد و کتبی که از جانب خدای یا از جانب پدر با و میرسد مشتمل باشد بر بیان همان هجرات که بی در پی از او ظاهر میشود . باین معنی که خدا یا پسر خدا بگوید که ای پیغمبر من توفلان روز فلان مرده را باین تفصیل زنده کردی . یا پسر گوید من در فلان وقت و در فلان مکان فلان نایب را بینا نمودم . از اینگونه سخنان مرا حیرت آید ظاهر قالب و قیافت و وضع یال و کویال و نطق و مقال این طایفه را یعنی منکران دین مبین را که می بینی و میشنوی و قعی و عظمی در مرحله نخستین از ایشان مشاهده بینی . و چون تأمل کنی و تعقل و رزی همانا قالب انسانی را دارند و بس . بعینه حکایت آن نسناس است . کذیر کانش کلماتی چند یاد دادند و متاع تاجر بیچاره را بردند و آن حیوان را ترك نمودند . و هر چه تاجر گفت این خدام

تو بجا رفتند آن حیوان همان سخن خود را مکرر می داشت که • بیزند
 و به یبند پسندیدند بردارند نه پسندیدند بیاورند *
 این بیچارگان بهمین تفصیل که مبین کردید کلماتی از گذشتگان بدست
 آورده و نام آن را انجیل و توریة گذاشته اند • و بقول خواجه
 نصرالدین آنقدر گفته اند که کویا بر خود شان نیز مشبه شده است •
 و هر مطلبی که بمیان می آید فی الفور تمسک بهمین امام زاده ساخته
 خود شان میجویند • و بآن سخنان مجعوله پیشینیان خود شان
 در مطالب واهیة خویش دلیل میگویند • که در فلان ایة فلان انجیل
 یا فلان ایة فلان نامه فلان معلم عیسوی گفته شده است • که خدا
 بر سه گونه است مثلا • اسم است و فعل است و حرف زیرا که کلمات
 بر سه قسم است • گاهی خدا را جسم کنند گاهی کبوتر سازند
 گاهی بدار کنند گاهی شراب مینامند و میخورند و گاهی نان میکنند
 و هضم میدهند گاهی خدا را پسر یوسف نجار میسازند گاهی تواید
 او را در آخور میگویند • و الحاصل از پریشانی ایشانم پریشانی پیدا شد
 و پریشان نوشتم و عذر از برادران میخواهم که مرا ملامت نکنند
 که آخر شب است و اول صبح *

﴿ اطف السراج فقد طلع الصبح ﴾

جان کلام این است که بیرون ماندگان از خانه اسلام در آغاز دین
 و عقاید خود شان که شناختن خدای سبحانه و توحید او و تعالی است
 در غلط مانده اند • چنانکه در بدایات این نامه اشعار کردیم و چون
 در بنیان کج هستند بناچار بنا نیز کج خواهد بود • این است که در امر
 توحید تفکر و تدبر بسیار باید کرد و خدا را باید شناخت • تا آنکه
 اطوار بعث رسل و انزال کتب و اصدار حجرات و جمله اوضاع دین
 و آیین دانسته شود • و ازین است که بزرگان دین مبین فرمودند *

﴿ اول الدین معرفة و کمال معرفة التوحید له ﴾

﴿ کلمة توحید ﴾

اول چیزی که صاحب ملکوت آسمان وزمین فایح و خاتم پیغمبران و حامل
 هیبت الهیه بر تمامی موجودات حبیب خدا و عبد خدا . جهانیان را
 دعوت بر آن فرمود و برای اثبات و استتقرار آن دعوت هر گونه
 محنت و اذیتها را از جهال و معاندین تحمل نمود و غب الامر چنانکه
 مقرر بود شمشیر جهاد و قتال را بر آنها نهاد همسانا کلمه توحید بود
 که فرمود *

﴿ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلُوبًا ﴾

کاش معنی همین کلمه طیبه را میفهمیدی و بی تحقیق و ارواح میبردی .
 و بیانات اهل حق را درک مینمودی با جسالت گویم که بیانات در این
 کلمه مبارکه از چند وجه است ﴿ یکی ﴾ در ترتیب حروف
 و کلمات این کلمه است و در آوردن استثنا و خصوص همین هیبت
 تألیفیه و تعیین جزه مقدر که آیا موجود است یا ممکن و یا مستحق للعباده
 و باغیر اینها ﴿ دویم ﴾ در خصوص حروف این کلمه است و بیان
 بودن حروف آن بعدد معین که دوازده است ﴿ سیم ﴾ در بیان
 اصول این حروف در این کلمه طیبه است که آن سه حرف است
 (ل ه ا) و باقی دیگر تکرار آن سه حرف است و بیان اینکه علت
 آن چیست و وجه آن کدام است و تکرر هر کدام بطور مخصوص
 از چه راه است ﴿ چهارم ﴾ در بیان فرق مابین لا اله الا الله و لا اله
 الا هو ﴿ پنجم ﴾ در بیان باطن و سر این کلمه مقدسه است
 ﴿ ششم ﴾ در بیان ظاهر ظاهر آن است ﴿ هفتم ﴾ در تأویل آن است
 ﴿ هشتم ﴾ در باطن باطن و سر سر آن است ﴿ نهم ﴾ در خصوص
 حقیقت لام و سر آن و حقیقت الف و اطوار آن است ﴿ دهم ﴾
 در بیان لفظ جلالة الله و آنچه متعلق بر آن است و آنچه بدان اضافه
 داده شود . و در این کلمه طیبه مباحث دیگر هست که نیز متفرع
 بر بحثهای مذکوره است و این اوراق را کنجایش بیان و تفصیل
 آنها نیست *

﴿ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴾

بالجمله هجرات عیسی بجز از راه روایات از بعضی از اصحاب آنجناب
 باین زمان نرسید که حال آنها و حال روایات آنها نیز هنوز موقع صحت
 نتواند یافت . و سخنان بسیار در خصوص خود ایشان و روایتهایی
 که کرده اند هست . و در خصوص وسایط و سند های روایتهایی
 ایشان از هزار و هشتصد و هفتاد سال پیش از این تا این زمان
 و در خصوص نسخه های اصلیه آنها که هیچکدام از توشیحات
 ایشان در دست نیست . و در خصوص اصلاحات و تصحیحات
 که در زمان سلاطین عیسویه در قرنهای نزدیک بعیسی برای برداشتن
 اختلافات و دیگر مقاصد و منظورات که داشتند کردند . و همچنین
 در باب ترجمه های آنها خصوصا در ترجمه های پروتستانها که باتفاق
 جمله عیسویان و اسلامیان محل وثوق و اعتماد نتوانند بود .
 و در خصوص انجیلهایی که پنهان کرده اند بعلمت اینکه
 اختلافات عظیمه در میان آنها و باین انجیلها پیدا بود و در سایر
 اطوار و اوضاع این انجیلها و فروعات آنها که قدر قلیلی از آنها را
 در این نامه برای نمونه شنیدی آنقدر راه گفتگو باز است که یکی
 از این اعتراضات تنها در موثق نبودن آن روایات کافی است .
 عجب از این است که در هجرات عیسی باینگونه روایات در این مدت
 طولانی با آنهمه انقلابات و با وجود داخل شدن معلمان دروغ کوی
 و مسیحان کاذب در میان ملل عیسویه و با وجود دشمنی مانند یهود
 که غالب و قاهر و محیل و تباه کننده دین خدای بودند و بد آنگونه
 اختلال ظاهری و باطنی انداختن را در طریق و کتب عیسی اقتدار
 داشتند . چنانکه در حق شخص مسیح از هر گونه فساد کوتاهی
 نکردند . با همه این تفصیل باید اعتماد آورد و خبر های مرسل
 و منقطع السند کذابی را باید قبول کرد . و از اینطرف هجرات باهرات
 خاتم پیغمبران را که همان آداب و شریعت طاهره او و اطوار توحید
 و بیانات خدا شناسی . و اوامر و نواهی او بی برهانی از خارج
 بزرگترین دلایل و پراهمین بر حقیقت آنحضرت و راستی شریعت

طاهره و مستقیمه و دائمه او است . و جمله آن هجرات با اتصال سند از ثقات و معتمدین یدابید در این زمان نزدیک بی وقوع صدمات و انقلابات بدست مارسیده است باید انکار کرد و دلیل بر انکار را چنان باید آورد که چون طائفه نو ظهور پروتستانی یامانند آنها بعضی از رسائل مرویه از معلمان مجهول الاحوال یا خود معلوم الاحوال را انجیل نامیده اند . و هجرات مسیح بکان بکان در آن انجیل مشروح و مبین شده است و قرآن اسلامیان که بمنزله انجیل است مانند انجیل هجرات محمدی را علیه السلام بدانگونه تفصیل بیان نکرد . پس هجرات حضرت محمد را باید انکار کرد بعلم اینکه کتاب آسمانی باید هجرات پیغمبر صاحب همان کتاب را باید تعداد نماید چنانکه انجیل هجرات مسیح را مذکور میدارد *

نمیدانم تصور میکنی سخنان مزور اینها را و همه چی آنچه را که با جال برای تو میگویم یا آنکه محتاج تفصیل و شرح و بسط هستی * آیات بینات و هجرات باهرات که از حضرت فخر انبیا خلاصه موجودات علیه السلام و از خلفای راشدین و آل طاهرین و اصحاب کبار و مؤمنین و متقیان و علمای اعلام و رؤسای شریعت مقدسه آن قادرترین مخلوقات . در هر جزء زمان و در عهد و اوان ظاهر گردید و ظاهر است و ظاهر خواهد شد . در نزد اهل بصیرت و ایمان کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکار است . و امانسل شریرو زنا زاد کان چنانکه مسیح کفت علامات و هجرات آسمانی را نخواهند دید و قبول نخواهند کرد و ایمان نخواهند آورد *

جواب این سخنان پروتستانی را در خصوص هجرات عیسی یهودان چه گونه میگویند مؤلف از آنها بایستی درست تعلیم کرد و در انکار خود بر هجرات پیغمبر ما بر اطلاعات خویش بیفزاید *

در خصوص هجرات در این مختصر زیاده بر این سخن را محتاج نیستیم . در قرآن عظیم الشان مجلا و مفصلا بعضی از آیات و هجرات بیان شد . و در احادیث که بسی معتبر از احادیث انجیلیان است

بتفصیل آمد . واکر از هجرات دیگر انبیا چیزی باقی نماند
مکر روایات و حکایات بحمدالله تعالی اعظم هجرات پیغمبر ما
علیه الصلوٰۃ والسلام حاضر و موجود و وحی و ناطق است *

﴿ میفرمایند ﴾

وان كنتم فی ریب مما زنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا
شهادتكم من دون الله ان كنتم صادقین *
قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن
لا یأتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهیرا *
ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم ویشیر المؤمنین الذین یعملون
الصالحات ان لهم اجرا کبیرا *

هر که او روی به بهبود نداشت ☆ دیدن روی نبی سود نداشت

﴿ معیار ششم ﴾

برونستان صاحب کتاب سخنی دیگر در این مقام آورد که ضعفای
نادان را بلکه مغرور دارد و حاصل آنکلام چنان است که اخبار
قبل الوقوع در قرآن نیست . و تحقیقات غیر منصفانه خود را
منتهی میسازد بر اینکه در هنگام وقوع سستی و ضعف در لشکر اسلام
در غزوات آتایی را که دلالت بر غلبهٔ اسلامیان میکرد میآوردی
که بد آن سبب دل آنها را قوی گرداند همچنانکه هر جنگجوی
لشکر کشتی از این گونه تدبیرها در هنگام قتال وجدال بکار میرد *
این مطلب نیز راجع بمطلب هجرات است و ندانستی سک دین و کتاب
و الهامات الهیه و یا خود هواهای نفسانی آنها را بنویشتن و کففتن
این گونه سخنان و اداسنت . اخبار قبل الوقوع باجالات و از کارهای
عمده در قرآن است . و بتفصیل در احادیث معتبره و صحیحیه که جهة
صحت آنها را گفتیم متدرج است . اقتضای حکمت خدا و استمرار الهیه
و مصالح تکمیلات و سنت امتحان و اختصار در تمامی از منه و اعصار
در مخاطبات خدای بپیغمبران خویش چنان بودی . که از امور معظمه

و یا از واقعیاتی که در اظهار آن حکمتی ملحوظ بودی با جلال یا تفصیلی که نیز یکجمله ابهامی داشتی اخبار میدادند . همچنانکه در توریة و انجیل حاضر نمونه آنها پیدا است . نه اینکه خدای تعالی جمله آینده ها و وقایع از منتهی مستقبلیه را یکبار یکبار به تعداد بیاورد و مشروح دارد که در اینحال حکمت خدای باطل میشدی و سنت امتحان بندگان که بزرگترین وسائل برای تکمیل انسان است تباه میشستی . آیاتمی بینید در میان اقوام و ملتها و طوایف اهل ادیان و مذاهب چه قدرها اختلاف و تباین پدید شد . و نبود مگر از تأویلاتی که در کلمات و الهامات خدای کردند . بسبب اینکه بیانات الهامیه ممکن نیست بغیر آنطورها یعنی غیر قابل تأویل بطور مطلق بوده باشد *

ای پروتستان برای تو مثالی از کلمات انجیل بیاورم بلکه از این نمونه بویی از عالم معانی بمشام تو برسد *

✽ در آخر فصل انجیل یوحنا ✽ عیسی در حق یوحنا به پطرس گفت که اگر من بخواهم که او تا آمدن من باقی بماند تو را چه کار است . او این سخن را برخلاف مقصود فهمید که یوحنا نخواهد مرد آنکه این مطلب در میان برادران شایع گردید *

✽ پیلی ✽ نام پروتستان کتابی در خصوص اسناد نوشته و آنکتاب را در سنه (۱۸۵۰) میلادی چاپ کرده اند در صفحه (۳۲۳) میگوید . غلط دویم که بقدمای مسیحیه منسوب است این است: که آنها امید و ابریزد یکی قیامت بودند و من یک نظیر دیگر قبل از اعتراض بیاورم و آن این است که رب ما در حق یوحنا به پطرس گفت . تا آخر فقرات انجیل که در آن کتاب گفته است و اثبات سهو و غلط را بر حواریان و تلامیذ عیسی کرده است *

الحاصل سخن بسیار داریم لکن مقام تنگ است و اقبال بر سخنگوی بسبب موانع و مشاغل ناموجود و در آنچه نوشتیم از باب الباب را کفایت خواهد بود *

سخنی را که مکرر کفیم بیاد دار که ادراک هر چیزی را مدرك یعنی آلت ادراک از جنس آن مدرك باید باشد. کلام الهی را کوش الهی می‌شود ودلی که منزل تجلیات الهیه است می‌فهمد *

﴿ ثم ذرهم فی خوضهم یلعون ﴾

اما اینکه گفت بجهت قوی داشتن د لها در هنگام جنگ آيات آورده می‌شود این سخن نیز ظاهر البطلانست. زیرا که اگر چنانچه پیغمبر بر حق مأمور بجهاد و جنال شود و وحی آسمانی وعده فتح و نصرت را بر او دهد بجز جاهلان و برادران شریر آن وحی واقع و آن الهام صحیح الوقوع را بد آنگونه تأویلانات ناشایست و توجیهاات نالایق تأویل نیساورند *

مکر از توریة خود نان آگاهی ندارید که در جاهای بسیار از آنگونه اخبار داله بر فتح و نصرت داده شد مکر در فصل (۲۶) سفر لایوان به بنی اسرائیل گفته نشد که بردشمان غلبه خواهید کرد و در پیش روی شما از شمشیر شما برافتد. و پنج کس از شما صد کس از آنها را غلبه کنند و صد کس از شما هاده هزار کس از آنها را مغلوب سازند. و نیز دشمنان شما در مقابل شما از ضرب شمشیر شما برافتند. اکنون اگر کسی بگوید که موسی خود اینها را ساخت که دل‌های بنی اسرائیل را قوی دارد و در جنگ مستقیم شوند. جواب صاحب کتاب چیست هر چه از روی انصاف در جواب گویند هما نا جواب اسلامیان نیز خواهد بود *

در مغلوبیت روم و غالب شدن آنها در ثانی که در آیات قرآنیه خبر داده شد می‌گوید. از روی خورده بینی یعنی حدسیات بود. جواب این سخن نیز از مراجعت بکتاب مصدقه خود شان که از آنگونه اخبار بسیار آورده است واضح تواند شد. از عیسی که معجزات خواستند و گفت ﴿ بر من معجزه داده نشده است مگر علامت ذوالنون یونس ﴾ در آنجا گفت که شما بقراین استدلال بر صافی هوا و خوبی آن با زندگی خواهید کرد یعنی اگر معجزات بیاورم و از آینده

خبردهم خواهید گفت که از روی خورده بینی وحد سیات است *
ومع ذلك قرآن عظیم الشان از معیبات واز وقوعات آبنده بخسوی
خبرداد که هیچ خردمند صاحب ادراک آنها را بر حد سیات محمول
ننواند داشت *

یکی در هنگام فتح مکه معظمه است که يك سال پیش آیت کریمه نازل
شد وتفصیل آن در کتب تواریح واحادیث وتفصیرها مضبوط است
میفرماید ﴿ لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله امنین محلّین رؤسکم
ومقصرین لا تخافون ﴾ هر آینه بخواست خدای البتہ بر مسجد الحرام
داخل میشود و سرهای خود را امیرا شنید یعنی اعمال حج را
بجای آورید وحلق وتفصیر میکنند پس از آنکه در سال اول محرم
شدید *

در آیت دیگر از فتح خیبر خبر داد حال آنکه نظر بظاهر اسباب
فتح خیبر از تمتعات بودی . و از غنائم بسیار که از آنجا بدست مؤمنان
رسید و آیت و معجزه که در آن غزوه برای مؤمنین ظاهر گردید که
عبارت از کیفیت فتح خیبر است پس از مایوس شدن اصحاب از تسخیر
آن قلعه های استوار آگاه داشت *

چنانکه تفصیل این وقعه در نزد تاریخ شناسان جهان واضح است
که چون کار بر اسلامیان سخت شد حضرت پیغمبر فرمودند
﴿ لا عطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله ﴾
و در آن روز حبیب خدای و حبیب رسول خدای یعنی علی ابن ابی طالب علیه
الْحَيَّة وَالرَّضْوَانِ دَرَّانْ جَای حاضر نبودندی تا آنکه فرمادند *

اصحاب کرام منتظر بودند که اواء فتح و نصرت را کدام سعادت مند
حامل خواهد بود . که ناگاه آنحضرت از راه رسید و در چشم
مبارک ایشان رمی بود و از آب دهان مقدس نبوی شفا یافت و بیری
اسلام را بردوش پاک نهاد . و بدان تفصیلی که شایده در خیبر را
که عظمت و بزرگی آن را میدانی از جای برکنند و بر هوا انداخت .
که چون بر زمین آمد قلعه های خیبر بزله افتاد . و آنسگاه مصراع

باب را آن باب مدینه حکمت و علم بقوت یداللهی گرفت و در میان خندقی
در هوا ایستاد . و لشکر اسلام را بد آنسوی گذار داد . این است
آن علامت آسمانی که بر کرامت رسول خدای از آن سرور ظاهر
گردید *

﴿ چنانکه میفرماید ﴾

﴿ لقد رضی الله عن المؤمنین اذ بیاعواک تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم
فانزل السکینه علیهم واثابهم فتحا قریبا و مغنم کثیرة یاخذونها و کان الله
عزیزا حکیمیا و عدلکم الله مغنم کثیرة تاخذونها فجعل لکم هذه و کف
ایدی الناس عنکم و لتکون آیه للمؤمنین و یهدیکم صراطا مستقیما *
آیات بر مؤمنین که موجب هدایت آنها بصراط مستقیم گردید همان
تفصیل فتح است چنانکه اشارت بر آن کردیم . و اینکه فرمود و کف
ایدی الناس عنکم مقصود همسو کردن اهل خیر است که طایفه
بنی غطفان و بنی اسد بودند *

در آیت دیگر در خصوص قافله شام و حجاز بود که فرمود
﴿ و اذ یعدکم الله احدی الطائفین انها لکم و تودون ان غیر ذات
الشوکه تكون لکم و یرید الله ان یحق الحق بکلماته و یقطع
دابر الکافرین ﴾ که غیر ذات شوکه قافله شام بودی و آن وعده الهیه
در حق آنها انجام یافت *

در آیت کریمه ﴿ الم غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم
سیغلبون فی بضع سنین لله الامر من قبل و من بعد و یومئذ ینفرح المؤمنون
بنصر الله ینصر من یشاء و هو العزیز الرحیم ﴾ که شرح فرموده بر اینکه روم
در ادنای ارض یعنی در زمین عرب مغلوب شدند . و پس از آن در اندک زمانی
بر فرس غالب آیند . چون فرس در آن زمان محوسی بودند و در میان
عیسوی بودند و مغلوب شدن آنها بمشركان بیکه رسید خوشحالی کرده
بمؤمنان گفتند که شما و عیسویان اهل کتاب هستید و ما و فارسین امیان
هستیم و کتاب نداریم و بزودی ما . نیز بر شما غالب خواهیم شد چنانکه
برادران ما بر برادران شما غالب آمدند . و آنکه که اسلامیان را اندوه

پیدا شد آیت کریمه نازل گردید که ❖ من بعد غلبهم سیف لبون ❖ تا آنکه فرمود
 ❖ و یومئذ یفرح المؤمنون ❖ و چون آیه نازل شد ابن ابی خلف نام
 که از مشرکان بود بحضرت صدیق خلیفه نخستین تعرض جست
 که این کذب است و بیابا تو را گروگان بندیم . که اگر این کار تا سه سال
 دیگر واقع شد ده نفر شتر ماده من بتو دهم و گرنه تو بمن عطا کن .
 صدیق بحضرت پیغمبری عرضه داشت که اینگونه گفتگوی گروگان
 با ابن ابی خلف داریم . فرمودند معنی بضع سنین از سه سال تا سه سال است
 و بدینوجب آنجناب بر یکصد نفر شتر ماده نه ساله یا پسر ابی خلف
 رهان بست . و او پس از برگشتن از غزوه احد فوت کرد و در سال
 هفتم غلبه رومیان بر فارسیان اتفاق افتاد . و صدیق رضی الله عنه از
 وارثان ابی بن ابی خلف شترانرا گرفت و با مر پیغمبری تصدق کرد .
 و از اینگونه آیات که در آن زمان دلالت آنها بر اخبار آئیه قریب
 الوقوع آشکار بود و اکنون نیز در نزد اهل ادراک و آگاهی
 آشکار است در قرآن عظیم الشان موجود . و همچنین از خبرهای
 کلیه و وقایع عظیمه در آن کلام عجز نظام لایعد و لایحصى است *
 ﴿وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض
 کما استخلف الذین من قبلهم ولیکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم
 ولیبدلنهم من بعد خوفهم انما یعبدوننی لایشرکون بی شیاً﴾ *
 همچنانکه تمامی این کارها بعد از حضرت خاتم انبیا بوقوع
 پیوست و خلیفهها و جانشینان آنحضرت در زمین بقول مطلق استخلاف
 یافتند مانند جانشینان انبیای اولی العزم و صاحبان ولایت و سلطنت
 الهیه . و برقرار و استوار کرد دینی را که مرتضی است برای ایشان
 تا آخر ترجمه آیات . و اگر کسی در خصوص معجزات و آتایی
 که دلالت بر اخبار از امور آینده دارد آگاهی کامل را طالب باشد
 رجوع بکتابهای مفصله و تواریح مضبوطه که در بیان معجزات خاتم انبیا
 و جانشینان آنحضرت است نماید . و علی الاجمال باید دانست که بجز
 از اهل عناد و لجاج احدی از خرد مندان در حقیقت اسلام و کلیه معجزات

حضرت فخرانام علیه الصلوة والسلام نمیتواند انکار بیاورد *

﴿ قد تبين ارشد من الغي ﴾

هنوز آیوان استغنا بلند است ☆ ترا فکر رسیدن نا پسند است

﴿ معيار هقتم ﴾

میزان الحق در او آخر سخنان خویش آیاتی چند از قرآن که در خصوص اطوار بهشت و دوزخ و مانند آنها است آورده و گفت که بهشت محمدیان مجازی و جسمانی است . بدان طریق که هر لذت و عیش و عشرت نفسانی و جسمانی که قلب افسان میل بآن کند در آنجا یافت میشود . و واضح است که امید بچنین بهشت دادن آدمی را از تلاش بای قلب و نیکی افکار بازداشته بخوا هشیهای نفسانی قوت و قدرت میدهد . و اینگونه بهشت لایق تقدس خدا وندی نیست . و در این مقام شرح و بسط میدهد سخنان خود را که محض از روی بی اطلاعی از اطوار الهامات و بیانات الهیه و بی خبری از موارد کلام و رموز مخاطب و مدلولات ظاهر الفاظ در همان آیات و غفلت از معانی حقیقه و روحانیه آنها آورده است *

و همچنین در ابطال امر قرآن عظیم الشان در فصل (۲) و (۳) کتاب مزبور عنواناتی چند آورده به بیانات ناقصه و ناراست خویش استدلال بر مطالب خود مینماید که اغلب آنها از قبیل سخنانی است که بعینها بر خود او مردود است *

اگر چه همان بیاناتی که در این آخرین میزان در خصوص معجز بودن الفاظ و کلمات قرآنی که جهان و جهاتیسان از او ردن مانند آن عاجز هستند و بودند و خواهند بود گفته شد . جواب تمامی اعتراضات او است و با وصف آن محتاج به هیچ گونه جوابی خاصه بر منکر معاند نتوانیم شد . ولی در بیان این مطلب که گفت آیات مزبوره لایق و سزاوار بنحدا نیست و تقاضای دل آدمی را رفع نمیسازد و برای فهمیدن کلیه مقصود مجلا بقدریکه لازم است در این معیار بیاوریم *

بدانکه مطابق بودن احکامی چند یا بعضی از قصه های انبیا که در شریعت اسلام و در کلام الهی است با کتب طالموت و کمرآ و انجیل مسیح در نزد هیچ صاحب ادراکی اسباب طعن و قدح بر شریعت طاهره یا آنچنان کلامی که بطور انجیز دعوت براه خدای میکنند نتواند بود . اگر طالموت و کمرآ یعنی شرح مسنا و مجموع شرح و متن یا انجیل عیسی سخنی موافق با الهامات الهیه بیاورند نباید آنها را بجهت انتساب بطایفه یهودان یا فرقه از عیسویان مردود بداریم که این شیوه حقیقت و شعار اهل شعور نیست *

بدانکه مسنا کتابی است مشتمل بر روایات مختلفه از یهود و شرحهای کتب مقدسه با اعتقاد آنهاست که میگویند از جانب خدای در کوه طور توریة موسی داده شد و این روایات نیز با و اعطا گردید . موسی بهرون تعلیم کرد و بیوشع و البعازار آموخت و از ایشان بانبیا رسید . و بداید رسید بیهودا حق دوش ﴿ یعنی مقدس ﴾ و او در قرن دویم میلاد مسیح در مدت چهل سال آن کتاب را تألیف کرد که اکنون در نزد یهود معمول و معظم است . و این کتاب مسنا را دو شرح نوشتند یکی را در بیت المقدس در قرن سیم و دیگری را در بابل در قرن ششم از میلاد عیسی و نام این شرحها را ﴿ کمرآ ﴾ نامیدند یعنی کمال که مقصود شان کمال یافتن توریة است بسبب آنها و چون متن و شرح در یکجا مجموع و منضم شد آنرا ﴿ طالموت ﴾ گویند *

این کتابها را نصاری در نهایت دشمن میدارند و عمده سبب در این دشمنی علاوه بر دلائلی که در این مطلب دارند این است که شعون نامی که میگویند صلیب مسیح را او برداشت و بدست او گرفتار شد در طریق روایت و سلسله سند آن روایاتی که مأخذ کتابها است واقع بوده است *

بدین سبب نباید بیک کلمه از آن کتابها اعتقاد آورد . و چون چگونگی بهشت و فرشتگان و سؤال قبر و هفت طبقه بودن جهنم و خبر اعراف و شهادت دادن اعضای انسانی در روز قیامت بر گناهان

بنی آدم و همچنین آداب غسل و تیمم در جایی که آب نباشد و روزه داری . و تبیین خیط ایض از خیط اسود که برای روزه و نماز صحیح وقت قرار داده شده است . و همچنین بعضی از حکایات و قصص انبیا که عیسویان بآنها معتقد نیستند و در قرآن تصریح بر آنها شد . و مانند اینها که در اسلام مسلم شده در کتابهای مذکور، یهودان نیز هست . پس باید قرآن و اسلام را انکار کرد بعلت اینکه باخیالات و اوهام مامواقت نکردند و با کتابهای یهودان که مارا با آنها عداوت و دشمنی هست موافق آوردند *

حالا بیاید به همچنان مردمان مطلب حالی کنید و از معانی و ارواح الهامات نیز بایشان تعلیم نمائید . همین عناد و لجاج است که هرگونه فساد و تباهی را در روی زمین و در هر قرن از قرون در میان طوایف و ملل احداث کرد . و همان استنکار ظلمت مر نور را موجب ساری بودن کدورتها و نادیدهها و مروضهای ظاهری و باطنی در جله جهانیان شد و دین الهی مستور ماند و راه خدا متروک و انبیا و اولیا محبوب و مظلوم و مقهور شدند . اکر این گونه عنادها و انکارها نمیبود و پرده های بی انصافی و احتسافرا بر چهره مقصود الهی نمی کشیدند . و کار را بجایی نمیرسانیدند که چهارا شرک و الحاد و جهالت فرا گیرد . رجه للعالمین را با شمشیر چه کار بود . به بینید و آگاهی جویند از وضع زمان جاهلیت که بعد از مسیح چها کردند . یهودان آنگونه کتابها را در مقابل عیسویان با اخبار و روایات صحیحیه بمزوج کرده موافق اوهام و افکار ناقصه خودشان تألیف کردند . عیسویان و مصلان در و شکوی و کراه کشد کان بامید ریاسات و بزکیها علم دعوت را برافراشتند . و در آن میان بضاد یهودان شریعت را برهم زده آیین دیگر نهادند . و انجیلها ساختند و نامها نوشتند و هنگامها برپا کردند . مجوسان در این بین که این اختلاف عظیم را در میان اهل کتاب دیدند برقص درآمدند و خشنودیهها کردند . و از آنطرف مشرکان و بت پرستان و دیگر طوایف ضیر

گایه آنهمه هرج و مرج آنها را دیده آیین باطل خویش را استوار
داشتند . تا کار بجای رسید که از دین و شریعت بجزا زاسم چیز
دیگر باقی نماند . و آنکه هنگام پیداشدن ملکوت آسمان بر حسب
بشارت یحیی و عیسی رسید و ناچار از شکست شوکت باطل بشمشیر شد *
❖ فوق الحق و بطل ما کائوا بعملون ❖

❖ بطرس وصی عیسی در رساله خود میگوید ❖ همچنانکه
در میان قوم پیغمبران دروغگوی بودند در میان شما نیز معلمان
دروغگوی خواهند بود که حتی عیسی را انکار کرده عقاید باطله مستحق
براعت را به پنهانی ادخال کنند و بر خود شان هلاک عاجل را بیاورند
و جمعی پیرو طریقهای مضرت آمیز آنها شوند و شما را از روی طمع
با سخنان ساخته خود شان بجای امتعه گذارند *

مبنای ~~ص~~کار اسلام در امر دین بمخاصمه و عناد شخصاتی نیست .
و معلومست که در کتب و روایات اهل کتاب بل در کتب دیگر اهل
ادیان سخنان حق و صواب هست که موافق با الهامات الهیه است .
پس جله آنها را مصدق و مقبول باید داشت . و آنچه را که مخالف
با آیین توحید حقیقی و نالایق بحضرت احدیت و مقربان درگاه الهی است
که بهوهای نفسانی و از آثار و حیهای شیطین است چنانکه میفرمایند
❖ وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم ❖ جله آنها را مردود
و غیر مقبول باید دانست *

❖ کلام ربانی ❖

لزم تناسب مدرک را با مدرک اساس ادراک خویش کن و از این
یک باب هزار دراز علم را بر روی خویش کشوده دار *
کلام قدیم الهی که بتوسط خلیفه الله علی العالمین پیغمبر مبعوث
بر هدایت جله کائنات در میان امت اودیعت الهیه است . بلسان فصیح
احکام دین مبین را بیان میکند . و اطوار و آداب شریعت مقدسه را

توضیح مینماید و از اطوار دنیا و عقبی و از اوضاع بهشت و دوزخ آگاهی میدهد *

بیک کلمه جامعه سخن میگوید و شنوندگان بلغتهای کونا کون هر کسی بلسان خویش معانی آزادک نمایند و اهل ادراک را در این معنی عجب افزاید *

آنچه در ﴿ باب دوم ﴾ از اعمال حواریان از انجیل در عید الخمسین شنیدی که روح القدس بواسطه لمعان آتش محبت از اثر آواز آسمانی مجمع حواریان را احاطه کرد . و آنها را پر نمود و بسخن گفتن آغاز کردند . و هر کس از حاضران سخنان ایشان را می شنید و حیران و عجبناک میکردید . و در این باب سخنان می گفتند و بیگانگان استهزا میکردند و نسبت مستی را بایشان میدادند . جله اینها ظاهر و ری بود از آیات قرآنی که در آزمان بحواریان مسیحی جلوه گر شد *

﴿ هر دم بلباس دگر آن ماه برآید ﴾

ای برادران چرا چشم پاک روحانی را بازمی کنید که حال مشکران قرآن را واستهزا کنند کان بر آن را مشاهده نمایید . و بدانید که اینان همان استهزا کنندگان بر روح القدس و حواریان هستند که اکنون بلباس دیگر بیرون آمده اند همچنانکه روح القدس و صدای آسمانی بظهور دیگر در آمد *

این است معنی آنچه انجیل گفت که بسیاری از پیشی گرفتگان واپس روند و بسی از عقب ماندگان پیشی گیرند *

﴿ علی رضی الله تعالی عنه میفرماید ﴾

لتبطلن بلبلة و لتغر بلن غر بلة و لتساطن سوط القدر حتی بصیر اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم و لیسبقن سابقون کانوا قد قصر و اولی قصرن قاصرون کانوا قد سبقوا *

کول نخوری که اینها عیسی و انجیل و حواریان را بظاهر لفظ تصدیق کردند که موسائیان نیز بسخن در حق کلیم خدای اذعان

آوردند *

﴿ وکل یدعی وصلابلیلی * ولیلی لاتقرلهم بذاکا ﴾

الحاصل چون (میزان الحق) سخن از بیانات قرآنی که در خصوص بهشت و دوزخ و مانند آنهاست بمان آورد و لازم بود از اطوار معانی کلام الهی شرحی در این نامه آورده شود . لیکن حیف از آن معانی است که بکوش مستمع بی انصاف برسد و موجب مزید حیرانی و جهالت او گردد بل بر تفسیر خویش بیفزاید . مع هذا برای نمونه تنهایی لغت را در خصوص آیتی از آن کلام حی و قیوم برای تو بیآوریم تا آنکه بدانی روح القدس از منطبق حواریان چگونه بیانات کونا کون را آشکار کرد *

بچهاره مؤلف از اسلامیان شنید که قرآن هفت یا هفتاد معنی باطنی دارد . و چنان دانست که اگر یک معنی را بکیریم معانی دیگر غیر مقصود خواهد بود . و ما سابقا اشعاری بر این مطلب ک کردیم و اکنون نیز کیفیت ذو وجوه بودن آنرا کتیم . واضح است که جمله معانی غیر متاهیه قرآن که کلیات آن بر حسب طبقات موجودات هفت و بملا حظه ظهور اطوار عشره در هفت هفتاد شود مقصود است و اگر اینگونه نباشد کلام حی و قیوم نیست *

اگر چنانچه آیتی در حق یک قوم و یا یک امری نازل گردد و بعد آن قوم بمیرد و یا آن امر بانجام رسد و آن آیت بسبب تمام شدن آن قوم یا گذشتن آن امر بلامعنی و بلا حکم بماند . قرآن حی و قیوم نخواهد بود . و لکن قرآن حی است و شجره طیه الهیه است که اول آن بر آخر آن جاری است *

﴿ توتی اکلهما کل حین باذن ربها ﴾

در آیت کریمه ﴿ والسماء رفعها ووضع المیزان ﴾ یک معنی ظاهری تحت اللفظی برای اهل ظاهر است که آنها بجز از لفظ رانی فهمند زیرا که کتیم تناسب در میان مدرک بامدرک لازم است ولی در نزد اهل حقیقت و روحایان قواعدی در تفسیر قرآن هست که آن را

عوام اسلامیان بدون تعلیم ندانند تا چه رسد بآنانی که از لفظ ولغت و حدود کلمات آن آگاهی ندارند . و نمی دانند اطوار آنرا از محکم و متشابه و مطلق و مقید و خاص و عام و مجمل و مفصل و اخصار و اظهار و کفایات و اشعارات و حقایق و مجازات و مقدمات و مؤخرات و منقطع و معطوف و حرفی را که بجای حرف دیگری است و الفاظ عمومی که معانی مخصوصه از آن مقصود است و بالعکس . و مطالب و مفاصدی را که بعضی از آنها در یک سوره است و بعضی دیگر در سوره دیگر . و اطوار ناسخ و منسوخ و آیاتی که نیمه از آنها منسوخ است و باقی آن غیر منسوخ . و آیاتی که نصف آنها خطاب بقومی است و نصف دیگر بدیگران . و آیاتی که از قبیل *ایناک اعنی* و اسمعی یا جارتی است . و آیاتی که لفظ آن برای قومی وارد است و معنی آن برای اقوام دیگر و آیهایی که لفظ آنها مفرد و معنی جمع است و بالعکس . و آیاتی که مخصوصا در حق یک سرور از عشره مبشره و آیاتی که عمومیت بر دیگر جانشینان بیغمبر دارد . و آیاتی که در حق ظالمان و منکران و اطوار آنها تا هنگام ظهور حضرت مهدی و آمدن حضرت عیسی مسیح کلمه الله و مانند آنها که تماما در ظاهر امور جاری است *

پس نمی دانم باین حال حقایق و ارواح را همچنان کسی با وجود کوش عنادی که همراه او باشد چگونه خواهد فهمید . مگر آنکه کوش حیوانی را فروخته و کوش مناسب بادرک حقایق و ارواح الهیه بیاورد *

﴿ و السماء رفعها ﴾ سماء یک معنی حقیقی آسمان پنجمبری و فلک نبوت مطلقه مخاطب لولاک . واسطه ایجاد افلاک است علیه الصلوة والسلام . خدایتعالی باقتضای مصالح بسیار و اجرای آیین اختیار و امتحان آن آسمان نبوت الهیه را از میان مردم برداشت و برتری داد . زیرا که عالم بشری عالم ادنا و مقام نقصان گرفتن آنجناب بود که بجهت تکمیل جهان آن ملکوت آسمان چنانکه بچی و مسیح مرده آنرا دادند در عالم بشری ظاهر آمد *

﴿ از بشری رسته بود باز برای بشد ﴾

﴿ تا بکمال آورد پایه نقصان گرفت ﴾

﴿ و وضع میزان ﴾ در این جهان میزان دو کفه کتاب الله و سنت را گذاشت و بامر خدای سبحانه جهانیان را مأمور بر تمسک جستن بر آن میزان و مراجعت کردن بآن فرمود حسین واعظ کاشفی [۱] فرمود:
بیا فرید یا مُتَزَلِّ گردانید ترازو را با الهام داد خلق را بکیفیت ایجاد آن:

چون ترازوی تو کج بود و دغا هم راست چون جویی ترازوی جزا

مقصود از سنت احادیث نبویّه است چنانکه

پیشتر بیان آن راشیدی. و اگر دل آگاه داری امر اسلام بسی آشکار است *

این وجه یکی از وجوه معانی آیت قرآنی است که بجهت نمونه آوردیم
و اگر مؤلف را استعداد شنیدن بودی در معنی آیاتی که برای بیان
انهار اربعه بهشتی وارد گردیده است بیانات نفزو باریک را
میاوردیم * ﴿ خدا فرمود ﴾

مثل الجنة التي وعد المتقون فيها انهار من ماء غير آسن وانهار
من لبن لم يتغير طعمه وانهار من خمر لذة للشاربين وانهار من عسل مصفى
وله من فيها من كل الثمرات ومغفرة من ربهم *
میگوید این آیات منافی باشان خدایی است و همه لذا شد جسمانی است
که انسان را از سلوک حقیقی باز میدارد * ﴿

کاش این بیچاره اقلاصدر آیت کریمه را بنظر میاوردی که میفرماید
﴿ مثل الجنة التي وعد المتقون ﴾ که چون خطاب ظاهر با جسمانیان است
باعلا درجه بیان از عالم جسمانیان برای بهشت مثال آوردند .
و پس از آن فرمودند ﴿ ومغفرة من ربهم ﴾ با آنکه در بهشت کما نیست
و بدین کلام اشارت بمعنی باریکی آوردند . و اگر بخواهیم یکی یکی آیات را
در اینجا تفسیر کنیم و ظاهر و باطن آنرا بقدر ادراک خود و مستعان آن بیان
نمایم دفترهای بسیار باید بنویسیم و مقدمات چند ترتیب دهیم .
و جنت را بدو قسم کرده هم بیان احوال جنت دنیا را که قرارگاه پدر ما آدم

علیه السلام بود چنانکه در باب دوم سفر تکوین در خصوص آن گفت که خدا جنت عدن را در فلان جای کاشت و آدم را که آفریده بود در آنجا گذاشت. و نیز بیان حال جنت آخرت را بیاوریم ولی از وجوه باطنی در آنهار مزبوره که مثال جنت موعوده است مجلی برای برادران ایمانی مذکور داریم اگر چه بیگانه را نصیبی از ادراک آن معانی نباشت *

﴿ چهار نهر ﴾ در طبق چهار نهر دنیا است که در توریة در ذیل ذکر بهشت آدم علی نبینا وعلیه السلام تعداد کرد *

﴿ چهار نهر ﴾ معنوی و روحانی از چهار رکن قبه ﴿ بسم الله الرحمن الرحیم ﴾ جاری میشود بجزایر روحانی *

﴿ نهر نخستین ﴾ ماء خالص غیر آسن از میم بسم جاری است و در زمین بهشت شعبها از آن منشعب گردیده و حوضها پر شده است *

﴿ نهر دوم ﴾ لبن یعنی شیر کوارا که طعم آن تغییر نیافته است و در اصل فطرت باقی است از هاء الله جاری است *

﴿ نهر سیم ﴾ خمر است لذة اللشاریین که از میم رحمن جاری است *

﴿ نهر چهارم ﴾ غسل مصفی از میم رحیم جاری است *

عرش خدای سبحانه که بر جایت خود بر آن استوا و استیلا دارد از چهار نور که مبدء جله انوارند ترکیب شده است ﴿ نور ابيض و نور اصفر و نور احمر و نور اخضر ﴾ که تمامی الوان اصولا و فروعا از آن چهار حکایت آوردند و مظهرت جستند. کلهها و ریاحین خاکیان را که در گلستانها و صحراها بینی از نهایت آثار آن کلههای معنوی است *

﴿ قوس الله ﴾ که در هنگام تصفیة هوا با آمدن باران و میل آفتاب از وسط السماء بواسطه انعکاس آفتاب در آینه هوا بر حسب موقع ظاهر شود از همان چهار رنگ که از عرش با آفتاب رسید و در شعاع آفتاب غیر مرئی شد در آن قوس ظاهر آید *

حاملان چهار رکن عرش خدای که مصدر آثار چهار گانه اطوار خلقیه است یعنی ﴿ خلق و رزق و موت و حیوة ﴾ چهار ملک است. جبرائیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل *

در قبه مقدسه ﴿ بسم الله الرحمن الرحيم ﴾ سه ملك رئيس است
 و قبه عرش را كه مجمل و محل اجتماع آثار آن قبه مقدسه است چهار رئيس
 ميباشد تفصیلى كه ذیلا مى نگاریم *

﴿ رئيس اول ﴾ روح القدس است كه سروران دين در حق آن
 فرمودند روح القدس فى جنان الصاقوره اول من ذاق من حداثنا
 الباكوره *

﴿ رئيس ثانى ﴾ روح من امر الله است كه در قرآن فرمود
 ﴿ يستلونك عن الروح قل الروح من امر ربي ﴾ *

﴿ رئيس ثالث ﴾ نفس الله است كه عيسى گفت ﴿ ولا اعلم ما فى نفسك ﴾
 هنگاميكه خدای فرمود يا عيسى تو كفتى كه مرا وما درم را دو خدای
 قرار دهيد بغير خدای تعالى عيسى گفت اكر گفته باشم تو دانسته
 باشى كه تو بر آنچه در ذات من هست عالمى و من دانایستم بر چیزی
 كه در نفس تست . و سابقا معنى نفس الله و روح الله و ذات الله و بيت الله
 و مانند آنها را بیان کرده ایم . و این نفس مقامش بالاتر از روح است *
 ﴿ رئيس رابع ﴾ روح اعلى ملائكة الحجب است كه بیان این
 ارکان و رؤسای آنها و شرح اطوار و مناسبات و مقامات آنها در این
 مختصر مناسب نیست . و در كتب علمای اسلام و بزرگان دين مبین
 مبین است . و مخفی نماند كه رئيس كل و زعيم جله رؤسای اربعة
 مذكوره روح القدس است كه نخستین موجود از روحانیان از عین
 عرش است و اول كسى است كه میوه نوره را از باغ اولیا در جنان
 صاقوره يعنى اعلى درجه بهشت چشید *

﴿ چهار نفری ﴾ كه خدای بهشت خود را بد آنها مایل داشت در جله
 عوالم غیبیه و شهودیه بظهورات مختلفه و اطوار غیر متماهیبه ظاهر
 كرديد . بعلت اینکه بهشت خدای ظهور مقامات و علامات
 الهیه است كه در نمایی موجودات بر حسب استعداد مراتب آنها
 جلوه كرديد *

﴿ و بمقامك و علامتك التى لا تعطيل لهما فى كل مكان يعرفك بهما من عرفك ﴾

همچنانکه ﴿ بسم الله الرحمن الرحيم ﴾ که اسم اعظم الهی است در هر طالی از عوالم وجود لفظاً و معنا و ذاتاً و صفة باطوار کونا کون ظاهر گردد انهار جاریه از کلمات چهار گانه آن نیز بتعدد مراتب موجودات و اطوار افراد کائنات تعدد خواهد داشت .
و همین چهار است که سر آن در موجودات و اشیاء جاری و ب همه جای ساری گردید *

ارکان عرش و حاملان عرش و الوان ارکان عرش که مبدأ جمله انوار و روشنائیها و اصل همه الوان و رنگها است . چهار است *
بیت العمور که در محاذات عرش رحمانی و مظهر آثار فیوضات ربانیه است و مکان روح الله عیسی است . مربع الارکانست *
خانه کعبه که مطاف آدم ابوالبشر در محل آن شد و بتعلیم جبرائیل اعمال و مناسک حج را با آداب اسلام در آنجا بجای آورد و آن صفتی الله در صفا و مرتبه در مر وه ایستادند و در عرفات همد یکر را شناختند . و آن خانه بدست خلیل الرحمن اب الانبیاء و المرسلین و اسمعیل پدر پیغمبر آخر از زمان بنا کرده شد . و اکنون قبله اسلامیان و مطاف طوایف ایمانیانست .
مربع الارکان است . و آن خانه خدا در محاذات بیت المعمور است *
اساس دینی خدا که اسلام است . کلمات چهار گانه است که از ﴿ تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر ﴾ خدای آگاهی دهد * سبحان الله *
والحمد لله * و لا اله الا الله * والله اکبر *

ارکان دین و ایمان حقیقی است ﴿ توحید ﴾ و نبوت ﴿ لا اله الا الله . محمد رسول الله . خلفاء رسول الله اولیاء الله . اولی من والوا و اعادى من عادوا .

همچنین است اطوار ظاهریه که در این عالم جسمانی است مانند چهار بودن عناصر * و چهار بودن طبایع * و چهار بودن فصول سال *
و چهار بودن کلمات ریاح * که صبا و جنوب است و دبور و شمال *
توحید خدای سبحانه بر چهار گونه است که ذیلا مینگارم *
﴿ توحید ذات ﴾ از آیت کریمه ﴿ لا یخذوا الهین اثین اتما هو اله واحد ﴾ *

﴿ توحید صفات ﴾ لیس کثله شیء وهو السمع البصیر *
 ﴿ توحید افعال ﴾ هو الذی خلقکم ثم رزقکم ثم میتکم ثم یمیکم
 هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شیء سبحانه وتعالی
 عما یشرکون *

﴿ توحید عبادت ﴾ فن کان یرجو لقاء ربہ فلیعمل عملا صالحا
 ولا یشرک بعبادۃ ربہ احدا *

راهبی از راهبان نصارای نجران از یمین باتفاق زن راهبه خدمت
 ابو ابراهیم موسی کاظم رحمة الله علیه آمد و برای
 شرفیابی از حضرت ایشان استیذان کرد و بفرمای آنروز رخصت
 قبول یافت . پس بخدمت آنجناب رسید و از مسائل و مطالبی که داشت
 سؤال کرد و آخر چیزی که پرسید این بود . که خبرده مرا از چهار
 حرفی که در آسمان است و از تفسیر کننده آنها و از چهار حرفی
 که بر زمین نازل شده است . فرمودند چهار حرف اولی ﴿ بقائم
 نبی محمد ﴾ نازل گردد و تفسیر کننده آنها او است و نازل شود برا و آنچه
 بر پیغمبران نازل نکردید . و اما چهار حرف دومی را برای تو بیان
 کنم پس ﴿ نخستین آنها ﴾ لا اله الا الله است باقیما ﴿ و دومی
 آنها ﴾ محمد رسول الله است مخلصا ﴿ و سیمین از آنها ﴾ خلفا
 و مذاهب اربعه و اولاد پیغمبر است ﴿ و چهارمین آنها ﴾ تابعان
 همه اصحاب کرام است . که ایشان ایمان آوردگان رسول خدا
 و خدای سبحانه است . پس راهب بهمان چهار کله ایمان آورد
 و شهادت داد و در حق مؤمنان بطهارت و پاکی گواهی کرد و گفت .
 و انهم المطهرون المستبدلون و لکم عاقبة الله و الحمد لله رب العالمین *
 پس آنجناب ایمان او را پذیرفت و یکدست لباس مر آن راهب را خلعت
 داد . یعنی جبۃ از خز باقیمت و پیراهنی از پارچه قوهی و یک طلیسان
 و یک چکمه و یک کلاه سر که در حدیث بعبارت قلنسوه وارد است .
 آنگاه نماز پیشین را بجای آوردند و مر راهب را فرمود خسته نمای
 عرض کرد اختنت فی سابعی . و چون کتاب حدیث را حاضر

نداشتم حدیث را تماما در اینجا نیاورده اکتفا بر محل شاهد کردم *
 و از این فقره آخری واضح است که امر خسته در میان خواص عیسویان
 معمول بوده است اگر چه بعلت تغییر دادن معلمان دروغگوی
 که در شریعت موسی و عیسی بدعتها نهادند متروک شده بود *
 الحاصل بیان جمله اطوار نهرهای چهارگانه که برای بهشت جسمانی
 از اطوار انهار جسمانیان مثال آورده شد در این مختصر نخواهد
 گنجید . و جمله این انهار در هر مقامی از مقامات مثالی از برای
 بهشت خدایی است که در حق آن فرمودند *

❖ فیها ما لعین رأی و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر ❖
 پس بهشت خدا را منحصر بیک گونه بهشت نباید کرد . که هشت
 درجه بهشت در عالم جسم است و مطابق عالمهای هشتگانه که انسان
 مختصر از آن عوالم است و آنها . فؤاد است . و عقل . و نفس .
 و روح . و طبیعت . و ماده . و مثال . و جسم *
 چون اهل دوزخ را از مرتبه فؤاد که آیه الله است نصیبی نیست
 و فؤاد در دوزخ معذب نخواهد شد این است که طبقات جهنم
 هفت گونه شد اعاذنا الله منها *

و این تفصیل در سلسله عرضیه در مقام اجسام است و اگر نه از مراتب
 سلسله های طولیه نه ماها توایم فهمید و نه بیان آنرا توایم کرد
 و بهشت آنجا از ادراک حواس ظاهره و باطنه ماها بالاتر است .
 بعلت اینکه آن عوالم ربوبیت است نسبت بعالم ظاهر و مقام مؤثر را
 آثار درک نکنند . که میان مدرک و مدرك از وجود مناسبتی
 ناچار است . و آنچه در عوالم سفلیه دیده شود از قبیل حکایت و نمونه
 خواهد بود . و بیان سلسله طولیه و عرضیه را باجمال در معیار
 ششم از میزان اول آوردیم و در کتب مفصله ایمانیان بتفصیل
 آن آگاهی توانی یافت . و لکن اینقدر باید دانست که همان انهار
 اربعه در عوالم طولیه نیز موجود خواهد بود بعلت اینکه معطی
 فاقد نتواند شد و این مطلب در حکمت الهیه مبرهن است ولی انهار

هر مقامی از نسخ آنجاست .
 بالجملة معنی آیات زاهر کسی بقدر ادراك خویش و در خور تبعیت
 شریعت محمدیه تواند فهمید . و بافتنهای مختلفه و زبانهای گوناگون
 سر ملك و ملكوت و جبروت را و اطوار احکام ناسوت را از يك كلام
 بیان میفرماید و منکرانش استهرا میکند و نسبت صرع و مستی
 بوی دهند *

﴿ و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة ﴾

﴿ للمؤمنین و لایزید الظالمین الا خسارا ﴾

برادر من تو که از عالم اجسامی و هنوز تکمیل نشدی چون خدای
 بنخواهد مثلی از بهشت برای تو بیاورد بجز اینکه از عالم ادراك تو سخن
 گوید راهی نیست . و اگر غیر این باشد خلاف حکمت خواهد بود .
 همانا مانند تکلمات پدر است بلا تشبیه که با طفل خویش کند و او را بزبان
 او و باندازه ادراك او تلطیف و تربیت نماید و از عالم او با او رفتار و گفتار
 آورد . چون بنخواهد او را رفتار آموزد دست او را گرفته
 بلهجه و حالت او را و ﴿ تی تی پایی ﴾ گوید و چون قدری
 بزرگ شد و خواست که او را بتعلیم علوم و فنون ترغیب نماید بوعده ها
 و امید واریها از عالم او سخن گوید و لبها سهای رنگین بوی وعده کند
 و بوی پوشاند پول میدهد و خواهشهای ناقصانه او را تماما
 اجرا میکند *

طفل شیرخواره که هنوز دندان نیاورد و قوای او قوت نکرده
 غذاهای لطیفه را نتواند خورد . مادرا و غذاها را ترجمه کند یعنی
 شیر نموده موافق طبع و قوای او سازد و بوی دهد *

﴿ کلم الناس علی قدر عقولهم ﴾ و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه ﴿
 پیغمبران و اولیا بمنزله پدران و مادران جهانند و رفتار ایشان با جهانیان
 مانند رفتار آباء و امهات و مرضعات با طفل باشد . این است که اقوام
 و امم در فهمیدن مقصود از بیانات و رفتارهای انبیا و اولیا قاصر
 مانندند . و اهل تبلیس برای ابطال دین و شریعت که باقتضای مصالح

و حکمت‌هایی که بعضی از آنها را شنیدی مطلق العنان در اغوا و اضلال بودند هر گونه فساد و تباهی را در میان آن ناقصان شایع و ذایع کردند . و آنها را ضایع و گمراه نمودند و بدین خانه رنگین دنیا آنها را مغرور داشتند *

❖ همه اندر زمن بتو این است * که توفیقی و خانه رنگین است ❖
 پس مر خردمندان را پوشیده نیست که بیانات الهامیه الهیه در احسن ترتیب و اکل بیان بجز در قرآن عظیم الشان پیدا نخواهد شد : و اگر بخواهیم از سخنان ناشایست و نسبت‌های غیر لایق و مجعولاتی که از روی هواها و شرارت‌ها در کتب متداوله در دست یهودان و عیسویان دروغین مندرج کرده اند بتفصیل در این نامه بیاوریم سخن بدرازی کشد . اگر چه برخی از آن بیشتر مذکور شد . ولی زاید نیست که فقرات دیگر را که اکنون در نظر داریم بخواجمال در اینجا بیاوریم . نامعلوم کردد که آیا آن کتابها شایسته خدایی خدا هستند . و مناسبت بعالم وحی و الهام آسمانی دارند . یا آنکه محض از روی هواها و شرارت برادران شریر کتابهای مقدسه را با آن قالب ریخته و آورده اند . پس در معیار دیگر بجملی از آنها را بنکاریم *

آگه از خویشتن چون نیست چنین ❖ چه خیر دارد از چنان و چنین ❖
 ❖ معیار هشتم ❖

❖ در معیار سیم از میزان سیم ❖ حکایت نسبت زنا کردن لوط علیه السلام را باد دختران خود در حالت مستی شدید و اولاد آوردن آنها از پدر خودشان را از توریة شنیدی و میدانیکه ممنوع بودن شراب نیز خصوصاً افراط آن در همین انجیل و توریة مصرح است و لوط را بطرس وصی عیسی در رساله (۲) خود چنان تمجید کرد . که لوط صالحی که از معاشرت شهوتناک فاجران بی‌زاری جست آن مرد صالح که در میان آنها بود و کردارهای حرام آنها را میدید و می شنید همه روزه بر خود جفا کشید .

عاشق شدن داود علیه السلام که صاحب زبور است برزن اور یا نام
و آوردن اورا بخانه اش و زنا کردن با او . و سهل است شوهر اورا
بمعركه جنگ بيك بهانه فرستادن و بسر عسکر در جزو نوشتن که این
مر در بکشتن بده . و کشته شدن آن بیچاره بحمله داود العیاذ بالله
مفصلا در معیار مذکور مذکور شد . نیز در آنجا از توریة حکایت
بت پرستی و ارتداد سلیمان علیه السلام را و مخالفت اورا با امر خدای و ناپایی
دل اورا که با کمال بی شرمی نوشته اند ذکر نمودیم *

﴿ در فصل نهم سفر تکوین توریة است ﴾ نوح شراب خورد
و مست شد و در چادر خود برهنه خوابید و حام عورتین پدرش را
دید، برادرانش گفت سام یافت پوشاکي برده عقب عقب رفته
اورا ستر عورت کردند . نوح از خبارة افاقت یافت و از این تفصیل
آگاهی جست آنگاه کنعان بسرحام را لعنت کرد و گفت او بنده باد و مانند این
برادرانش باد . و سام را دعا کرد و گفت کنعان مر اورا بنده باد و مانند این
سخن را در حق یافت گفت این است ملخص آنچه در فصل مزبور آورده اند *
عجب است که گناه را حام کرد و کنعان بسرا و ملعون و مطرود
و بنده شد خوب عدالتی است آفرین بر اینگونه پیغمبر میداتم این
توریة نویس چرا يك نکته دیگر را علاوه بر مقال نکرد که این دعا و نفرین
نوح در حالت خمار بود و کرنه پسر را بکنش پدر نمیکرفتی . و این
همان نوح است که در انجیل خودشان از قول پطرس اورا واعظ
را ستکاری نامیده است عجب راستکاری و عدالت است آری شایسته
خدای آنگونه خدایی که اینان فهمیده اند اینگونه کتابها است
و آنچه پیغمبران است *

﴿ در فصل دوازدهم سفر مذکور است ﴾ که چون ابراهیم
علیه السلام نزدیک مصر شد بزین خود ساره گفت که تو زن خوروی
زیبا هستی و میداتم اگر مصریان بدانند که تو زن من هستی بطمع تو مرا
میکشند تو بگوی که من خواهر ابراهیم هستم مصریان اورا دیدند
و پیداشه خبر بردند و ساره را پادشاه بحر مسمی سرای خویش برد . و با ابراهیم

بخطرات او محبتها کرد و خدا بجهت زن ابراهیم بر پادشاه و خانه او بلاهای بزرگ انداخت و پادشاه از او دست برداشته با ابراهیم تسلیم کرد *
 به بینید چه میگوید و الهامات الهیه را چگونه میدانند . آیاماند
 این کار را از شخص بی عاری که فی الجمله ناموس و غیرت داشته باشد
 میتوان رواج دید . حال آنکه ابراهیم علیه السلام از پیغمبران اولوال
 العزم است و خلیل خداوند شجور توانا است . عجب است که ابراهیم
 ساره را بدر و غکوبی امر کرد و او نیز دروغ گفت . و مانند این
 دروغ را با ابراهیم و ساره در جای دیگر نسبت داده اند چنانکه در سفر
 مذکور ﴿ در فصل بیستم است ﴾ که ابراهیم بسمت ایل جنوب رفته
 در مابین سور و قادس سکنا کرد و در جرار امهمان شد . و در حق ساره گفت
 که این خواهر من است . ملک جرار را فرستاد و ساره را از او گرفت .
 و شبانگاه خدای در خواب بر ملک آمد و گفت بجهت این زن که گرفتی
 خواهی مرد یعنی مرگ ترا در یابد زیرا که او زن شوهر دار است .
 تا آنکه ساره را با ابراهیم پس داد و ملک ابراهیم را محسیر کرد
 که در هر جای از ملک او بخواهد بنشیند . و ساره گفت اینک هزار
 مثقال نقره به برادر تو دادم . و در ضمن این تفصیل است که چون
 ملک از ابراهیم پرسید چرا دروغ گفتی که این خواهر تست ابراهیم
 گفت از ترس اینکه مبادا او را از دست من بگیرند این دروغ را گفتم
 و نیز این خواهر مادری من است *

حالا خبر ندارید از کتابی که ﴿ ولیم اسمت ﴾ نام پروتستان در شرح
 احوال انبیا از آدم تا یعقوب علیهما السلام نوشته و در سنه (۱۸۴۸)^{۱۰}
 عیسوی آن کتاب را که بزبان اردو است در هندوستان چاپ کرده
 اند . و چه من خرافات در آن کتاب در حق انبیا نوشته است که آدم
 توبه نکرد . و حال ابراهیم تا هفتاد سال معلوم نبود بعثت اینکه
 در میان بت پرستان نشو و نما کرد و زیادی عمر او با آنها گذشت .
 و معلوم میشود که پدر و مادر او خدای حق را نمی شناختند .
 و دور نیست که خود او نیز ستایش بت را میکرد . تا وقتیکه خدا

بر او ظاهر شد و او را از این‌سای زمان منتخب داشت و او را به بندگی خویش مخصوص داشت *

در فقره ابراهیم و ساره میگوید بساهست که ابراهیم چون در دفعه اول انکار از زوجه خود کرد در پیش خود گفت که دیگر همچنان گاهی را نخواهم کرد لکن بار دیگر بدام شیطان افتاد بعزت هفتت خود که حاصل داشت *

مؤلف مزبور در آن کتاب نوشته است که ممکن نیست ابراهیم در نکاح کردن ها جرگه‌ها کار نباشد . زیرا که او خوب پیدا نیست سخن مسیح را که در انجیل است که خدای مردم را ذکور و اناث آفرید و بدین جهت است که مرد پدر و مادر خود را ترك میکند و بزوجه خود التصاق میجوید و هر دو جسد واحد شوند *

این مؤلف فراموش کرد که گاهی دیگر بکردن ابراهیم بگذارد . زیرا که او مانند اینکه قول مسیح را میدانست قول کلیم را نیز که در توریة است میدانست . که میگوید ﴿ خواهر خود را خواه از پدرت باشد و خواه از مادرت در خانه تو متولد باشد یاد را خارج بزنی قبول نکن ﴾ و نیز میگوید هر کس تزویج کند با خواهر خود که دختر پدرش باشد یا خواهر خویش را که دختر مادرش باشد و صورت آنها را بیند یعنی نزدیکی با آنها کند . پس عاری است بزرگ و هر دو یعنی مرد و زن در پیش روی قوم خود شان باید بقتل رسند . بجهت اینکه عورت برادر خود را کشف کرد پس گاه آنها بر سر آنها وارد شود *

بمعنی کردن هر دو را باید زد و همچنین موسی گفت ملعون است کسی که با خواهر پدری و یا مادری خود بخوابد . مؤلف مدکور را نمی‌داند چرا از این گاه فراموشی آورده در اینجا ذکر نکرد . که بکلی جمله پیغمبران را که از نسل ابراهیم هستند العیاذ بالله اولاد زنا کنند . و آیین بی دینی را اساس محکمی بگذارد . این کتابها را که سلفهای اینها مفشوش کرده مضامین شرك و کفر و ناپاکیهارا

در آنها مندرج داشته و نام آنها را کتب مقدسه گذاشتند کفایت در اجرای مقاصد و مفاسد نکرد . کذشتگان بنیان را ساختند و آنقدر بیکه توانستند کردند . و اینان اکنون تکمیل آن بنا را می کنند *

﴿ در میزان سیم ﴾ کیفیت نسبت زنا کردن لوط را با دختراں خود و تولد مواب را از دختر بزرگ و تولد موایبان . از او وزاییده شدن بن عمی از دختر کوچک و پدر شدن او بر عمایبان شنیدی . اکنون در نسب بعضی از انبیا نظر کنیم و بدانیم که از کتب مقدسه چگونه تقدیس انساب پیغمبران را میکند *

﴿ در آغاز انجیل متی ﴾ که میگوید کتاب نسل عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم است . و جد داود را عوید می شمارد و مادر عوید را عووث موایبه است . پس جده بزرگ داود از آنگونه نسل زبانی که پیغمبری با دختر خود در حال مستی کرده باشد خواهد بود . و نیز در آن فصل نسب مسیح رجعم بن سلیمان بن داود را آورد . که این رجعم را نیز مادر عمایبه بود چنانکه در ﴿ فصل چهاردهم ﴾ سفر ملوک اول از توریة است . پس نسب عیسی مسیح العیاذ بالله از دو جهة منتهی با اولاد زنا تواند شد . با آنکه موایبان و عمایبان بنص توریة داخل جماعت الهیه نتوانند شد . چنانکه در سفر استنا است یعنی توریة مثنی و در فصل (۲۳) که هر کس عماتی و موایبی باشد داخل جماعت رب نخواهد شد . تاده دهر نیز داخل بجماعت رب نخواهد شد *

یعنی الی الابد این حکم در حق ایشان جاری است . و چون واضح است که در نسب نامه خصوصا در نسب مسیحیه بنص انجیل انتساب مادری معتبر است . بعلمت اینکه اگر مسیح از طرف مادر اتصال بداد و اسحق و ابراهیم نداشته باشد او را مسیح بن داود ابن اسحق بن ابراهیم نمیتوانیم گفت . و از کتب آسمانی بر حقیقت او استدلال نتوانیم کرد . چنانکه برهان بزرگ عیسویان

در این مقام همین کیفیت ترتیب تناسل آنجناب است . و در
 * فصل اول انجیل متی * تشریح بآن کرد . و صاحب میزان
 الحق در صفحه (۱۷۹) و (۱۸۰) شرح و بسط در این
 مطلب داده و میگوید . خدا بآبراهیم گفت که عهد خود را با اسحق
 و ذریت او ثابت میکنم . یعنی آن پیغمبر بزرگ و رهاننده موعود
 از اولاد اسحق ظهور خواهد یافت نه از اولاد اسماعیل . پس
 انتساب مادری عیسی بدادود و اسحق این همه شرافت را برای
 او آورد و اینگونه انتساب معتبر شد . فعلی هذا موایبان و عمایان
 داخل در نسب مسیح شوند و داخل در جماعت رب شوند بطوریکه
 گفته شد . بلکه داخل در نسب پسران خدا شدند که داود
 و سایرین نیز با اعتقاد اینها پسران خدا بودند نهایت عیسی ابن الله
 وحید است *

سبحان الله چگونه شد که آنگونه نسل زنا که توریقالی الابد دخول
 آنها را در جماعت الهیه انکار کرد داخل بر آن جماعت مقدسه شدند .
 بلکه پدر جماعت الله شد . بلکه پدر خدای شدند . بلکه خدای خود
 داخل در آن جماعت زنازاده شد نعوذ بالله تعالی من هذه العقاید .
 * در فصل (۲۶) سفر تکوین * مانند همان نسبتی را که در حق
 آبراهیم علیه السلام در فقره انکار او زوجه خویش را گفت با اسحق
 علیه السلام داد . و ولیم اسمت در کتاب خود در شرح این فقره گوید .
 ایمان اسحق نیز لغزش و سستی پذیرفت زیرا که زن خود را خواهر خود
 گفت . پس از آن گوید افسوس دارم که این مقربان در نزد خدای
 محتاج وعظ و نصیحت بوده اند . و در آنجاها سخنان شایسته بعالم
 خود آورده است که مرا از ذکر آنها شرم آید *

* در فصل بیست و هفتم تکوین است * اسحق در حال پیری و نایبانی
 عیسو پسر بزرگ خود را خواست و گفت پیر شده ام و نمیدانم کی
 خواهم مرد . بصحرا برو و شکار بکن طعمای بدلت خواه من ترتیب نمای
 که بیش از مرگ بخورم و در حق تو دعای خیر کنم . مادر یعقوب

ایطلب را شنید و او را فرستاد و از کله دو بزغاله آورد و آنهار اطعامی ترتیب داد و از لباسهای عیسو یعقوب پوشاند . و چون کردن دستهای یعقوب برخلاف برادرش موی دار و پشمین نبود از پوست بزغاله ها پوشاند که اسحق را بغلط بیندازد و یعقوب را از عیسو باز نشناسد . و دعای خیر را که مقصود نبوت و مبارکی و سروری بود در حق او کند . و الحاصل اسحق را فریب دادند و آن دعای خیر را از دست او گرفتند و بدان دعا برکت زمین و آسمان . و فراوانی کندم و شراب و مخدومی و مطامعی در میان طوایف و اقوام مر یعقوب را مسلم گردید . و از جمله دعا های پدرش این بود . که تو مولای برادر انت باشی . و پسران مادرت برای تور کوع کنند . لعنت کنند کان بر تو ملعون شوند و مبارک کنند کان تو مبارک باشند . تا آنکه عیسو از شکار باز آمد و در آنجا شرح و بسط در فریب خوردن اسحق میدهد . و آنکاه بسیار متحیر شد و گفت برادرت بحیث آن دعا را از من گرفت . عیسو التماس کرد که بمن هم دعا بکن مگر برای من از آن دعا چیزی ننگاه، نداشتی . تا آخر حکایت آنها که در اینجا بطور خلاصه آوردیم و اگر کسی بخواهد رجوع بکتاب مذکور نماید *

﴿ در فصل بیست و نهم سفر مذکور است ﴾ یعقوب بدختر کوچک لابان پس از مخیر کردن او یعقوب را در تزویج دو دختر خویش اظهار میل کرد و برای مهریه راحیل که دختر کوچک بود هفت سال اجیر شد . بعلت اینکه لابان بوی گفت که بجهت برادری بامن لازم نکرده است که بجانا بر من خدمت کنی . آنکاه یعقوب بجهت محبتی که ﴿ بر راحیل ﴾ داشت هفت سال را مانند اندک زمانی بخدمت بسر آورد . و زوجه خود را از لابان خواست عروسی و ضیافت کردند و شبانگاه بجای دختر کوچک که خوب روی و زیبا بود ﴿ لیا ﴾ دختر بزرگ را که نازیبا بودی و سستی وضعف در چشمان او بود بوی داد . و یعقوب با او خوابید و چون بامداد شد و دید بجایش کرده اند بلابان گفت این چه کار بود که در حق من کردی .

چرا فریم دادی مگر من بجهت راحیل خدمت نکردم . لابان گفت
منافی با قانون مملکت است که دختر بزرگ در خانه بماند و کوچک شوهر
کند . تا آنکه مجددا هفت ساله اجیر شد راحیل را نیز گرفت
و هر دو خواهر را جمع کرد . و حال آنکه جمع بین الاختین بلکه
بخص انجیل تعدد ازواج نیز غیر جایز بودی *

پروستنانها عذرهای عجیب از این کارها میگویند چنانکه
﴿ ولیم اسمت ﴾ در آنجا گوید که از این فقره استدلال بر جواز تعدد
ازواج نمیتوان کرد بعلمت اینکه این کار با امر خدا و رضای یعقوب نشد *
﴿ عذرید ترز گاهش نکرید ﴾

نمیدانم از کتب آسمانی این طائفه و از الهامات مقدسه آنها چیزی
میفهمی یا آنکه سر بر آفرین و تحسین باید جنبانید *
﴿ سر بجنبان که جای تحسین است ﴾

اگر چه هر گاه بخواهیم اینگونه تفصیل ناشایسته و مزخرفات از کلام را
یکان یکان بیاوریم . باید کتب عهد عتیق و جدید را بعد از بیرون
آوردن کلمات معدوده بسیار کمی از آنها را بالتامام نقل کرده عمر
عزیز را صرف بیانات آنها کنیم . با آنکه با اعتقاد خودشان بعد از
اصلاحات و تصحیحات بسیار که در اصلها و ترجمه های آنها کرده اند
باینحال مانده است *

﴿ خوب شد که فصدش کردند ﴾ زهی بی شرمی که این گونه
کلمات را نام از الهام و وحی بکناری . و قرآن بدان جلالت شان
و کلامی بدان پائی و تقدس را مورد طعن و تعرض نالایق بسازی *
از بی شرمی ابلیس نباید تعجب کرد که در مقابل امر خدای استکبار
آورد . و با استدلال برخواست ﴿ خلقتی من نار و خلقته من طین ﴾
گفت و اطاعت نکرد . که سخن او بظاهر بسی برتری بر سخنان بعضی
از طوایف خدای نشناس تواند داشت *

و اخصاص باوصف اینکه سخن بدرازی میکند باز فقراتی چند از کتب
مقدسه ایشان بیاوریم تا بدانی که تمثیل قرآنی از بهشتیانهار چهارگانه

معلومه شایسته بخدای خداوند است . بیهوده سخنان بدان
درازی لایق بعالم وحی پاك والهام مقدس الهی است . پس
بكوش انسانی از خلاصه های آیات توریة و انجیل که از روی ترجمه های
خود حضرات پروتستانها و برادران ایشان است مجلی از مفصل
و کمی از بسیار را بشنوید *

✽ در فصل سی و یکم سفر تکوین است ✽

✽ راحیل ✽ در هنگامیکه پدرش لابان برای تراشیدن پشم کوسفندان
خویش رفت بتهای پدر خود را دزدید ✽ و یعقوب ✽ با هر چه
اورا بودی برداشته بی خبر از ✽ لابان ✽ فرار کرد و روز سیم لابان
فرار کردن او را دانست و برادران خود را برداشته هفت روز راه در عقب
او شتافت . و بوی رسید و گفت چه کار بود که تو کردی بمن
خبر نداده آمدی من که ترا با سرود و سرور و دف و طنبور روانه
میکردم در این کار احق کردی . و نکداشتی من دختران و پسران
خود را بیوسم میتوانم در حق شما بدی کنم لکن خدای پدران
شما شب دوشین بمن گفت مبادا سخن خوب و یابد به یعقوب بکوی .
چرا خدایان مرا در دیدی و یعقوب نمیدانست که زنش آنها را
دزدیده است پس لابان هر چه در چادرها گشت خداها را بیدان نکرد .
بعلت اینکه راحیل آنها را در زیر خود پنهان کرده بود *

و از مفهوم فقرات ✽ فصل سی و پنجم ✽ از سفر مذکور معلوم است
که زن یعقوب علیه السلام آن اصنام را برای ستایش و عبادت خویش
دزدیده بود یعنی علاوه بر بت پرستی دروغگویی بودی . وهم
یعقوب پیغمبر خدای از خانه خود نیز خبر نداشت . یا آنکه میدانست
برای مصلحت یا خواطر زوجه خویش دروغ گفت *

✽ در فصل سی و دوم از سفر خروج توریة است ✽ هر و ن امر
کرد بحاضر کردن زینت قوم و آنها جله زینتها را آوردند و کوساله برای
آنها ساخت . بتفصیلی که این حکایت در حق سامری است نسبت آن را
بهرون داده اند . با آنکه جلالت شان هرون و صاحب نبوت و ولایت

بودن او در جاهای بسیار از کتب سماویة خودشان مصرحت *
 ﴿ در زبور (۱۰۵) است ﴾ فرستاد بنده خود موسی
 و بر کزیده خود هرون را ﴿ و در زبور بعد از آن است ﴾
 و هرون قدیس رب . و مخاطبات الهیه در آیات سفر اعداد با هرون
 در نزد آگاهان از آنها واضح است *
 ﴿ در فصل ثانی از سفر خروج است ﴾ غضب موسی بر خدای
 شدید شد ﴿ تا آنکه گوید ﴾ از پیغمبری استعفا کرد بعد از آن
 خدا بروی شدت غضبناک گردید *
 ﴿ شمسون ﴾ نام که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل بودی و در جاهای
 چند از توریة از نبوت او خبر داده اند که از جمله آنها
 ﴿ آیت (۴) و (۵) از فصل (۱۳) سفر القضاة است ﴾
 ﴿ اکنون حذر کن از شراب و مسکر نخور و چیز ناپاک نخور زیرا
 که اینک بارور شده پسری خواهی آورد که نباید تیغ بسراو بخورد
 زیرا که او از رحم مادر رسول نذر خواهد شد و اسرائیل را از دست
 فلسطیان نجات خواهد داد ﴾ همچنان پیغمبری بر روایت توریة
 که در فصل شانزدهم همان سفر مذکور است بفره رفت . و در آنجا
 بایک زن زناکار جمع شد . و نیز در صحرای سورا ق زنی بود دیلا
 نام شمسون بوی عاشق شد . و نزد او میرفت کافران از اهل فلسطین
 بدیلا گفتند از او بپرس که چگونه فلسطیان بروی دست یابند و او را
 می بندند بطوریکه نتواند بکشد . و او را وعده پول بی اندازه
 دادند . شمسون چند بار بدروغی یک چیزی گفت و آنها او را
 بدانگونه بستند و او بقوت خدایی که داشت همه ریسما آنها و بندها را
 پاره میکرد . تا آنکه رفیقه او دیلا اصرار کرد و او را ببنک
 آورد که نود عسوی محبت بامن داری و دل تو بامن نیست و سه بار
 دروغ بن گفتی و آزن چند روز او را آرام نداد . تا آنکه او را
 از آن سر آگاهی بخشید که اگر سر مرا ترا شیدند قوت من میرود

ومانند سایر مردمان خواهم بود . آنکاه نزد بزرگان مردم
 فلسطین خبر فرستاد و آنها را آگاه ساخت . پس سرشمسون را
 بر بالای زانوی خویش گذاشته او را خواباند و دلاکی خواست
 و هفت زلف از سر او تراشید . بزرگان فلسطین که نقره ها برای
 آن فاجره آورده بودند . بیرون آمده و او را بستند در حالتیکه او
 نمی دانست خدا از وی دوری جست . و چشمان او را در آورده
 و در زندان کردند و با زنجیرها او را مغلول داشتند . و چندی گذشت
 بزرگان قوم برای خدایان خود شان ذبیحه بزرگ قرار دادند
 و قربانیها کردند و بشکرانه برخواستند . و در هنگام شادی
 ✻ شمسون پیغمبر ✻ را حاضر کردند که برای آنها بازی و رقص
 کند و او را از زندان آوردند که برای آنها بازی و رقص آورد .
 تا آنکه میگوید بستونی که آن خانه را بود راه جست و بر آن تکیه کرد .
 و آن خانه پر از زن و مرد بودی و در بالای بام بقدر سه هزار کس
 مرد و زن بودند که تماشای رقص کردن شمسون جمع شده بودند .
 و موی سر او هم قدری بلند شده بود از خدا درخواست کرد
 که ای خدا این یک بار نیز بر من توانایی ده که انتقام دو چشم خویش را
 از فلسطیان بخواهم . پس دو ستون میانی آن خانه را حرکت
 داده و گفت ✻ خدایا غرقش کن من هم بجهنم ✻ که ستونها را
 بر انداخت و جله کسانی که در آن خانه و بالای بام بودند و خود
 او هلاک شدند . و شماره هلاک شدگان در آن روز زیاده بر کسانی
 بود که او در مدت عمر خود کشته بود . و او را برادران و خویشاوندان
 وی برداشتند و در قبرستان منوح پدر وی مدفون ساختند و او مدت
 بیست سال در اسرائیل پیغمبری کرد *

گلبان در حق داود که جد مسیح علیه السلام است قانع نشدند بدگر سخنانی
 که در سفر تکوین آوردند . و تأکید کردند سخنان نالایق خود شان را
 بد آنچه در فصل دوازدهم صموئیل ثانی است که آنرا سفر ملوک ثانی نیز
 نامند که خدای بزبان ناان پیغمبر او را تکذیر و تقییح نمود . که چرا امر

خدایی را تحقیر و عینک کردی . در نظر گاه من کار زشت را ارتکاب
 ورزیدی . اوربای حیثاتی را کشتی وزن اورا کرفتی وزن خویش
 نمودی اورا بشمشیر عمانیان کشتی ﴿ تا آنکه گفت ﴾ بلایی بسر
 تو بیا ورم ودر پیش چشم تو زندهای ترا گرفته بکس نزدیک تودهم
 که در روشنایی آفتاب بازندهای تو بخوابد . تو پنهانی کردی اما من
 این کار را در حضور همه اسرائیلیان در روز روشن خواهم کرد .
 داود بنائان گفت بخدای گاه کردم نائان گفت خدا نیز از گاه
 تو گذشت و هلاک نشوی . لکن چون در این کار سبب سب
 و شتمات شدی که دشمنان خدا را دست آویز شمائت کشتی بسرت
 که متولد شده است خواهد مرد *

کوباشمه این لغزشهای داود و خطاب و عتاب الهی است که در سلیمان
 نیز ظاهر کردید که او زنان از دختران ست پرستان و زنازادگان از موآبیان
 و عمانیان واد و میمان و صیداتیان و حیثاتیان . و آتانی که خدای
 بنی اسرائیل را از آمیزش با آنها نهی کرده بود . برخلاف امر
 و رضای الهی ترویج کرد . و او را هفتصد زن آزاد و سیصد کنیز
 از آن طایفه های مرده بودی و دل او را فریفتد . و سلیمان را
 تعلق خاطر بر آنها حاصل آمد و او را در حق خدایان بیگانه خودشان
 گناه کردند . و دل او ناپاک شد و تابع خدایان صیداتیان و عمانیان
 گردید . و بنحانها برای صنم موآبی و عتانی در کوه بیت المقدس
 ساخت . و همچنین برای زنان دیگر خویش مانند آن کار را کرد .
 و خدای بروی غضبناک شد که چون تو عهد مرا باطل کردی و او امر
 و وصایای مرا حفظ نمودی عصای ملک و سلطنت ترا در هم شکتم
 و آنرا یکی از بندگان تودهم *

تفصیل داود تمام ماند به بیتیم العیاذ بالله زد و خورد خدای باوی بکجا
 رسید و چگونه انتقام زن اورا را از او کشیدند *

﴿ در سفر صموئیل ثانی است ﴾ خون پسر بزرگ داود بانامان
 خواهر پدری خود بطور اجبار زنا کرد . و او بیرون آمده و فریاد

برآورد و داود شنید و پراو سخت نا کوار آمد و لکن بهیچ کدام
 معرض نشد زیرا که آنان را دوست میداشت *

❖ در سفر مذکور در فصل شانزدهم در آیت (۲۲) است ❖
 برای ابی شالوم پسر داود که بنای مخالفت با پدر داشت چادری
 در سطح بام برپا کردند و ابی شالم داخل شد بر زنان پدرش در پیش روی
 بنی اسرائیل و این کیفیت در روز روشن بود که خدا اینگونه گفت
 و پس از آن با پدرش جنگ کرد و از بنی اسرائیل بیست هزار کس را کشت
 و این جنگ در فصل هجدهم سفر مذکور است *

نمیدانم برای نمونه بیانات از کتب مقدسه اینان همینقدرها
 برای تو کافی است . و یا آنکه این نامه پاك را بزاید تر از این
 آرایش بیالایم . اکر شعور باشد تنها یکی از این حکایات
 بس است و اکر مزید بصیرت را طالبی اینک کتبهای مقدسه آنها
 که بهر زبانی ترجمه کرده اند و بتخیلات خودشان نشر اسباب
 هدایت را نموده اند *

پس هر گاه مرد خدا شناس موحد از روی بصیرت و ادراک در کتب
 عهد صتیق و جدید تأمل کنند . و بیانات و عقاید اهل کتاب
 و پروتستانها را معلوم نماید در تشخیص دین خدای و تعیین آیین
 الهی هیچ محتاج بزحمت از خارج نخواهد بود *

در اثنای بیانات از این کتاب مستطاب بعضی آیات و مطالب انجیل را
 که هر کس شایسته بخداوندی خدای و توحید باری تعالی و مناسب حال انبیا
 و حواریان نتواند بود شنیدی . و اکر خود همان انجیل را بخوانی
 البته آگاهی کامل از آیین ادراک آنها حاصل توانی کرد . خصوصا
 در حق بی ادراکی و نقصان حواریان و تلامذ عیسی سخنانی آورده اند
 که در قواعد و عقاید اهل توحید هرگز روا نتواند بود ❖ پولوس ❖
 نام که نامه های او را جزو اعظم انجیل حاضر کرده اند و بقدر
 ثلث انجیل تقریباً رساله های او است و او خود صاحب رأی بود .
 که بی اذن خدای نیز گاهی در شریعت مداخله داشتی . چنانکه

در ﴿ باب هفتم ﴾ رساله اولی که بقونسطوسیان نوشت و تصریح کرد که امر از خدا ندارم و حکم نهی از طلا قرا بکمان بیان نمود و گفت که ظن من این است . و همین ﴿ پولوس ﴾ است که در خصوص خسته سخن رامشبه گفت و امت را بغلط انداخت . تا آنکه عهد خدای را باطل شد و بدعت ابدی در جای میثاق ابدی الهی که با ابراهیم و اولاد و ذریت او داشت استوار کردید . و این پولوس است مقدس عیسویان و بنده مسیح موهومی ایشان . که در حق وصی نخستین واعلم و افضل در میان جمله عیسویان تعرضات آورد . و در نامه خود که جزو انجیل است در ﴿ باب دوم ﴾ بغلاطیان مینویسد که بجهت استحقاق پطرس یعنی ﴿ شمعون الصفا ﴾ بر تکدی پروتویخ رو بروی چیره شدم و مقاومت با او کردم . که پیش از آمدن بعضی کسان از جانب یعقوب بازند یقان معاشرت داشت و چون آنها آمدند از خسته شدگان ترسیده از زند یقان دوری جست . و دیگر یهودان نیز با او مدارا میکردند . همچنانکه ﴿ برنا باس ﴾ نیز از مدارای آنها کول خورد . ولی چون باقتضای حقیقت انجیل رفتار ناراست و غیر مستقیمانه آنها را دیدم در حضور همه به پطرس شمعون گفتم که اگر تو با وصف یهودیت مانند زند یقان رفتار کرده و با آداب یهودان راه نمروی دیگر چرا زند یقان را مجبور بر رفتار یهودان میکنی . ما بالطبع یهودیان هستیم از کاهکاران زند یقان نیستیم *

﴿ متی در حق پطرس در فصل شانزدهم انجیل خود گوید ﴾ مسیح بوی گفت دور شو از من ای شیطان تو اسباب لغزش و معترت من هستی تو کارهایی را که از خدا است نمیدانی تو کار مردم را میفهمی *

این حواریان که اقدم و افضل واعلم و اعدل ایشان پطرس بود . باعتبار عیسویان و بقول پروتستانی چنانکه در میزان الحق خودشان نیز نوشتند و دلایلها آوردند پیغمبران بودند . بل افضل از موسی و دیگر

پیغمبران بنی اسرائیل بودند . و روح القدس و خما و پسر خدا
با ایشان یکی شده بود . چنانکه مکررا عیسی گفت همچنانکه
خدا با من یکی شد شما نیز با من یکی شدید و بقاعده حکمت نیز
چنان است که حال عین محل است *

راستی دیگر کسالت آمد و افسردگی غالب شد . از خدای تعالی
درخواست میکنم که ما را . بنکارش و روایت این سخنان نالایق
بمقربان درگاه احدیت و تقدس او نکیرد *

✽ ربنا لاترغ قلوبنا بعد اذهدیتنا و هب لنا ✽

✽ من لدنک رحمة انک انت الوهاب ✽

چون اکثری از مطالب میزان الحق پروتستانی در ضمن مطالب
و بیاناتی که در این نامه باک آوردیم باندک تأملی واضح شود و بطلان
آن سخنان باطل آشکار گردد . نخواستیم که بعضی از سخنان او را
که در نهایت کتابش آورد بعینها در این اوراق بیاوریم . و هیچ
سخنی در کتابها و زبانهای ایشان پیدا نتواند شد که جواب آن در این
مختصر نامه بتصریح یا تلویح یا باشارت یافت نشود . که این نامه را
از آثار الهامات حقیقه الهیه که بتوسط الهامات ناطقه بر ما
رسیده است نوشتیم و الحمد لله المستعان *

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند ✽ آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم

✽ معیار نهم ✽

از سخنان متفرقه و پریشان کوی میزان الحق که از روی بی انصافی
و عناد در نهایت آن کتاب گفت . و از احادیث طریقین و فرقه‌های
اسلام و مسائل مختلف فیها بیان کرد . و سخنانی را که شایسته بر اهل
علم و دانش و لایق مرد دین شناس بل مناسب مقام هیچ خردمند
با ادب نیست آورد بهتر این است که با غماض بگذریم و مقابله بمثل
نکنیم . بعلت اینکه شمشیر اهل علم برهان ایشانست . و اینک شمشیر ما
که کرد نهی آن سخنان مزور را از پیکر انداخته آنها را اجساد

بلا ارواح کند . اینک عصای موسی که ریسما نهیهای ساحران را فرورد و آنها را دعوت کند بخدای ﴿ ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ابن عبدالله ﴾ و خدای جلوه پیغمبران نیک ذات و نیک کردار که از همه نقایص پاک بودند . ای ساحران که سخنان مزور را در نظر جاهلان جلوه دادید در آغاز نامه . برای پذیرفتن خاصه و عامه . برادرانه نصیحتی کردم که بر حال ساحران فرعونی اقتدا جوید . و از تعصب و عناد تبرا کنید و پر خدای سجده آورید *

ای مؤلف توهنوز در کرداب اختلافات مذاهب عیسویه در سرف هلاکتی ترا با اختلاف اسلامیان چه کار . ترا با اخبار و احادیث ایشان چه رجوع * بجان تو که کوسفندان اسلام و توحید داخل در کله شرک و تثلیث و بت پرستی و الحاد نشوند . مگر از کوسفندانی که بغلط در میان کله اسلامی که در تحت رعایت شبان اعظم الهی هستند و در انجیل بیان لفظ آن را شنیده افتاده باشند *

﴿ تا کرزد هر که بیرونی بود ﴾

ای مؤلف محرف توهنوز در استخلاص جان خویش از ورطه تحریفات انجیل و توریه خود بی خس و خاشاک تأویلات و کتابهای کهنه میکردی . ترا با قرآن و اختلاف قرائتهای آن . یا سخن ضعیفی که طایفه از اسلام در کم کردن آن گفتند چه کار . بجان تو که قرآن را کسی تحریف نتواند کرد اگر تحریف او ممکن بودی آوردن مانند آن آسانتر بودی و چون نیست پس نیست *

﴿ لایاتیه الباطل من بین یدیه و لامن خلفه تنزیل من حکیم حید ﴾
توهنوز معنی اب و ابن را نفهمیده معایب این نسبت را در حق مسیح و در حق خدای مسیح ندانستی . ترا با ای بودن پیغمبر پیغمبران و واسطه ایجاد لوح و قلم چه کار . اگر عقل و ادراک همراه باشد این سخن را نتوانی گفت . از روی بی اطلاعی است که چون شنیدی آنچه ابی بودی چنان فهمیدی که از نفوس و خطوط و السنه و لغات بایستی آگاه نباشد *

﴿ حفظت شیئا وغابت عنك اشیاء ﴾

کائن اول و موجود نخستین که فرمود ﴿ کنت نبیا و آدم بین الماء و العطین ﴾ در هنگام تولد جسمانی دارای تمامی علوم و خطوط . و مالک ممالک ملک و ملکوت . و عالم بر تمامی اشیاء و کل ذرات بود . چگونه میشود که معنی چیزی آرا فاقد باشد . و چگونه تواند بود که معلولات از علت پنهان شوند . چگونه میشود که روشنائی و اشعه سراج از شعله غائب کردند . از نامهای آن سوار عقل نخستین که یوحنا در مکاشفاتش احساس وجود یاک او را کرد . و در پیراهن خون آلود او که نام آن را کلام الله گویند نوشته شده است این اسماء مبارک است *

﴿ اتا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعی الی الله باذنه و سراجا منیرا ﴾ جهان ایجاد از بعضی جودا و است . شاهد وجود و آفرینش موجودات وجود مقدس او است . علم لوح و قلم جزوی از علوم آن مدینه علم و حکمت خدا است *

﴿ فان من جودک الدنیا و ضررتها ﴾ * و من علومک علم اللوح و القلم ﴿ اینکه شنیدی آنجناب امی بود آرا معنی چنان است که نخوانده میدانست . و نوشته می خواند . و خدای با آن حبیب خویش عطا فرمود چیزهایی را که مسیح در هنگام بشارت از مقدم او گفت . سلطان این جهان می آید و مرانیست چیزی از آنچه او دارد . و با اینکه من کلمه الله ام و روح الله ام . و رسول از اولو العزم و حامل عرش الله اعظم و رکن اقوی در این جهاتم . در هنگام موازنه کالات من با آنجناب مالک بر چیزی نیستم *

آینه که حکایت از زید تجلی کند و او را بجمال و کمال نماید . واضح است که صورت در آینه را چشم و ابرو و دست و پای و جله اعضا مانند زید تواند بود . لکن اگر آن صورت موحد باشد چون از او پرسند که آیا تو چشم را مالک هستی گویندی . و اگر پرسند که دست داری گوید حاشا . گویند چیزی از زید تجلی در تو هست گوید لا *

﴿ با وجودش زمن آواز نیاید که منم ﴾

هرگاه آن صورت مشرک شود و بگوید آری من نیز کسی هستم و آنچه
 او دارد مرا نیز مسلم است ﴿ کین منم طاووس علیین شده ﴾ آنکاه از او پرسند *
 ﴿ بانک طاووسان کنی گوید که لا * پس نه طاووس خواجه بوالعلاء ﴾
 بزبان دیگر گویم . که مالک نبودن زید آینه را در مقام نسبت بذات
 مجلی بجزی از ذاتیات زید خارج مجلی درست بفهمی *

قائم بودن هر چیزی با چیز دیگر بیرون از چهار گونه قیاس نیست .
 قیام صدوری است . و قیام ظهوری . و قیام تحقیقی که در کئی نیز
 گویند . و قیام عرضی . و سخن در این قیامات بسیار است
 ولی باجال در اینجا بذکر آن پردازیم *

﴿ قیام صدوری ﴾ در میان اثر و مؤثر است یعنی قائم بودن اثر را
 با مؤثر صدوری گویند مانند قیام کلام با متکلم و شعاع با منیر و صورت
 در آینه با شخص مقابل . ولی چنانکه پیشتر گفته شد اثر را بذات مؤثر
 نه در صدور و نه در قیام و نه در بقا و ثبات بوجهی راهی نیست .
 پس مؤثر که گویم اسم فاعل مؤثر است که مؤثر قریب است . اگر
 در اینحال صورت در آینه دعوی تمامیت و استقلال را کند مؤثر قطع
 توجه و مواجهه از وی کند و او فوراً معدوم گردد *

﴿ ومن یقل منهم انی اله من دونه فذلک ﴾

﴿ نجزیه جهنم کذلک نجزی الظالمین ﴾

﴿ و قیام ظهوری ﴾ مانند قائم بودن تجلی و اشراق زید است
 با صورت در آینه *

﴿ ظهور تو بمن است و وجود من از تو ﴾

﴿ و لست تظهر لولای لم اکن لولاک ﴾

﴿ قیام تحقیقی ﴾ مانند قائم بودن مرکب است با اجزا چنانکه
 سکنجین پیدا نشود و محقق نکردد مگر بسر که وانگین *

﴿ قیام عرضی ﴾ قائم بودن اعراض است با جواهر و مانند

قائم بودن الوان است با محل آنها . درست بفهم چه میگویم و این
 سخنهای حکمتی را باز بجهت اطفال مدان . این سخنان بگوش

هر کسی نرسد . قدر آنها را بدان و کارهای خدا را با چشم حقیقت
بین دریاب *

کتاب نویس در اعتراض بر اسلامیان سخنی دیگر گفت که بعضی
از آیات توریة و انجیل با مضامین آیات قرآنی منافی و مغایر است .
اگر چه جواب این گونه اعتراضات در تصحیح سند های توریة و انجیل
و محث تحریف و دیگر دلائل عدم صحت آنها بطور کلیت گفته شد .
که بنا بر آن بیانات توریة و انجیل را یکبار دیگر باید تصحیح و اصلاح
حسابی کرد . و چون سخن حقیقت در میان قرآن و آن کتابها
باقی ماند و حال عدم صحت آنها معلوم گردید پس قرآن کلام خدا
و وحی خدا است . مع ذلك کله آن آیات را که از قرآن بلکه از انجیل
آورد . نفهمیده معنی کرد و بغلط افتاد . و آن غلط را منسوب
باختلاف در میان قرآن و انجیل حاضر داشت *

از آن جمله در مکان تولد عیسی است که میگوید در انجیل نوشته اند
در بیت اللحم و در اصطبل یعنی آخور تولد یافت . و قرآن گفت
در زیر درخت خرما با عالم وجود آمد *

به بنیم قرآن و انجیل در این باب چه گفته اند و این مرد چه فهمیده است
قرآن فرمود *

﴿ فاجاءها المخاض الى جذع النخلة قالت ﴾

﴿ ياليتني مت قبل هذا و كنت نسيا منسيا ﴾

در دهنگام ولادت مریم را ناچار کرد بر تنگیه کردن بر درخت خرمایی
و گفت کاش می مردم پیش از این و بکلی از فراموش شدگان میشدم .
یعنی چون حال تولید نزدیک شد در زیر آن درخت این سخن را گفت .
بعلت اینکه بجهت نزدیکی وضع حمل مشاهده کرد حال شماتت
و سرزنشهای قوم را و آرزوی مرگ را کرد . از بجای این آیت
کریمه استدلال بر وقوع تولد عیسی در آنجا کردی . اگر چه
در واقع مکان ولادت با سعادت روح الهی در زیر درخت نیز باشد
لکن آیت مذکوره صریحا دلالت بر این مطلب ندارد همچنانکه

عبارت این انجیل دلالت صریحه بتولد آنجناب درآخورد ندارد . و عبارت مذکوره در ❖ فصل دوم لوقا ❖ چنان است *

در هنگامیکه آنها در بیت اللحم بودند مدت حل اوتمام شده بود و پسر بیشتر زاییده شده خود را بدنیا آورد و او را بقونداغه بسته در اصطبل خواباند که در خانه برای آنها جای نبود . پس تو انیم گفت که در این مطلب نیز کتاب نویس انجیل را غلط معنی کرد و قرآن را نفهمید . و در میان دو غلط اختلاف موهومی در میان قرآن و انجیل ثابت نمود که اگر آن اختلافی واضح ثابت گردد نتیجه عمده نیز از آن حاصل نخواهد شد . و همه اینگونه سخنان وی برای تغلیط افهام ضعیفای ناس و مغشوش کردن اذهان مردم عوام از اسلام و غیر اسلام است *

زیاده بر آنچه را که در این اوراق مجتمعا و متفرقا در بیان احقاق حق و از هاق باطل آورده شد . در تطویل ذیل سخن اقبال ندارم . و فی الواقع برای مرد بصیر سعادت مند در آنچه نوشتیم کفایت است *

❖ من همه راست نوشتم تو اگر راست بخوانی ❖

❖ جرم لجلاج نباشد که توشطرنج ندانی ❖

❖ معیار دهم ❖

معیار آخرین از جمله پنجاه معیار ❖ میزان الموازین ❖ است . و ما را در امروز که روز پنجاهم ایام خمین از فصل چهارم سال است عید الخمسین روحانی تواند بود . اینک آخر سال عربی و شمسی است امیدوارم که طالبان آقا، پس از مطالعه معانی لطیفه و مطالب شریفه . که بقدر مقدرت و در خور استعداد خویش از بیانات الهیه آوردیم تجدید سال خویش کنند . و عیسوی خداجوی این عید الخمسین معنوی و روحانی را بجای عید الخمسین جسمانی دانسته . و بدین پنجاه حقیقی تمسک بسته . از پنجاه بدعتی فراغت گیرد *

از خداوند سبحانه مسئلت کنیم که روز و ماه و سال ما را بفضلت و بدبختی نسازد *

❖ یا محمول الحول و الاحوال * حول حالنا الی احسن الحال ❖

برادر روحانی من از کلمات صحیحۀ توریة و انجیل . و از بیانات عقلیه .
 و دلائل فطرتی . و براهین حکمتی . حال نخستین انسانی را دانستی
 و فهمیدی که انسان در بدایت حال که برای مقصود بزرگ الهی
 آفریده شده بود بجه مرتبۀ پائی و درجه درجه طهارت و کمال
 و قدرت بود . و چگونه مظهریت اسماء و صفات ربوبیت را داشت
 . و قادر بر حکومت در عوالم سفلیۀ ایجاد بود . و چون صانع حکیم
 کامل توانا برای اكمال صنع خویش . و اتمام قدرت کامله خود
 و برای اینکه عوالم سفلیه را بمخلوق مکرم خویش بنماید . و همچنین آنکه
 خود را بوی شناسانید شناسایی آفریدگان را نیز در وی پدید کند .
 و آنچه را که در وی بالقوه بود بالفعل نماید او را از مقام جبروت
 و ملکوت در مقامات و مراتب سافله تنزل داد . و آن مخلوق مکرم
 که در صورت خدای یعنی باقتضای قدرت کامله خدایی تمام و کامل
 آفریده شده بود در عوالم بسیار سیر کرد تا بعالم اجسام و مقام نقش
 و ارتسام رسید * پس ای برادر چون از آن عالم بالا روی باین جهان
 خاکی آوردی از زیست منزل عبور کردی . و در هر کدام از آن منازل
 عالیۀ باقتضای اسباب و مسببات بلطف حکمت سبحانه توقف
 و سکنا نمودی . و آیات و علامات و حکمتها و مصالحی که در آن عوالم
 بوده همه را یاد گرفتی . تا آنکه منتهی بعنا صرگشتی طبایع چارگانه
 در تو کار کرد و اجزای تو بعضی در بعض دیگر مضمحل و درهم
 شد و این مقام آخرین مرتبۀ نزول تو در سفر خویش کر دید *
 از این مقام تراندای بازگشت رسید . صعود کردی . و در نیات استیجنان
 یافتی و در حبوبت و میوه ها شدی پس در غذاها آمدی و ازها ضمه
 گذشته از ثفل کیلوس و تعفین کیوس صاف و خالص کردیدی .
 و آنکه از صلب پدر بیطن مادر بیرون آمدی و نطفۀ تو بتقدیر

معلوم صورت تقدیر پذیرفت . وریاح چهار گانه بدستیاری چهار
 ملك یعنی ﴿ دبور و جنوب و صبا و شمال ﴾ بتصرف ﴿ جبرائیل
 و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل ﴾ بر تو وزیدن گرفت قوای اربعه
 از ﴿ جاذبه و هاضمه و دافعه و ماسکه ﴾ که مطابق با ﴿ هوا
 و آتش و آب و خاک ﴾ از جهت طبیعت است برای تو حاصل و مقدر شد
 تا آنکه بمقام نخستین از آخر عوالم سه گانه رسیدی . و ناسوتی
 شدی پس از آنکه ملکوتی و جبروتی بودی . و در این مقام که باین
 دنیای پست رسیدی نسیان از عوالم علویه آوردی . و فراموش
 کردی عهود و موثقی آلهیه را *

﴿ عهدها کرده ایم باشه خویش ﴾ هیچ از آن عهدها وفا نکنیم ﴿
 ﴿ بزرگان دین چنان میفرمایند ﴾

آنچه را که در عالم ملکوت و جبروت میدانستی یا آنکه یاد گرفته
 بودی و جمله احوال و اوضاع آن عوالم را و همه علوم و معارف
 و اسرار و حقایق و انوار را فراموش نمودی . و این فراموشی
 یا بجهت مخالطت اعراض و غرایب مفسده بود که ترا فاسد کرد .
 و آنها هم از عالم اجسام و کدورات بر تو پیوست . یا آنکه از صدمات
 در رحم مادر و یا از راه عدم التفات تو بر مراتب عالیة خود و یا خود
 بسبب حکمتهایی که در فراموش ساختن تو مر آنها را بود .
 تا آنکه امر معیشت تو در حال شیرخواری و هنگام فطام و ایام

صباوت تو اتمام پذیرد و بحد تمیز و مر اهفت برسی *
 پس در آن حال بساهست که از عالم دوم یعنی عالم ملکوت بویی بری
 و بد آنجا اتصال جوئی . و در آن مقام خدای تعالی اتیساور سل
 و جانشینان ایشان را محض از روی رأفت و رحمت خویش بسوی تو
 فرستد . که ترا بسوی عهد نخستین که در عالم اول باوی بستی دعوت
 کنند . که نظرا از بیگانه باز گیر . و التفات باین خانه رنگین مکن
 . و باز کر بسوی خدا هم چنانکه از آنجا آمدی *

﴿ فاسر یا هلك بقطع من الليل ولا یلتفت ﴾

﴿ منکم احد و امضوا حیث تو مرون ﴾

هرگاه در اینحال امر خدای را اجابت آوردی . و پیرو داعی حق
 شدی و اطاعت امر را و را کردی سعادت مند گشتی *

﴿ قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم ﴾

﴿ داعی حق و نبی مطلق ﴾ در هر زمانی از هر زبانی که خواهد
 میفرماید . اگر خدای را دوست دارید تبعیت از من جوید و تابع
 و تاسی بر من شوید . تا آنکه خدای شما را دوست و محبوب دارد .
 و کاهان شما را که از عوالم اعراض و جسمانیات همراه دارید بواسطه
 من پیامرزد . و بر حسناتش تبدیل سازد *

﴿ لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة ﴾ تا آنکه بعلمت این تاسی
 کاهان من که شماها و اعراض شماهاست بحسنات مبدل شوند .
 و اولاد صالح من باشید . که وجودات امت اعمال آن واسطه کبری
 و نبی مطلق خداست چنانکه در این مقامات بعضی از بیان را در این
 نامه شنیدی . و چون دانستی که در مقابل انوار ظلمات را نیز سلطنت
 ظاهریه داده شد . و هر نوری را ظلی است مقابل و هر حقی را باطلی است
 بر آن مماثل . و هر آن چیزی که در خزائن علویه هست در خزائن
 سفلیه نیز بحکمت الهیه موجود است . و در مقابل ملائکه مؤکلین
 بر هدایات و علوم حقه . شیاطین مؤکلین بر خزینه های شرور
 و تلیسبات هست . و مانند انبیا و اولیا و علماء حقه . رؤسای شرور
 و ابالسه یعنی شیاطین انسی و دعوت کنندگان دروغین چنانکه احوال
 بعضی از آنها را باجمال شنیدی در هر زمانی با تسلط تمام جهات را فرا
 گرفته اند . زیرا که اکنون در این عالم ناسوت تا یوم موعود و هنگام
 ظهور ملکوت کلیه خدای بطور اکل در جمله جهان . سلطنت
 و استیلای ظاهری بر رؤسای باطل نیز داده شد . لهذا در امر دین
 خویش با بصیرت و هوشیاری باش . و اهل تلیس را بشناس .
 و تدبر و تعمق در کار دین و امر بازگشت بسوی رب العالمین بکن .
 و بر خدای اعتماد پیار این تن خاکی را زیونی ده . دل خویش را
 که جایگاه خداست مقدس دار *

﴿ دشمن جان تن است خاکش دار ﴾

﴿ کعبه حق دل است پاکش دار ﴾

این نکته را فراموش نکن * که در امر دین بی راهنمای و راهبری که از جانب خدای باشد بمقصود نتوانی رسید . و این راه باریک را در این شب ظلمانی تاریک بی روشنایی جمال هادیان طریق الهی باخر نتوانی برد . و این همه زنگ آرایش و کدورات عالم ناسوت را بی واسطه شفاعت شفیع از آینه دل خویش نتوانی زدود . و تا بطواف خانه مربع الأركان دین مبین اسلام که در قرای مبارکه الهیه است . بتوسط قرای ظاهره که سیرتو در آنها مقرر است فائز نگردی . خدا را زیارت نتوانی کرد . و بخطاب ﴿ سیر و افیها لیالی و ایام آمنین ﴾ عامل نتوانی شد . و تا دست ارادت بدامان پاکان نرسانی از مایش جهانت تباہ کند . و ابالسہ و شیاطین ترا کراه سازند *

﴿ وز نوا بالقسطاس المستقیم ولا تبخسوا الناس ﴾

﴿ اشیائهم ولا تعثوا فی الارض مفسدین ﴾

در اینجا سخن رایبایان آوریم که سخن خدای بهترین سخنها است *
 و الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی محمد وآله و صحبه
 و علی المؤمنین المسلمین الیهم و الجارین علی منوالهم *
 و تبره الیهم من اعداء الدین . و منکری آیات الله فی کل حین .
 و الله حسبنا و نعم الوکیل . و نسئل الله حسن الخاتمة . و شفاعة
 محمد شفیع المذنبین . و الحشر تحت لواء اولیاء الطاهرین آمین *
 و اتفق الفراغ لمنشیها الحفیر ﴿ نجفعلی بن حسنعلی ﴾
 تبریزی بحر و سة قسطنطنیه . فی الیوم الثامن
 و العشرین من شهر ذی الحجة الحرام من شهور
 سنة (۱۲۸۷) حامدا مصلیا مستغفرا *

﴿ و السلام ﴾

قد طبع فی دار الطباعة العامرة فی (۱۲) جمادی الأولى من سنة (۱۲۸۸)

از دیوان مولانا خالد بغدادی

«رحمة الله عليه»

سَرَوَرِ عَالَمٍ مَن دِلدَادَه حَیْرَانِ تُوَام
وَالِهْ وَ سَرگَشْتَه سَوْدَايِ هِجْرَانِ تُوَام

شاهِ تَخْتِ قَابِ قَوْسِیْنِ تُوَمَنْ كَمْتَرِ گَدَا
كَمی بُوَد یَارایِ آن گُویم كه مِهْمَانِ تُوَام

رَحْمَتِ عَامِّ تُوَابِ زِنْدَه گِی مَن تَشْتَه
مُرْدَه بَهْرِ قَطْرَهْ از آبِ حَیْوَانِ تُوَام

دیگِرَانِ بَهْرِ طَوَافِ كَعْبَه مِی آئِنْد وُ مَن
سُو بَسُو اُفْتَادَهْ كُوَهْ وَ بِيَابَانِ تُوَام

دُوشِ دَر خَوَابْتَم نَهَادَنْد اَفْسَرِ شَاهِی بَسَر
گُو بِيَا بَامِی نَهَنْد بَر فَرْقِ دَر بَانَ تُوَام

جَامِیَا اَی بُلْبُلِ دَسْتَانِ سَرَايِ نَعْتِ دُوسْت
اَیْنِ سَخْنِ بَسِ حَسْبِ حَالِ اَمَدِ زِدِ پُوَانِ تُوَام

بِرَبِّ اُفْتَادَه زَبَانِ گَر گِیْنِ سَكِی اَم تَشْتَه لَب
اَر زُومَنْدِ نَمِ از بَحْرِ اَحْسَانِ تُوَام

از دیوان مولانا عبد الرحمن جامی [۱]

«رحمة الله تعالى عليه»

وَصَلَّى اللهُ عَلَى نُوْرٍ كَزُوْشِدِ نُوْرَهَا پِيْدَا
زَمِيْنٍ اَز جَلِيْمٍ اَوْ سَاكِنِ فَلَكَ اَز عِشْقِ اَوْ شِيْدَا

از و در هر تنی شوقِ از و در هر دلی ذوقی
از و در هر زبانِ ذکرِ از و در هر سری سودا

مَنْوَرِ عَالَمِ اَز رُوْشِ مَعْظَرِ خُلْدِ اَز بُوْشِ
مُعْتَبَرِ هَر دُو گِيَسُوْشِ دُو زُلْفِيْتَشِ شَبِ يِلْدَا

مُحَمَّدُ اَحْمَدُ و مَحْمُوْدُ كِه وَ اِيْرَا خَالِقَشِ بَسْتُوْد
اَز و شُد بُوْدِ هَر مَوْجُوْدِ اَز و شُد دِيْدِ هَا بِيْنَا

اگر نام محمد را نیاوردی شفیع آدم
نه آدم یافتی توبه نه نوح از غرق نجینا

نه ایوب از بلا راحت نه یوسف حرمت و حشمت
نه عیسی را مسیح آمد نه موسی را يدِ بِيْضَا

دُو چَشْمِ نَر گَسِيْنَشِ رَا كِه مَا زَاغِ الْبَصْرِ خَوَانِ
دُو زُلْفِ عَنْبَرِيْتَشِ رَا كِه وَ اللَّيْلِ اِذَا يَفْشِي

زِيْرَ سِيْنِهْ اَشِ جَامِي اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ بَرَّ خَوَانِدِ
زِيْمِرَا جَشِ خَبِرِ خَوَاهِي فِسْبَحَانَ الَّذِي اَشْرِي

بسم الله

دم غلام علی

ایجنٹ المحبوب عنوت صاحب استاذ العظم و سرشدنا المترم السدم علیکم ورحمتہ و بركاتہ

از باری عزوجل اسیر طلبم کہ سایہ رحمت شما پر گناہ ہر ما عاصیہ سابقان بہ

در خدمت کردن دین ستین و بنائید اہل سنت والجماعت کو فنیع عطا بفرماید و ما را حیات

کو فنیع شاگردی جانہ عالی عطا بکنند کہ دائم الوقت بہرمت اہل سنت والجماعت

قائم و دائم باسیستم کتابخانہ ارسال کردہ بخوشترین اوقات دستیاب واصل شدہ

دل ریاض النامین دہ الامتاز المودوری دس مکتوب شریف غلام علی شہ صاحب

دعای مجرب مستعمل علی ثلاث رسائلہ استاذنا العظم شما باخبر میسند کہ در بلاد عربیہ فرقت باطلہ

و حاجیہ و اہل صریح و ابن تیمیہ تا بعض میسند کجا گاہ مناظرہ میبود و لیکن در وقت

طوف دارین فرقت باطلہ میسند هیچ بلاد عربیہ را حکومت سعودیہ فراب بر بار کردہ

کہ از سعودیہ بیعت بر آئید برایت تبلیغ مذہب باطلہ خود حقوق از دولت سعودیہ

حاصل میکنند و لیکن الحق یعلی لا یعلم ہر دو گار عالم هیچ مسلمان را بر طرفیہ

اہل سنت والجماعت قائم بر برد خواہد اہلنا لخصی حکم الاقدس

الاجوال الجمیل والثواب الجوزیل و الکفایہ السلیب آئین

یونہ سید المرسلین وآلہ و اہل بیتم ارحمین یا ابوحنیفہ زبان

بوصیفہ بود امام باصفیہ آن سراج انسان معظما

خادم الاحقر

محمد احمد رئیس

M. A. RAISY R. A. K

P. O. B. 214 U. A. E

اسماء الكتب العربية التي نشرتها مكتبة الحقيقة

عدد صفحاتها

اسماء الكتب

- ١ - جزء عم من القرآن الكريم..... ٣٢
- ٢ - حاشية شيخ زاده على تفسير الفاضى البيضاوى (الجزء الاول)..... ٦٠٤
- ٣ - حاشية شيخ زاده على تفسير الفاضى البيضاوى (الجزء الثانى)..... ٤٦٢
- ٤ - حاشية شيخ زاده على تفسير الفاضى البيضاوى (الجزء الثالث)..... ٦٢٤
- ٥ - حاشية شيخ زاده على تفسير الفاضى البيضاوى (الجزء الرابع)..... ٦٢٤
- ٦ - الايمان والاسلام وبلية السلفيون..... ١٦٠
- ٧ - نحة اللآلى لشرح بدء الامالى..... ١٩٢
- ٨ - الحديفة الندية شرح الطريقة المحمدية (الجزء الاول)..... ٤٣٦
- ٩ - علماء المسلمين وجهلة الوهابيين وبلية شواهد الحق وبلية العقائد النسفية وبلية تحقيق الرابطة..... ٢٢٤
- ١٠ - فناوى الحرمين برحف ندوة المين وبلية الدررة المضببة..... ١٢٨
- ١١ - هدية المهديين وبلية المنتبى القادى وبلية الجماعة التبليغية..... ٢٠٨
- ١٢ - المنفذ عن الضلال وبلية الجاه العوام عن علم الكلام وبلية نحة الارب وبلية نبذة من تفسير روح البيان..... ٢٥٦
- ١٣ - المنتخبات من المكتوبات للامام الربانى..... ٤٤٨
- ١٤ - مختصر (النحة الاثني عشرية)..... ٣٥٢
- ١٥ - الناهية عن طعن امير المؤمنين معاوية وبلية الذب عن الصحابة..... ٢٨٨
- ١٦ - خلاصة التحقيق في بيان حكم التقليد والتلفيق وبلية الحديفة الندية..... ٣٦٨
- ١٧ - المنحة الوهيبية في رد الوهابية وبلية اشد الجهاد وبلية الرد على محمود الأوسى وبلية كنف النور..... ١٩٢
- ١٨ - البصائر لمنكرى التوسل باهل المقابر وبلية غوث العباد..... ٤١٦
- ١٩ - فتنة الوهابية والصواعق الالهية وسيف الجبار والرد على سيد قطب..... ٢٥٦
- ٢٠ - تطهير الفؤاد وبلية شفاء السقام..... ٢٥٦
- ٢١ - الفجر الصادق في الرد على منكرى التوسل والكرامات والخوارق وبلية ضياء الصدور وبلية الرد على الوهابية..... ١٢٨
- ٢٢ - الحبل المتين في اتباع السلف الصالحين وبلية العقود الدرية وبليةما هداية الموفقين..... ١٣٦
- ٢٣ - خلاصة الكلام في بيان امراء البلد الحرام (من الجزء الثانى) وبلية ارشاد الجبارى في تحذير المسلمين من مدارس النصارى وبليةما نبذة من الفتاوى الحديبية..... ٢٧٢
- ٢٤ - التوسل بالنبي وبالصالحين وبلية التوسل للشيخ محمد عبد القيوم القادري..... ٣٣٦
- ٢٥ - الدرر السنبة في الرد على الوهابية وبلية نور البقين في مبحث التلفيق..... ٢٢٤
- ٢٦ - سبيل النجاة عن بدعة اهل الزبغ والضلال وبلية كف الرعاع عن المحرمات وبليةما الاعلام بقواطع الاسلام..... ٢٠٨
- ٢٧ - الانصاف وبلية عقد الجيد وبليةما مقياس القياس والمسائل المنتخبة..... ٢٢٤
- ٢٨ - المستند المعتمد بناء نحة الابد..... ٢٧٢
- ٢٩ - الاستاذ المودودى وبلية كشف الشبهة عن الجماعة التبليغية..... ١٢٨
- ٣٠ - كتاب الايمان (من رد المختار)..... ٦٥٦

- ٣١ - الفقه على المذاهب الاربعة (الجزء الاول) ٣٥٢
- ٣٢ - الفقه على المذاهب الاربعة (الجزء الثاني) ٣٣٦
- ٣٣ - الفقه على المذاهب الاربعة (الجزء الثالث) ٣٨٤
- ٣٤ - الادلة القواطع على الزام العربية في التوابع ويليهِ فتاوى علماء الهند على منع الخطبة بغير العربية ويليهِما الحظر والاباحة من الدر المختار ١٢٠
- ٣٥ - البريقة شرح الطريفة (الجزء الاول) ٤٨٠
- ٣٦ - البريقة شرح الطريفة ويليهِ منهل الواردين في مسائل الحيض (الجزء الثاني) ٢٢٨
- ٣٧ - البهجة السنبة في آداب الطريفة ويليهِ ارغام المريد ٢٥٦
- ٣٨ - السعادة الابدية في ما جاء به النفسبندي ويليهِ الحديقة الندبة في الطريفة النفسبندي ويليهِما الرد على النصارى والرد على الوهابية ٣٠٤
- ٣٩ - مفتاح الفلاح ويليهِ خطبة عبد الفطر ويليهِما لزوم اتباع مذاهب الائمة ١٩٢
- ٤٠ - مفاتيح الجنان شرح شرعة الاسلام ٦٨٨
- ٤١ - الانوار المحمدية من المواهب اللدنية (الجزء الاول) ٤٤٨
- ٤٢ - حجة الله على العالمين في معجزات سيد المرسلين ويليهِ مسئلة التوسل ٢٠٨
- ٤٣ - اثبات النبوة ويليهِ الدولة المكية بالمادة الغيبية ٢٢٤
- ٤٤ - النعمة الكبرى على العالم في مولد سيد ولد آدم ويليهِ نبذة من الفتاوى الحديثة ويليهِما كتاب جواهر البحار ٣٢٠
- ٤٥ - تسهيل المنافع وها مشنه الطب النبوي ويليهِ شرح الزرقاني على المواهب اللدنية ويليهِما فوائد عثمانية ويليها خزينة المعارف ٣٠٤
- ٤٦ - اللؤلؤ العثمانية من كتاب الفتوحات الاسلامية ويليهِ المسلمون المعاصرون ٢٥٦
- ٤٧ - كتاب الصلاة ويليهِ مواقيت الصلاة ويليهِما اهمية الحجاب الشرعي ١٦٠
- ٤٨ - الصرف والنحو العربي وعوامل والكافية لابن الحاجب ١٧٦
- ٤٩ - الصواعق المحرقة في الرد على اهل البدع والزندقة ويليهِ تطهير الجنان واللسان ٤٨٠
- ٥٠ - الحقائق الاسلامية في الرد على المزارع الوهابية ١١٢
- ٥١ - نور الاسلام تأليف الشيخ عبد الكريم محمد المدرس البغدادي ١٩٢
- ٥٢ - الصراط المستقيم ويليهِ السيف الصقيل ويليهِما القول الثبت ويليها خلاصة الكلام للبيهقي ١٢٨
- ٥٣ - الرد الجميل في رد النصارى ويليهِ ابها الولد للغزالي ٢٢٤
- ٥٤ - طريق النجاة ويليهِ المكتوبات المنتخبة لمحمد معصوم الفاروقي ١٧٦
- ٥٥ - القول الفصل شرح الفقه الاكبر للامام الاعظم ابي حنيفة ٤٤٨
- ٥٦ - حالية الاكدار والسيف البتار (مولانا خالد البغدادي) ٩٦
- ٥٧ - اعترافات الجاسوس الانكليزي ١٩٢
- ٥٨ - غاية التحفيق وهاية التدقيق للشيخ السندي ١٢٤
- ٥٩ - المعلومات النافعة لأحمد جودت باشا ٥٢٨
- ٦٠ - مصباح الانام ويليهِ رسالة فيما يتعلق بادلة جواز التوسل بالنبي وزيارته صلى الله عليه وسلم ٢٢٤
- ٦١ - ابتغاء الوصول لحب الله بمدح الرسول ويليهِ البنبان المرصوص ٢٢٤
- ٦٢ - الإسلام وسائر الأديان ٣٣٦
- ٦٣ - مختصر تذكرة الفرطي للأستاذ عبد الوهاب الشعرائي ويليهِ قرّة العيون للسمرقندي ٤٨٠

دُعَاءُ التَّوْحِيدِ

يَا اللَّهُ يَا اللَّهَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا عَفُوُّ يَا كَرِيمُ
فَاعْفُ عَنِّي وَارْحَمْنِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ اللَّهُمَّ
اغْفِرْ لِي وَلِآبَائِي وَأُمَّهَاتِي وَلِآبَاءِ وَأُمَّهَاتِ زَوْجَتِي وَلِأَجْدَادِي وَجَدَّاتِي وَلِإِبْنَائِي
وَبَنَاتِي وَإِخْوَتِي وَأَخَوَاتِي وَالْأَعْمَامِي وَعَمَّاتِي وَالْأَخْوَالِي وَخَالَاتِي وَالْأَسْتَاذِي عَبْدُ
الْحَكِيمِ الْأَرَوَاسِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ «رَحْمَةُ اللَّهِ
تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دُعَاءُ الْأِسْتِغْفَارِ

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ

جناب حسین حلمی ایشیق «رحمة الله عليه»، ناشر نشریات (حقیقت کتاب اوی) بوده، در سال ۱۳۲۹ هجری [۱۹۱۱ م.] در بلده - ایوب سلطان در شهر استانبول - تولد یافته است. (حقیقت کتاب اوی)، شصت و سه کتاب عربی، بیست و چهار کتاب فارسی و سه کتاب اردویی و چهارده کتاب ترکی را به نشر سپرده و با علاوه کتابهاییکه ازین کتابهای مذکور به زبانهای فرانسوی، آلمانی، انگلیسی، روسی و غیره ترجمه کرده شده است تعداد نشریات آن به یکصد و پنجاه و دو کتاب بالغ میگردد. همه این کتابها از طرف (حقیقت کتاب اوی) چاپ میگردد. جناب حسین حلمی ایشیق «رحمة الله عليه»، یک عالم کامل و مکمل و با صلاحیت اسلام می باشد و مرشد ایشان سید عبدالحکیم ارواسی است که در علوم دینی عالم متبحر، در معرفتهای تصوف نیز کامل و مکمل بوده، صاحب کرامات و خوارق می باشد. فضیله مآب حسین حلمی ایشیق «رحمة الله عليه» در شبی که روز ۲۵/۱۰/۲۰۰۱ (۸ شعبان ۱۴۲۲) را به روز ۲۶/۱۰/۲۰۰۱ (۹ شعبان ۱۴۲۲) وصل می کند از دنیا رحلت نموده و در بلده ایوب سلطان که زادگاهش می باشد، مدفون گردیده است.